رهنمونی شکی طریق نام و ننگ مظهر قدرت الهی و رواج دهندهٔ سکهٔ شاهی
طرازندهٔ رایت کشورگشائی برازندهٔ تخت فیروزبخت جهان آرای زور
بازوی رستم افکنی دلیری جوهر شمشیر گیتی ستانی و مملکت گیری سرداری
در رزمهم جنگ نقش سطح زمین از جمع برین سپهر برکشیده و بلند
اختری در رزم بیم مریخ فلک شکافش سپهر برین شکم برجو دریای نخ
و ظفر تیغ تیزش جمن عرض بجوهر متصل و در رهنمای سیف خونریزش صورت
از هیولای منفعلی در قلبگاه نبردش قلوب اعدا قالب تهی نمود آوردگاه
قهرش ذابح شاه المبی نوع جاودشان درگاه جلالش تصلا زده رفعت حرمت
نوید المیه ملکی صد ساله نعمت بگوش جهانیان میرساند و خیل سالاران بزم نوالش
از موائد احسان گونه‌گونه لذات کام بخشی بکام دردمندی میچشانند سرافرازی
دهندهٔ دیهیم صاحب کلاهی نقطه طراز لوای شاهنشاهی شایسته افسر اورنگ خاقانیه
جهان ستانی سلیل سلسله جلیله ترکانیه ضرغام الدهر و غضنفر العصر خاقان الاعظم والقا
آن الاکرم شهنشاه دوران تاج‌بخش ملوک و ممالک هند و توران خسرو
نامدار و نظر کرده الطاف حضرت پروردگار ابو السیف السلطان پادشاه
افسر راست دهید چو ضیا تاثیر در درفشانی و طبع مهرآسایش در ذره پروری خورشید
اشتهار و جمله ایلات در تاثیر اکسیر تربیت و کیمیای آفتاب کرمش طلا گردیده است



افشار گشته عنایت ازلی و مشیت لم یزلی گوهر ذات اقدس را به مقتضای مصلحت
سنجی در نهانخانه ابداع دست پرورد صنع جمیل و قابلیت شایسته فیض قدسی ساخت
و بمقتضای حکمت بالغه با استعداد و مایه قابلیتش میسر داشت تا هنگامی که خاک ایران آمیخته خون
ستم بکام دوران عرصه ایران هرکس گردنکشی بگردن فرازی و صاحب لوای علم گشت چنانکه شاعر گفته
زجور و ظلم کار اهل ایران بسکه درهم شد برای انتقام افغان مظلومان مجسم شد تخت سریر دارا
پایمال دشمنی و آتش جور و بیداد مخالف از هر طرف بخرمن خشک و تر شعله افکن
گشته اسم ملوک طوایف بشیوع فتنه و آشوب ارتفاع و بسبب قلت وقوع یافته چنانکه از
فتنه‌های اصفهان طایفه غلجائی و در هرات ابدالی و در شیروانات لکزیه
در فارس صفی میرزا نام مجهول النسب در کرمان سید احمد نوه‌زاده میرزا داود در
بلوچستان و بنادر سلطان محمد نام مشهور به بحر سوار و در جوانکی عباس نام و در گیلان
اسمعیل نام در تون ملک محمود سیستانی صاحب داعیه و مشغول گشته گرده رومیه
تبریز آذربایجان را از سمت آذربایجان تا سلطانیه و ابهر و از طرف عراق از کرمان
شاهان الی کزاز متصرف و روسیه نیز از باب الابواب دربند الی
مازندران جمیع دارالمرز رشت را متصرف در آورده و همچنین ترکمانیه یموت خفیه
استرآباد را اکثر اوقات بغنیمت و اسیری و شورش متعارف بودند و الوار بختیاری و فیلی
و اکراد اردلان و اعراب حویزه و بنادر حتی کوه نشینان میان ولایت

سر از ربقه

سر از ربقه طاعت باز زده اظهار سرکشی کرده بمفاد آیه کریمه سیجعل الله بعد عسر یسرا
و بفحوای تا پریشان نشود کار بسامان نرسد حکمت بالغه ملک داور دلاور اقتضای
ظهور طلیعه دولت آن خسرو فریدون فر را از لطف و قهر مظهر آثار جلالیه و جمالیه
قهاری و از عقد سحرآفرین نقش غریب فلک بدایع نگار حضرت باری است نفخه
کوکب بخت سعید خسرو را کوکبه آرای عرصه جهان و پرتو طلعت مهرگستر شرا
روشنی بخش دیده پیر و جوان ساخت الحق گنج نهانی بود دهر عاقبت اندیش از برای
روز بد خویش ذخیره ساخته یا صفدر نامآوری سلطان قضا برای دفع خصوم حوادث
در کمین نگاه داشته بود چنین سلسله حوادث عالم کون و فساد بیکدیگر پیوستند
قبل از شروع بذکر حالات احوال آن برازنده تخت و تاج بایراد حکایت چند
احتیاج است لهذا نگارنده این شگرف نامه دلپذیر و طرازنده این تاریخ بی
نظیر محمد مهدی استرابادی ابن محمد نصیر عفی الله عنهما که از چاکران حضور و
بضبط وقایع مأمور است باظهار مجملی از اموری که در ایام سلطنت خاقان سعید
شهید روح الله روحه تا آغاز ظهور این شاهنشاه صاحب جاه بوقوع پیوسته بظهور
رسیده شروع مینماید تا بر عالمیان منکشف شود که ایران چگونه ایران
و چه مملکت قسم ویران بوده که حضرت بمعماری عزم متین آن ویرانه را آباد
درست کرده و گلهای این گلشن افسرده را از هجوم تیره بیگانه پنهان
و نکبه کوب حوادث زمان بود بچه آب و رنگ و تازگی بعرصه ظهور در آورده

سرگذشت عهد کهن را از نظیری بشنوید * غنچه لب اشگفته تر میگوید این افسانه
هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق از جمله اشوبها که در عهد سلطنت خاقان مغفور بر همزن
همه کشور و شور ایران شد طغیان میرویس غلجائی و مقدمه قندهار
بود در سال هزار و صد و بیست و یک هجری در ماه صفر مطابق اودئیل
بوقوع پیوست بیین این مقال انکه گرگین خان متعاقب هنوز از خان والی گر
جستان در ان اوقات بیگلربیگی قندهار بود گرچه باتفاق او در قندهار
می‌بودند اما بعلت اعتدالی با زودست تسلط بر افاغنه دراز کرده
میرویس غلجائی حاکم ان گرده ازجان بستوه آمده و از روی تظلم رو به درگاه
فلک شکوه اورده چشم در دربار پادشاهی گرده در سرای سلطنت داد رسی
نیافت روی از دولت بر تافت و بکعبه معظمه شتافت در حین مراجعت
مبلغ امور و ملاحظه اوضاع نموده و به قندهار وارد شده با رفقا و دوستی
گرگین خان بعزم تنبیه طایفه کاکری در منزل ده شیخ خارج قندهار
بود بر سر او ریخته او را دستگیر ساخت و ملا خان نام افغان همشیرزاده او
بود مامور نمود تا کارش را ساخت بعد از ان داعیه کیخسرو نام برادرزاده
او به سپهسالاری منصوب گشته بجنگ خواهی عجم با شوکت کسری و جسم
و افواج مختلفه از گرجی و عجم و عرب بتسخیر قندهار رو بمیرویس محصور شده
جماعت ابدالی قندهار را با افاغنه غلجائی ملحق نمودند جمع و قلعه المحصور
کرده

کرده نشست بالاخره در بیست و ششم ماه رمضان سال هزار و صد و بیست و دو هجری
مطابق تونقوز ئیل شبی از دست سوار بر سر پای قلعه گذاشته بعزم جنگ بیرون
بعد از ان محمد زمان خان شاملو قورچی باشی بدین امر مامور گشته طی مراحل
کرده تا رسیدن بقندهار روزنامچه عمرش بسر رسیده بعد از او دیگری مامور
قندهار نیز در حدود شده تا مقدمه هرات و شورش ابدالی ... و دیگر نیز
هشت سال در قندهار حکومت کرد بعد از او عبدالعزیز برادرش بجای
او نشسته یکسال بامر حکومت پرداخت بعد از ان محمود ولد
میرویس با چند نفر از خاصان خود و بعضی از جماعت افغان موافقت
و بر سر او ریخته او را مقتول ساخت و خود لوای حکومت برافراخت
دویم شورش افاغنه ابدالی و سانحه هرات بود در سال هزار و
صد و بیست و سه بعرصه ظهور امد تفصیل این اجمال انکه آن طایفه در
عدت از غلجائی بیشتر و بنقل شصت هزار خانوار ثبت بودند
عبدالله خان ولد حیات سلطان صدوزائی بعد از شنیدن واقعه
قندهار باتفاق اسدالله ولد خود از ملتان نزد کیخسرو خان شتافته
حاکم ابدالی شده تا انکه بتقلید هرات نفوذی در تغییر و تبدیل
در درانیت مقدمه قندهار زمان نحو شد عبدالله خان با ولد خود و لکه
هرات شده در ان وقت ایالت هرات با عباسقلی خان شاملو

هیبت نوحی در ناحیه اعتقاد عبدالله خان آثار فساد باطن ظاهر شده
عباسقلی خان او را با ولدش محبوس ساخت در خلال آن حال قزلباشیه
هرات عباسقلی خان شوریده او را با دختر بکشتند بعد از آن این خبر
بعرض امنای دولت رسید جعفرخان استاجلو را با ایالت مامور
در وانه مقصد ساخته شد مقارن این امور اسدالله با برادرش از مجلس
فرار و بکوه و شاخه رفته شاخ سرکشی برافراشت و بفکر جمعیت افتاده
قلعه اسفزار را متصرف و بفکر تسخیر شهر با جعفرخان حاکم هرات
جنگ کرده او را دستگیر و شهر را محصور ساخت بعد از چندی محصورین
از آذوقه مایوس شده در خفیه و آشکار راه سازش و طریق آشتی با
افاغنه گذاشته در شب بیست و ششم ماه رمضان سال هزار و صد و
بیست و نه هجری چند نفر از مردم قریه بلدم که از اعمال هرات و
در شهر محصور بودند در حرز با افاغنه همدستان و بنوبت نهادن ترتیب
داده از سمت برج مشهور به برج فیلخانه که در دروازه عراق واقع است
افاغنه را بالا و افاغنه تیغ استیلا کشیده بقدر امکان بقتل
و غارت شهر پرداخته شد بعد از تخلیه شهر از وجود قزلباش افاغنه بفرار
نیز آمده در شهر هرات توقف و بانه گ وقتی کوسویه و غوریان
و سرحدات مرغاب و بادغیس را تماما متصرف شدند پس اسدالله

بفکر

بفکر تسخیر قلعه فراه که در سال قبل بتصرف افاغنه قندهار
درآمده بود افتاده شبی علی الغفله ایلغار رو با برزوبان برج قلعه صعود نموده بیک
مردی سلم حیله بر فراز حصار مقصود برآمد و آن ولایت را ضبط نموده
مراجعت کرد در این اثنا فتحعلی خان ترکمان از دولت بهیه صفویه بسرداری
مامور شده در توابع کوسویه تلاقی فریقین اتفاق شده نخست افاغنه
مغلوب و شب بسمت غوریان برگشته از آنجا که طالع ناساعد
و بخار غرور و پندار در دماغها متصاعد بود سردار با فوجی متعاقب ایشان
بکمیت تهور برانگیخته با چند نفر کارآزموده در جنگلی مشهور بروبک بطایفه
افغان برخورده بیباکانه برایشان تاخت ایشان
نیز چون حریف را خیره و چشم بصیرتش را از غبار غرور تیره دیدند
توسن گریز را عنان و تیغ تیز را از میان کشیده سردار را با جمعی از لشکر
تاراج از لباس هستی عاری ساختند بعد از چندی محمود ولد میرویس
بعزم استرداد فراه از قندهار حرکت نموده مابین فراه و زمین داور
در محل موسوم بدلارام با اسدالله جنگ کرده بقتل رسانیده و محمود چون
تصرف قلعه فراه را در حیز امتناع دید بهمان قدر اکتفا
کرده بقندهار رسید نشد و در حینی که قزوین مقر کوکبه خاقان شهید بود امیر الامرا
از جلایل خدمات شمرده ببربار بارگاه عرض و امنای دولت نیز تلبیس

اوراصدق فرض کرده اوراصوفی صاحب ضمیر ملقب ساختند و حسین قلیخان خطاب
کردند دیگر تسنجان قزوین تاریخ قتل اسد الله را چنین یافتند ره اسد را سگ شاه
ایران دریده بود از زمان دولت نادرخان جلادت گذشته هرات را تصرف
و عبدالله خان پدر اسدالله را محبوس ساختند نهایت زنگ و جعفرخان و امرای قزلباشیه را
در زیر خیابان باغ نوباره خونریز شستیا از پای درآوردند و اعیان دولت پادشاهی چون
طایفه علیها و ابدالیان را مشغول کار یکدیگر کردند و چون بالنسبت بجو رنمودن افغان اخلاص
گستر نیافتند صفی قلی خان ترک اوغلی را بسرداری تعین و با جمعیت شایان و تیراندازان
فراوان روانه هرات ساختند و در صحرای کافر قلعه فیمابین زدونان خان تلاقی
فریقین واقع شده سردار مزبور با سردار معظم بیشتر با جمعیت قوی و بسیاری از طایفه بایات
و سرکرده افاغنه آن ولایت اقتدار یکجا بهم رسانیده و چند سال آن نواحی را در تصرف
داشتند تا زمانیکه بارقه تیغ جهانگیر خاقانی ظلمت زوال آن بلاد و بازوی دولت
نادره قاطع بیستان فتنه و فساد گردیده به تسخیر ترکمانیه صاین خانی استرآباد
متابع خوارزم اند اما در نواحی جرجان دشت قبچاق سکنی دارند اگرچه بعضی
اوقات بنا بصرفه کار خود اظهار ایلی و انقیاد بحکام استرآباد مینمودند لیکن در اغلب
اوقات منشأ هنگامه و تاراج و سرکشی و فساد آغاز نموده بموالف لام سرداران
صاحب شوکت به تنبیه ایشان تعین گشته طرفی نبستند و روز بروز رفته رفته ایشان
شرارت می یافتند تا وقتیکه خورشید ذات جهان آرای اقدس از افق سرداری

طلوع کرده

طلوع کرده بشیره طغیان سر بر او یه خمول کشیدند و دیگر شورش لزگیه داغستان
و انقلاب حدود شیروان بود در جماعت جار و تله لزگیه اهالی شیروان را
مصدوقه و انجا رحنب نمودند طایفه واخوذ که در حدود شکی سکنی دارند
اتفاق و از زمره تمرد آغاز نهادند حسنعلی خان حاکم شیروان با جمعیت
خود در صدد دفع آن طایفه برآمده بعد از ورود بمحال شکی آنجماعت شبخون
آورده حاکم شیروان با جمعی مقتول و بقیه لشکرش از بار رجسته اموال ایشان
بتصرف آنطایفه درآمده بعد از چندی حاجی داود نام سکوری و احمد خان قیطاق
و سرخای لکزی همه یکدست گشته اولا احمد خان حاکم قبه را از میان برداشته
متوجه تسخیر شیروان شدند و مقصود ایشان که حصول نه پیوسته معاودت و ثانی
ایام بیرون رفاقت ایشان آمده و قلعه شماخی را متصرف و حسین خان بیگلر
بیگی حبر شیروان را گرفته بقتل آوردند و ضبط شیروان و آن نواحی
پیوسته چند این تخت سلطنت را دولت عثمانیه عرض نموده راه ایشان بآن دولت
مولت کشته گشتند و از دولت عثمانی فرمان ایالت باسم حاجی داود صادر
و سارو مصطفی پاشا بامداد او مامور گشته راه خلعت سرخای سرود و چلو
سرخای در جمعیت از حاجی داود بیش و بجهت قوت در پیش بود و بنای سالاری
بر اینکه فرمان ایالت باسم خود صادر بود در آن نواحی سلطنت اقتدار را
برافراشت و سارو مصطفی پاشا متوجه گنجه شد و دیگر تمرد و طغیان ملک

محمود سیستانی؛ توضیح این مقال آنکه در سال هزار و صد و سی و دو خبر قتل صفیقلی بدر
بار کردن هرات بهای رسید اسمعیل خان غلام برتبه سپهسالاری فایض و مامور
به تسخیر هرات گشته و اردو ارض مقدس شد و چون ملک محمود حاکم تون بنابر استیلای
مایه غرور و استکبار چندان اقبالی بامردی حاکم ارض اقدس نمیکرد سپه
سالار مزبور فتحعلی خان قاجار بیگلربیگی مشهد مقدس را با فوجی از قزلباشیه
بر سر قلعه تون مامور و ملک محصور گشته تا سه ماه تمام محاصره امتداد یافت
تا اینکه شبی بر محمد نامی در فرش عمارت فتحعلی خان گسترده بود از فتحعلی خان
رنجیده خاطر گشته حصار القلعه رسیده ملک را از ضعف حال قزلباشیه
آگاهی داد روز دیگر ملک بهیئت مجموعی از در آمده جنگ کرده فتحعلی خان بر جسم گلوله
از پای در آمد و باعث استعداد و اقتدار ملک گشته بهمان منوال در آن
سرزمین دم از خود رایی میزد تا اینکه بمقتضای استقلال سپهسالار روی دل به ملک
در ارض مقدس فرمان روا شد توضیح این مقال اینکه بعد از وقوع قضیه فتحعلی خان سپهسالار
ایالت ارض مقدس را بر علیقلی خان شاملو که در آن ارض بیگلربیگی مرد شاهیجان مشهد
مقدس بسپهو تفویض اما روز بروز استقلال سپهسالار در ازدیاد و مایه انقلاب
استعداد میبافت سپهسالار چون از طور علیقلی خان را موافق شیوه نیکوخواهی نمیدید
از آن و دیگران گشته خواست تا او را مسلوب الاختیار سازد علیقلی خان
بمضمون و لایحیق المکر السیئ الا باهله غافل گشته جمعی از اوباش را باو همداستان ساخته

بوده همراه

6

بوده همراه اسمعیل خان قزلباش گشت و او را از میان برده محبوس ساخت
دفتر اقبال ایالت به او رخت دور روز یازدهم محرم هزار و صد و سی و پنج هجری
در فاغنه بر صفاهان مسلط گشته این واقعه نیز در همان روز در مشهد
بوقوع پیوست و سررشته کار بدست الواط مشهد مقدس افتاده
علیقلی خان تسلطی فرو چیده بود بر چیده تا اینکه در ماه جمادی الاولی همان
سال الواط بخانه علیقلی خان ریخته او را مقتول و اسمعیل خان را از حبس
بیرون آورده بار شغل حکومت مشغول ساختند اما از حکومت جز اسمی با او
نبود الواط خود برتق و فتق مهمات میپرداختند همین حرکات ناخجسته
ناملایم طبع سپهسالار بود ملک محمود سیستانی که حوصله قسمتی و او را تکلیف
به ارض اقدس کرده ملک محمود چنین روزی را از خدا خواهان بود و تعجیل وارد ارض
مقدس گشته مسند تمکن گسترده اگرچه الواط را امکان خطر او نبوده در
روز ورود به اتمام کار ایشان پرداخت اما بمضمون اینکه همه جا آتشی بود نشسته
مکافات و عمل این دفعه هیچ کینه جو طالب انتقام از ایشان گشته
[illegible] بر ایشان بیشی دلو و لولا دفع الله الناس بعضهم
ببعض لفسدت الارض
در تتمیم داستان محمود غلجایی و آمدن او باصفهان
محمود ولد میرویس در [illegible] الحرب که او را القیقی رسید این مراتب بود
به دولت صفویه عرض داشته عالمی در چنین جنبش محمود از سر هواخواهی

آن دولت ازین بظهور رسیده موکب پادشاهی ازان طرف عازم خراسان
شود من هم ازین طرف بسمت هرات حرکت میکنم و از دو طرف
بدفع ابدالی کوشیده شود امرای سالک لوح در ورود شاه نشان تمیز عقول فهم
نقطه از خط و درست از غلط نمیکردند اقوال ردی را از دو او السمع قبول
اصغی و ایالت قندهار را به ابو القاسم خلعت و شمشیر برای او فرستاده حسین
قلیخان خطاب دادند محمود نیز پنهانی به ابدالی و ارد دوستان نشان داد هم نموده در
دو رحال الحال طایفه بلوچ بسرکردگی محمد خان بلوچ عازم تاخت کرمان گشته راهی کرمان قلعه را خالی
نموده و ملتمس بقدوم محمود گشتند محمود نیز وارد الولایت شده مدت نه
ماه ضبط کرمان نمود حتی تا اینکه خبر شورش فارس زبانان قندهار به محمود رسیده
عنان انصراف او بقندهار نموده توضیح این مجمل آنکه محمود در حین آمدن
از قندهار حسین سلطان لزکی را که در فراه ساکن بود به نیابت قندهار نموده
عازم کرمان گشته بود حسین سلطان مزبور قلعه قندهار را از افاغنه خالی نموده با ملک
جعفر خان سیستانی که در قندهار محبوس بود متعهد شد که باظهار دولت خواهی صفویه
سر از گریبان خمول بیرون آورده بدستیاری فارس زبانان جسلان با شورش
در دادند جمعی از افاغنه که در قلعه بودند مقتول و بقیه افاغنه بیرون واقف
گشته جمعیت تمام نموده از یکسمت قلعه داخل و حسین سلطان و ملک
جعفر را بدست آورده با یاری زبانان قلعه لقتی اندوخته محمود بعد از رسیدن این
خبر کرمان و

خبر کرمان با تاراج و اسیر نموده آهنگ قندهار نمود سال دیگر باز بشوق تسخیر کرمان
گریبان گیر عزیمتش گشته به شهر آن کرمان از افاغنه قندهار و بلوچ و هزاره
آن سمت جمع نموده آمده قلعه کرمان را محصور و قتل و غارت غیر محصور نموده چون
از هیچ طرف احدی بامداد قلعگیان نپرداخت اهل قلعه ناچار طالب
امان و مستدعی پیشکش گشته در باب تفویض قلعه تا انجام کار اصفهان استمهال
نمودند محمود نیز قبول روها را قبول و از کرمان عازم اصفهان شد اعیان دولت و تهیه
اسباب قتال مشغول بودند خانه را گشوده مردم روستائی و بازاری را از فنون
جنگ عاری بودند بسیف دستان و رمح دروغ و خفقان تمکین دور باش
گویا هریک رستم بیزن جثه بجمعیت تمام نموده اند انگار [illegible]
در روز بیست و هشتم جمادی الثانی هزار و صد و سی و چهار هجری مطابق اودئیل در گلون آباد چهار
فرسخی اصفهان تلاقی فریقین واقع شده قزلباش مغلوب و رستم خان قللر
آغاسی ثبات قدم ورزیده با جمعه خان توپچی باشی و جمعی از اعیان و کبار دولت
مقتول گشته و تمامی توپخانه و اسباب ایشان از تصرف افاغنه در آمده
و بقیه السیف و اهل اصفهان بنای [illegible] در دروازه و محلات
که داشتند نهاده روز محمود آمده و فرح آباد را برای نزول اختیار و دور شهر
سیبها آغاز گیرودار نموده در غره جمادی الاخری سال مزبور مطابق پارس ئیل بسبیر
سلطان و دار القرار جهان یعنی مهر عالم آرای تسخیر شهر ستان

حمل رایت اعتلا برافراخته لشکر بهار بر هم زن هنگامه بهمن و غارتگر
شهر دی گشت افغان هزار دستان با هزار دستان شور افزای فرح ربای
چمن و هزاره بلبل و بوم خانها را مالک بی بحث کشتن کلکه محمودیان در جهان
شوکت و استیلا دست حیث و تاز دراز کرده باندیشه اینکه امداد
از طرف باصفهان قلعه رسد سلک جمعیت جهد را از هم میپاشیدند اعیان
دولت فکری برای کسر شوکت خصم اندیشیدند این بود سلطان محمد میرزا
ولد اکبر خاقان شهید را در غره شهر رجب ولیعهد نمودند بعد از چهار روز
او را بمرقد پور راجع و صفی میرزای برادر او را بجای او بر مسند خلافت
و ولایت عهد تکیه دادند تا بیست و نهم شهر رجب خلع خلعت
جهانبانی از او کرده قرعه این فال را بنام شاه زاده والا خصال طهماسب
میرزا زدند و روز بیست و سیم ماه مبارک رمضان او را روانه کاشان ساخته
و شاید درست قزوین و آذربایجان جمعیتی منعقد و لشکری مستعد
نمایند که مگر امری توان شد بعد از خروج طهماسب میرزا افاغنه بنای محاصره
گذاشته اطراف شهر را بسته بیرون و راه آمد و شد را یکباره
مسدود ساخته بیش از پیش تمام با حوال خاص و عام راه یافته
روز بروز قوت ضعف و ضعف قوت بر میگرفته آتش غلا و نایره
بلا بالا میگرفت بحدی که مردم برای اکل میته میمردند و بزرگان بلد و اسواق
و محلات اطفال

و محلات اطفال خون بهار را در ذیل وجه کلکه میخوردند که سالها از جامه
ابریشمین تن میپوشیدند چون کرم پیله برگ خوردن تنیدند دلها برای
گندم چون گندم سینه چاک میشد و طایر جانها در غم
دانه گرفتار دام هلاک برای گرده نانی در رو نهاده چون تنور باتش حسرت
میسوختند و چشم مردم قرصی برای نهاری سوای بخته گشتن غذا شده
نمیشد از شور چشمی زمانه عهدی شد که شیرین دهنان ببیاد شکر لب
خویش میمکیدند و بهوس میوه دندان از تلخی زنند تا بر پیچیدند و بیاد انگور
خاکهای در حسرت تاک را از یکمیل راه چون توتیای قوره بچشم
میکشیدند و جمعی بلوزینه کام نمی آلودند از شدت جوع به پوست درختان
اقتصار اگر دانه ارزنی میچشیدند رفیق خود را با نخود سیاه میفرستادند
و اگر دانه جاوری میپاشیدند در تقسیم آن منت بر خشخاش می‌نهادند کسی
روی پیاز را سیر نمیدید و دانه ماش از شاه دانه عدس عزیزتر گشته و
سایلان از بردن اسم نان توی دهنی میخوردند و دیوانگان حسرت خوردن
سنگ طفلان را چون خشت لحد با خود بگور میبردند لاله برای کباب داغ جگر
بریان میگذاشت و قمری از حسرت شاخ گوگوزنان می‌گشت اجاق
مطبخها کور شد و چراغ خوشه‌ها با نور اصفهان یکباره ویران کلکه و قحطی
آدم علاوه قحط نان و امنای دولت را سر رشته طاقت گسیخته

خاک عجز و هوان بر فرق شان بیخته شد تا اینکه بدلوان شهر صیام
کشته در یازدهم شهر محرم الحرام هزار و صد و سی و پنج مطابق پارس ئیل خاقان
شهید را بفرح آباد بجهه افسر سروری را بر سر آن حسرت کش تاج و افسر زدند
و محمود شاه محمود کس برای ضبط قزوین و کارخانجات پادشاهی
روانه اصفهان ساخته خود در چهاردهم ماه مزبور با فر فرعون و بیداد شدادی
داخل شهر گشته سکه و خطبه بنام خود کرد بعد از شیوع و وقوع اصفهان در اواخر
شهر محرم در دار السلطنه قزوین بطهماسب میرزا رسید و بر اورنگ
شاهی جلوس نموده تکیه بسنجی قزوین اواخر ماه محرم تاریخ جلوس او یافته شد در ماه
صفر بعضی از افاغنه برای اختلال کار شاه طهماسب مامور قزوین گشته بعد از
ورود افاغنه بده فرسخی قزوین شاه طهماسب با قلیلی که همراه داشت سر
خویش گرفته راه آذربایجان در پیش گرفت اهالی قزوین چون پادشاه را در
و دشمن را بر در دیدند بعد از ریعا هره و استیمان افاغنه را داخل شهر ساختند
و افاغنه دست تعدی از آستین برآورده از کوتاه بینی دست درازی
بر درجستند اینمعنی را حوصله قزوینیان بر نتافته شمشیر جمعیت آخته در
کسی بهانه خود در او بخته جمعی از ایشان را برخاک هلاک انداخته
افاغنه که در باغات خارج شهر بودند سراسیمه عازم گریز و بجانب اصفهان
تکاور انگیز گشته محمود با استماع این خبر بفکر دفع قزلباش افتاده در روز ای

افاغنه

9

و افاغنه از قزوین برگشته داخل اصفهان شدند شروع بملاحظه سان امرای معزول
و معارف نموده یکصد و چهارده تن ایشان را از تیغ گذرانیده و هر جا که گمان
اهل سلاح و معروفی میرفت گرفته در نهان بقتل رسانیدند و جمعی را نیز بشیراز
مامور ساخته ایشان رفته نه ماه شیراز را محاصره نموده بتصرف در آوردند و محمود قریب
دو سال در اصفهان و ولایت مزبور حکمرانی نموده آخر وسوسه شیطانی او را بفکر دفع
شاهزادگان انداخته جمیع اولاد و احفاد خاقان مزبور را صغیر و کبیر الا یکنفر بمعرض
تیغ جفا ساخته نعش ایشان را بدار المؤمنین قم فرستاد و بعد از چندی جنون
قوی و فالج شدید باو طاری شده دیوانه وار از خود بیگانه گشته امر و نهی او بحکم
جنون از نفاذ و جریان عاطل گردیده در دوازدهم شهر شعبان هزار و صد و سی و هفت
هجری اشرف بنی عمش که بشرط ترک او منزلست جمعی از افاغنه را
با خود همداستان کرده و از کنج اعتزال بیرون آمده نوبت سلطنت بنام خود
بلند آوازه کرده اینده کس فرستاد محمود را در خفیه هلاک کرد و خود بخت الاستقلال
بر سریر حکمرانی برنشست و در ایام سلطنت خود کرمان و یزد و بنادر و شیراز
و قم و قزوین و طهران تا پل کرپا که رأس الحد عراق و خراسان است
بحیطه تصرف در آورده و دیگر عنان بجانب دار المرز و گیلانات
توضیح این مقال اینکه در حینی که شاه طهماسب در قزوین سر بافسر سروری
برافراشت بمعیت ... تا ... وزیر اعظم را برسم سفارت

و عزم استمداد ملک روس فرستاده جمعی از روسیه بموجب طلب و فرستاده
شاه طهماسب ببر کرد با سردار روسیه آمده سفاین ایشان در فرضه
رشت لنگر انداخته و زیر رشت از در مدافعه درآمده مغلوب و روسیه
رباطی را که در نیم فرسخی رشت است محل اقامت ساخته بار توقف گشودند
و حرف روسیه اینکه ما بخواهش امنای این دولت راه دور دراز
طی کرده‌ایم و ایلچی شاه طهماسب بوکالت او کل دار المرز را از بنا زرابار تا حد استراباد
بدولت روسیه تفویض نموده در خیانت این دولت نموده بدفع دشمن بوده‌ایم
و باین ادعا راه دخل و تصرف در ولایت دار المرز و رشت میخواستند
رها دست تعرض را کشیده بهیچ‌وجه پیرامون مال دیوان و غیران نمیگشتند
تا اینکه متعاقب سردار بزرگ ایشان با ده هزار کس آمده [illegible]
جمیع دار المرز الی بنا زرابار بموجب نوشته اسمعیل بیگ بوکالت دولت
علیه صفویه بروسیه داده‌اند بنحو منسوب ساخت از طرف شاه طهماسب
جمعی بدفع روسیه مأمور گشته از خارج رشت تلاقی فریقین واقع
شده و قزلباشیه شکست یافته فرار و روسیه رشت و کهدم را تصرف
و بدون شریک و منازع و سهیم مالیات آن ولایت را ضبط و اخذ
و عمل وجوهات دیوانی مأمور گشته تا اینکه مقدمه قلندر مشهور باسمعیل
میرزا در ماسوله چنانکه مذکور خواهد شد اتفاق افتاده و روسیه بدون
جنگ و نزاع

۱۰
جنگ و نزاع آمده و لاهیجان و تیچان را که در تصرف قلندر بود نیز تصرف
نمودند و بفاصله چند روزی نظر پادشاه روسیه و وزرا جنگی از سمت قزلباش
کرینشما روا دارد در بند و اهالی آنجا نیز از بیم غلبه لزگیه که عدو دولت بودند
در بند را بدون اذن و رضای این دولت نشده از باب اطاعت درآمدند
پادشاه مزبور امر بتخلیه تارین قلعه نموده سه هزار نفر تفنگچی که روسیه آنها
سولدات گویند بمستحفظ آنجا گذاشته با دکوبه و سالیان را نیز
تصرف و بهمان اخذ لوجهات الکفا حیا و بمقر سلطنت خود معاودت
نمود و بعد از استیلای روسیه بر ممالک آذربایجان توضیح
این مقال آنکه بعد از حرکت شاه طهماسب از قزوین بجانب تبریز از دولت
عثمانیه ابراهیم پاشا حاکم ارزن الروم بکر پاشا و عارف احمد پاشا
بایروان و عبدالله پاشای کوپرلی اوغلی به تبریز و حسن پاشای والی بغداد بکرما
نشاهان و همدان مأمور گشته هر یک با عساکر بیشمار از جنود جمهور رایت
عزیمت برافراخته و آن دریای لشکر از شش جهت آذربایجان را
بیچاره موج حیرت انداخته ابراهیم پاشا تفلیس را بحیطه ضبط درآورده
و عارف احمد پاشا بجمعیت تمام بایروان آمده آنجا را قلعه را محاصره چون
از جانب اعیان دولت امدادی متصور نبود اهالی آنجا طالب امان شده
قلعه را سپردند و عبدالله پاشای کوپرلی اوغلی هم در آن سال بعزم تسخیر

تبریز و ایروان حرکت فرمودند چنین که موکب شاهی در اردبیل توقف
داشت شد بر سر تبریز آمده چون صورت تسخیر در آن سال در آینه مراد
روی ننمود عطف عنان کرده در خوی و سلماس قشلاق فرموده سال دیگر باز بر
گشته بقهر و غلبه بر آن بلده مستولی گشت الحال را عموما
از تیغ گذرانیده و حسن پاشای والی بغداد رایت عزیمت بجانب
کرمانشاهان برافروخته بعد از چند روزی پیمانه عمرش بسر آمده بدار البقا
شتافت احمد پاشای پسرش از دربار عثمانی سرعسکر و عازم تسخیر همدان
شد فریدون خان تکری که در آن اوان حاکم همدان بود بهیانه
جنگ بیرون رفته با احمد پاشا پیوست و قشون و اهالی همدان تا
امدلو مدت سه ماه خودداری و قلعه را بتصرف ندادند تا آنکه احمد پاشا
بجبر و قهر قلعه را متصرف و قتل و غارت بظهور رسانید و بعد از آن
سارو مصطفی پاشا بتسخیر گنجه و عارف پاشا بتسخیر اردبیل مامور شده بعد از
جنگ و محاصره قلعه گنجه نیز بتصرف رومیه درآمد بعد از آنکه رومیه
متوجه اردبیل شدند موکب شاهی از راه اردبیل عازم طهران شده
رومیه آمده اردبیل و مغانات و زنجان و سلطانیه تمامی را از زار
بحیطه تصرف درآوردند و در آن وقت سه سال از جلوس شاه
طهماسب انقضا یافته بود اشرف چون خبر استقلال آذربایجان و مراجعت
حضرت شاه را

حضرت شاه را بجانب طهران شنید بسرعت تمام عازم
طهران گردیده و قریه اندرمان که در جنب طهران واقع است مضرب خیام
شاهی بود عسکر قزلباش بمقابله بیرون خرامیدند در سلمان آباد طهران تلاقی
فریقین واقع شده قزلباشیه شکست یافته بلوای هزیمت برافراشته
شاه طهماسب از اندرمان عازم مازندران و استرآباد شد اشرف
جمعی را بمحاصره طهران نامزد و سیدال ناصری را سردار نمود بتسخیر قزوین
مامور و خود آهنگ اصفهان نمود اما قزوین لابد در مقام اطاعت
درآمدند و بعد از آن موکب شاهی وارد مازندران شد از آنجا عزیمت
استرآباد نمود فتحعلی خان قاجار بحکومت سمنان سرافراز و خود با جمعی از ترکمانیه
و قاجاریه بدفع افغان طهران روانه ساخت و در اثنای راه بسلمان آباد طهران
تلاقی فریقین گشته با جلال اهل صفا دوستی راهی عناد کاری ساخته
با بینی برگرد روی به استرآباد شد طهرانیان نیز مایوس از امداد و با افغان
مطیع و منقاد گشته اهالی ساوه و قم نیز که تا آن زمان با اشرف
طریق مخالفت می نمودند از راه اطاعت درآمدند گفتار در بیان محاربه
پاشایان روم با اشرف افغان و خاتمه کار شاه سلطان حسین
در سال سیم جلوس اشرف احمد پاشای والی بغداد از طرف دولت عثمانیه
بسرداری منصوب گشته با فوجی عظیم باتفاق عثمانه پاشای حاکم ارزلان

عبدالرحمن پاشا حاکم همدان و قرا مصطفی پاشا و حسن پاشا حاکم موصل بطلب
خاقان مغفور شاه سلطان حسین و تسخیر ملک متصرف فیه افاغنه مامور
گشته وارد همدان و از آنجا جمعی به نیزرباز و شهر بروجرد و فراهان فرستاده ایلچی
نیز نزد اشرف روانه و پیغام دادند که افاغنه طایفه بی سر و پا و بدون
اهلیت ملک سریر و افسر اند چون پادشاهان وارث پادشاهی نشسته
خاقان شهید را به شیطان سپرده از راه و رسم سلطنت عارضی کناره
گیر شوند اشرف نیز از اصفهان عازم گلپایگان گشته چاپار فرستاده
پادشاه مغفور را در اصفهان مبسوط از دم تیغ جفاشعار بشهادت
رسانیدند و سر او را به نزد ایلچی روم فرستاده جواب ایشان را بسیف
و سنان محول ساخت این معنی باعث نائره افروز خشم رومیان گشته
احمد پاشای سردار روم با پاشایان و عساکر آن مرز و بوم از همدان
رایت افراز هجوم شدند در شهر بروجرد تلاقی عسکرین در وقوع و اشتعال
نوایر شور و شین بین الفریقین عساکر رومیه مغلوب و مقهور شده رخت
عزیمت بوادی هزیمت کشیده‌اند اشرف نیز عازم اصفهان
شده در سال بعد محمد احمد پاشا به همدان لوای عزم افراشته و طرح
مصالحه انداخته بنای ممالک و تعیین تحدید و تحدید دستور باین
نهج و دستور کردند که ولایت خوزستان و لرستان

فیلی باکراز

فیلی باکراز و زنجان و سلطانیه و خلخال وارد ممالک دولت عثمانی
و ولایت سمت شرقی عراق و دارالمرز را با افاغنه مقرر و متعلق باشد
و بدین عهد و میثاق اتفاق و دفع غائله نزاع کرده هر یک عازم مقر
و مقام خویش گردیدند در سال چهارم جلوس اشرف رشید پاشا نامی از جانب
سلطان احمد خان پادشاه روم برسم سفارت برای تاکید بنیان
صلح و صلاح و تهنیت جلوس اشرف وارد اصفهان و از جانب اشرف
نیز محمد خان بلوچ مامورا با ایلچی مزبور روانه دربار عثمانی گردید در بیان چند نفر در ایران
با اظهار شاهزادگی به لوای سرکشی برافراز خودسری که
اول صفی میرزا نامی بود که در سمت بختیاری بهم رسیده حقیقت احوال آنکه مومی الیه
شخصی بود از طایفه کرایلی در سنه هزار و صد و سی و هشت هجری در جلیل آباد و بختیاری
مبعوث شده ادعای شاهزادگی و پسری خاقان شهید نموده میگفت که نام من ابوالمعصوم
میرزا بود تا حال این اسم را گذاشته‌ام و محمد حسین خان حاکم بختیاری وجود او را غنیمت دانسته
مقدم او را گرامی و محترم داشته سر بر ربقه اطاعتش گذاشته شد و مومی الیه زنی از شاهزادگان اصفهان را
شاهد مدعا که با دعای خواهری در یکی از بلوکات اصفهان گذشته بود در جلیل آباد خود جبه سرا
داده رفته او را با احترام تمام آورده و در همانجا افتتاح کار کرده ارقام باطراف و اکناف
نوشت و جمعه را بالعرف چیز زده خطبه را در منابر و مساجد باسم شاه طهماسب خوانده اسم خود را
ثانی شاه طهماسب گویند و دهات شوشتر و کوه گیلویه و اردوی او تمام الشمت نزد او جمع آمده کمر اطاعت او

[illegible]

از جانب حضرت ظل اللهی در حین شیوع طهماسب در مشهد مقدس
توقف داشت با ارکان دولت علی صفی میرزا امروالاحد در نیابت در حین شاه
هرگاه که هنوز حضرت شاه طهماسب ولدهای او خلاف واقع است او را گرفته بباطن
به هر جهت دیده بر جسته بینند لهذا ابر دقیق اشاره والا در حینی که ده دشت مقر کوکبه
صفی میرزا بود او را گرفته نقیبی آورد و این قضیه در اواسط شهر محرم هزار و صد و
چهل هجری واقع شده بعد سید احمد ولد میرزا داود متولی مشهد مقدس است
منحرف احوال او که بوارد اصفهان گرفته طهماسب عازم اصفهان شده
سید احمد به انتهای فوری و در انجا رسم محبوبان منوری نفوذ اختیار
مهمات فارس و کرمان بمهر شاه طهماسب به اسم خود ابراز و عوام کا
الانعام را خریدار این جنس کرد از او باش فراهم آورده
ولو بوانات دشت فارس که در میانه شیراز واقع است
لکه و در انوقت نیز زبردست خان که از جانب محمود حاکم شیراز
بود جمعی را بتعاقب سید احمد فرستاده در سر پل خان تلاقی فریقین واقع شده
سید احمد منهزم گشته با برقو آمده مردم ابرقو از کیفیت احوال
او وقوف حکم محبوس اگاهی حاصل شده او را گرفته محبوس ساخته
بعد از دو ماه از محبس فرار کرده بجانب جهرم شتافت سلک جمعیت
خود را تجدید انتظام داده از جهرم رفته داراب و نیریز را بدایره ضبط
دلقرف دراورده

دلقرف در اورده جمعیت موفور منعقد ساخته در فیشکر کرمان را تصرف
ساخته در چهار دهم ماه ربیع الاول هزار و صد و چهل مطابق ... قوی ئیل
جلوس و اسم پادشاهی بر اند و سکه و خطبه زده بود از چند روزی جمعی
از جانب اشرف بگرفتن او مامور و سید احمد در قلعه خستی ایام محصور
و بالاخره گرفتار گشته او را باصفهان آورده با امر اشرف او را گردن
زدند و هوای سروری را از سر او بیرون کردن ... زیاده
سری از پا درآمده دیگر محمد علی نام رفسنجانی کرمانی است مشهور
بصفی میرزا ثانی یا کیفیت احوال او اینکه در ماه محرم هزار و صد و
چهل و دو هجری مطابق ... قوی ... در لباس درویشی وارد شوشتر
گشته از انجا که عقل عموم در چشم ایشان است جمعی از الواط
رو را دور مسکیند و چشم های این شخص در نظر ما تخیل ان صفی میرزا شباهتی
دارد شاید او باشد و او تحاشی داشت عوام از عین حماقت جمعیت
کرده ... از او ساختند تا پیش شوشتر باستماع این خبر موحش گشته
... فرار کرده به حویزه رفته از راه بصره روانه بغداد
شده اعیان دولت قیصری بمباهات اینکه شاهزاده ایران پناه بدولت
عثمانی اورده است بدون تحقیقات هرگاه که او را تصدیق نموده به دربار عثمانی
برده و بعد از دو روز بجوار ای استانبول مهمان نمود از جهت او تعین و ... سکونت وار

مکان اسکنا در فرجات جهت او قرار داده بعد از خلع سلطان احمد خان پادشاه
روم باعث شد و در بعضی حرکات آن را بشهر سلانیک در چهارده منزل
آنطرف قسطنطنیه سرحد فرنگ نزدیکست فرستادند و بعد از چندی از آنجا
نیز او را بجزیره لمبن فرستادند که آن را مرخص خواهند ساخت و تتمه
بیان احوال او در وقایع سال هزار و صد و پنجاه و پنج نگارش خواهد
پذیرفت ذکر سید حسین نام قلندر بود از فرزند قلندرها از رفته مدتی
درویش‌ها را در یوزه کوه و وادیها ساختند و از آنجا همراه
افاغنه در کسوت درویشی باصفهان آمده شنیدند قتل صفی میرزا را
که از میان جماعت جوانی رفته خود را عباس میرزا پسر سوم
والد عالی برادر خاقان مرحوم که به تمنای سروری گوشه کلاه هوس برشکست
و بر مسند این دعوای دروغ درست بنشست و از محروم خوانیکه
بطوایف اطراف جمعی را فراهم آورده چنین کارش عاینه مدارست
جناب اسما بهوای ریاست سر برآورده باز بکر بیان علم
کشید و شمع آتش جنون از صدق فروغی نداشت زود به پایان رسید
ذکر شخصی در تمیدی و مینا بهم رسیده دعوای و دعوای پسری خاقان مغفور
خود را سلطان محمد میرزا نام نهاده و شاهزاده فرسوار شهرت یافته در تمید ولما
صد پانصد نفر از اعراب بر سر خود جمع که از آنجا نزد عبدالله خان حاکم بلوچ رفته

جمعی بلوچ

جمعی بلوچ باعانت او بر خواستند و از آنجا بمیان طایفه بازری آمده طایفه با او متفق و
عزیمت بندر ریگ که بسید احمد نواده میرزا داوود در آن اوان او نیز در آن
سمتها رایت استقلال بر افراشته بود نمود و لهذا سید احمد را منهزم ساخته و بندر را
با محال تمید و مینا بحیطه تصرف در آورد و بالاخره از جانب اشرف جمعی بدفع او ٣٠
مامور گشته با او محاربه و مومی الیه شکست یافته بجانب بندر و دشتستان
دشتستان و بندر با محال متصرف فیه او ضمیمه ولایات افغان گردید ذکر
زینل نام قلندری است در لاهیجان بهم رسید ولد ابراهیم نام طوقچی بود
که با چند نفر از درویشان در یونانا کرد و قلندر ... که خبر بود رفیق گشته
در تکیه هم فراغتها دیلمان بمضمون اینکه مصرع به درویشی اگر هیچ نباشد شاهی
از کلاه نمد و پوست تخت بهوس افسر و سریر و از جریده شاخ نفر بفکر و نفیر افتاده
چادر قلندری پایه خرگاه دارای سلطنت را با دعای پسری شاه سلطان حسین آرزو
خود را اسمعیل میرزا نام نهاده جماعت صوفیان رشوند و دیلمان آن را یقینه رایت
تحکم برافراشت و دیلمان و بار سکوه را تصرف کرد در آن اوان محمد رضا خان عبدالو
قورچی باشی که سپه سالار و صاحب اختیار گیلان بود در لاهیجان توقف داشت این خبر را
شنیده با چهار سه هزار کس عازم دفع قلندر گشته در کوهستان دیلمان با او محاربه نموده
شکست یافته به شکابن برگشت و قلندر رهانورد داخل لاهیجان شده و لاهیجان را
با تلیجان علاوه متصرفات خود کردانیده و محمد رضا خان دوباره جمعیت نموده عازم لاهیجان

کشته در آنکوه تلاقی فریقین واقع و قلندر مقهور شده بجانب کهدم کر
گریخت و در آنجا قید و اسلک جمعیت او از بیشون و سایر رجال انتظام یافته
ماسوله من اعمال رشت را متصرف و از آنجا عازم خلخال شده بر حاکم آنجا فایق
گشته بار دیگر در اردبیل لوای جدال افراخته که شکست یافت و لوای
پیمان شکنی همیشه ان آمد جمعی از اجامره با وی متفق و جمعی را انعقاد دولتش معانات
رفته با علیقلی خان بن همیشه ان که دم از اطاعت خلاهر دوسه مرتبه جنگ کرده باز
مغلوب گشته به ماسوله آمده بالاخره جمعی از مردم ماسوله که زر و سیم اتفاق
و از باجه بابات قلندر تنگ آمده بودند بر دفع قلندر مصمم گشته در ماسوله بر
سر او در گشته او را گشته سرش را بقزوین که اردوی بود فرستادند گفتار در بیان نسب دودمان
نادرشاه بخت و جاه بر آگاهان دقیقه رس که مهین نژاد و کان آبا علوی و امهات
سفلی اند واضح خواهد بود که سعادت ازلی لطف خدای یگانه و گرامی فر زند مادر روزگار
باشد نه مفاخرتش به نسب است و نه مباهاتش بسلطنت گشت زیرا که بعد لولاک نص
کتاب این بود امر در پیشگاه نظر صاحب بلند همتان نازلترین پایه سلم اعتبار است
و پست ترین مرتبه از مدارج افتخار تیغ برنده را فخر بجوهر خداداد خویش است نه بکان
آهن و گوهر شاهوار را نازش بآب و رنگ ذاتی خود است نه بصلابت معدن
خصوصاً این برگزیده خدا و بزرگ کرده لطف ایزد توانا را که بعد از لطف الهی
استظهار پشتش بشمشیر خویش است نه بزور بازوی امیر و عشیرت و پیشه نه خویش

دودمانها از نسب او روشن و دودمانش چراغ افروخته‌اند و خاندانها از
دولت خاندانش دولت خاندان اندوخته نام صمصام جدید
نسبش دولت تیموری در آستین است دور تا رخصم گمندش
سلسله چنگیز و تاتار حلقه نشین نظم ز سهم خدنگش قضا تیر تیز
تیغ کجش رایت نسب ظفر اگر تا در افروزد مهر چهر چو خورشید
آتش زند در سپهر اگر مهر از عارضش دم زند دم صبح آتش بعالم
زند آن دم آتش گریزند دشمن ز بیمش نهد سر بکوه بیابان نسیم در صورت
کلک سخن سنج را از نگارش این مطلب باز داشتن اولی است
با چنین عرض مورخ ضبط کلیات احوال خدیو سپهر نسبت و ذکر انساب بزرگ
از لوازم این مقام است بر سبیل اجمال نگاشته لوح بیان میگرداند که آن
حضرت از ایل قرقلو و قرقلو از اویماق از نوع افشار و افشار از سلسله ترکمان
میباشند و مسکن قدیم ایل ترکستان بود در ایامی که مغولیه به ترکستان
استیلا یافته از ترکستان کوچ کرده در آذربایجان توطن اختیار نموده بودند
ظهور خاقان گیتی ستان شاه اسمعیل صفوی بتقریبات چند کوچ کرده جمعی تو
کمان من مهمات اتفاق در خراسان که در سمت شمالی مشهد مقدس ... است
فرسنگی واقع و در قرب جوار مرد شاه جهان توطن جسته تابستان
و در آنجا ییلاقشی و زمستان در دستجرد و دره جز قشلاقشی میکردند

تولد آن حضرت در یوم یکشنبه بیست و هشتم شهر محرم هزار و صد و ده هجری مطابق
لوی ئیل در قلعه دستجرد در جز در مکانی که بالفعل عمارات عالیه در آنجا احداث
و بمولود نه شهرت یافته اتفاق افتاد و باسم جد خود نذرقلی بیک موسوم گردید
در پانزدهم سالگی قدم بر معارج رشد گذاشت چون در میان تاجیک و ترک و کرد
و بزرگ مظهر کارهای بزرگ گشته در مبادی حال آثار دولت و اقبال از
ناصیه احوالش ظاهر و امور عظیمه از دست همتش ظاهر میشد و در عالم چون
نادر آفاق بود بین الانام بنادرقلی مشهور شد گفتار در بنیان آغاز کار نادر
کامکار بنیاد نهند گردید ازانجا که نقش بند کارگاه وجود رابطه پیوند مزاج جبت را
تار و پود هستی بنقش بدیع آدم رشته و باین جنس اکسون طراز رشته قوام و دوام
بر پرده هستی نوع بشر انداخته بجز مقصود خداوند صمد است که منفرد باشد
اینولکه نه الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد
حضرت ظل اللهی در آن زمان آغاز ایام شباب و جوانی و بهار
و گلزار زندگانی در هنگام ریعان ریحان عیش و کامرانی بود مابین تاهل گشته
با باباعلی بیک کوسه احمدلو افشار که از رؤسای افشار ابیورد بود و دختر او
لایت با ترکمانیه داوریکه معرکه آرای رزم و نبرد بود ارجانه خان
خواستگاری آن گوهر کان شریف ساری مفاخرت و ... دانست آن حضرت
طالب پیوند و راغب خویشکاری جسته ال ... مقرر شد اگر ...

از جمله سرکشان اشرار

از جمله سرکشان اشرار سالک طریق ... و هنگامه آرای
جنگ و نزاع گشته جمعی از روسای آن طایفه باین علت ...
آغوش شاهد فنا و همخوابه رنج و عنا شدند و بالاخره بحکم قضا
امر مواصلت صورت وقوع یافته ازان مخدره سرادق عفاف در سال
هزار و صد و سی و یک هجری در شب یکشنبه بیست و پنجم جمادی الاول ساده
ساعت و نیم از شب بر نور گذشته شاهزاده رضاقلی میرزا بوجود آمد بعد از چند
سال آن مستوره رخ بنقاب تراب کشیده صبیه
دیگر او را در سلک پردگیان حریم عفت انتظام دادند که نصرالله
میرزا و امامقلی میرزا گوهران درج دختران آن برج اند هرچند که در
آغاز ظهور کوکب اقبال این خدیو بیهمال وقایع و اموری که
در سمت دره جز و ابیورد و مشهد مقدس و قلعجات آن ناحیه از آن
حضرت با تراکمه و ازبکیه و اکراد و سایر ارباب
عناد بوقوع پیوست و کوشش و سعی که از بداندیشان در اختلال
کارایشان بظهور آمد و جنگهای که با هر رو بنوبت و ترک و تاجیک
واقع شد تا از آن طایفه نام و سرحدات را قرین آرام گردانید
اگر شمه از هر یک تحریر یابد تاریخ مطولی خواهد شد بیرون
از اندازه و کتاب ... گردد خارج از حوصله قبول تدوین و شیرازه

اگرچه در این روزنامه باقتصار سخن بامور و غرض اصلی ضبط کلیات
امور است لهذا بر سبیل اجمال و اختصار مرعی داشته کمیت
قلم را بجانب اقتضا عنان گرای میسازد که بعد از آنکه بزم آرای
دوران در عشرتسرای ایران سازهای ناسازی کوک کرده در هر گوشه از ناموافق
و مخالف نواها و از هر سری چینی کاسه طنبور صداها برخاسته ترک
و تاجیک چنگ آسا سینه بناخن حسرت همی خراشیدند و کوچک
و بزرگ قانون خرمی از دست داده در دایره محنت کف زنان افسوس
کشیده و هر جا قوی دستی بود سر از گریبان هیچ سری بیرون فرازی برآورده و پا
از اندازه خود بیرون گذاشت و هر جا خسک مغزی بود مانند چوب
قد علم کرده شاخ سربلندی برافراشت از آنجمله ملک محمود
سیستانی بطریقی که سابق ذکر یافت سر از جاده اطاعت برتافته
بمشهد مقدس استیلا یافت و حضرت ظل اللهی تا آن اوان
در حدود ابیورد و کلات و آن سرحدات مشغول ملک داری
و چنگال خونریز جلادت شاهباز اوج دشمن شکاری بود مانند شیر
پیوسته صید آشیانه خویش و طعمه بخشش کام نهنگ زن خویش
بود در چنین دوره که ساقی زمانه مینای ازرق مهر و ماه خونابه غم بجام
اهل ایران ریخته حریف زمانه از بدمستی کاسه سر ضعیفان

رشکسته و راهزن

شکسته و راهزن پیشه جور دهر دست تطاول گشوده راه آسایش بر ربع
دور دنیا یکسر بسته ایمنی را حوصله غیرت آنحضرت برنتافته بالهام خدیو بی
نیاز و ارشاد بخت فرخنده طراز و نیروی عزم بلند و قوت همت ارجمند
طوایف افشار و اکراد و باقی ایلات سکنه ابیورد و دره جز و کلات را بحوزه
خدمت خود در آورده و کلات را که حصن حصین و حصار متین خدا آفرین بود
تا قلعه و مستحکم دو ابیورد که پیوسته جولانگاه اشهب گیتی نورد و مسکن و ماوای
دولتخواهان اخلاص پرور بود برای فیروز آختن سپند ق کمان اختیار و پیش از زمان
کردگار آغاز کار گوهر از تیغ صولتی که مهابت صلابتش پی در ناخن شیر اشکند
جهانگیر کند حوصله ورزد که هر گفتار خصلتی از زور بازوی چرخ
چنگ خود بدعوای برتری گردن فرازد و سروری که همیشه گردن
فرازان گردن بطوق اطاعتش خم داشته از یارا دارد
که گردن اطاعت به یکی خسته سلسله ایلات عمده که بهمراهی توفیق سر قدم
ساخته سالک طریق اخلاص گردیدند و فرقه بوزبکی افشار بشرف
انتساب بآنحضرت داشته دیگر اکراد ساکن دره جز و
ابیورد که از ایلات معظم خراسان میباشند هرچند طوایف
دیگر در میانه بهره اند و خدمت خدیو فرزانه میگشتند اما آن
دو طایفه از بدو حال بهدایت تأیید خدای متعال بازوی اقبال

خسروی را بمنزله دست حضرت افسکن و ساعد بخت فیروزنشان بمساعد
سعادت و پنجه دشمن شکن بود و بعد از چندی بعضی از افشاریه و اکراد که صحرا
گرد و الوس بادیه‌نورد بودند بوساوس شیطانی مختلف الآرا گشته افشاریه
فرقه که صاحب قلعه و جمعیت بودند بمتانت مکان و عدت خود
مستظهر شده با حضرت در مقام کاوش و بعضی بعرض اقدس رفته با
ملک محمود الفت و سازش داده اکراد دره جزو ابیورد جمعی اکراد
خبوشان پیوسته و گروهی با ترکمانیه عقد مؤالفت بسته و هر
یک بقدر امکان خود رنگها ریخته و شعبده‌ها برانگیخته و ماه... سمنان بقیه با حضرت
در او بخشید سوای سیصد و چهارصد خوارنه و ارز از این جلایر و طهمست
قلیچ بیک و یک و محمد علی بیک و ترخان بیک نام و بایقرا رسالی خود قصوری
در اعتقاد و فتوری در اخلاص قوی بنیاد راه نداده در شدت و رخا ملتزم
رکاب فیروزی انتساب و پور شفقتی و پستی سایه آسا دنباله رو چتر
خورشید قباب بودند و آنحضرت با قلت اعوان و کثرت
خصمان در همت بر میان نهاده با اتفاق هواخواهان گزین خلافتگاه
خانه زین سایه چتر رایت عزم افراشت و با هر فرقه نبردها کرده از
گذشت **در بیان توجه موکب فیروزی کوکب مقدس بجانب ارض اقدس**
رهنمون شد بدر انور روشن است که جلوه جنبه کواکب در آسمان ظهور کوکبه

آفتاب

آفتاب است و بلند پروازی خفاش طغیان تا طلوع طلیعه نیر خورشید جهانتاب
بنهجی که در مقدمه کتاب سمت گذارش یافت بعد از آنکه
ملک محمود در ارض اقدس آغاز خودسری کرده در والی ایالات خراسان
از راه ضعف نفس و قوت واهمه طوق حرمت او گردن نهاده و در
اطاعت بر دوش کشیدند از آنجمله قلیچ خان بابالو والی مقدم امیر ملوی افشار
بود و از دولت آباد دره روی برتافته و نزد ملک محمود شتافته وصد
در این حرکت از افشاریه هر طبع غیور رضا نمی‌داد و نا ملایم افتاد لیکن چاره جز
کار ایشان پیک خیالات به هر طرف روانه فکر و تدبیر این امر طالب
بهانه شدند تا آنکه ملک جنگ رسی و روسی برانگیخته جمعی در ملک خراسان
همیشه از آن جانب اندیشه مند و هر آن می‌بود معتمدی به نیاز بنده از
نزد او روانه کرده پیغامات موکد بعهد و یمین فرستاده ما را از ادعای
بارض اقدس بغیر از صدق نیت حال و مال ... منظور نظر نگردد در عالم
سوابق ... رسم مروت مرعی گردد و تسخیر فراید خیر و غیث اسد لو
راه فساد غیر خواه بود آنحضرت نیز ... مشغول ملک گشته عازم ارض اقدس
شد که در ظاهر با ملک اظهار صداقت کرده وحشت... در از رفع فتور
خلوت بکار کار باشد و جوش ... دفع کند نخست با افشاریه و جلایر که
در حرمت آنحضرت بوده و ممهد گشته قرار داده در جمیع امور بازی خود سازی که مهیا باشند

منظور آنست که آنحضرت در تماشای جرگه بازی و اسب تازی جلوی اسب ملک را بجهه تمام
کاوش نموده زنند و اعوان نیز هر یک بخویشان و اتباع او در ادیکه از مرکب
هستی در اندازند روزی در جرگه در میدان [illegible] سوک مشهد با ملک گرم جرگه
بازی بود بعزم عنان گیری ملک دست در اندازه خشتند چون زمام توسن
ابیورد دست را بقصد پشت دست در یکه تازان [illegible] در پیش
زرنیخه آفتاب پشت دست بر زمین گذاشته دست آنحضرت بعنان
اسب ملک خواهد جلو بیشتر نماید ملک از آنجا که سرشت باکه هوشمندی با بار
نخوت بود تفرس این معنی نکرده از میان بدر رفت لیکن از آن قضایا بازی بجانب
شهر عطف عنان نکرد اما آنحضرت پیوسته در کمین وقت میبود تا آنکه
بنصایح مشفقانه آرام قلب قلیچ خان و امامقلی را از خود رمیده نکرده باظهار
التیام ایشان را با خود رام ساخت بعد از آن به فرسخی شهر
ترغیب شکار کرده ملک بخواهش آنحضرت یکروز [illegible] حرکت و حضرت ظل اللهی
روز دیگر قلیچ خان و امامقلی را بقرب شکارگاه همراه برده بعد از ورود بقریه محاربه
مزرعات [illegible] صید بدام افتاده را از دست رها کردن
بمقتضای عقل فساد دل بود آن دو نفر را که در ظاهر [illegible] تیغ لاف دستیاری
در باطن لسان شمشیر دم زخم کاری میزدند از میان برداشته و از آنجا
عازم ابیورد گشت و ایلات آن ناحیه را جمع نموده همت بدفع کینه خواهان

گماشته

١٩

گماشتند در بیان آغاز محاربه جناب نادری با ملک محمود سیستانی و بودن
حضرت یزدانی ملک محمود بعد از وقوع این واقعه وحشت انگیز چنین دانست
که زرشجر خلاف آن آزاده سرو حدیقه راستی کیش [illegible]
برگ سیادت بری نخواهد خورد و بار گران زیاده سر برده شیر
داد و بسر منزل نجات نتواند برد [illegible] چاشنی نوای سنج این
مقال گویا بیت روز اول دیده شکفتم [illegible] رنگ روزم سیه
کنند این [illegible] پسر با [illegible] نوشت که باهمین مشغول شده
بدفع جناب نادری پرداخته یا کار جنگ آماده سازند لشکر و باد جلب
دادند که آنجناب گون فراری است هوید و دلاوری است مبسوط
الید حقیقتش بسیار و استحکام مکانش در غایت اشتهار تصور
[illegible] ضمیر ما بیرون و این خیال از حیز قدرت ما افزون است
ملک [illegible] عذر ایشان را منسوب بمکر دانسته [illegible] جواب
آن گروه استشمام رایحه [illegible] عزم [illegible] را کرده چون از راه کلات
و [illegible] مشتمل بر [illegible] عظیم و محتوی بر قلعجات محکم بود عزیمت
آن سمت را موقوف بمصلحت ندانسته با پنج شش هزار کس از راه رادکان
روز خبوشان [illegible] منزل [illegible] معذرت خواهی نزد ملک
فرستاده پیغام نمود که حرکت او باعث وحشت اکراد و موجب نزاع

وفا داشت ازین ماجرا درگذر و از انجا در ملک محمود را مایه خود
بینی دماغی شده بود فرستاده اگراو را قطع بینی کرده باز گردانید همین سبب
بیدماغی عموم اگراد گشته با استیناف لوازم سرکشی بیمود جسته و بعزم
مدافعه پیش آمدند از نامساعدی بخت مغلوب گشته فرار و در قلاع
خود متواری شدند ملک بلا مانع داخل خبوشان گشته بنا
گذاشت که قلاع اگراد را تاخته جمعی از عورات و اطفال ایشان
بعرض اقدس سلاطین باخته زمام اختیار ایشان را بدست
گیرد اولا تاخت قلعه زیلانلو را که در دو فرسخی خبوشان واقع و مستحکم
الجماعت در انجا بود پیشنهاد خاطر خود ساخته محاصره کرد در خلال این
حال خدیو جهان مانند بلای ناگهان بسر وقت شان رسیدند
توضیح این مقال آنکه بعد از وصول خبر ملک بسمت خبوشان حضرت
ظل اللهی چنین بخیر خواهان وعده عرض شان با شوکت و شان و افواج رزم
کوشان از راه تعصب ایلیت بعزم اعانت اگراد رایتفارود در
ابتدای کار بر دره فرسخی خبوشان بفوجی از اتباع ملک که اسباب توپخانه
او را بمشهد مقدس می آوردند دو چار گشته اکثری را مقتول
و برخی را دستگیر و معدودی ازان گروه از ورطه هلاکت بهزار فلاکت
جان بسلامت بدر برده ملک محمود را ازین واقعه بخبر کمند قلعه گیری را

تاب و شمشیر

٢٥

تاب و شمشیر عاجز کشی را آب داده گرم گرفت و درگیرودار تسخیر قلعه بود که
حضرت ظل اللهی دفعتا چالان صف شکن دلیران محمود افکن حربه جو و نعره
زن از یکطرف نمودار گشته بحمله زهره شکاف قلب لشکر محمودی را
شکافته خود را بپای قلعه رسانیدند و سران قلعه خود را ایلک پای او رسانیده و از بیگناری
محصوری نجات یافتند ملک چون پیش از وقت بنابر آن اسم
جزم در حوالی قلعه سنگری ترتیب داده بود بعد از وقوع تلاقی و ظهور شکست
از دور قلعه فرار در سنگر خود کشید اختیار آنکه حضرت ظل اللهی
عورات و اظهار رهایی قلعه با مال ایشان از قلعه در آمده در یکطرف
قلعه در جانب دشت نزولی دوران شب اگراد که از خوف ملک
در بیغولها مختفی گشته بودند از کثرت درد موکب فیروزی کوکب اقدس
حیات تازه و بهجت بی اندازه یافته بار و اسر قدم ساخته بخدمت
آنحضرت پیوستند و بتجدید از روی مصادقت عهد بنده گی
بستند روز دیگر که ملک ملک نیمروز اعنی خورشید جهان افروز از تیغه
افق تیغ کشیده آهنگ جنگ نمای کرد ملک محمود لوای عزم افراشته
و طرح جنگ انداخته چون حریف را قادر دید سعی را از دامن طلب
قاصر یافت گسسته عنان و شکسته سنان روی بر تافت و بقلعه چغر
دوبجانه را حصار خود ساخته بطرف ارض اقدس شتافت آنحضرت

نیز با عشرت آباد و سرحد مشهد و خبوشان از اطراف ملک گرد انگیزی لکز
کرشا یابیک از پناه توپخانه بمعرکه جنگ آید فایده بکو چون طایفه افشار
و اکراد منکر توپ و تفنگ و همیشه تیغ و سنان خصم افکن میدان
جنگ بودند آنحضرت ایشان را در اوکشتن توپخانه و تفنگ منافی جرم
دانسته ترک رزم و از عشرت آباد اکراد را مرخص و خود بجانب ابیورد
صرف زمام عزم کرد ملک نیز عزیمت باره را مغتنم یافته وارد
ارض فیض توام گردید **در بیان تسخیر قلعه نیکی و قلعه باقی قلاع ابیورد**
چون همه قلاع ابیورد که در تصرف اتراک اضداد محصور شده در صدد
مخالفت بودند از آنجمله جماعت امیرلو ساکنه نیکی قلعه که در دو فرسخی
ابیورد واقع است هرچند که موسم زمستان و لشکر سرما
غارتگر تاب و توان بود لیکن حضرت ظل اللهی از آنجا همیشه سرگرم
نشاط ایشان بودند بشدت برد و شدت عزم ظفر پرور دو افسرده دل
سرگشته با دلیران عرصه نبرد قلعه نیکی را احاطه و اطراف آن بخاک
دیوارک انباشته بستند که آب رودخانه را بقلعه بست اما برد
کارنیاید پس حلقه و سرکوب بسته قلعگیان را هدف تیر و تفنگ ساخته
بعد از چند روز محصور عق بیانخرفستی از لطیفه آتش افروز بهادران قلعه بحکم
امت از استیمان تشبث جسته معذرت [illegible] ن و ندامت پوی آن

گردن برلقه

گردن برلقهٔ اطاعت گذاشتند آنحضرت اساس قلعه را بر
برکنده و اهل قلعه را کوچانیده با بیورد و سایر محال پراکنده
ساخته چون اهل قلعه باغوله نیز در سلک طایفه گندوزلو بودند راه دور
زمره اتباع ملک محمود انتظام یافته رخ از راه خدیوی کشی برتافته بودند بعد از
تمشیت کار نیکی قلعه رایت توجه بآنصوب افراخته در مدت
سه ماه آن قلعه را بمضیق محصوری انداخته نخست از دو طرف حوالی
ترتیب داده خاک ریخته بلند ساخته استادان نقب
زن نقب بزیر حصار اهل قلعه زدند از کنج کاو نیستی و کلنگ فکر
پرویان پا بعمه سررشته نقب را بدست آورده خود رسانیده که آب
بران بسته آتش فتنه را فرونشانند پرویان شیروشتی که در نقب
از بارود انباشته آتش زده چند نفر از قلعگیان که در خیمی نقب
بودند دود از نهاد هستی بر آمده با دلهای تخته و جگر سوخته رفته دیار عدم
شدند دیوار قلعه نیز منهدم گشته اما قلعگیان با چوب و خاک
بالموضع ریخته راه دخول بر سپاه نصرت شعار بستند چون نقب کار
ساخته نشد بیلداران را از اطراف جمع آورده در قلعه
بفاصله صد زرع کار پیش نقب خاک وشاک که بمثابه تلی بلند در
بیست زرع متجاوز بود عرض و نه زرع طول آن رسیده استحکام یافته بود

بسته آب بران جاری گردید و عرض و عمق آب احاطه حصار گرفته
رخنه در اساس ثبات و قرار دیوار انداخت بنیاد قلعه بر تیر دستی
آن سیل بی امان چون خانه حباب به آب رسیده دود از برج و بروت
آثار رخاوت به علی عرو ستهها ظاهر گردید و منجم انجا کوکب طالع خود را در برج آبی منقلب
دیده دست از جان شستند و از عین اضطراب شاهد سرگشته خود
ز رخانه چشم روان گشته از روی ندامت بپای سرور دنیا ریخته شده
خدیو کامکار چهار تن از روسای آن طایفه را که سرمایه فساد بودند بمعرض تیغ
رسانیده بر آن نام کدخدای قلعه که بیرو شطیش بود بقلعه گولکنت
نشانه تیر فانتقمنا منهم گشته ثاقب بحث بر آن حیاتش سا
تش حواله کرد ساکنین انجار قلعه دیگر فرستاد از آن جانب ابیورد تحریک
لوای ظفر پیوند داده و بعد از چند روز بهمت بلند عزم تسخیر قلعه
اغجه نمود چون قراخان نامی در بزرگ قلعه مزبور بود جمعی از ترکانیه سوا
با خود متفق ساخته بهوای تکلای محال التسخیر فتنه می افروخت حضرت ظل
اللهی در حینی مشغول محاصره قلعه بغواده بودند طهماسب بیگ وکیل جهسواو
با چراغ بیگ افشار و جمعی از دلیران نامدار را با طلبقای آن نایره مامور فرموده
چون آب قلعه اغجه از رجا [illegible] بنه کلات منشعب میشد مامورین
در سر ممر آب بنای توقف گذاشته برجی [illegible] داده در محل نطفت

اب لکه

آب لکه نگذارند که داخل قلعه شود قراخان نیز با جمعیت خود بعزم مدافعه و محاربه
برج مزبور آمده با مامورین مجادله و شکست فاحش داده جمعی را قتیل و جمعی را نیک دستگیر
کرد در روزیکه آنحضرت از تسخیر قلعه بغواده فراغت یافته داخل ابیورد شده بودند
انجمن ملال انگیز بعرض اقدس رسیده بنابر همت والا بعزم شکار زاغ اغجه
چنگال صلابت تیز و سرپنجه بیاز خونریزی حسبه هنگام شام بنجاح استعجال
حرکت دارابیار راه بمیان جبال با دلیران معرکه جدال خود را بکنار رسانیده
تفرقه سپاه را جمع و تهیه اسباب قلع و قمع کرده در برابر قلعه اغجه
جلوه فرمای اشهب برق جهنده گشته جمعی از پیادگان جلادت
قرین بدرون قلعه تعیین نمودند که نگهبانان سوار قلعه اقدام نمایند و اگر
ترکان قلعه قصد فرار نمایند اعلام کنند در آن روز قلعه
گیان اقبالی که خدیو کامکار بطلب اقبال بر چارده برگشته در همان شب
جمعی از تاتاریه بدو با [illegible] قراخان آمده و با جمعی از قلعه بیرون آمده آن را در کمین
کمین باز داشت دفعه با زالقلعه برگشت شب پیادگان در درب قلعه
خودم آن جمع را از قلعه بتصور فرار ترکان فی الجمله خبر بخدیو بلند اختر رسانیدند
آنحضرت وقت صبح بعزم تعاقب بر مرکب تیزتک سوار شده
دو فرسخی از جا به هر زمین اغجه سنتر یک سفرنه قراخان دفعتاً
بهیات مجموعی از قلعه بیرون آمده ترکانیه از سمت میمنه و تاتاریه

از جانب میسره از کمینگاه اسب انداخته با شمشیرهای آخته بر قلب
سپاه کینه خواه تاخته آنحضرت تکیه بیاری جناب باری عز اسمه
نموده بمدلول وان یکن منکم مائة یغلبوا الفا از قلت خود و کثرت
آن گروه اندیشه ننموده با دلیران آفاق ربای ثبات و قرار
استوار ورزیده با استعمال آلات حرب و پیکار رخنه در
ارکان جمعیت آن طایفه چون طره خوبان تاتار انداخته روی ترکمانیه
تمام آوردند و لوای فرار گشودند و موکب والا با نصرت و فیروزی
و ظفر بجایگاه خود برگشته مقارن آن جمعی از تاتاریه بادای مراسم اعتذار از
بحرمت [illegible] بمقام استدعای معاوضه گروش ایشان با جمعی
[illegible] ننموده آنحضرت نیز مسئلت ایشان را قبول و بعضه گرفتاران را
از طرفین مرخص و همان شب تاتاریه خایب و خاسر عازم مرو
گشتند روز دیگر سلطان بلند طارم از فراز قلعه چارم
رایت اقلیم گیری برافراخت و قراخان شب در مقابله از قرص
بدر انور سپر انداخته خیو از حمیت بعزم اتمام کار قلعه را [illegible]
اعلای لوای ظفر پیوند که چون قراخان چاره خود را تباه و روز خود را سیاه
دیده دست در دامن استیمان زده از قلعه بیرون آمد و متعهد شکرگزاری
و مترقب رسم فرمان برداری شد آنحضرت نیز سوابق حرکات

او را بعفو

او را بعفو مقرون و ترکمان قلعه را کوچ داده بصوب ابیورد روانه
فرموده و از آنجا بعزم توجه شهر نسا هر روزه در غرض شکار
پیکان پیوسته [illegible] چون در مبادی این حال ترکمانیه [illegible] دیگر
و یموت [illegible] در دربند [illegible] و درون [illegible] باغوای سعید سلطان
کلاه شیر درون پا از جاده انقیاد بیرون گذاشته ولایت را التصرف کرده
بود حضرت ظل اللهی بعزم تنبیه ایشان از ابیورد با یکه تازان عرصه
نبرد دار رانده و محمد حسین بیگ ولد اسلام بیگ [illegible] که
نیز در اظهار یکرنگی و اخلاص با پدر هم داستان [illegible] حسب
الاشاره آن حضرت با جمعی از اکراد خواجه چبوشان بموکب آنحضرت
پیوسته سعید سلطان بر حقیقت حال مطلع گشته چون تاب مقاومت
نداشت تمامی ترکمانیه آن سمت وارد [illegible] سه فرسخی
نموده و از آنجا برهنمونی بخت سعید با جمعی از اردو وارد آستان فلک
فرسا گشته اظهار ندامت و شرمندگی و تجدید عهد صداقت و بندگی
نموده پس زمام عزیمت بجانب ابیورد انعطاف و محمد حسین بیگ
رخصت انصراف یافته در خلال این احوال باز قراخان را چندی سر
پنجه خذلان بمیان جان بسته با چند نفر [illegible] محمد
نموده که غفلتا [illegible] از اخلاص کیشان [illegible]

بدانديشان را العوض خدا بودن رسانيده همگی آتش معرفت شمع
نيت سياه و تاريک هوای رياست شدند **در بيان آمدن رضاقلی**
خان از دربار شاهی بامر سرداری خراسان و ذکر حالات او

در اثنای اين احوال رضاقلی خان از دربار پادشاهی بسرداری خراسان تعيين
گشته از عرض راه در حينی که سردار خراسان بنا بر آوازه شوکت
نادری که همه رفرف روز بنوبت بالا وارد خاک خراسان و جوانات حامی بود
اعلام لکو که آنحضرت تا ورود او عازم خبوشان گشته سلسله جمعيت او را
با اکراد با انعقاد بدفع ملک محمود [illegible] پرداخته دلالا معلوم بود
و موفقيت اتفاق اگر او با آنحضرت ممتنع الوقوع است به تنهايی با دليران
گزين و رزم آزمايان نصرت قرين لوای توجه بجانب ارض اقدس
افراخت و در منزل موسوم به ميرکهيز را که در يک فرسخی مشهد مقدس
در سمت خيابان عليا واقع است جولانگاه بادپای تسخير ساخته
ملک نيز بستعدلوی تمام بمقابله [illegible] شتافته و فيما بين نايره حرب
اشتعال يافته دلاوران ظفر توام تيغ خونريز را برايشان حکم جمعی از اعوان
ملک را روانه ديار عدم ساخته ملک از صدمه جنگ [illegible] شهباز
بلا رگ يلان مانند صيد زخم خورده شکسته بال خود را به بنياد
کشيده شهيد خديو جهان نيز در همان روز اطراف شهر را به سپهر اقدام جواد

همراه

صرصر خرام ساخته شيرخانه قلعه طوس را که موسوم بقلعه حاجی تراب است
و در سمت شمالی مشهد مقدس در جانب غربی واقعست مقر کوکبه نصرت
انتساب کرده راه آمد و شد بر ملک بسته هر دو سه روز
يکمرتبه از مسم تيزگام آن فوجی خون آشام در حوالی قلعه
جولان ميداده و بزخمهای کاری سيف و سنان در انداخته
و بر دل محصوريان می‌گشادند محصوريان [illegible] رزم سازی و ميدان
بازی آنحضرت را ديده معلوم او بود که بجنگ گشايش
صرفه نخواهد بود از شهر جدا گشته بنيت بقلعه گرد وفری میکرد
و بسياری از مردم آن توابع و بلاد حدت آنحضرت را اختيار
کرده همان چهار ديوار شهر را ملک گذاشته در سمت
اين حالت رضاقلی خان وارد خبوشان گشته شاهوردی بيک
[illegible] با جمعی ديگر که امرای رضاقلی خان بود شعبده انگيز شده رکشته
رضاقلیخان را الحاگو [illegible] جناب نادری [illegible] عرصه [illegible] ملک
محمود نشسته بانو لوای نام نیک افرانو سرداری تو ضایع و نقص
در شان و شوکت تو واقع خواهد شد رضاقلیخان بعد از استماع
اين سخنان که ظاهر بيگم نام خواهر محمد بيک نادری فرستاده که
جنگ با ملک مقرون بحزم نيست عنان تهور را کشيده قدم

پیش کراو نوبار زورد و مشرا اه او وار ابلاغ این پیغام آنحضرت نیز دست
از جنگ برداشته با شرط رور دو سردار بهمان قلعه چی تراب با توپ و کوکبه
فیروزی بازگشته سردار نیز در سر راه اکراد و خوشان جمع کرده عازم مشهد مقدس
و مرحله پیمای طی گشته مقصد گشته ملک قدار ازانکه شنیده که سردار گشته در نام احتشام
هرست سردار امده چین حالت اردو لشکرش معلوم ملک شد خود را مرده
ظفر چشم روشنی کفته باطمینان خاطر بدر آمده از مشهد مقدس بعزم مقابله
باتفنگچی و توپخانه از تنها سر ولایت روانه گشته بدان اندیشه
دم غفلت طی نشد که ولد جابدکو و سردار نیز نه دا عزو [illegible]
در قلعه چی تراب گذارنشته از راه دامنه کوه با اتفاق اکراد متوجه
ارض فیض بنیاد گشته درباغ خواجه ربیع بیرون شهر نصب خیام
اقامت که دران شب خبر ورود خود با اهل مشهد اعلام و ایشان
با اطاعت خود و گشودن دروازه ها تیر غیب نجم هنگام صبح
اهل مشهد بر خلاف ملک القصه که دروازه ها را گشوده با ابتهاج
ملک در شهر و بازار ها بنوبر در اردو بچه اش [illegible] بقیه چند نفر
از اعیان عرق ریز گشته جهت ابلاغ این نوید فتح الباب
روانه نمود سردار نیز از امور اتفاقیه آنکه ملک قدار در قلعه
بجا بد مطلع گشته سردار از تنها در دامنه همت بر نفع عازم ارض

فیض انتساب

فیض انتساب واحباب و ثقلاب اردو لشکرش در قلعه
چی تراب [illegible] درجاباد کشت تکیه بسمت قلعه مزبور روانه و سردار
همان شب درباغ خواجه ربیع بود این خبر وحشت افزای خاطرش
گشته با جمعیت خود بر سر راه ملک رفته تلاقی فریقین واقع و قتل سردار
دست داده از اطراف جمعیت ملک حمله آور شده [illegible] ملک
توپخانه و تفنگچی باحاط لشکر خود رسیده بود قشون سردار با وجود ان مقدار و
تفنگچی و استعداد و جلادت انها رخنه گریبان ثبات و قرار ملک
گشته کاری نتوانسته ساخت سردار جنگ را موقوف
و عنان بجانب شهر طوس معطوف داشته بستر استراحت
گسترده و بر بالین غفلت تکیه نمود و لشکریان نیز بشیوه استراحت
به پیش گرفته هر یک در گوشه رخت آسایش افکنده و در ستاره
کان اهل مشهد بعزم ورود بباغ خواجه ربیع که جای سردار را خالی دیدند
تبعاقب شتابان گشته در مکان مزبور وارد و بعسکر سردار و ملک رسانان
این اخبار گشته سردار نیز با بسیاری از لشکریان پیش خویش خود را با جمعی از قشون
درکمال استعجال بجانب شهر کسینی که انضباط شهر بود حسینی
و ملک محمود ضمانت حرم و منسوبان خود را امهدی نام مشهدی
دران وقت وکیل مهمات دولت بعض محلی داشته اورا در ارک

گذاشته بود لهذا جمعی مردم کوسان ملک را بهواخواه شته در برج
اطراف دروازه ارک متواری و مشغول دفاع و جنگ داری شده
کس فرستاده ملک را ازین مقوله آگاهی بخشیدند ملک فی الفور با توپخانه
و جمعیت بجانب شهر ایلغار کرده که از دروازه ارک در تصرف
جمعی بود داخل شده ابواب جنگ کشوده قزلباشیه پای ثبات
از جا بدر رفته دواعی صبر و قرار رفته شهر را گذاشته فرار کرده ملک باز
شهر را تصرف کرده با شهریان راه مصادره و مواخذه گرفته چون مشیت
ظل اللهی هر چند از آغاز کار صورت انجام را بعین الیقین
دیده می‌دانستند همان که کار سردار نا پایدار را کمال قرار خواهد بست
اما پیش از آنکه غنچه سربسته این امر مبهم در گلشن رسوائی گل کند معلوم نظار
گیان این چمن بود که چون رفاقت الطائفه الغنیه ثمر نداشت باری
وکلای شاه احوال ایشان امید بهار نیست بدون آنکه سردار را
ملاقات نماید عزم ابیورد کرده سردار نیز متعاقب بخبوشان شد و بعد از ده ماه
باز تهیه اسباب سرداری را از سر و قزلباشیه و اکراد را بر گرفته بهوس
جنگ و باظهار جلادت اعاده ملک تا چهار پنج فرسخی مشهد
آمده با ملک محمد مقابله او برادر خویش را بسمت خبوشان
گریزان ساخت این دفعه کار او بالمره از حلیه انتظام عاری گشته دیگر لوای

اقتدارش قد

بهر اقتدارش قدم علم کرد

در بیان عزل محمد رضا قلیخان سردار و نصب محمد رضا خان ترکمانی

در آن اوان در بایلجان مقر کوکبه پادشاهی بود چون این خبر بسمع اعیان دولت
رسید رقم عزل بر صفحه احوال رضا قلیخان کشیده محمد خان ترکمان را
بسرداری خراسان مصوب ساختند اما پیش از آنکه محمد خان وارد
خراسان شود ملک ملک را خالی دیده اولا تسخیر نیشابور را پیشنهاد
خاطر ساخته ملک اسحق برادرزاده خود را بر سر نیشابور فرستاد
جمعیت پادشاهی ساکن نیشابور بود چون در عرصه خراسان سوار
خیابان ظاهری کسی که امید داری و توقع مددکاری از او توان داشت
نمیدیدند در مقام استعانت در آمده حقیقت حال را
بحضرتش اعلام و آنحضرت نیز هنوز متوجه والا و بهندید ذکر من قریه
راهکنا ها فجاها با غنا یا تا مژده احسان کوشمال اعدا گشته
مستعد و سلک جمعیت را از نیشابور و اکراد کلات
و دره جز منعقد ساخته متوکلا بخدای یگانه و بعزم امداد ایشان روانه
و اکراد خبوشان بموجب اشاره اقدس معسکر همایون پیوستند
و بیدرنگ روانه نیشابور ملک اسحق مغلوب و مقهور و جمعی از اتباع
او از مرحله حیات در گذشته جمعی در باغی متحصن شده

بعد از وقوع این امر عالیجناب غفران مآب ملا رفیعای جیلانی که ساکن
ارض اقدس و از فضلای عصر بود از جانب ملک برای اصلاح ذات
البین وارد دشت یورت گشته چون شیمه والمعی و ثنویت اقتدار
حمایت طرف عاجزنوازی نمیکرد مروت کریمانه مقتضی آن
شده ملک اسحق را از تنگنای تحصن مرخص و روانه ارض اقدس
نمود بمعامله رسم عاجزنوازی ملک را رهین احسان و سرافرازی
ساخته استکشاف رای و اراده او را نیز در ضمن تحقیق باشند طایفه
وحشی نژاد اکراد بنا بر وقعات زمان ماضی با بعضی رنجش نشده قصد
کردند مال و ابزار جان ملک اسحق کنند چون منشور اذن از دیوان
جناب نادری در دست نداشتند اراده ایشان در عقده امتناع
مانده در هنگامی که سرپنجه این اندیشه گریبان طرا اکراد را در کشاکش
و نایره شر را نیز حوالی ترکستانی بعد باد های ... ان را در آتش
داشت ملک محمود از حقیقت حال واقف و بسرعت تمام عازم
دشت یورت گشته در منزل قدمگاه رایات اقبال افراشته و آنحضرت
نیز با فوج ریه واکراد و از دشت یورت لوای عجائز افراشته چون ملک
از بیم تیغ دشمنان جان ستان دلیران مهابت کیش تو
پنجاه نفر از لشکر خویش حصه با چند نفر دلیران ظفر فرجام آنجا گذ

بجلدی امیدان

جنگ نمیشد اقدام نمینمود کاری از پیش او نرفته اگرچه اساس
قورتش منهدم و بعضی از لشکریانش منعدم گشتند اما چند
نفر از افشار و اکراد نیز رخت بسر منزل نیستی کشیدند
و از نوبه نسیم خان برادر آنحضرت نیز زخمدار گردیده و بنابر آنکه همیشه
توسن سرکشی طایفه اکراد از مشرب ناپاک آب بیلجام حمیه
سرکه کامی الرای برداشته بودند بالجمله ان استاده در برابت ... بود
از صولت ملک و غلبه تشویش هر یک سر خویش گرفته راه مساکن خویش
گرفتند و از رفاقت انجماعت کاری بهم نرسید ملک
بعد از وقوع این حالات دشت یورت را محصور و حسنه اهل شهر چون خود را
در معرض مخاطره در تنگنای محاصره یافتند از در عجز در آمده قلعه را
تسلیم و حکومت آن ولایت را به قلیچ خان بیات حاکم بعد
تفویض و آهنگ ارض اقدس کرده بعد از ورود بارض فیض بنیاد در جوار
کان استعداد دیرآغاز فرمان ... از سبک سری حقه بر سر و سکه سلطنت
بر سیم و زر زد و بر جمهور ... آن نه بنشسته کلاه کیانی بر اوج تاج
گفته ذلک لکن هاتف قضا از صحیفه لسان الغیب این بیت بگوشش میخواند

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند ❊ نه هر که آینه سازد سکندری داند
نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست ❊ کلاه داری و آیین سروری داند ❊

چون اهالی بوقمیچ که قصبه‌ایست مابین مشهد مقدس و ابیورد سر از اطاعت
او برتافته اولا اهنگ تسخیر آن قصبه که ملک اسحق با مور بآن
امر ساخته مردم بوقمیچ نیز از حضرت ظل اللهی استمداد نموده اهالی آنحضرت
بنزول امداد کار بر کار گذشته و ملک اسحق بوقمیچ را تصرف کرده
برگشته بود آنحضرت بعزم جولک مشهد بسمت رادکان نهضت
فرموده ملک نیز از مشهد مقدس بیرون آمده بدفع آنحضرت
پرداخت و از آنجا بسر خبوشان آمده در اشترچه که از مواضع مشهد
مقدس است تلاقی فریقین واقع و در حینی که بر حمیت نفر متجاوز
از اتباع آنحضرت قتیل و دستگیر گشته بقیه السیف فرار و عزم خانه دو بار
خود نمودند آنحضرت با چند نفر وارد کلات و ملک عازم جنگ خبوشان
لکن بعد از ده بمن دستور ایشان ریه بلیات جند و عنان فرصت انساد وار از راه
قصور اعتبار رفته از ترکمانیه درون استملو و انطاقیه بتویلات ایشان
تارک عهد الغیار گشته اند که بآنحضرت بسط مخالفت گسترده
ابیورد را تصرف نمایند آنحضرت باز از کلات عازم ابیورد و
در خارج قلعه معرکه آرای نزد گشته ترکمانیه را شکست داده فرار و جمعی را
از ایشان در بیغوله نیستی متواری ساخت و از آنجا بعزم مدافعه
ملک ترکیب تهور بسمت خبوشان برانگیخته با وصول موکب
اقبال

٣٨
آن جناب تمام ملک اکراد را تاخته و سلک جمعیت ایشان را متفرق ساخته
رایت مراجعت افراخته بود و آنحضرت نیز بجانب ابیورد عطف
عنان اشهب گیتی نورد نموده بعد از وقوع این مقدمات محمد خان ترکمان
در ازمنه پادشاهی بسرداری مامور بود را امن گشته فتحعلی خان بیات را از جانب
ملک محمود بحکومت نیشاپور اقدام داشته بسبب آمدن سردار
با ملک در مقام خودسری برآمده مخالفت نمود ملک دوباره از راه
رایت ایلغار نیشاپور گردید فتحعلی خان بمقابله پرداخته باستظهار
داعیه مدافعه آنحضرت جا گیر ضمیر گشته ملک اسحق را با لشکرش
از نیشاپور طلب و خود با کوکبه و ازدحام تمام خارج شهر نقل کرده
از اتفاقات خدیو زمان نیز ده با لهام ایزد منان بجانب ارض
خلد مثال رایت افراز جلال گشته بود و ارد جابر دو از آنجا
پسر محمد نامی ده قبلی ازین در مجادله توتن از فتحعلی خان روگردان شده
بملک محمود پیوسته بود در آن روز از جانب او سردار و مستحفظ
آن توپخانه بود با فوجی پیش آمده و مغلوب گشته بقدم هزیمت و موکب والا
نیز بطرف ارض اقدس عزیمت نموده بعد از ورود بگوشک مهدی که در
فرسخی مشهد از عزم ملک و دفع کینه حرکت ملک اسلام
دلیری آمده کار و علامات لطف پروردگار دانسته بسمت کوه

سنکین بیک قرستیحی مشهد مقدس حرکت و از انجا
هر شبی کار رفته بسر انجام اسباب سلطنت این خبر بجهان داور
هر دو دست روز و شب در سلسله انگیز و پای سعی آن آستان در
ولای حاجت این خسرو بلند اختر از کواکب ابد ریز
میشتابید بمیان حسن اتفاق و تائید خداوند انفس
و افاق ملک اشجعی ارزنش پور انهمان روز وارد طرق دو فرسخی
مشهد بود که طرف عصر ملک اشجعی ارزنش با قدرت
و ملک محمود ارزنشت باعزه بود با قدرت و شوکت بعرصه
کین تکاور انگیز و حضرت ظل اللهی نیز با دلیران لکون فرار بسیاری خدای
پای نیاز بسا هر دو طرف هنگامه ستیز و آویز لکه تا افول کوکب سلطان روز
بیارقه تیغ جهانسوز و از نهار خرمن صبر و قرار ایشان برآورده جمعی
کثیر را طعمه شمشیر آبدار و جمعی را گرفتار رقیه اسر ساخته نقاره
فتحانه ایشان را تصرف و ملک محمود و ملک اشجعی هر دو روی
از معرکه بر تافته سی نفر قلعه مشهد و در ان حصار متواری
شدند و از گرفتاران انچه اهل مشهد بودند از دل الامان آن جناب خبر بو
نامدار عطیه اندوز فرمان نجات و جمعی خواص ملک
بود بر معمور کلات گشته کوکبه والا بجانب کلات انصراف
یافت اما

یافت اما محمود بعد از وقوع این شکست باغوای فریدبه در سرکشی
بارو همدست بود بسلسله اطاعتش پابست نبود نخود ترکمانیه
ن و درون و اکراد خبوشان کس فرستاده فیما بین انجماعت سازش
داد ایشان را بسلطنت و وعده نوازش لشکر بمرافقت محمود ترغیب
و بمخالفت آنحضرت تحریک نمود ایشان نیز عهد موافقت
با ملک بسته و نکث قسم و پا در دایره شرارت گشته جلادتی از آن
حضرت گسسته آنکه حضرت بمجرد استماع این خبر بتنبیه ترکمانیه
بیشتر مهر لواء ظفر انور رخشنده و قت صبح که شیع مهر گیتی فروز جلوه گر میدان
روز گردید از ابیورد سوار و در یکشبان روز بیست و پنج فرسخ
ایلغار کرده صبح روز دیگر در باغباد بر سر ترکمانیه رسیده
لوازم قتل و غارت بظهور رسانیدند و از ترکمان کسی راجمع و دلالت
و قلوب ایشان قرین استمالت ساخته باز از راه مجاب و کوه
لعان بجانب ارض اقدس جلوه فرمای شهسوار عزم و رایت
افراز لوای رزم گشته حلا دست گیتیستان در ارض مشهد خدنگ
سرکشان عقاب پر میریخت و دسته لشکر و در گوشه کلات
کمین در از کین زده لشکر خود با چهار صد پانصد نفر سبکرو تر از نسیم
سحر وارد قلعه موسوم بیهن رز ملک محمود نیز از مشهد بعزم مدافعه

سوار شده همینکه ملاقی فریقین بالقوع شد آنحضرت بقصد
اینکه ایشان را کمین گاه دلیران شد همواره صید خود گرفته را به تیر
رسانند جنگ رو بگریز آغاز نمود کمیت برق تک را بسمت
بسبقو گرم عنان دیگران گران رکاب را تا ظاهر قلعه فارو
فارس تک جولان ساخته شد ملک چون پای مدعا
به تغیر نظم جمعیت خود راه بهیئت مجموعی متعاقب رسیده
تا ز آن گیر و دار گرم بکوچه وکر و فری از طرفین بعمل آمده و دران اوان
شدت سرما جنگ را از حد بیحد دلهای یلان از زلزل برف
بسته آب در جویباران افسرده بود هنگامه جنگ سوارت
گرمی شکسته شد و ملک بجانب ارض اقدس و آنحضرت
روی با امور واقعه از آنجا بنا بر انقلاب اوضاع متوجه آن ناحیه
گشتند توضیح این مقال دیگر از قدیم الایام جماعت قاجاریه
مرو در اصل مرو و جماعت تاتاریه در عرب در خارج مرو
سکنی داشتند فیمابین قاجاریه بجهتی از جهات که مقتضیات
عالم کون و فساد است احداث نفاق و نزاع شده
انجماعت دیده خود را از ملاحظه عاقبت کار بسته دهر
یک بفوقه از تاتاریه پیوسته و جماعت ایشان بدفع یکدیگر

بموار حشمه

بهمه احتشام تاتاریه این معنی را غنیمت شمرده در صدد تقویت
مددای فاسد آنجماعت در آمدند تا اینکه رفته رفته قاجاریه
ضعیف و تاتاریه قوی گشتند الطایفه بعد از ظهور آثار استیلا
انگشت در احوال قاجاریه جماعت یموت دراز او در کنج
آمده در محلی موسوم بقراقوم یورت گرفته بهر نا خود منقوش ساخته در مقام
تاخت و تاز بر آمدند قاجاریه نیز چند نفر از رؤسای یموت
بقلعه بعد محبوس و دفعتاً بر سر ایشان ایلغار کرده جمعی را مقتول ساخته
بعد از وقوع این حال جماعت تاتار رو اعراب کوچ کرده بموضع
مشهور بکال در حوالی قریه مرو ملقب است رفته اقامت
و از رویا قیه ما رجاق و ترکانیه استعانت کرده چون رسید
آب مرو نشسته شد آب را از قلعه گیان مقطوع
و اهالی قلعه را از کشت و زرع ممنوع ساخت چون شکسته ملک
محمود از اختلال حال و اوضاع مردمان ملتفت گشته
بر طبق استدعای تاتاریه یک نفر از ایشان را بحکومت
آن ولایت تعین و حاکم مزبور با اتفاق اشرار ما روجاق ترکانیه
دست تطاول دراز و تا مدت سه سال آن ناحیه را
تاخت و تاراج نموده چون اهالی قلعه را از قلت آب و آذوقه

کار بفلاکت وزندگانی بسر حدّ هلاکت انجامید و دست
تشبّث بذیل یاری و دامن مروّت و مددکاری آنحضرت
زده بعرض احوال خویش ملتجی شد آنحضرت نیز از راه
تعصب اهلیت دامن همت بر میان زده بعنایت
حضرت عزّت جلّ شأنه بعزم تنبیه آن جماعت رایت
عزیمت بآن صوب افراخته شد در بیان فتوحات
سرخس چون موکب جهانگشا را ابراز در دو طرف آن باعتبار
دفعات عبور از رودخانه هیرمند گذشته درین سمت کمک
واقع شد چنین رسید که عزیمت با دست تهی باز گشتن
ناگوار و حوصله شناسان طبع غیور دم مخالفت طایفه رودکاه سرخس
بسرکردگی مودود قلی سلطان جغتایی حاکم آنجا در اهتزاز و افواه
مذکور بود از کنار طرقبه آهنگ جانب سرخس که از میر همه
منتهی مقصد گشت و شب بر سر دشت آمده باران
شدیدی شد که لباس سیه فام ظلمت بر قامت شب
برنگ ابر مبدل گشت و سر جنگ سپهر تیره گرد دوران
بسر زمین از کثرت سیلاب و آب باران لای گل گوهر
وان نشیب کوه بعینه لشکر آسمان موج فوج فوج باران

موج یکدیگر

۳۱

موج یکدیگر را گم کرده هر یک بسمتی افتادند و از شدت باران
و کثرت گل نه حالت رکوب و نه قدرت نزول سر رشته
چاره از دست پیک نگاه بدر رفته بهمان طریق آن شب
در خانه زین بسر بردند و هنگام طلوع لشکر فجر بکنار قلیچ رسیده
مودود قلی سلطان چون نوازل آسمانی را بر در خانه خود مهمان دید
و بجز اطاعت و انقیاد چاره ندید ابواب معذرت گشاده
و پدر خود را با نزل و پیشکش لایق والا فرستاد که سرکردگان قلاع
از اطراف طریق موافقت و اخلاص سپرده چون توقف آنجا همراه آنها بکار
قلعه نیز داخل شده بکوچهای بعضی از ایلات اینها فرمان
واجب الاذعان عز صدور یافت محمد سلطان جغتایی جغتایی
هم مخالفت قلعه جات اقدام داشت و در مقام مخالفت
درآمده با الاخره مغلوب و منهزم گشته بقلعه تحصن
جست و از آنجا که قلعه از در اطاعت درآمده
محمد سلطان را با اعوان و اتباع گرفته بخدمت اقدس آوردند
آنحضرت ایشان را با سه هزار خانه وار از ایلات سرخس
و توابع کوچانیده بسمت کلات و ابیورد فرستاده و خود نیز
سایه قبول بر سر ابیوردیان انداخته شدند در بیان محاصره

قلعه قورغان و تنبیه تاتاریه [illegible] و مقدمات آن زمان

از جمله قلعه جات افشاریه قلعه قورغان بود که متعلق بعاشور بیک
بابالو بود و با آن استحکام تسخیر آن در عقده تعویق مانده بود چون عاشور
بیک با وجود ترتب این گونه تخم مخالفت در زمین
دل کاشته و حق ابلی را کان لم یکن انگاشته جعفرقلی بیک را شاد
لو نیز در از روی حشمگی چون شان بود در مخالفت
این استشمام همه اشتیاق با عانت روا آمده بودند لهذا الویه
ظفر انتما را بجانب قلعه قورغان شقه کشا و در اطراف قلعه
برجهای متین و سیبهای محکم ترتیب داده بنحت جعفرقلی
بیک اظهار اعتذار که مرحمت خطا پوش او را با طایفه
او رخصت عبور از زمان داشت عاشور بیک به تنهایی با جمعیت
خود بمراسم قلعه داری پرداخت از مؤیدات اقبال
که در توقف کوکبه منصور در خارج قلعه مزبور اتفاق افتاد
آنکه چون در ازمنه سابقه بنابر عدم موالات ایام دولت صفویه
سرحدات خراسان اکثر اوقات جولانگاه توسن اوزبکیه
خوارزم و ترکمانیه بود شیرغازی والی خوارزم متصور ایام ماضی در
مبادی عهد آنحضرت اظهار رشته جوی و رزم سازی و بارسال لشکر

اوزبکیه هوس

اوزبکیه هوس ترکتازی کرده هر دفعه اوزبکیه مغلوب
یلان و مقهور یکه تازان معارک سربازی کشته شدند پس
شیرغازی ترک تطاول و دست درازی کرده با رسال رسل
در سابق و آمد شد تجار و قوافل بنا گذاشت و در همان اوقات
جمعی از تجار خوارزمی وارد ارض فیض قرین بنا برآنکه ولایت
بجیحه در حدود دشت واقع و مردم آنجا تابع اهالی ملک محمود
بودند ملک محمود به ایشان اعلام که بدرقه همراه کرده ایشان را
بطرف [illegible] رسانند [illegible] بمطالبه باج با تجار نزاع در آن
تقید رسیده اموال ایشان متصرف گشته [illegible] در آن
دوران آوازه شوکت و اقتدار آنحضرت که ماده الحیواة مزاج
خراسان و از سطوت شمشیر خون آشامش دلهای دور
و نزدیک هراسان می بود سمع دوست و دشمن رسیده
در باره ایشان قبله انام و مرجع خاص و عام بود شیرغازی از
شنیدن این خبر [illegible] حشت النسر در فرستادن
تمامی اموال منهوبه بخدمت آنحضرت لازمه مهمانی بفرستاده
او مبتدل بوده اخلاص و استرضای تجار مزبور شرایط
التفات معمول داشته انمعنی وسیله رفع غایله شور

دشمن و باعث التیام مشام همایون شده پانصد نفر از غلامان
خاص موسوم بالتون جلو را برسم خدمت و امداد روانه
موکب ظفر بنیاد ساخته بود جماعت دربار قلعه قوزغان
وارد معسکر ظفر اثر و از نوازشات خدیو فرخنده فر بهره
ور گشتند و نیز بسبب انقلاب مردم قاجاریه را پای تجلد
و قرار از جای بدر رفته بود روی امیدواری بدربار آن شهریار
آورده دربای قلعه مزبور بقرار بلیس سربلندی جسته بودند و هم از آن
ملحوظ است که دران روز ان در مازندران بسر میبرد و حسنعلی
بیگ معیر الممالک بسفارت استقبال و تحقیق کار آن کوکب
جلالنوار که از افق خراسان طالع و فروزان شده روز بروز فروغ انوار
آن خاور عالم افروزش بر در و دیوار شبستان گوشه‌های ساتت
ملحوظ گشته در ایام محاصره آن قلعه بسر مدت غبار مقدم والا دیده
نور رایان دوست بمشاهده از گلزار حدیث آنسرور بچیند گلهای
رنگارنگ سعادت کرم گل افشان حیث آنحضرت را شایه
مزبور را الکومی داشته بعد از چند روز او را مرخص و کوکبه با رنا رکاب
بسمت خراسان ترغیب و تحریص فرمودند چنین ترکانیه ایله
ساکن درون باز تجدید مخالفت که بر عادت بقیه سر از گریبان

سرکشی برآورده ز

سرکشی برآورده زبیشه انطالیه را و جهت منظور ظهیر الدوله ابراهیم
خان را با جمعی از سپاه نصرت قرین و محاصره قلعه قوزغان مأمور ساخته
با همان اذربکیه و جمعی از جانبازان خواص جا بدل القلعه حوز منند که مسکن
ترکانیه بود ارسال ساخته اموال و دواب انطالیه را عرصه غارت ساختند
ایشان نیز از قلعه بیرون آمده مهیای جنگ و جمعی از ایشان
بشست بیمان شکنی هدف تیر گلوله تفنگ گشته نیز جمعی
دلیران بر سر قلعه یورش بوده شیر حاجی را گرفتند و قلعه در شرف
تسخیر بر آمده اهل قلعه دست در دامان استشفاع او زیده حضرت ظل اللهی
مجدد از حرکات ایشان عذر پذیر گشته رایت انصراف
افراخته شد و بعد از ورود موکب والا نزدیک قلعه قوزغان حسن عاشور
بیک قلعه داری بقا بیده وید قلعه را التسلیم نموده سر بر ربقه اطاعت
گذاشت ایشان شیر غازی را که مدتها در رکاب و سالک
طریق سربازی بود بعطای اسب و خلعت نوازش فرموده مرخص ساختند
و چنین تا تاریه بیشنهاد ضمیر منیر میبود از راه بجه و حوض خان
و عباس آباد حرکت موردی مطلع فروغ ما بچه لوای خورشید ضیا ساخته
اول کس لالت و ... آن جماعت سر از اطاعت بر تافتند
و آنحضرت متوجه ایشان گشته فیما بین محاربه واقع و آن جماعت مواد به

بتیغ و جمعی از ایشان بمعرض تیغ بیدریغ گشته کوچ و کلفت
خود را گذاشته بسمت سبزوار و نیشابور شتافتند و قلعه با مال و جهات
و نسوان و عیال بتصرف درآمد پس حضرت ظل اللهی اموال
و غنایم را بغازیان عنایت و اسرای ایشان را مرخص ساخته
عزم توجه فرموده بجهت ارباب طاعت درآمدن آنحضرت
طایفه ترکمان را که خبر شنیده در اصل قلعه مرو ساکن و باقاجار به
صلح ملاقات کرده بود ابیورد عطف عنان و درگز قزلباش را از سلطان [illegible]
رکاب دولت حشمه اعراب با خانه و کوچ با ابیورد و قریه [illegible] عازم
ارض اقدس و باهالی مشهد مقدس نامه نوشته متحصنان موکب
مقدس گشتند

در بیان توجه اعلیحضرت شاه طهماسب
بعزم محاربه با ملک محمود بجانب خبوشان و ورود جناب
نادری بموکب شاهی و وقایع آن زمان

بعد از حرکت موکب دولت بجانب مرو ملک محمود
چنین گریبان خود را از چنگ خصم قوی دست رها دید مضمون اینکه
مهر درخشنده چو پنهان شود ❊ شب پره بازیگر میدان شود
فرصت یافته از مشهد مقدس بجانب جوین و اسفراین بر حمله
پیمائی که شاید در آن ناحیه بر شاه طهماسب تسلط یابد و در خلال

کاری نبوده

۳۴

کارش نبوده و سررشته لشکر را از انتظام انداز و از جمعیت موکب فرزانگی
آنحضرت در خبر ورود آن بهمه آوازه و گذار افسرده اوضاع
آن دیار را چو بهار بتیغ آبدار شستن تازه تیار به قرین طراوت ساخته
گشته ولایت و نواحی ابیورد مطلع ماه لوای فلک نورد
آنحضرت شاه طهماسب در ارض اقدس در [illegible] بسطام توقف
داشته بود از استماع حرکت ملک محمود سپهداری فتحعلی خان
قاجار و ناصر یاری و مظاهرت اعانت و مدد کاری آن برگزیده
سرور [illegible] از [illegible] جاجرم و اسفراین روانه و حسینی حرکت
معیر الممالک [illegible] آنحضرت [illegible] مقدم النبی در
فرزانه [illegible] ملک محمود تا آن [illegible] قلعه جوین [illegible]
تصرف مشغول [illegible] نواحی بود که از اطراف آوازه موکب
نادری از مرو و عزیمت آنحضرت بجانب ارض اقدس وحشت
افزای خاطر ملک محمود گشته دست از گریبان [illegible] بر محال
بازگشته بسمت مشهد مقدس شتافت [illegible] مقارن آن [illegible]
از جانب [illegible] ملازمت [illegible] خبر آمدن شاه طهماسب [illegible]
وقوف [illegible] عتبه دولت [illegible] عزیمت ارض اقدس
موقوف و عنان یکران جهان پیما را بجانب خبوشان معطوف ساختند

اما همیشه در عرض راه در خاطر خطیرش خطور میکرد که چون فیمابین
انحضرت و اکراد بلوچ نفاق و نزاع و غبار نفاق در غایت
ارتفاع است احتمال دارد که بعد از ورود موکب والا بخبوشان
انطایفه در میانه احداث فتنه و شر و کار انحضرت را با شاه
طهماسب بنا سازی منجر کنند از انجا همیشه خداوند مسبب
الاسباب وسیله انگیز اسباب دولت انجناب بود
عکس انچه یعنی در هیچ تقدیر ظهور نخواهد بیت صد هزاران
طفل سر بریده شد · تا کلیم الله صاحب دیده شد شرح این احوال
انکه فتحعلی خان بعد از ورود شاه طهماسب بخبوشان جمعی از طوایف
اطراف رو بدرگاه شاهی آوردند از انجمله از طایفه اکراد جمعیت کلی
انعقاد یافته بود و شاه طهماسب را با خود سرگران میدیدند عاقبت
اندیش کار خویش گشته وسیله جوی آن شدند که نفاق در میان سنگ
تفرقه در میان انطایفه اندازند و خود را در امورات مقدر سازند اتفاقا یک
شب دلو را از معتبرین چمشگزک بود که بمهور رخصت با اتفاق
ریش سفید به شهر رسید روانه با ملک محمود سیستانی که به تدبیر
گرم کند چون عقد همه مند از تقوی اینگونه تکلیف بجای داشت
بخفیه یک سراعت از ریش آنکه شاه طهماسب بمیر فتحعلی خان

اورا الکون لفه

اورا لکفن نفه یعنی باعث وحشت آن حضرت خصلتان
کشته چون الواب قلعه را بر روی خود بسته دیدند بهجوم
عام وکثرت جمعیت و ازدحام تمام دیوار قلعه را
شکافته بهیئت مجموعی ببالای تپه که یکفرسخی خبوشان
بود رفته بود انجا بنای جمعیت گذاشته شدند و در آن
شب غلغله و غوغا در میان اکراد و قشون استرآباد بلند
بود هر جا بگردی دست می یافتند از لباس و یراقش
عریان میساختند اگرچه از رهگذر امور غبار نفاق فیمابین انحضرت
و اکراد مرتفع شده بود ولیکن چون انطایفه دست از دامن چاره
کشیده و بیرون از بام تپه جمعی از زرو اسباب بشکایت
این حکایت عازم خدمت انحضرت گشته
در منزل میاب دو در حینی که انجناب بخبوشان بود برکاب
بستاطش هوس شتافته و تخلف و تمکین عهد
مند یک شده وصیت بام یک ولیکن چمشگزک
برای تولیت مشتاق الاهتمام در همان مجمع نامزد ان بریجان
جلادت نموده از برای مبادا که خبر شکر ابشیرینی
خورده اند لمضار العبد یدبر و الله المقدر مبرزند بیرتدبیر فتحعلی خان

صورت نمای عکس تدبیر و صورت حصول انجام گشته القصه
آنحضرت در صدد استمالت اکراد و منع فساد برآمده
چند نفر از قشریه همراه کرده به نزد محمد حسین بیک ولد بسام
بیک دلکی و شاهوردی بیک شیخوانلو فرستاده مصدر حرکتی
نشده منتظر ورود موکب والا باشند و از همان مکان حسین بیک
نزد شاه طهماسب و فتحعلی خان فرستاده پیغام نمود که هر چند این نوع
سلوک دنائت آمیزی در چنین وقتی که هنگام دلالت و ترغیب
دلیران معرکه سربازی است مقرون صلاح نبود حال بحکم تقدیر
چنین اتفاق افتاده که رفع آن هم متوقف و وارد شده اگر لوای آتش
حضرت شاهی مرا ادرم روز دیگر حضور دستیارکان بزم فلک اساس
همنوعیش از رتبت آنحضرت را که به تمام وارد حضور شان و شاه طهماسب
ملاقات نمود که عذر خواه گناه اکراد شده رفع مایه نزاع از جانبین
کرده به دور رسی حکومت خبوشان باشد آنحضرت با محمد حسین بیک
تفویض و بخطاب خانی فایض شد پس لوای جهانگشای در
شب ۵ هم محرم هزار و صد و سی و نه هجری مطابق توشقان ئیل از خبوشان
بعزم تسخیر ارض اقدس نهضت فرمود اولاً ملک محمود سیستانی
از غرور سلطنتی که به رعایت دعوت نکرده جنون او را سر رشته غفلت

گریبان گردکر

گریبان گیر دولت برگشتگی او گردید تقدیر نبود پس آنحضرت با جوانان
بسر کشی بر خلافت دور از کشتت و راه تمرد گشوده درب شهر را
بروی خود بسته و موکب ظفر کوکب در ۲ هم ماه صفر از خارج مشهد از
مجاوری ارگ از جانب کوه سنگین در کال عزد نگین با کوکبه
رنگین عبور داده به مقصد فتح برج را مقر سپاه منصور حشمت و دارحی
عبور از کنار شهر ملک محمود از برج شهر شروع مانند رعد توپ با فرمان و بلند
پروازی کرده صدای رعد آسا از آن انگیخت همگنان بهراسیدند جناب ظل الله
با فوجی از لشکر دشمن تا وقت غروب در پای جهان رارک با محمودیان آتش
افروز نایره حرب شدند هنگام شام مانند خورشید جهانگیر آرامگه
گشته و ملک محمود از ظهور طلیعه نیر طلعت خدیو نامدار که هر روز
بسان خورشید از کنار برجی ظاهر میشد بر زوال و دبال
احتشام لت خود فال نظر در شد و حسرت سراسیمه
گشت اما هر روزه خدیو کامگار با طایفه قشریه و جمع مشهدیان جهار
حصار شهر بند رفته از قلعه نیز جمعی مردان آمده بشت بقلعه گرو داری
میکرد تا اینکه قضیه قتل فتحعلی خان بوقوع پیوست در بیان مقتول شدن
فتحعلی خان چون در حین توقف شاه طهماسب در بسطام خبر آمدن
ملک با این جرم مع اعیان دولت شاهی رسیده حرکت قاجاریه

استراباد بدون تدارک و استعداد لوازم اتفاق افتاده ایام سفر تبریز متمادی
دو ممر دوری لشکری استیلا یافته سپاهیان را طاقت
یساق نمانده هرچند فتحعلی خان مصدر خدمات نمایان شده
در آنوقت هنر پیش رفت کار سلطنت اسلامیه منظور نیست
اما چون مزاج شاه طهماسب را از راه استقلال دور میدیدند
از کارکنان آن دولت اطمینانی بهم نرسانیده چاره‌یابی آن لشکر را
وسیله نکرده از حضرت شاه طهماسب مستدعی رخصت گردید
که به استراباد رفته تهیه سپاه کرده باز در استعداد حرکت حاضر شود
از آنجا که رخصت او در چنین وقتی موجب وهن دولت بود هرچند
که امرای آن سرکار در ظاهر اظهار رضامندی نمیکردند اما در باطن بفکر دفع او
رفتار در ترویج بدون اعانت نادری از عهده گیرش او نمی‌توانستند بر آمد
شاه طهماسب مکنون درون خود را در میان آنجماعه الحضرت فرمود که
کشتن او از شیوه مروت دور و همان حبس و قید او را
کافیست هرگاه خاطر شاهی با جمعی متعلق شده او را گرفته روانه کلات
نمایند مشروط بر آنکه بعد از فتح مشهد مقدس باز مرخص باشد
شاه طهماسب نیز بدین نهج اقرار نموده در روز چهارم ماه صفر فتحعلی خان
با روسای قاجار در دربار شاهی حاضر شده دستگیر گردیده در خیمه الحضرت
مجبوس ساختند

محبوس ساخته شاه طهماسب چون به تقدیر الهی دید که
فتحعلی خان را نگاه نتوان داشت هر بار اراده خود بطرف عصری که آنحضرت
بوثوق پیمان ستوده بود بر ایشان مشغول رتق و فتق مهمات
سپاهی و رعیت بود بعضی از نوکران شاه طهماسب که کینه فتحعلی خان
در دل مخفی داشتند فرصت یافته در حضور ملتمس گردیدند که جمعی
قاجار را که با فتحعلی خان خونخواه اند از جانب شاه طهماسب بقتل او مامور
ساختند تا کشتگان آنحضرت را خیال آنکه شاه
طهماسب خود مرتکب این امر گشته اشاره آنحضرت
به جرات هیچ نکرده مهربانی با تمام کار را در پیش سرشار اکنون
روز دیگر بحضور حضرت ظل اللهی متکفل امور سلطنت و مهمات
ملکی و ... گشته ایشیک آقاسی باشی گری دیوان به کلبعلی بیک ولد بابا
علی بیک و ... حکومت سبزوار ...
... یافت در بیان تسخیر ارض اقدس
بعد از وقوع قتل فتحعلی خان حضرت ظل اللهی بدستیاری تایید
یزدانی کمر همت به تسخیر ارض اقدس بسته هر روز بر سر قلعه
رفته معرکه ... را افسرده نمیگذاشت اما چون ملک
محمود ... فتحعلی خان مطلع ... تا ... موجب ...

بود در بسته دلیرانه مصمم شد که بعزم جنگ بر سر ارکهای پادشاهی آید
آنحضرت از شنیدن این خبر سبقت جسته بنواختن ساز رزم و بقصد
تسخیر رزم اندرس از خلاصه ربیع تحریک عزم نمود ملک محمود نیز با توپخانه و
[illegible] مقابله بشتافت در نیم فرسخی خارج قلعه تلاقی فریقین واقع
شده شکست عظیم بر لشکر ملک محمود راه یافته جمعی کثیری از اعوان او با
[illegible] که توپچی باشی ملک محمود بود بر جاده هلاک افتاده
ملک محمود بجانب قلعه هزیمت و تحصن اختیار نموده دیگر رو بآوردگاه
نیاورد و مدتی قلعه محصور دلیران جلادت کیش و ملک گرفتار
ورطه حسرت و تشویش بود که معلوم [illegible] شود که او را هیچ وجه
کار بهبود و بروز آمال محمود نیست نزدیکان او رشته رشته دامن تجهیز از او
در چیدند از جمله میر محمد نامی که در معرکه توپ بملک محمود پیوسته بود
[illegible] محمود را نقش بر آب و نمونه موج سراب دیده در جزو
علیخان نام [illegible] حضرت ظل اللهی که از ناصیه احوالش
انوار موهبت ربانی تابنده بود فرستاده پیغام نمود که گلزار اطمینان کامل
از جانب آنحضرت حاصل شود مستحفظ دروازه میر علا امویه بسته
گشته دروازه را می گشایم و جمعی از لشکریان کمین کنند بمجرد اعلام من داخل
شهر شوند حضرت ظل اللهی فریفته او را مورد الطاف و اعطاف [illegible]

مقصود

مقصود رخصت انصراف فرمود شب شنبه نهم ماه ربیع الثانی هزار و چهل و دو هجری مطابق
قوی ئیل در هنگامی که ظلمت [illegible] غفلت بر روی غنودگان بستر خاک [illegible]
و سپهر از ماه انوار [illegible] بتسخیر شهر بند سپهر [illegible] آنحضرت با ده
هزار نفر از نامور دلاور پیاده از زاویه [illegible] بجانب قلعه که در سمت دروازه
معهود در کمین [illegible] ظهور وعده میر محمد را [illegible] شد میر محمد مزبور [illegible] تمهید
[illegible] سرهای [illegible] بپای قلعه افکندند و دروازه را
گشاده خبر نمودند که بنیروی بخت خداداد با پیادگان تیغ زن و دلاوران صف
شکن داخل شهر گشته ان روضه خلد قرین تا صحن چهار باغ متصرف شدند
و محمود که در محلات [illegible] مشغول محارست بود [illegible] این حال سرآسیمه
خود را به ارک رسانیده متحصن گشت و هنگام طلوع صبح از دو طرف
یکی در سمت خیابان چهار باغ دیگری از سمت خیابان [illegible] دلاوران [illegible] شور و شر
بشهر در افکندند و حضرت ظل اللهی پیادگان رزم کش و سرداران خونریز [illegible]
پیش انداخته با شمشیرهای آخته از جانب [illegible] و تا پای ارک
نخل حیات بسیاری از [illegible] را [illegible] آخته [illegible] بارک
گریزانیدند و [illegible] متصرف لشکر فیروزی اثر در آمد بعد از آنحضرت
شاهی [illegible] عازم زیارت و طواف [illegible] اشرف [illegible] مقدس [illegible]
مطاف سلطان اقلیم رضا [illegible]

نحن مدیحه ع مرتضی سلطان ابوالحسن ابن موسی الرضا رضی الله عنه آمده و بار بار دیگر آنحضرت شکوه
منصرف و روز دیگر حضرت ظل اللهی آهنگ ارک نمود و ملک محمود
چون راه تدبیر را بسته و چاره را شکسته دید از راه استیمان در آمده
جهه زیاده سری در راه درسیم گری از سر گرفت تخت و آن شاه شهید
سلطنت که مرتب نموده بود همراه او آورده سپرد و جهه آنکه در بدو حال
توانا شده بود در ایام حکومت تون با ملک محمود کلخن آمیزش گرم نموده زن
اوقات بر مسند وکالت ملک تکیه زده منشا اغوای او بود تجرّا
میرزا رسیده و بر تنخبه در اعوان ملک محمود مورد عفو و امان گشتند و ملک
محمود از راه تلبیس کسوت فقر ملبس گشته بمفاد ترک الدنیا
الید بنا ترک ریاست را تارک ترک تجرید ساخته
سنگ قناعت بر شیشه بخت و تخت را به پشت بخت
تبدیل و از خرگاه داری سلطنت بخیمه درویشی و قلندری نقل و تحویل
نموده در یکی از حجرات آستانه مقدسه برسم خمول نشست
و میر محمد نیز در ازاء این خدمت حاکم ولایت جام و جزیه نوش جام
مرام و بخطاب سلطانی فایز گشت در بیان توجه جناب
نادری بجانب خبوشان و صادرات آن ایام بعد از آنکه کلید فتح
مشهد مقدس بزور بازوی دلاوری تصرف آن زیبنده سریر سروری
درآمد عزیمت

درآمد عزیمت توقف در ارض اقدس در خاطر انور تصمیم یافته جمعی از افشاریه
دستکنه ابیورد و توابع را برای محافظت آن نواحی گذاشته بقیه را با شاه
زاده رضاقلی میرزا و حرم محترم بارض اقدس آورده آن مکان نزهت بنیان را
که مظهر فوائد جنت مستقر و مقام دولت برای توقف و قرارگاه دولت
ساخته و چون در مبادی حال معهود ضمیر اقدس آن بود که بعد از تسخیر ارض فیض نمود
صفه و مناره آستانه مقدسه را مذهب و زر اندود نماید لهذا حکم
والا بانجام آن امیر خیر فرجام صادر گشته مناره گنبد مبارک چون مقرنه
بود مناره دیگر در می در آن با اوج عیوق از فراز چشمید که قبه چرخ برین را از عمود دیده
مهر و ماه را از دیدن زر اندود باشد و چون حضرت ظل اللهی بعد از فراغ از جمیع عقد
امور خود ان کسی برای عقد گوهر مقصود که بقا در ایام تبه خود شمند معامله ایشان
بود روزه خبوشان چون بعضی از جماعت عراقی و ادبای باد مغرور سلطنت
بود از جانب آنحضرت ممکن نمی یافتند و اقتدا از آنحضرت در مهمات
ملکی نا ملایم طبع ایشان بود خفیه در صدد اخلال برآمده شاه طهماسب را بجوانب ستقاری
ابن مطلب ترغیب کرده اما ملفظ من قول الالدیه رقیب عنید
از نطفه سنت عهد بهمین سخن دل نخوت شده فرستاده آنحضرت را باید
مقصود بازگرداندند چنین تجلی درین قسم امور حوصله مخدوم باز اری که از غار
حمیت عاری می شناسند برنمی تابد بنابراین سردار غیور چه رسد آنحضرت قطع

در خصوص این امر اگرچه گاهگاه زیاده و معهود است رجوع در رد مهم با طاغیان
جانفشان عازم خبوشان گشته سه فرسخی خبوشان را مضرب خیام
باغروشان و منظور آنکه در خبوشان شاه طهماسب و اکراد همه حاضر باشند
بهر نحو که مقدر شده بشر این کار نصیب باید مقارن آن شاه طهماسب بیک
شیخ زنلو حاکم سبزوار نیز از سبزوار وارد خبوشان
گشته محمد حسین خان حاکم آنجا نوشته را که حضرت پادشاه
در خصوص این مطلب با و تحریر و بیجا با کشف نقاب از چهره مافی
الضمیر کم‌بود بخدمت آنحضرت ارسال داشته با وصف آنکه
آنجناب صورت این معنی را در پرده خفا داشته تظاهر نکرد
هنگام شام که خسرو شیر روز مهر از منازل سپهر غروب
نموده تن تنها بسوی شبستان غرب گرم شتاب شد
شاه طهماسب بزرهای تدبیر مهتران رکاب زمام شتاب بدون
اطلاع سرور فلک رخش بر اسپی سوار و مهتری از اصطبل با و رفیق
دیار گشته جریده و تنها در لباس نوازی خود را بشهر رسانید صبح
که حرکت او بر خیلو خیمه‌شان معلوم شد و آنچه اسباب و کار
خانجات او در معسکر فیروزی اثر بود [illegible]
تقلب دولت فریبو تصرف دیگران بود باظروف

ومهوس دماغ حاجی

۴۰

ومهوس دماغ محتاجی که برای او در کار بود به خبوشان ارسال و تتمه را با خود
اقدس بیع و از منزل نو برحرکت و دور یوسف آباد در سمت غرب
خبوشان واقع است و معبر اکراد بود نزول و راه آمده شد بر قلعه
کیان رسید و محاصره نمود درحین عبور موکب والا از حوالی خبوشان
فوجی از اکراد بر سر راه قشون نصرت نمون آمده ببارقه پیکان
تیر و گلوله تفنگ نایره جنگ گرم کرده انهزام یافتند
شاه طهماسب بتحریک سپاه به تدبیر شاهوردی خان و دفع اعیان
دولت که نبض شناس مزاج شاهی بودند بعضی آرزوی کار بر داشته
ارقام باطراف ممالک خصوصاً بحکام کرایلی و داغستان
و مازندران نگاشته حضرت ظل اللهی را بجنایت اسناد
و از ارکان گروهی استمالت که ملک محمود و ملک اسحق
و روسای سپاه نیز که در اردوی همایون بودند ارقام فرستاد که ترک
وفاق آن زبده آفاق نموده راه نفاق پیش گیرند ملک محمود اگر
چه بخت ابراز فرمان شاهی نکرد لیکن چون دانست عاقبت بروز
خواهد کرد بعد از چندی بنظر اقدس رسانیده هر چند که این معنی سبب
نقار خاطر والا گردید از مواخذه آن ناسپاسی حق ناشناسی تجاوز
فرمودند و بعد از چندی از ایلات اطراف بامداد قلعه کیان آمده در حضرت

نیز از ارض اقدس حرکت نموده در دشت طوایفی که بامداد آمده بودند
از نیشابور و قلعه‌گیان از اندران بهیئت اجتماعی از سوار
و پیاده هجوم آورده مستعد قتال گردیدند حضرت
ظل اللهی نیز با دلیران [illegible] روز [illegible] جانب [illegible] معرکه
کارزار بر آمده فریقین بهم در آویخته غبار عرصه هیجا را به چرخ دوار
بر انگیختند [illegible] دلوکه از معارف [illegible]
بود در آن روز [illegible] نمودار گشته جمعی کثیر هم عرصه شمشیر
آبدار و جمعی [illegible] گرفتار [illegible] که بقیه ایشان گرم خیز میدان
فرار شده روز دیگر مراجعت قرار جورلوکه در میان طوایف
اکراد صاحب شمشیر و بدلاوری ممتاز [illegible]
شاه جهان آهنگ [illegible] که حضرت ظل اللهی بعد از ظهور
سپاهی آن رهزنان سر راه بر ایشان گرفته از آن جماعت
نیز جمعی قتیل و اسیر گردیدند چون در صحرا افواج حبس
گرفتاران آن طایفه وحشی خصلت تدارک داشت [illegible] طولانی
حضرت که ایشان را به [illegible] ان [illegible] چند روز
افغان ایشان را منافی مروت دانسته بمقتضای مرحمت
در رعایت اهلیت مرخص ساخته‌اند با وصف آنکه سرها

دران سال بجای

٤١

دران سال بجای اشتداد داشت که کوه و صحرا از برف
در جامهٔ پنبه‌دار بسر می‌برد و آتش سوزان اگر از بستر سنجاب سر بر
میکرد بر جای خویش سرد گشته میمرد خوشان را در کمال شدت
محصور کرده قلعه‌گیان را در هنگام حسرت انداخته شدند و آنحضرت
مانند کوه پا برجا ثبات قدم در رزمگاه جمعیت چون از ضیق
محاصره بجان آمده بودند وسایط برانگیخته آنحضرت را بترک مطلب
تکلیف و آنحضرت بزبان سیف قاطع جواب آن حرف
تخفیف را شنیدند لهذا طایفه مزبور چون دیدند که از توسط وسایط
کاری انجام نیافت مستدعی شدند که آن عزیز مصر اقبال
از نو یوسف‌وار حرکت دوار در ارض اقدس شود ایشان نیز در کمال
[illegible] متعاقب شاه جهان را از خوبیان به ارض اقدس [illegible]
صورت دهند و کارکنان آن دولت را عرض [illegible] که شاید
از خارج از حکام و ولایات [illegible] ایشان استماع [illegible] رسیده
از قرار خود نکول [illegible] برای شاه جهان است که آغوش تماشایش خمیازه
کش شوق این مطلب بود صورت حصول دهند اگرچه دلاوران
رکاب سرگرم رضاجویی آنحضرت بوده برف و زمستان را
بستر قاقم تصور کرده از خدمت اظهار دل سردی نمیکردند اما چون آن

دواب از شدت سرما در معرض تلف بود و بملاحظهٔ اوّل
کارد کار هوا حرکت و عزیمت ارض با برکت که بعضی از سپهدار
خاصه شاه طهماسب را برای رد فرستادند باز حضرت شاهی و اعیان
آن دولت بنا را بمدافعه گذاشتند و در راه تأمّلی نمودند تا مؤدّیه
کرایات ملقع و از رسیدن کومک مأیوس شدند توضیح این مقال
آنکه محمّد علیخان قوللرآقاسی سابق ولد اصلان خان که در ایام
اقتدار فتحعلیخان از دربار شاهی فرار و از آن تا قرب مهجور
مانده در مازندران میبود بعد از قضیهٔ فتحعلیخان از جانب شاه
طهماسب مأمور شد که خزینه و اسباب سلطنت
که در مازندران میبود باردوی شاهی نقل نماید مشار الیه بر وفق فرمان
عمل و جمعی از ملازمان و خانان نیز از شدت و سردی فتحعلیخان
در قشلاق مازندران متوالی بوده از آن بکام و مراد دل از ایام
دیده آفتابی شده همراه مشار الیه بعزم امداد اکراد آهنگ
خوراسان نمودند در ورود بجاجرم میرزا عماد کرایلی رحیم خان
حاکم آنجا علی الغفله شب بر سر منزل شرف اقدس تامی ملازم
حاکم استرآباد دور ایام هرج و مرج صحبت و تخفیف تسلّط
شده و محمد علیخان پیوسته بود رنجیده بسبب انتزاع

اورا بقلعه الکوه

اورا بقلعه رسانیده روز دیگر که صبح از آفتاب بخیه خونین
بچهره چرخ کشیده آهنگ قزل محمّد علیخان که مشار الیه تمامی
اساس سلطنت را که در دست قرار رو در سیم خان همگی را بحوزه
اختیار خویش درآورده این خبر متواتر بسمع شاه طهماسب
و اکراد رسیده با سرکوب اجلال ایشان راه پیش لابدّ شاه
طهماسب از جوشان حرکت که در هوای لیلوز روارد ارض اقدس
پس حضرت ظل اللهی نیز در خیمه خان فرشاهه تمامی خزاین و اسباب
مزبور را استرداد و در صدر که رهنمای ایشان شدند در همان اوان حضرت
ظل اللهی شبی بعد از تجرّد از علایق جسمانیه و هواجس نفسانیه
و اتصال مجرّدات علویه و مشاهده صور غیبیه استضاء
از انوار قدسیّه در عالم رویا دیدند که مرغ آبی بزرگی که آن را قوقو گویند
نمودار گشته آنحضرت یکی در دست داشتند بجانب
آن قوخاری که بدان آنکه اقتضا زخمی رسید آن را از زده
در بغل گرفته بعد از آن بخیمه و بارگاه مخصوص آنجناب بود آمده
و در برابر آن خیمه چشمه و حوض بود میان حوض ماهی سفیدی بس بزرگ برّه
و چهار شاخ قوی داشت آنحضرت بی حران فرموده آن را
بگیرند همه رفته نتوانستند گرفت آخر الامر خود دست آنحضرت

جیبسد گوان را نیز در بغل گرفته شد و صبح این خواب را
به نزدیکان حضور همایون نقل کرد شخصی از حضار این شعر خواند ⁂ اگر
در خواب بینی مرغ همای ⁂ رسی با تخت و تاج پادشاهی ⁂ و تعبیر
این خواب حقیقت فرجام که آیینه صورت نمای
معنی و الهام است فی الحقیقه این است که چنین قوی بزرگ ترین
مرغابیان است پادشاهی این خدیو کامکار نیز اعظم سلطنتها
باشد و جیبسدهای چهار شاخ سفید اشاره بر آن است
که تاجداری مملکت چهار پادشاه به آنحضرت تعلق خواهد گرفت
چنانچه ایران و هند و افغانستان و ترکستان بحوزه
تصرفش درآمد **ذکر وقایع قوی ئیل مطابق سال هزار و صد و
سی و نه هجری** روز پنجشنبه ششم شهر رجب المرجب خسرو سیارگان
رخت در شهرستان حمل کشیده تا بد گل پیرهن بهار
در شبستان چمن و دامان جویبار آغاز جلوه گری کرده عروسان
دلارای لاله و ریحان در حجله گلشن به نشو و نما برخواسته و مشاطه
قدرت نامیه چهره لاله رخان نسترین و یاسمن را بغازه و گلگونه دلکش
آراسته شد عندلیب شوریده حال در عشق گل به دفع
خصمان شور انگیز نشتر بان و تیغ زبان تیز و جگر سوخته

آب در جوار سرو سهی بحیث جوی رقیب سلاحی گو گوزنان
از سبزه نوخیز بناز و برگ دشنه و خنجر خونریز نمو اگر او که سخنان
ایشان مانند آب و رنگ بهار بیاد اعتبار
بود ز آمدن تقاعد ورزیده اکراد ساکنه کلات و دره جز را
به جلادت بر انگیخته الطایفه در محال دره جز لشکر کردگی
لشکر نام چشم گزک جمعیت نموده آغاز شورش و تا آید
مرد نیز بتحریک ملک محمود طبسی باغیگری کوشیده جمعی از قاجاریه
مقتول و قلعه را تصرف کرده و نقاره باسم ملک محمود
نوازش درآوردند پس آنحضرت ظهیر الدوله ابراهیم خان بیگ
به تنبیه اکراد دره جز تعیین و آن طایفه سر بشورش بر روی کشیده
با ابراهیم خان از در ستیز آمده جمعی از لشکر خان مزبور
بشور انگیزی شربت فنا تلخی نوشیده بند از آنطرف کلامیشر
[illegible] خوردن با ترکانه و علیا در سمت محمد حسین خان زعفرانلو
و شاهوردی خان شنخوانلو سلسله جمعیت را النعق داده عبدی
و استعداد بمعاونت اکراد پیوسته ابراهیم
خان را در دره جز محصور ساختند حضرت ظل اللهی بعد از
شنیدن این واقعه دل گداز پادشاه طهماسب آهنگ دره جز

که در راه خبر رسید که جمعی از اکراد با گروهی دیگر روانهٔ خبوشان اند
آنحضرت شاه طهماسب را در میانهٔ مشهد و خبوشان
در قلعهٔ موسوم به سنجرد گذاشت و خود به خبوشان ایلغار برده آن طایفه
هیلاوه گشته تمامی اموال ایشان غارت نموده نظر بمراعات
آیین و ناموس داری متعرض اسرا و زنان آن راهزنان
نگشته و با بقیه روسای خبوشان را نیز غارت و کام ایشان را
لذت اندوز مرارت ساخته و از آنجا متوجه دره جز گشته
بعضی از آن طایفه را که یاغی و یلیق معروض تیغ بیدریغ و تتمه
تاب مقاومت نیاورده با سرکردگان خویش راه خبوشان
در پیش گرفته شدند و جمعی از دلیران عرصه ستیز در موکب
آنحضرت متعاقب فراریان تا حوالی خبوشان تکاور انگیز و فوجی
نیز باشاره بستگان والا برای احتراق خرمن حیات
و هدم بنیان جمعیت ایشان شهاب عزیمت
برق تک و صرصر تیز ساخته مامورین جان نثار در عرصه
تادیب و تدمیر سرکردهٔ آن جماعت را از ریسمان شیخوانلو
بود کرده چنین از حق نعمت همایون آنحضرت چشم پوشیده
به حکم والا چشمهای او را عبرة الناظرین از حدقه بیرون آورده

قلعه خبوشان

قلعه خبوشان را محاصره کرد سرکردگان از قلعه بیرون آمده دیگر
بار متقبل و متعهد خدمت شدند آن حضرت از برای
اتمام حجت از آنها قبول و رایت جهانگشا را بجانب
ارض اقدس پرتو انداز و صحبی نمود از آنجا ابر سلیمن با شاره
آنحضرت روانهٔ مرو و بند سلطانی مرو را که شکسته
تا قاریه آنجا که در مقام طغیان بودند از پای عجز نشسته قلعه مرو را
سپرده در صدد اطاعت در آمدند اما اکراد خبوشان باز
از عهد خود نکول نموده راه دیرینه پیش گرفته شدند
آنحضرت نیز بفحوای لا تنتهی الا و قد تثلث سیم باره
بار که عزیمت را بجانب خبوشان جولان داده شاه
طهماسب هر چند در باطن طالب این مطلب و مدعا
بود اما در ظاهر بار رفاقت کشیده بود در حدود خبوشان جمعی از
مخاطبان خصوصا میر معصوم خان بیات که در آن زمان ناظر
سرکار شاه طهماسب بود چنین دیدند که از این نیز نکتها نقش
موافق مدعای ایشان از پرده خفا ظهور نموده ممهد گشته
خواستند که اکراد را بهانه اصلاح و میان سپاه آنحضرت
داخل نموده باین وسیله شاید کاری از پیش برند اکراد

هرچند ایشان را دربهای حصن صادق و یاران حضرت پنهانی میداشتند
اما جرات بآن امر نکردند که مبادا آنحضرت بعد از ورود ایشان
بمعسکر نصرت اثر درین ماده سبقت گزین گشته قضیه برعکس
نتیجه دهد میرزا معظم خان و یاران او چون این تدبیر را در مزاج اکراد
با اثر و نخل تمهید را بی ثمر دیدند حضرت شاهی را بجانب
نشابور بر عقب شاه طهماسب که همیشه بی عزمش
در راه همراهی بیشتر رود و بیک خیالش در نشیب و فراز وادی
اختلال در تک و پو بود چون قدم سعی خود را فرسوده در کنج عجز راه چاره
یافت از جناب باری عز و علا گشته بجانب نشابور
شتافت و حضرت ظل اللهی این دفعه کمر همت بعزم تنبیه اکراد
بسته قلعه را محاصره که محصورین چون صورت حال را چنین
دیدند بطایفه شاملو و قراچورلو که مردان شمشیرزن و یلها در آن
صف شکن بودند متوسل و از ایشان استمداد که چه فوج عظیم از آنجا عزیمت
بکومک محصورین توسن تهور برانگیختند و راهی قلعه بمیدان
جلادت قدم نهاده از قلعه بیرون آمدند آنحضرت که همیشه
فتح و ظفر همراه در رکاب بشیر روان و تهمتن اقبالش
در معرکه رزم آوران جوان است با طوقیان گرم ستیز گشته

ایشان را

ایشان را بوادی گریز روانه ساخت و بعد از آن تبعه اکراد پیروانی شده
قلب جمعیت ایشان را هم بحمله زهره شکاف از هم درید
جمعی از ایشان برهنمای تیغ شده رو اسیر شده آمده و دیگر سپاه
حالت اهراخش اکراد چون خود را در ورطه عجز و زبونی دیدند از در
استیمان در آمده بخدمت آنحضرت فایض شده استدعای
انصراف موکب مسعود بجانب مشهد و تعهد امر مفهود گذرانیدن پیش آنحضرت
گرفتاران را نظر بمراعات راه و رسم اهلیت مرخص و محمد
حسین خان حاکم خبوشان را با والد شاهوردی خان و سرکرده گان
اکراد عازم رکاب سعادت انتساب از راه سنگلاخ میدان بعزم
ملاقات شاه طهماسب روانه نشابور و کس برای تمشیت
این امر بر وفق ضابطه و قانون بمشهد مقدس و خبوشان فرستاده
بعد از دیدن شاه طهماسب عزیمت ارض اقدس که در آنجا
مجاهدان هجوم مقصود از خبوشان وارد شده شاهد مطلوب را
بشبستان حصول رسانیدند اگرچه در چنین روزنامه ظفر نوعروسان
دلارای اکثر وقایع بملاحظه تطویل مقال حجله آرای خلوت
سرای بیان نگشته در پیش اجمال متواری و ذکر اینگونه
امور از فایده عاری و خارج از دایره مطلب نگاری است اما چون

مقدمهٔ مواصلت با عالی جناب دلبدار از این وصلت که غنچهٔ دلارایش
غازهٔ آرایش و شیوع شیرش پیرایش یافته از نسیم این وصلت
ابد پیوند شمرده میشد سبز انگشت قلم نقاب از چهرهٔ
این مدعا کشوده بما نا حکمت بالغهٔ الهی مقتضی آن بود که بوسیله
این وصلت تولید نتایج دولت و تکوین موالید
قدرت و شوکت آنحضرت شده سرکشان فشار
و ایلات اکراد که اعظم ایلات اند لجام خودداری و خود از قفای
عجز و اقرار در باخته آزاده عقد بندگی بسته طریق خدمت
اختیار نمایند و الا این مملکت چنان ملکه قابلیت نبود که تولید
اینهمه فساد و خونریزی و سبب نزاع و فتنه انگیزی کند ذالک
تقدیر العزیز العلیم در بیان کشته شدن ملک محمود و ملک اسحق
باشاره قهرمان آفاق در خلال این احوال بظهور پیوست که تاتاریه
در سر دو نقاره عصیان بنام ملک محمود فرو کوفته شد و قلعه را
ضبط کرده ملک محمود در جزو هر روزه نوشتجات به آن
قلمرو و انطاکیه بقصد الفساد تحریک مینمود و چون در مقدمه خبر شان
چنانکه مذکور شد ارقام از جانب ظهیرالدوله متعهد بر مخالفت
آنحضرت صدور می یافت محفی در شست خاطر انور از این
رهگذر غبار

۴۷

رهگذر غبار آلود کلفت میشد و در نوبت که برادر این جنایت
ضمیمهٔ افعال سابقه نموده افغانی او را بر ابقا مرجح داشت محمد
خان چوله با مرهمایان او را بقصاص خون محمد بیک مباشی چوله از
گذشتگان تیغ بیدریغ ملک محمود با ملک اسحق بجزا ر
رسانیدند و ملک محمد برادر کوچک او بود به نیشابور
نزد میرزا علی خان فرستادند او نیز او را از عوض فتحعلی خان
برادر خود بعرصهٔ تیغ انتقام گذرانید بیت هر سری کاشتیه
امر بزرگی بود : گر نه ازین بقضا سر در سر سودا کنی : بعد از کشتن
ایشان ملک اسدالله خان حاکم سیستان که در آن اوان
از سیستان بجهت آنحضرت آمده بود بسلطنت او اولاد
اقارب دیگر و منسوبان ملک محمود را رخصت دروازه وطن مألوف
داشتند در بیان نهضت موکب جهان گشا بجهة قاین و شبه
حسین سلطان و کیفیت جنگ محمد سیکان در اثنای توقف رایات جهانگشا در ارض
فیض بخش حسین سلطان که از بقایای سیستان و در جرگه قاین
میشد و به اعتبار انتساب ملک محمود سیستانی و اغوای
وساوس شیطانی آغاز فتنه جویی سلسله جنبان دعوا گشته با بهی
آنحضرت در آن ولایت تعین گشته بود افساد در درون بیرون

گرد حضرت ظل اللهی فوجی را به پیشه ادما مور ساخته کاری پیش
نشد چون پیشه افاغنه سمنگان خاف نیز منظور نظر والا بود
در هفدهم شهر ذی حجه الحرام هزار و صد و سی و نه هجری مطابق قوی ئیل
همراهی شاه والا جاه با هشت هزار نفر از سربازان
معرکه خاف نفی همراهی نمایند بنوانه از ارض اقدس نهضت
فرموده بمجرد وصول آوازه توجه موکب منصور تزلزل در میان جما
عت افاغنه آنجماعت را پیشه ملک کلبعلی ولد ملک محمود
با ملک لطفعلی برادرزاده او و بقایای سیستان که در آنمکان بودند فرار
کرده باصفهان رفتند و باشرف علیه الافغان پیوستند
دیگر ملازمت او بستند و حسین سلطان در قلعه متحصن
گشته بعد از ورود رایات نصرت آیات در مقام
ندامت دیدند که در صدد عجز و شرمندگی شد که مرادمره اعتذارش
قبول و بعد از انتظام مهام آن سرزمین کوکبه سنگین بجانب
سمنگان حرکت کرده سه روز در قریه اسفیدین مخیم سرادقات
عز و تمکین گشته روز رابع بترتیب قراول و انضباط
لشکر ظفر نصیب و تعیین ساقه و جوانغار و برانغار طرح
محاربه و برانغار ریخته وارد مزرعه را بار و بسبب آنکه مابین

آن مکان

٤٧

آن مکان در دامنه کوه در کنگ بوم بود توپخانه در رکاب نشست پس آن حضرت
جمعی از دلیران با شترهای کوه کوهان بر داشته خود بر شتر ماننده مهر بر
تخت سوار شده دامن آستین عزم و پای همت بر زده گاهی سواره
وگاهی پیاده به کشیدن توپخانه می پرداختند و از شدت صیف
که آب جز در دم سیف یافت نمیشد از آنهم نصیب اعدا
بار یکشبانه روز در آن بیابان زحمت دوگانه کشیدند
روز دوم شهر صفر نزول اجلال به بهادین واقع گشته جمعی از افاغنه
در قلعه بهادین ساکن و چند روز بود که عساکر فیروزی مآثر در
آن حدود رسیده که افاغنه از راه کید اظهار بیسکوتی شکدل و
جای قلعه باز نکرده بهمان کس بقلعه همت والای ظل اللهی
بدفع آن طایفه مصمم گشته آن جماعت چون خود را در معرض فنا دیدند
از راه خدعه بر آمده عهد نمودند که سرکرده ایشان افاغنه قلعه
نیاز آباد را مطمئن خاطر و برکات اقدس حاضر ساخته قلعه را
به تصرف جنود قاهره دهند بعد از استقرار این عهد سرکرده مزبور بقلعه
نیاز آباد رفته از عهد خود باز گشت که بازگشت آن حضرت نیز اهل
قلعه بهادین را بسبب خلف وعده از تیغ بیدریغ گذرانیدند و اهل
و عیال ایشان را بمعرض تلف و اسیر در آورده لهذا با یاران محال

که با افاغنه اتفاق ورزیده بعد از امان دادن از مواخذه ایشان باخذ سیورسات
و پیشکشی اکتفا کرده و بعضی از قلعه‌جات هم اظهار اطاعت کرده کلانتر سمنگان
در ادادن سیورسات تمرد ورزیده کس نزد افاغنه با فره و کوسویه فرستاده
استمداد نمود امر قضا امضا شرف نفاذ یافت که جمعی از دلیران
توپ قلعه کوب را از ارض ممالک مطاف بر سر قلعه سمنگان برده قلعه را
محاصره نشستند و در یوم موکب والا طلیعه نصرت لوا باشند رایات
منصور در چهاردهم ماه مذکور آمده قلعه مزبور محصور و محاط سپاه
موفور ساختند و از طرفین نایره جوش توپ و تفنگ های سنگ‌شکن
بر ساز عرصه جنگ شدند سانحه عجیبه که در آن روز اتفاق افتاد اینکه
در حینی که توپچیان با مردان اکرم برکردن توپ و انداختن بارک قلعه
بودند حضرت ظل اللهی بر سر قلعه آمده محاذی دهن توپ ایستاده
متوجه تعلیم توپچیان بودند در آن اثنا توپچی توپ را خالی کرده باره
مشغول برکردن آن شد آنحضرت بالهام غیبی عزم مراجعت کرده
هنگام پنج شش قدم از آن موضع خطرناک دور شدند
ناگاه از حرارت درون توپ در گرفته شراره شرارت
افروخته بعد سلطان کلانتر و چند نفر از توپچیان
و ملازمان مردی را در آنجا سوخت اگرچه وقوع این سانحه ملال
افزا

افزای خاطرها گردید اما از آنجا که دل حقیقت سرشت اقدس پا بر
جای جهان توکلی و ضمیر منیر انورش لنگر البرز پیکر دریای تحمل بود نه صرصر انگیز
ریاح نوایب و لطمه خیزی امواج حوادث از جا در می‌آید ظهور این
امر را بر احتراق کوکب طالع خصم بدختر محمول فرموده فتوحی که
چو خجی مهر ز معرکه سپهر رو بمنزل غرب گذاشته و ماه زرین کلاه
بطلایه داری عسکر نجوم فلک رایت ضیا برافراشت
طلایه داران بپاسبانی لشکر و حراست اطراف قلعه پیوسته
مانند دیده انجم و اختر از نگهبانی نیاسودند و تا طلوع شمس
از شهیب ثاقبه توپ و تفنگ قلعه سمنگان نمونه قلعه ذات
البروج سپهر بود و از شراره آتش سوز بوارق با دلیچ و ضرب زن
فضای هامون عرصه چرخ برین نمود آن شب گلوله توپهای صف
شکن بر برج و باره حصار رخنه افکن گشته روز دیگر نیز بهمین
نهج توپهای آتشبار شعله افروز خرمن هستی مردودان میشد تا اینکه
از صدمات توپ حصار قلعه مانند دل قلعه‌گیان تزلزل یافته یکطرف
برج فرو ریخته دلیران میدان نبرد یورش نموده شیر جاهی را گرفتند
و تصرف نمودند افاغنه بعد از مشاهده این حالت از در استیمان
در آمده روز دیگر که صبح صادق تیغ مهر بکردن افکنده از قلعه

افق برآمد کلانتر سمنقان شمشیر از نیام راهیگی کردن آخته دست در
ذیل عنایت زده متقبل دادن سیورسات و سپردن قلعه گشته
بقلعه برگشت و دوباره سرکشی بنا نهاده اینده دفعه آتش قهر قهرمان زمان
شعله ور گشته جیش انجم حشم بقهرمان آن سر در قلعه را در میان گرفته
مشغول ستیز شدند تو روز شب هفتم ماه مزبور قلعه بتصرف آمده مردان
و زنان ایشان قتیل و اسیر گشته انسر زمین لکدکوب جنود ظفر نشان
و دیوار و اساس قلعه محل مطایای کوه توان گشت بعد از آنکه
کار قلعه کریان آخته و قلعه از متنفس پرداخته شد خبر از مستحفظان
باخرز رسید که هفت هشت هزار نفر از افاغنه هرات
باعانت اهالی سمنقان وارد گشته بمنزل بابا دامده اند کوکبه
والا بعزم مقابله میر اباره و خواف آمده چنین دید که قزلباشیه
ه در یکفرسخی سمنقان واقع و قلعه محکم و مکانی فرم بود محل نزول قرار داده
بصف دلکای بنا و استقرا برای هر فرقه دیگر دیگر منزل و مکان مقرر فرمودند
و دیگر روز ه افاغنه بجنگ آمدند چنین در می ربه قزلباشیه حمله نمودند
در کار دلیری دادند و فرسخی ارض ها هیمون گشتند آن طایفه سپاهی
خورسان بود حضرت ظل اللهی که دانا و شه رموز آگاهی در عیار سنج نقد
حال لشکری و سپاهی بود بجنگ میدان آن معقودن بمصلحت ندانسته مجود نشدند

که آهسته آهسته

[illegible]

که آهسته آهسته بابعی خورطعمه خصم افکن ساخته بتدریج بتقویت
دلهای باخته ایشان پرداخته بعد از آنکه ایشان را دلیر و در عرصه دشمن
شکاری شیرگیر ساختند رخصت میدان جنگ دادند لهذا
لشکریان را امر فرمودند که در همان لشکرگاه خود سازی و به تیر و تفنگ
دست بازی میکرده باشند تا رفته رفته جرات بهم رسانیده دلهای خود
از نهای از جنگ کار فرمای شیوع دلاوری گردند پس آنحضرت
بعد از ترتیب ضبط لشکر و استحکام سنگر با پانصد نفر از دلیران
کار آزموده سوار و در تعبیر ربع عسکر النصرت اثر به نسیم جلو شبهب
بادپای خاک نورد آتش افروز نایره جنگ و پیکار گشتند
هر چند غازیان به تماشای میدان از جا در آمدند تهمتن بعزم معرکه
رویه خرم از دست نداده عنانداری توسن عزم نشان کرده
سپاهیانه بان گروه آغاز دست برد و به توپ و تفنگ
زد و خورد نموده جمعی کثیر از افاغنه طعمه شمشیر حرب و لوای ظفر را
بخون ایشان خضاب کردند القصه تا چهار روز معرکه قتال بهمین منوال
آراسته هر دفعه غلبه و نصرت از اینطرف بطریق خواسته بعمل آمده
در شب چهارم که سپاه خیمه نشین ماه در معرکه سپهر از دایره هاله سپر
انداخت و احتشام نجوم بدامن دشت فلک هجوم کرده افاغنه

حرب را بهر حال آراسته بجانب هرات شتابنده شد آنحضرت نیز تعاقب
راه صلاح ندانسته حرکت طرف هرات بوقت دیگر محول و موقوف
و عنان شهب گیتی نورد عزیمت را بجانب ارض اقدس معطوف
ساخت در ذکر وقایع پیچی ئیل مطابق سال فرخنده فال هزار و صد و چهل و چهار
داور زرین کلاه مهر که در منزل حوت اظهار شوکت نهنگی میکرد در روز
نهم شهر شعبان در ممالک حمل از سحاب بهاری رشحات صولت پلنگی نموده
با تیغ شعشعه در رمح دستانه اشعه بخصم فلکی لشکر شتا پرداخت و خدیو
جهانگیر بهار که منشور عزتش از دیوان قضا در ساحت غبرا انتشار یافته
بود پاره بر پاره لشکر ریاحین شگفته فرستاده دهقان دی را از دار الملک چمن
برانداخت سپهدار بلند مقدار چنار بتاراج برد و ریاحین قوت
نامیه بر ممالک گلزار دست پادشاهی مبسوط الید گشت و حکم گلهای
بستین و فرمانهای فرو ردین چون آب بر بسیط خاک جاری شده
مجلس تحویل آراسته گشته لوازم جشن عید با نصرت و تایید تقدیم
رسید چون از دولت یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید حکم قضا بر زوال
دولت صفویه بحرف زوال و بطلان نگاشته کلک تقدیر شده بود روز
بروز امور چند از نمرغ بجلوه ظهور میرسید که در عقل صاحب رایان مستقیم
بجز اسباب تضییع آن دولت محملی قرار نمیداد و مجملی از مراتب

ان احوال سبب

ان احوال اینکه ارکان دولت پادشاه والا جاه سبک مغز را
گران جان و سخت دل و سست رای جمیع بکجه تقریبات
اسباب شکست برای آن دولت والا در دست میکردند و آنچه
منافی مصلحت بود بجلوه ظهور می آوردند با وجود آنکه عکس امر و نهی ایشان
پا از چهار دیوار دولتسرا بیرون نمیگذاشت بیک
جهانگیر دولت طامعه را در چهار گوشه جهان پویه زنان و جاذبه اشتهار
در طلب جلب منافع شحنه هر کوچه و برزن ساخته بسنگ
رسوائی و هرزه درائی حلقه کوب در هر دوست و دشمن میسودند
و آنحضرت بنا بر رضا جوئی پادشاه و مراعات حال ایشان
و منع مفسدان و بداندیشان و نگهبان رزم تالیف قلوب
در شان اتفاق کیشان میکردند مقصود اینکه آن طایفه دست
و غلو از گریبان حال ولایت کوتاه سازند تا آنحضرت باتمام کار
افاغنه هرات و اصفهان بپردازند بعد از آن این اقتدار و حکمرانی
با ایشان ارزانی باشد چون ذات آن جماعت سرشته آب و گل
غرض و ترک عادت بفحوای العادة کالطبیعة الثانیة موجب مرض
لهذا از عنان زبانکاری چشم از طمع خود نپوشیده از مضمون
عز من قنع ذل من طمع غافل گشته دکار دشمنان را نیکو گذاشته

در خلال کار رحلت نادری مسکوت شد بالقصه بارشه والاجاه در باب
توجه موکب جهانگشا بجانب اصفهان مکرر کردند و الحاح شدید
نمودند آنحضرت هرچند در برابر گفتگوها و اقامه معاذیر و بیان موانع و
محاذیر که میفرمودند که مثل ابدالی دشمن قوی در هرات گذاشتن
و رایت عزیمت بدفع دشمن دیگر برافراشتن رو به حزم و سیاست
رای عزم نیست اول بتنبیه دشمن همسایه باید پرداخت و بعد از ان
کار دشمن دور دست [illegible] ساخت شاه طهماسب این سخن را باشتیر
از بهانه و دفع الوقت میشمرد و اصرار زیاده از حد میکرد
تا آنکه دیده این چنین ممهد شد که آنحضرت از ارض اقدس و شاه والاجاه
از مشهد بجانب سلطان آباد ترشیز حرکت کرده در آنجا
سلسله جمعیت را منعقد ساخته باستقلال تمام متوجه هرات
شوند پس هرچه وارد سلطان آباد گشته حضرت ظل اللهی
به تهیه کار سفر [illegible] بعد از آنکه کوکبه والا بشرف نهضت
در آمد اعیان دولت [illegible] نغمه دیگر بر طنبور افزوده ترانه ساز شد
کردند و از دایره موافقت خارج آهنگ گشته عزیمت مازندران
نمودند با تجویز مخبر [illegible] شده انجام کار هرات و امور خراسان
بر ذمت خدیو کامکار و محمد علی خان ولد اصلان خان نایب السلطنه

ایران باشد

ایران باشد و حضرت ظل اللهی پیغام فرستادند که بنحویکه متعهد گردیده اند متوجه
هرات شوند و خود بقصد مازندران متوجه سبزوار شدند پس خدیو
جهانگشا از راه خاف و باخرز عازم هرات گشته ماهچه لوای
فلک سیر چند منزل از رشک منازل ماه منیر [illegible] و اعیان دولت
شاه والاجاه شروع باختلال کار [illegible] و [illegible] را از جمله آن
که از آنجمله بابای بیگناه [illegible] خصوصا یکسان [illegible] جمعی که از لشکریان
معسکر فیروزی اثر دور موکب والا عازم [illegible] آغاز دست
تطاول دراز کرده [illegible] شد که باین تقریب سنگ تفرقه در میان
لشکر آنحضرت انداختند [illegible] کارزار چنان دیدند از عزیمت سفر
هرات منحرف و بجانب ارض اقدس منعطف گشتند
امنای دولت [illegible] زار [illegible] بصواب خود متقاعد گشته
بر سر قلعه کهنه سمنگان که ما بین سبزوار و نیشابور واقع و سکنه
آنجا جماعت بغایری اختصاص داشت [illegible] گویند توضیح این
مقال آنکه چون از طایفه بغایری سکنه آنجا [illegible] نسبت به دولتخواهی
حضرت ظل اللهی داشتند و کارگزاران سرکار شاهی بتفریق
و استیصال آن نوع طوایف که ظاهرا [illegible] میکوشیدند بتحریک
بعضی از [illegible] آن طایفه را مجبور و نصب العین ضمیر [illegible] شد

با جمعی که همراه داشتند از سبزوار بر آن طایفه ایلغار و قلعه را تصرف
کرده نهب و اسیر قلعگیان پیوسته شدند در خلال این حال
بعرض والا رسید که متوطن درگاه از روی ابدالی هرات
بود با جمعی از افاغنه تاخت ناحیه بیلار جمند رفته حضرت
ظل اللهی فی الفور بقصد سر راه آن طایفه تحریک لوای منصور کرده بود از
ورود بقصبه مذکور نشد پور خبر قلعه سمنگان بسمع خدیو جهان گشا
رسیده بشاه والاجاه نوشتند که اگر مقصد ایشان همین
بغایری بود بر وجه اکمل بعمل آمده چون همیشه تمنای همه افاغنه بود
و حال آن طایفه بپای خود بدام افتاده میان معموره مملکت
ما پا نهاده اند معهود قلعه کهنه سمنگان کاری نمانده جمعیت خود را
برداشته بسبزوار بیاید که سر راه بر ایشان گرفته بشود شاه
طهماسب در جواب او نوشت که بقلعه کهنه سمنگان
نمی آیند که [illegible] و ما هم بسبزوار نمی آییم که غله و ذخیره
نیست و معهذا اولیای آن دولت از حکایت خبوشان
تجربه آموز نگشته همان معامله سابق را پیش گرفته مجددا بتمامی
ولایات خراسان احکام نوشته فرستادند که آنحضرت را
از جمیع مهمات مسلوب الاختیار دانند آنحضرت چون از کلمات

نخواندن این

خواندن این خواب بیهوا استشمام رایحه نفاق کرده دیدند که هر دم ازین باغ
بری میرسد تازه تر از تازه تری میرسید فی الفور محمد حسین
خان حاکم خبوشان را فرستادند که متعهد ضبط قلعه بوده اگر
از اکراد در احی خواهد بود بار دیگر شاهی باعث شاه ولی خان که در رکاب
شاهی بود آید بمتابعت پیوسته و خود متعهدی تمام با لشکر انجم احتشام عازم
سبزوار گشته از آنجا باز از راه خیرخواهی بحضرت شاهی اعلام کردند که
ستیزه با رعایا شایان شأن سلاطین نیست از تقصیر آن طایفه درگذرند
چون جوابی بر وفق صواب نیامد روانه قلعه کهنه سمنگان گشته
وقتی بسبزوار رسیدند که اتباع پادشاهی تیغ عجز گستر را
تیز و خنجر [illegible] خونریز و بحره قلعه گرم ستیز داوری ساخته بعد
از عیان دولت درب قلعه را بروی آنحضرت بسته از راه مخالفت
برآمدند حضرت ظل اللهی کس بقلعه فرستاده علت منع را
از ایشان استفسار و برای گشودن درب قلعه تا عصر آن روز
چشم براه انتظار نشستند چون کار از تحمل گذشت توپ
بر حصار و دروازه بسته بعد از آنکه سفر گلوله با واز بلند بمقام
جنگ با آن طایفه تا فهمیدند رسانیده ایشان بهیئت اجتماعی
از قلعه برآمده پشت بدیوار قلعه آغاز شلیک و انداختن

زنبورک و توپ لکن اعلیحضرت شاهی بعد از گیر و دار که کوچه
نجات را دور بست و سرکوفتن فرازی رایت دید از
میان آن گرده اسب برجهانش و اعتذار را برانگیخته بحضرت
ظل اللهی پیوست و شرط نمود که من بعد از عهد مصادقت و از
رضای خاطر اقدس نفس عدول نورزد اما در اثنای آنکه حضرت ظل اللهی
ملاقات میکرد خفیه در سرآب مهر خود را از بغل درآورد و به محمد
علیخان تسلیم و او را باسم نیابت سلطنت مامور
عراق و غلامان و محرمان خود را باطاعت او توصیه نماید
محمد شاه و موسی خان شیخوانلو که متحرک این مفسده بود درصدد خیالات
خام بود فرار کرده حضرت ظل اللهی شاه والا جاه را با عزاز و اکرام
در توپخانه خود جا و مقام بود بستر آسایش آرام دادند اما امرا و
اعیان را با محمد علیخان در حضور او در ساخته همان شب جمعی از غلامان
و مقربان پادشاهی بعزم شاه اکبر گریخته بجانب مازندران
رفته شدند آنحضرت چون دیدند عدم و حضور و غیبت آن طایفه
مساوی میشد مقرر نمود که احدی مانع ایشان نشود روز دیگر
شاه طهماسب را با جماعتی بیک دفتار و جمعی از معتمدان روانه ارض
اقدس و خود بر سر راه موسی تا محالات املغار نمودند و از آنجا

خبر رسید

خبر رسید که موسی بیک ارجمند از تخت که دو روز پیشتر از زیل
قاین و محالات گذشته بطرف هرات رفته لهذا موکب
والا نیز مراجعت نموده حوالی فیض آباد متعلق بمیرزا مهدی کلانتر اعراب بعضی
نزول نمود حینی انصراف کلانتر مزبور در قلعه را بسته در دادن
سیورسات باب تمرد گشوده پس لشکر ظفراثر با مران سرور که گردش شهرها
در بند اشاره خم ابروی اوست هجوم آور شده قلعه را متصرف
و کلانتر را سیاست کردند و از آنجا به مشهد مقدس مقر کوکبه
ظفر کوکبه حضرت شاه در ارم سلطنت مبسوطه الید ساکن شد

در بیان کیفیت محاربه ابراهیم خان با اکراد و ترکمانان در محل موسوم به کومخان

چون بعضی از پیشه جویان هنگامه طلب
طالب فرصت و محرک سلسله فساد و رخنه گر دولت
خداداد میشوند از آنجمله ترکان یموت تکه و یموت و بارلوه ما بین
دورون و استراباد و نواحی سکنا داشتند بعد از وقوع این وقایع هر روزه
بسمت مهین و دوران آغاز دست درازی میکردند لوای آنحضرت
اشها نیز در موکب شاهی بعزم تنبیه آن طایفه بجناح استعجال در حرکت
آمده فرمان والا بنیز نفاذ پیوست که چمشکزک و قراچورلو هم در ین
سفر خیریت اثر در معسکر انجم سپاه حاضر باشند طایفه اکراد

خصوصاً قراچورلو بتحریک محمدحسین خان چشمگزک سر از اطاعت
باز زده با روسای مانه و اکرلو بسمت سملقان بعزم فساد جمعیتی
کامل کرده چون موکب دارا اشتباه بسمت مهین دور نمن بود ظهیرالدوله ابراهیم
خان حاکم گرایلی با قشون موفور بجهت تنبیه آن جماعت مامور گشته و جخه
رزاد کلات و ابیورد بر سر ترکمانیه روانه شده بود موضع مزبور
فیمابین اکراد و ابراهیم خان محاربه قوی دست داد اولاً مغلوب اکراد
گشته جمعی از ایشان بقتل رسیده هنگام شام دلیران لشکر ایشان
بمعسکر خود برگشته شدند اکراد بتعاقب ایشان هجوم آورده گشته
جنگ در پیوست از این دفعه لشکر ابراهیم خان را پای ثبات
و قرار از جا در رفته شکست فاحش خورده قریب هزار نفر
از غازیان در آن معرکه کشته ایشان و متعرض تلف در آمدند
ابراهیم خان خود را با جمعی بحصار مشهور بقلعه یوزباشی رسانیده
متحصن شده و رحیم خان و سرکردگان دیگر از همان خارج قلعه عزیمت
و بجانب نهانی خود عزیمت کردند ابراهیم خان بعد از سه چهار روز
در ظلمت شب که کار قلعه را شعشه داشت از قلعه مزبور بقلعه
دراز رسانیده بود در خلال این احوال رایت نصرت آیت
تا ییلاق داغی در دشت قبچاق دارقع است رسیده از قتل و غارت

ترکمانیه و اشرار ان

ترکمانیه و اشرار آن سمت فراغت و انصراف یافته بود
این خبر بسمع جهان داور رسید با وجود حدود مانه و سملقان و درفن
مشتمل کوهستان سپهر نمود و برف راها را پر نمود که تردد
بر سوار بسیار دشوار بود اغرقی را از راه استا و ابیورد روانه
ارض اقدس و خود با ظفر نمود باشاره والا از راه چپیدکر باب بر سر
اکراد ایلغار و همه جا پیادگان را بکشتن و کوبیدن برف مامور
ساخته شد و سواره را از پی پیادگان روانه و آن راه را بصعوبت
طی کرده وارد سملقان و کرم خان کشته ابراهیم خان با بقیه لشکر
از قلعه دراز عازم جهت خود بوکردن فرار و از روی خجالت
جبهه سای نیاز شد چون از برادر والا گهر سوء تدبیر از محمدحسین
خان فساد ضمیر بظهور پیوسته بود بنابر ضوابط انتظام امور ریاست
و مقتضی قوانین سیاست امر والا بحبس او صادر گشته
قاجار نیز محافظت در زینده تا چند روز هر روز از قلاع و سقناقات
خود برآمده آتش جنگ می افروختند و از آن معانده سوار
حسران چیزی نمی ازمودند تا اینکه جمعی کثیر از ایشان بقتل
رسیده متعهد خدمت و چاکری و متقبل اطاعت و فرمان بری گشته
عهد کردند که بعد از انصراف موکب والا تمامی سرکردگان با خانه کوچ

روانه ارض اقدس شوند آنحضرت بر وفق استدعا عمل و بجانب
ارض اقدس حرکت کرده در عرض راه ابراهیم خان و محمد حسین خان سالار
از حبس رخص و تمامی معارف اگر او بر طبق تعهد کوچهای خود را
متعاقب بم در مشهد مقدس اقامت فور مقام اخلاص و ارادت
خواهی قبول ثبات و استقامت کوند ولذا نجار حلیم خان کرد را بدرگاه
معلی طلب فرموده بایالت استرآباد نایل و سرافراز ساختند

ذکر هیجان شورش استرآباد و حرکت رایات نادری بانجا دو مقتول
شدن ذوالفقار خان به تیغ قهر خدیو زمان سابقا سمت تحریر یافت

که در روزی در مقدمه قلعه کهنه سمنگان واقع شد شاه والاجاه مهر خود را
در خفیه از بغلی در آورده ریزه ریزه کردن آنحضرت محمد علیخان ساحته داد
نیز با فوجی از غلامان و خاصان شاهی که صاحب سطوت ظل اللهی
چوب طرد و منع در پیش پای ایشان گذاشته بود وارد بسطام گشته
ذوالفقار خان بنی عم خود را به نیابت مازندران تعیین و از آنجا
وارد استرآباد گشت و بعد از چند روز چون کار استرآباد باختلال
اضداد بنزاع و فساد انجامید و مهم او در آن ولایت رونق
نیافت ایالت را با اللهیقلی خان قاجار تفویض کرده بجانب
مازندران شتافت مقارن آن رحیم خان کرد را که از جانب
حضرت ظل اللهی

حضرت ظل اللهی بایالت استرآباد منصوب گشته بود وارد استرآباد و اللهیقلی خان
وارد هزار جریب و دامغان گشته از آنجا جمعی از قاجاریه را با خود متفق ساخته
در جمعیت و چون در میانه شهر نیز بتحریک رئیس اهالی امر نزاع انداخته شد
پایه کار بجائی رسید که اهل محلات خون و مال یکدیگر را
حلال دانسته بنهب و غارت و قتل نفوس یکدیگر مشغول شدند
رحیم خان پای ثبات سست کرده عازم کرابه و اللهیقلی خان داخل استرآباد
گشته پس روانه مازندران و ذوالفقار خان را که یار و مددکار خود میدانست
بامداد خود خواسته او نیز با جمعیت تمام وارد و دست تعدی بر رعیت دراز
کشوده و بعد از چند روزی سر پنجه ایالت در هوس حکومت
گریبان گیر خاطر ذوالفقار خان گشته چون اللهیقلی خان را محل مدعا میدانست
روز را گیرانیده گوسفند وار مذبوح ساخت بعد از آنکه این حرکت
مذبوحی از او بسمع خدیو نامدار رسید بعزم دفع آن ماده فساد و جمعیت
زیاده بسرعت برق و شدت باد عازم استرآباد گشته چون آوازه توجه موکب
همایون سامعه ذوالفقار خان را گوشمال داد چنانکه روبه آسا بندان
میدان لاف و خودفروشان بازار ریا مایه گزاف است تو نجانه براه
پیرامه انداخته خود بعزم استقبال پیش آمده اما از خارج شهر فیقاج انداز
سهم صلابت گشته راه را بر دیگران پهلو ایشان را بجانب مازندران

حرکت و بعد از ورود موکب جهانگشا به بسطام خبر او بعرض والا رسیده
کس بجهة آوردن پادشاه که در ارض اقدس توقف داشت روانه ساختند
چون دران اوان ترکمانیه یموت سالکین دشت قبچاق اظهار بغی
و نفاق میکردند تنبیه ایشان را از لوازم دانسته تهماسبقلیخان بپایه سریر را روانه استراباد
کرده خود از راه رباط [illegible] لشکری برکت ایلغار را تیزتک دو روزه وارد
رود اترک و فوجی ازان گروه بدرگ را عرصه بلا و هلاک ساخته
وارد استراباد شدند و بعد از پنج شش روز موکب شاهی نیز از مشهد مقدس
وارد شده آنحضرت متوجه مازندران و شاه طهماسب را در اشرف
متوقف ساخته بجهت تجدید خروش عازم بارفروش گشته محمد علیخان که از توجه
موکب منصور اندیشه مند بود بسمت آمل رفته بعفو خطاپوش آنحضرت
مستظهر گشته باز آمد و ذوالفقارخان در از غایت تهور چند منزل
پیشتر از محمد علیخان پیش خانه صبر و قرار بکوهستان لاریجان فرستاده
بود چون مقرر شده بود که حکام و اهالی گیلان راه فرار بدان خیره سر گریز
پا بسته نمایند هر چند کوچه گریز را بسته یافته روی عزیمت بر تافت
و با جمعیت [illegible] با صولت شتر و جرات موش بجانب بارفروش
شتافته هر چند که درباره او عفو و اغماض مکنون ضمیر انور بود لاکن ان کم
عقل زیاده سر بار غرور از دماغ بدر نکرده با جماعت اطراف در مقام [illegible] خود
نمای عزم آمدن که

نمای عزم آمدن که در حین ورود شروع به شلیک و انداختن زنبورک و تفنگ
نموده طنطنه شوکت خود را گوش زد هر دو نموده [illegible] چون این حرکت
از روی بی ادبی [illegible] از [illegible] فساد از ناصیه او جلوه گر عرصه ظهور بود بعد از ورود
به پیشگاه حضور او را که هوای گرانی در سر داشت از بار سر سبک ساختند
و بنا بر آنکه خار و ورامین و طهران در تصرف افغان بود جمعی را بعابر و شوارع
آن سمت تعیین و فوجی را بسرکردگی محمد زمان خان شاملو بمحافظت راه سمت
سمنان و حسین قلیخان زنگنه را بسرداری گیلانات که در تصرف
روسیه بود مامور و مقرر ساختند که با اتفاق اغرلوخان زیاد اوغلی
در سرحدهای ولایت مازندران بمحافظت سرحد گیلان پردازند
و چون عزیمت هرات در خاطر آنحضرت تصمیم داشت
بعد از آنکه رخنه گران عرصه دولت را از پیش برداشت و از انتظام مهام
مازندران فراغ حاصل کرد ایلچی بطلب گیلانات بدولت روسیه
فرستاد و رحیم خان کرایلی را در حکومت استراباد تمکین داده از
فرمودند که با سپاه استراباد و کرایلی در ابتدای نوروز بموکب فیروز
ملحق شوند چون حرم محترم حضرت شاهی در بارفروش سمت نزول داشته لهذا
لایق بجهة سرکار خاصه و اتباع و منسوبان آن سرکار دیده پادشاه را در مازندران
گذاشته در موعد مقرر بعزم سفر هرات در مشهد مقدس

خبر لگهای عطف عنان بجانب خراسان کشید توپخانه را
از راه اسفراین و جنوشان روانه و خود از راه جاجرم و نیشاپور بایلغار
ارض اقدس را مقر کوکبه منصور آیات خسروانه ساختند و متعاقب
اعلیحضرت شاهی و بعد از آن رحیم خان کرایلی با قشون مأموره
در ارض اقدس بآن جناب پیوستند ذکر وقایع قوی ئیل

مطابق هزار و صد و چهل و یک هجری

در هنگامی که شهر شعبان المعظم بنقش کوکبه نیر اعظم بسر منزل حمل گشته
خدیو بهار ساز و برگ ییلاق گلزار کرده نگهبان فرزان گلزار را
بجهة مغفر غنچه و دلها زره و جوشن خسروان جهت و خرمی برآراست و
سپاه شکوفه را مقدمة الجیش لشکر اردیبهشت ماه نهم لوای
جهان آرای از سرو سهی برافراخت یلان قوی دست شاخ
اشجار از دوحه و اغصان تیر و سنان شمشیرها نمودند و جبه و دستار
چنار را از اوراق مطرزی چه خصم افکنی کشودند گلبن عمود غنچه بر دست
گرفت ترکش بندان درختان از شاخهای کج در دست تیر
و کمان مهیا ساختند و نیزه زبان سنان نهال شاهین بکلاله
افراشتند نهنگان نیلگون پوش از ازار ارکله های قطره برمالات
برگ گل ریختند و آتشبازان برق توپهای رعد را به غرّاده

کردن کشیدند

کردن کشیدند و جنود فیروز دین با دیابان سبک خیز نسیم
بدافوی لشکر بهمن بر انگیختند و خطه گلزار را که از انقلاب زمان
مقام افغان زاغ و زغن گشته بود از اضداد بیگانه پرداخته محل نغمه
سرایی قمری و عندلیب خوش الحان ساختند و معموره چمن تمازکی پای تخت سلطان بهار
و مقر قرار پادشاه گلزار گردید محفل جشن عیش با سران لشکر و عظمای
جیوش آراسته گشته بعد از اتمام سور و سرور بتهیه اسباب سفر و مدافعه
خصم جیره سر پرداختند و هر یک از دلاوران عرصه رزم را
باعطای نقد و اسپ و سلاح فراخور رکنیش بهره مند نوازش و نجابایش
حسته

در بیان تتمه احوال افغان ابدالی و مقدمات استیلای ایشان

مجملی از احوال افاغنه ابدالی هرات در صدر کتاب نگارش یافت
که در ماه محرم هزار و صد و بیست و نه محمد علی خان در عهد شاه سلطان استیلا شد محمد خان
افغان ... که از آن حاکم هرات بود بهوس تسخیر مشهد مقدس
آمده چهار ماه قلعه را بالمضیق محاصره انداخت بالاخره اطراف و نواحی را
تاخته رایت عزیمت منکوس ساخت و بعد از ورود او بهرات افاغنه
برو شوریده ذوالفقار خان ولد زمان خان را از شورابک آورده در هرات
حاکم ساختند در سال هزار و صد و سی و هشت مطابق ایلان ییل رحمن
خان ولد عبدالله خان که پدرش در ایام حکومت زمان خان در هرات

تقبیل رسیده بود بعزم فتح حوالی پیدر وارد هرات گشته احداث
نزاع و نفاق که نتیجهٔ اطفای نایرهٔ شر ذوالفقار خان را بجانب فره
و رحیم خان را بسمت مشهد روانه و در فراه روزانه کهر اللهیار خان برادر خود را که در آن زمان
در ربات حدود هشت از مقان آورده بر مسند حکومت
متمکن ساخته و جمع عبدالغنی علیکوزائی سمت هواخواهی ذوالفقار خان را
داشت و اللهیار خان بموجب چند وقت مدارای مصلحت آمیز
که عاقبت همه از روی کار برداشت و ذوالفقار خان را از باخرز
آورده رایت نفاق برافراشت و شعلهٔ نایرهٔ قتال اشتعال داشت
تا اینکه افاغنه درین از رعایت بهره دریافته ذوالفقار خان سالار
بجانب فراه اللهیار خان را بجانب یارو جاق فرستادند هر
یک مجمع و بایستی را مالک شدند و افاغنه هیچ کم در سر کهرلس بسر بردند
تا اینکه خبر توجه کوکب منصور گوش زد ایشان گشت ناچار
با یکدیگر رفع کدورت و آغاز سازش نموده رای ایشان ذوالفقار خان و هرات را
باللهیار خان اختصاص دادند و بفکر کار افتادند رایات جمع بعد از
اجتماع عسکر در روز چهارم شوال المکرم که بعد از شش روز از نوروز
گذشته بود از اراضی اقدس حرکت که الکای ... را که از سبزه
زمردین ملمعه بر چرخ فیروزه گون میزد مقر دلیران لعل حشمان ساختند

وازانجا کوچ

و ازانجا کوچ برکوچ عازم مقصد بود تربت جام چند روزی رحل اقامت
انداخته شد دور المکان خبر رسید که هزار نفر از افاغنه آمده در
باخرز قلعه فرود آمده ابار را محصور کرده از حضرت ظل اللهی با سه
چهار هزار نفر از دلیران معرکه کارزار با یلغار رفته بعد از ورود بمکان معلوم
شد که افاغنه برگشته اند باز به تربت جام مراجعت و تحریک
لوای آسمان شکوه در منزل کاریز ترتیب قراول و تعیین طرح هراول
دار آتش صاعقه و صفی و جنوب میمنه و میسره قول بود حشه شب قراول
راه بدیده دانشوران روشن ضمیر انجم بدید بامعابر بداراست برفراز
این نیلگون حصار بر آمد جمعی از سپاه کارآگاه را بقراولی مامور
و خود نیز بعد از طلیعهٔ فجر اعلای لوای منصور کرده خبر رسید که اللهیار خان جمعیت با
وارد جام تمام وارد کوسویه شده آنحضرت اولا برای استمزاج
شرعی بروسای آنها کاغذ ملک صلاح آمیز داشتن را با نظام
دار شاه تحریض نموده آنجماعت جواب تقسیم دیگر نوشته روز دیگر سر
جوش وغا را نموده بضرب خیام سپهر نمون گشت طلایه داران مریخ
صلابت در میدان جلادت بپا سپاه لشکر را کرزاوند و افاغنه
آمده دیوار بست کار قلعه را حصن حصین ساخته سد راه بیداد خود شدند
پس موکب مسعود از وغا نهضت و از نیم فرسخی قلعه بجانب کوسویه

منجر گشت طایفهٔ افاغنه لابد بترتیب دسته شکر الغنگ بمقابلهٔ لشکر
نصرت اثر آمده بر خیز جنگ قزلباشیه دلیر و زور بازوی تمامی
شیرگیری براهای ایران و ولایت داشتند و آنحضرت همه جا شنیدند
که نخست مجاهدان غازی با طایفهٔ خیره سر دست بازی نموده بعد از
صف آرایی در جبهه نمای قدم ثبات نهاده آئین دلیری انگشت نشان چشم پندار
ارزم آن طایفه بردارند لهذا توپخانه و تفنگچیان پیاده را احصار لشکر محیط
عسکر ساخته جمعی از سواران نیزه گذار و دکه تازان عرصه گیر و دار در برابر
قدمها یان بعنوان طرح و تعین سپاه گیری هنگامه آرای معرکه
کین شدند افاغنه اول بجانب میمنه حمله آور گشته پیادگان
طرح بکومک میمنه درآمده جنگ پیوست در آن
اثنا فوجی دیگر از افاغنه دست شمشیر بجانب پیادگان هجوم آورده
در حملهٔ ایشان کشته خیره ها از حد بدر بوده و پیادگان پس نشستند
و از برگشتن ایشان دلیران نیز سررشتهٔ جنگ را از کف
گذاشتند نزدیک بوده و هیچ زود بود که مقارن آن آیت فتح
با شمشیر تیز بعرصهٔ ستیز لگام و رانگیز گشته یکنفر از پس تازان
آن فرقه را بخاک هلاک انداخت شدند و با آب تیغ جهانسوز
آتش جراءت خصم با دبیمار اباکن ساختند اگرچه از روی

تحمل و تکلیب

تحمل و تکلیب انواع پیاده را بمیدان رانده سواران افغان را
از پیش نمودار شتند اما پای رایت آنحضرت که سرکوب
سرکشان جهان بود زخم نیزه برداشت چنین شب بر سر دست آمده
کوکبهٔ ظفر قرین را در همانمکان توقیف داد افاغنه در حوالی کافر قلعه نزول کرده‌اند
باعتبار اینکه آنمکان از آب عاری بود آن شب جوش تحسر
فروشیر از پای ای زندگی ستابی او کز و بجفر جاه آبی برآتش
عطش افشانند روز دیگر که سپاه نجوم از کافر قلعهٔ ظلمت کوس
رحلت کوفته بجانب غرب میل کرد افاغنه حرکت و از راه
کوسویه در یکمیت هراسی دو فرسخ آمده و اردوی همایون متعاقب
ایشان رفته در یکطرف تردد نموده آخر روز از هیچ طرف
بجنگ اقدام نکردند و اراده خاطر اقدس آن بود که روز دیگر بعزم
کوسویه لوای ظفر افرازند سحرگاهان چون توپ اژدر دهان اتش گلوله
التشبار مهر را از دهن درانداخت و عرصهٔ جهان را از سیاهی
سپاه ظلمت شب پرداخت معلوم شد که افاغنه توپخانه
جبه هی می‌ذی ارجای نصرت قرین او آمده مهیای جنگ گشته‌اند پس
آن طایفه دو دسته شده فوجی از میسره نوه نه و جمعی از جانب
میمنه هجوم آور شده بدستور روز پیش آغاز خیره‌ها و اظهار

بچیرگی که بعضی ایشان بسیار از اسب سقوط نمودند بقیه را از جا بربودند
دوران اثنا با زنگه تاز هیئت اندام دلاوری و معرکه پیما از طنطنه
سروری اعنی جناب بابری مانند شیر غران با شمشیر بران چون
بر قلب آنگروه نحس ایشان را از میان سپاه گاه جا داد و مفاد
کریمه لیمیز الله الخبیث من الطیب بظهور رسانیدند تا وقت
ظهر نیران قتال اشتعال داشت بعد از ظهر شکست
فاحشی بر احوال آن طایفه راه یافته جمعی کثیر از ایشان بوادی عدم
شتافته بقیه آن کثیف روی بر تافته عیال و اطفال
خود را که در قلعه جابت سر راه بودند ردیف خود ساخته
تا دروازه هرات عنان باز نکشیدند و عسکر فیروزی
اثر داخل قلعه و شروع بنهب و غارت خیام و اسباب
آن طایفه کرده توپخانه و نقاره خانه آنجماعت بدست آمده
و از فراری باطاجوخه شاه طهماسب را با اغرلق و توپهای بزرگ
و قریه ساوه روان کرده خود با توپخانه جلو از راه میتر عازم هرات
شدند اللهیار خان و افغنه مجدداً جمعیت خود را درست کرده با این
شهر و رباط پریان دو فرسخی شهر باستقبال آمده تخت سفیده
با عریضه مشعر بر طلب صلح بجنب … فرستادند بعد از آنکه از راه

شده برآمده

شده بر آمده از پشت لشکر ظفر اثر بجانب میسره عده که بکار گذاشته
غلغله در شیران بیشه وغا انداخته بعد از جنگ گوشی بجلیت مجموعی با
شمشیرهای آخته در کمال جلادت بقلب سپاه نصرت اثر
تاخته با سپاه گاه آن درآویختند و چون کار آنجماعت بکاری انجامید
که کار از تیر و تفنگ گذشته بجنگ کارد رسید و از ابتدای
طلوع طلیعه مهر گیتی افروز تا نیمروز بوارق تیغ و خنجر دلدوز خان دمان
سوز سینه هزار نفر متجاوز از آنگروه بضرب سیف آبدار
بر خاک هلاک انداخته تتمه با قلب آتشناک بشد تیر از بار
بجنب شتافتند هر چند در تقدیم اقتضای تعاقب میکرد
اما مراعات روبه مزوم مانع آمده احدی رخصت نیافت که قدم
پیشتر نهد لهذا همان رزمگاه مقر کوکبه عز و جاه گشته همینکه آشوب
جنگ فرو نشست باد شدیدی برخواست بحدی که تنوره مکی بود
کره خاک بر باد و عالم را عنصر از باد … شبانه روز طرفین
از کثرت گرد و خاک چشم از جنگ پوشیده در رهان
مهمان مکث نمودند روز سیوم وز شدت باد و کثرت غبار لشکر
بر برف و باد غرور از دماغ فلک سیر فرو رفت بار از جانب
اللهیار خان لجوم آمده طریق مصالحت جست آنحضرت بزبان جان

نمودند تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد ماداماً جمعی از رؤسای
ابدالی والکوزی حضور نرسند متعهد عهد میثاق نشود بمصالحت در اندیشه چه میر
صورت پذیر نیست پس از رفتن الله‌یارخان عبدالغنی خان علیکوزی با
چند نفر از معتبرین آمده عهد بساط عزت سته الحضرت نیز مسئول
انجاحت را مقتضی و بجانب موکب عطوفت عنان ظفر شمول کردند
روز دیگر خبر الله‌یارخان عبدالغنی خان که معتبر نبود رسیده عسکر برانکه
ذوالفقارخان با برادران حکم فرار جمعیت بسیار را بهانشی ابدالی
آمده از طایفه ابطان از معاهده و استیمان پشیمان گشته‌اند و بعد از
رسیدن این خبر هر از نفر از دلیران معرکه رزم را بسمت فراه ذوالفقار
خان بهر روزانه در قریه شکیبان آن بمخیم اردوی سیستان چند روزه
روز در ان مکان رحل شکیبائی انداخته شد اما ذوالفقارخان
شب در ظلمت لیل از پشت شکیبان گذشته در کمینگاه نشسته
روز سیوم باز جمعیت رفقای خود ارو الله‌یارخان ارجان شرقی
آتش نوایر حرب و پیکار افروخته و ذوالفقارخان با جمعی از بوده
از کمین بدر آمده بر سر اردوی سیستان رفته متوجه کارزار گشت
حضرت ظل اللهی فوجی از غازیان را بدافعه ذوالفقارخان مامور فرموده
او را با تیر دلدوز و سنان آتش افروز از سرحد کرکه

واز افاغنه جمعی

و از افاغنه جمعی کثیر هدف گلوله توپ و تفنگ در خیم ز شمشیر گشتند
بهنگام شام دلیران طرفین دست از جنگ باز داشته در حوالی
قلعه موسوم به پاکار در محاذی یکدیگر نصب لوای قرار کردند روز دیگر
که کوکبهٔ مهر خاوری آغاز جلوه گری کرد اعلیحضرت کس فرستاده
شاه والاجاه را از شاوه آورده با بنه و اغرق و جمعی از الکیچیان در فرزل
شکیبان گذشته چپاره بجانب هرات اعلای اعلام
نصرت آیات کردند افاغنه باز در مابین شکیبان و کوخک
آبادسیا بتهیه جنگ مشهور شد بعد از تقارب فئتین
بجمعیت تمام دست بشمشیر حمله در شد از طرفین بشلیک
توپ و تفنگ عرصه رزم را از کثرت کشتگان
بر جلوه خیول تنگ کردند صبحگاهان که مهر زرین لوای
ماهچه رایات را فلک فرسا نمود چند نفر از افغان
وارد دار رجب الله‌یارخان طالب صلح و امان شدند اعلیحضرت
فرستادگان را برگردانیده پیغام دادند که مادام که غازیان
افغان بخوبحث اندی سر رسیدند تا یکنفر از غازیان سپاه
جان در تن و رمق در بدن است ترک رزم و قتال
این عزم نخواهد شد بعد از ان جمعی از رؤسای آن طایفه شرفیاب

چند هشت شدند سرور کردن فرار اختیار و جبهه سای زمین نیاز این شان را
قبول و عرض نمودند که افاغنه غلجای و ابدالی هر دو رعیت قدیم ایران بودند
و غلجای بقصد خیانت برخاسته اولا قندهار و بعد از آن اصفهان که قرارگاه تخت
سلطنت بود تصرف نمودند و ابدالی مدتها بهواخواهی ایران با غلجای در مقام
جنگ و جدال بودند اگر بمقتضای بشریت سبکی دم از دعوی دور بمقام
مواخذه اعمال ماضی نمیتوان عطف عنان ظفر توام و همیشه غلجایی را هم
و اقدام در آن می نمودند که از همیشه ابجانب کرده ابدالی را زیاده بر سابق
در صدد ایذا بوده رعایت جانب خلیقه نمایند تا در کشش داعیشه حرمت
بر دوش خلایق کشید هر چند که اهمنی مخالف شاه والاجاه
در عیان دولت او بود اما آنحضرت مسئول آن طایفه را بتوقیع
قبول بخشیده رخصت انصراف و عنان عزیمت را
بجانب مکیان انعطاف داده روز دیگر بیست نفر از عظمای
ایشان با پیشکش و هدایا شرف تقبیل رکاب فیروزی انتساب
یافته بخلاع فاخره بهره مند و چند نفر از وزرای معتبر ابدالی چاکر
رکاب سعادت پیوند گشته حکومت هرات باز باللهیار خان
مفوض و در قسم با سم او عواصد ار قیشه بس فارسی زبان را
که در قلعه جات و توابع هرات بودند با طایفه جمشیدی سکنه

باد غیس کوچانیده

باد غیس کوچانیده بمحال جام و لنگر و نواحی ارض اقدس نشاندند مقارن
این عریضه از اللهیار خان رسید که غازیان نصرت نشان که از فراه شکیبان
تاخته فراه رفته بودند فراه را تاخته و اسیر و غنیمت بسیار بدست
آورده از جمله اسرا زنان و اقارب ذوالفقار خان اند اسرای مزبور
بایشان رد شود فرمان والا باطلاق اسرای مزبور عز صدور یافته
در چهارم ذی حجه الحرام آن سال بفیروزی و اقبال وارد ارض فیض مثال
گشتند و مدت سفر مزبور تا روز ورود مشهد مقدس نه ماه اتفاق
افتاد از آنجا مجددا خلعت فاخره و شمشیر مرصع برای اللهیار خان ارسال
و در او بنوازشات مشفقانه مشتمل ساختند گفتار در بیان حرکت
اشرف غلجای از اصفهان بعزم تسخیر خراسان و کیفیت محاربه مهماندوست
بعد از آنکه مشهد مقدس مقر کوکبه منصور گردید در روز عید اضحی عساکر
فیروزی مآثر را رخصت مراجعت باوطان اعطا داده مطمح نظر
والا آن بود که در زمستان آن سال بر سر ترکمانیه دشت رفته
موسم بهار را در استرآباد منقضی سازند و بعد از آن برفع جمعی لوای مملکت
گیری بجانب اصفهان برافرازند بعد از اراده آسمانی
اسبابی چنین حکم قضا در سرانجام دولت همه جا براراده آنحضرت
سبقت گزین و هر شان محض خطور از ظاهر خطیر مشخص و میسر قرین است

بمضمون اینکه صید را چون اجل آید سوی صیاد رود سر پنجهٔ تقدیر گریبان گیر
خاطر و عنان عزیمت اشرف را گرفته خلایق تخالی بصوب خراسان
کشیده بود و آن خفته گرفته را نیز لذت ضرب دست خراسانیان
چشیده بود توضیح این مقال آنکه بعد از آنکه نهضت لوای ظفر
فرسا بجانب هرات و وقوع این خبر در اطراف ممالک شیوع
یافت اشرف علوی که متصدی امر سلطنت بود عرصهٔ میدان را خالی و خدیو جهان را
مشغول کار ابدالی دیده با جمعیت موفور و کثرت غیر محصور در روز
سه شنبه بیست و سیم شهر محرم الحرام هزار و صد و چهل و دو هجری با سپاه بی حد و عدد
بجهة تسخیر خراسان رایت افراز رزم و پیکار شده به فاصلهٔ چند روز که هنوز
عرق از جبین دلیران نخشکیده و در کف شیر کام بهادران چین شهب
زرین لگام مهر و شبرنگ ماه روی طویلهٔ آسایش و آرام ندیده بود نوید
بهجت اثر بسمع خدیو فیروز فر رسیده فرایض قضا آیین با ابتهاج لشکر
ظفر در توپخانه را از راه سبزوار ولایت مشهد سلطان میدان
روانه ساخته و خود باتفاق حضرت شاه طهماسب در هجدهم ماه صفر از راه
نیشابور و سبزوار تحریک لوای اژدها پیکر کردند و اشرف نیز
از آن طرف بسمنان آمده و از آنجا بر سر قلعهٔ میر سید علی قاضی سمنان
که در آن نزدیکی بود رفته قلعه را از تصرف و قاضی بدست آورده کما جره

سمنان بهواخواهی

سمنان بهواخواهی حضرت ظل اللهی بمجرد استماع این خبر جبههٔ
اینکه مبادا اهالی سمنان بنا بر گرفتاری قاضی به افغان قلعه را تسلیم نمایند بوساطت
چند نفر از فرشهٔ قاجار استرآباد خبر نمودند اما با انجا فرستادند که ایشان
از توپ و تفنگ متحصن حصار و قرین اطمینان باشند و ثبات قدم و صیانت
قلعه گیرند که ورود سبزوار مرحله پیما گشته اشرف نیز از آمدن
توپخانه دلالت مطلع گشته سیدال افغان را سردار مقدمة الجیش او بود
بر سر توپخانه روانه نمود چنین که توپچیان نواختن آتش قیام و اهل قلعه روشنی بسطام وارد
آن طرف نیز برج قلعه بر آورده مطلع ساختند اعلام ظفر فرجام گشته بود سیدال
از بسطام بلد گرفته به یک فرسخی قلعه رسیده از آمدن کوکبهٔ منصور آگاهی
یافته در آنجا بلدها را کشته روی بر تافت و در آن هنگام شهر
بسطام مقر کوکبهٔ انجم احتشام گشته چون بسبب کثرت و ازدحام سپاه
توپخانه در خارج شهر قرار گرفته بود آن شب سیدال افاغنه شبیخون
بر سر توپخانه آورده کاری از پیش نبرد و بجانب اشرف لوای هزیمت
افراخت پس روز دیگر رایات جهانگشای متوجه مومن آباد و دامغان گشته
سیدال از مومن آباد روانهٔ مهماندوست و اشرف هم از سمنان
پیش آمده در مهماندوست به یکدیگر پیوستند روز شنبه ششم ربیع
الاول چه سیل بلا در جوش و چه بحر امواج در خروش آمده در کنار آب مهماندوست

دلیر فنون دست از جان شسته و بمقابله یکدیگر شتافتند و در آن روز
حضرت ظل اللهی مایی لشکر فیروزی اثر را یک فوج قرار داده و یعقچیان پیاده را که
هر یک با امام سوار برابر بودند فوج فوج با توپچیانه صاعقه بار محیطان دریای خون خوار
ساخته شده مقرر شده و افواج ظفر ... و دلیران انجم شکوه بر همان
نهج که در جای معین در کمال آرام و وقار ضبط عنان ثبات
و قرار که بدان امر ... از جا در نیایند و دست باستعمال
الات حرب نگشایند زهی خدیوی که در دیده آن چنین سپهبد
عرش شکوه بهر اشارت نماید هیچ لشکر طوفان شکوه و هنگام
هنر در جستن کوه گران امر نماید صخره سماسکتر از ریگ روان
گردد در هنگام کین چنین منع آتش افروزی کنند بر قرار قدرت
و قوت چخماق زدن نباشد و دولت جهانگیر چنین بیجا هوش فرمان
دهد صبح را جرأت نفس کشیدن نه افاغنه نیز جمعیت
خود را سه دسته کرده از سه جانب جلوریز با تیغهای کشیده و سنانهای
تیز بجانب قزلباش و زنبورکچی مشغول شمشیر آویز شدند جمعی از جوانان
نامی ایشان همیشه در معرکه جلادت پیش تاز و در عرصه
خصم افکنی رزم ساز بودند بیشتر ... با یکدیگر روی به ...
حمله در گذشته تنگه به تیر رس گلوله رسیدند توپچیان فرنگی نژاد

آتش در یسار

آتش دست بدستیاری سوار رسیده امر والا را بسمع گوش هوش
توپ رعد خروش را سر دادند از تراکم بخار آن آسمان را سار
یوم تاتی السماء بدخان مبین آشکار گردید و مضمون آیت
یغشی الناس هذا عذاب الیم برگردن خصم بدنهاد درد گلوله توپ
و زنبورک تا آن عرصه سپاه را با چند نفر زنبورک که بخط مستقیم
در محاذات توپ ... آتش بود گشته افاغنه را از
مشاهده این حالت مانند توپ آتش بجان افتاده و از
نهاد برآمد و ... از هر طرف هجوم آورده خود را در دریای آتش
... و بجانب توپچیان ... پس قزلباش ... همان
ضابطه و ترتیب ... افغان کشته به توپ دیگر علم
و از ایشان از پا در آمد اشرف لوای اقبال سرنگون دیده و مرا
علم کرده لوچانه خیام و اسباب خود را گذاشته ...
... روی گریز نهاد از آن روز از ساعتی روز تا عصر ... نوایر جنگ
و بوارق توپ و تفنگ فروزان بود جمعی کثیر از افاغنه و عظمای ایشان
مقتول و زنده دستگیر شدند هر چند کمیت تیز گام شوق دلیران
بقصد تعاقب ایشان سرکشی و جولان میکرد چون هنوز تجربه امور راه
و رسم جنگ ... حضرت ظل اللهی ایشان را عنان داری نموده ...

در هر وقت ضمیر آمده سمت لوا روایت غیبی مقرون اصلاح دادند
توقف ماه زمان جزو اهم ریخت در بیان امور چند که در آن حال
بوقوع انجامید بعد از وقوع شکست افغان که رایت عزم
اشرف همایون را گردید موکب جهان‌گشا وارد دامغان گشته
از آنجا که رای جهان آرا آئینه صورت‌نمای امور آینده و پرتو
حالات ماضی و مستقبل بر پیشگاه خاطر الهام‌پذیر آمده سمت تابنده‌ایست
سر پنجه بخت راهش از وقت مالک زمام دولت دیده
از همان مکان معتمدی را بطلب ولایات آذربایجان برسم سفارت
روانه روم فرمودند پس رای گیتی‌آرا اقتضا کرد که متعاقب اشرف
کوچ بر کوچ عازم اصفهان شوند با آن عزیمت متوجه منزل آهوان
گشته در اثنای راه پادشاه والاجاه متوجه مکالمه بهتر گفتگوی
حقانیت امیر حضرت ظل اللهی بمفاد الحق مُرّ بر طبع مبارک شاهی
ناگوار آمده نقاره‌خانه و خاصان حضور را از موکب فیروزی کوکب
جدا کرده از روی طرح و خشم بجانب توبه دروار روانه شدند
آنحضرت که هر چند رفاقت کرده هر چند نصایح مشفقانه القا کردند
مفید نیفتاد پادشاه آن روز وارد توبه دروار شده رحل
اقامت انداخت حضرت ظل اللهی محمدعلی خان بن ستیعلی خان

و دفعی کاملی در ازاج

و دفعی کاملی در مزاج پادشاه داشتند با رشاد فقولا له قولا لینا
روانه ساختند و بهر زبان که بود از سر طیش بازآورده برگردانیدند
و دو روز در سمنان بخاطر شاه والاجاه توقف کرده پادشاه را نیز از جار
غیظ افاقه حاصل شده بازگشته از گرد راه بخیمه آنحضرت شتافته بذیل
اعتذار غبار نقار را از خاطر یکدیگر زدودند پس از آن حضرت ظل اللهی بجستیقاخان
زنگنه سردار و اغرلو خان زیاد اوغلی چرخچی در سمت سلانات
بجهت قطع حدود مامور بودند مقرر فرمودند که در میانه قزوین و طهران
وارد ساوجبلاغ شوند و خود بهمراهی پادشاه والاجاه بعزم تعاقب
اشرف تحریک لوای عز و شرف کردیده بساحت تحجیه که
دران اوان بظهور رسید اینکه افاغنه طهران بعد از شنیدن
خبر شکست اشرف بموجب اعلام او معتبرین بلد را در میان
ارکیکه در کنار شهر احداث کرده بودند جمع و بقصد میر شیخ تیغ بیدادشان
قمع و قلع را اغلب بجانب اصفهان شتافتند در حال عوام
شهر بعد از فرار افاغنه بمیان ارک ریخته مشغول نهب اموال
آن جماعت گشتند بورا فروز نوبت کسب بخجسته خانه اذهان
آن ستاره سوختگان دیار نماد الی هرگز چنان روزی را در متخیله روز
کار خود تصور نکرده بودند و از قزلباشان سرازپا نمیشناختند با شعله افروخته

بچه خانه آمده شراره از آن به باروط افتاده چراغ شرارت پیدا درا
ه از خاندان افغان به یادگار مانده به یورش کرده هشت نفر از ایشان را
پروانه دار به آتش بلا پروای بسوخت

در بیان محاربه سر دره خوار و کسر رایت شوکت افغان به نیابت قادر سبحانی در مرتبه ثانیه

اما اشرف بعد از واقعه مهماندوست وارد و در این و در انجا اسلام
خان افغان حاکم طهران را طلب گشته با توپخانه مستعد و پنجهزار نفر
جنگجو آمده سر دره خوار را که در میان دو کوه واقع و سنگی معبرش مور را
مانع مرور است بوجود دلیران فولاد پوشش بسان سد آهنین بست و آن
گذرگاه تنگ را با توپهای اژدر شکن و فراز کوه را با تفنگچی انبوه فر
گرفته خود با سواران جلادت نشان در کمین نشست غافل از این که بشت
خاشاک راه بر آتش جگرسوزان شعله تابناک نمی‌توان بست و
بشیشه با مغز سنگ خارا را نمی‌توان شکست پس قراولان
دیده دور دیده با نان تیز نظر القا این خبر بسمع خدیو ظفر فر کرده اگرچه
بعد از وقوع وقوف بر این حال از سمند سبک سیر سواره گشته پنج شش
هزار نفر از تفنگچیان جزایری و نخجی و لالوی و مایک قلو جنگجوی بود بند فوج
فوج بعده پیش کوه بسمت شرقی و غربی کوه تعیین و توپخانه در مذبور گ
خانه را از وسط راه رابی و خود چنین کوه پابرجا در فر همت بر کمر استوار

کرده یورش

کرده یورش چوپان شد و بحکم همایون تفنگچیان چابک دست آهنین
چنگ در میان آورده تنگ بمدافع جانسوز توپهای برق افروز القادر نوایر
جنگ کردند و تفنگچیان پلنگینه پوشش پلنگ هیبت دلیران بهرام
کین مریخ سطوت از جبین کوه سنگ آتشه گیر و دار گرم و آتش افشانی
گلوله‌های تفنگ دل آهن سنگ خصم را نرم ساخته انطالیف را چنین
پای توانایی بسنگ آمده مانند سیلی از فراز کوه آهنگ نشیب
نموده سواران ایشان نیز در میان دره توپخانه و اثاثه خود را گذاشته دل
خذلان و خواری از روی شرمساری بجانب اشرف که در دره این
بود فراری و جمعی کثیره بتیغ و لوفنا مستواری شدند اشرف بعد از آنکه
ملاحظه این حالت نمود توقف قلعه کوبی دار اصفهان همراه آورده بود
در همانجا شکسته توپ گریز را بجانب اصفهان مهمیز زده و حکومت
قزوین در آن اوان از جانب اشرف بسید ال اختصاص داشت
و کوچ و اتباع او با ولد او و جمعی از افاغنه در قزوین بوده‌اند سید ال
خواست که خود را بقزوین رساند بنا بر اینکه حسنعلی خان و اغورلو خان
پیش از وقت با مردالا مور بسمت استخلاص و تسخیر قزوین آمده‌اند
سید ال راه ورود قزوین را مسدود دیده خایب و خاسر
بازگشت و با اشرف پیوست و ولد او و افاغنه رخت تحصن

بقلعه قزوین کشیده بنابر استهلاک و دفع الوقت گذاشته
و اشرف بجهت تجدید تهیه و تدارک وارد صفاهان و اولا امر بقتل
عام سکنه بیگناه که سه هزار نفر متجاوز از علما و معارف از تیغ گذرانید
و از طرف حضرت شاهی اشاره و الا بنابر تنظیم مهمات ملکی در طهران توقف
و بنابر آنکه توپخانه از راه قم متعذر بود عبور نماید موکب همایون از راه نطنز
عازم اصفهان گردیده در هر منزل قراولان تلاقی یکدیگر گشته سر و زننده
از آنجا عنان به پیشگاه حضور میرسید تا بر اسلام خان افغان
در حوالی کاشان با فوجی عظیم به عنوان دستبرد دست
از آستین جلادت بر آورده داد طلب گشته قراولان این سمت
به عدت ایشان زیاده از پنجاه نفر نبوده چهار زانو غنیمت زنبورک گوییی محصور گشته
ناچار قراولان با تیغهای آخته بر آن گروه حمله نموده سالم از میان آن فوج
بیرون شتافته شرف حضور اقدس دریافتند آری اگر
گنجشک ضعیفی دست آموز آنحضرت شود با شهباز بلند پرواز در آویزد
و اگر روباهی بقلاده تعلیمش در آید با شیر ژیان ستیزد در جلوه گری خامه
عنبرین شمامه در میدان بیان جنگ مورچه خورت و مغلوب شدن افغان مرتبه ثانیه
اشرف چون پیش از فوت از سر عسکر روم که در همدان بیستوه
ستم اولکه سر عسکر نیز چند نفر از پاشایان جلیل ایشان را با جمعیت

شایان

شایان بمعاونت روان ساخته بود این دفعه رومیه را نیز رفیق عزیمت ساخته
با کوکبه استعدادی تمام و احتشام مالا کلام طریق مقابله سپرده در مورچه
خورت نزول انداخته و ماهچه رایت جهانگشا نیز از آن طرف
بباغ میران پرتو وصول افکنده ده فرسخ بین الفریقین فاصله بود حضرت ظل اللهی
فوجی از اکراد و قراچورلو بقراولی و هراولی طلیعه لشکر نصرت اثر
مامور بوده و مقدمه افغان تلاقی و شاهد مشکین کلاله تیغ و سنان
بکوان پیمانه عمر پر دلان رنگ آغشته دل کارزار انجمن آخر بزم بمستان
ننشسته و جنگ کوش میسره ان سر خصمان از باده ناب
شمشیر تا بناگوش گرم شده چهارصد تن از ایشان مست سر
بخاک افشاندند و از تقریر گرفتاران خبر ورود پاشایان روم بعسکر
اشرف معروض حضرت اقدس شده از آنجا در دریای عزم آنحضرت
و بحر محیط توکل پیوسته تموج هر امری ضمیر که بر حوصله اش سفینه امید
ناخدای لطف خدایی بساحل نه بلنگر تحمل بسته است اهتمامی نیز از برای
آمد اقبال دانسته آن شب فریقین در همان مکان تا سپاه انجم
چشم براه طلوع طلیعه مهر زرین علم آشفته صبحگاهان که بیست و هشتم ماه
ربیع الثانی آن سال بود بخت از طرف اردوی کیهان پوی همایون
طلبید رزم سازی بلند آوازه و اعلام جهانگشا فلک فرسا گشته

با کوکبهٔ سطوت سلطانی و دبدبهٔ هیبت سلیمانی بجانب اشرف روان و با همچنین گرد
هیجا بر سر آن طایفهٔ خاک بیز غبار خذلانست همواره لکو که چنین نشیب مورچه خورت
محل نزول فرقهٔ افغان گشته بکوچ بلندی که در آن موضع واقع است راه بر بندید آ
جنگ بسته بود آنحضرت از کمال مردانگی بر سر ایشان زده تا از دماغ کوه
منفذ آسمان صفت ایشان شور زاغ غضنفر اثبت ده رو بیگه رزم آوردند بدراز انکه موکب
نصرت پژوه مقارن آن کوه ملک شکوه که گویا اشرف ... در جنگ و
مهمان گشت باعتقاد خود از شیر آرای آنحضرت کار آموز و از طریقهٔ
جنگ غیر و جهانان تجربه اندوز نشده بود اینه نوبه در مقام معارضه ...
در آمده بر بطه و آهنج در محاربه مهمان دوست از شهریار کشورگشا دیده بودند
رنگ جنگ ریخته افواج لشکر خود را در یک سلک الفواج انتظام
و اطراف آن را بتوپخانه که بنیان استحکام دارد توپهای
ثعبان مهابت را از رجهای تیر رس و گلوله در ضمن فوج لشکر رزم آزما
میشد رعداوا انباشته و جمعی از زنبورکچیان تا آزاران گزین افغان
هم قدم بمیدان دلیری گذاشته بکار افروختن ... آنحضرت
از آنجائی که همیشه خداوند عالم را یار و مددکار و فراز و نشیب جهان را
در نظر همت نهنگ شکن و هموار میدانست مقید بسخت سست ... ن
نگشته بجانب ایشان روی آوردند چون شهریار جوان بخت را باشاد

بسر خود و راهنمای

بسر خود و راهنمای الهام خداوند صمد در هر جنگ بمقتضای مصلحت وقت ردیه
خاص و اسلوب علیحده است درین کرت طرح جداگانه در جنگ
ریخته شد از دلاوران کیانش بهرام کین ده پیاده رو لشکر فیروز جنگ و مانند
شیر و پلنگ در قلادهٔ نظم ... حکم خدیو با فرهنگ ببوند سلسلهٔ خود داری از
کف بر گرفته با چنگ و چنگال دلیری بر سر توپخانه روان و متعاقب
ایشان اعلام ظفر نشان را شقه کشا ساخته بتوالی نصرت قرین سرا
حرکت دادند پیاده کمان ولاة در صدای زنبورک و تفنگ را آواز
چقانه و چنگ و آتش توپهای فرنگی نژاد را در بازار رجا نغمهٔ دشمن
توپ اطلس گلنار روم و فرنگ تصور که در آن دریای آتش نهنگ
آب غوطه ور گشته گوهر شاهوار ظفر را بدست آوردند یعنی بدان
مجا با و در رنگ یورش بکام توپخانهٔ افغان به شیر دستی آفتاب خیز پیو
جهان تصرف که بآب تیغ آتشبار آن شعله جهان سوز را از زبانه
شراره اش که بپایهٔ سپهر رسید فرو نشانیدند و جانبازان عرصه
کین که برسم طرح و کمین سواره و مهای امر و اشاره بودند باذن
آنحضرت شورش انداخته موکب جلادت بر انگیختند و از دو جانب
بیکدیگر آویختند چو دریای قیر شد همه دشت و راغ جهان چون
شب و آسمان چون چراغ زدود از آسمان گرد سیاه نه خورشید پیدا

نه هنگام ماه فور اهتنای گیر و دار و شعشعه سیف و بارقه سنان
خیره کن چشم کارزار دوست اجل سیلاب زن چهره روزگار رکبه سیدال
با فوجی عظیم از پشت سر لشکر ظفر شعار و جمعی افاغنه هم از سمت دیگر بجانب
قول حمله ور گشته آتش حرب و ضرب برافروخته شد اما لطف
جناب باری یاری و اقبال خدیو کامگار مدد کاری و دلیران چیره
دست سلطانیه پایداری کرده بسیاری از ایشان را از کمیت شکاری
و تهمه مرحله پیمای وادی ذلت و خواری ساخته اسباب نصرت اندوختند
بعد از آنکه اشرف کار خود را تباه در روز حرکت خود را سیاه
دیده حسیع پوشیحانه و اثاثه سلطنت را گذاشته با دل افکار و خاطر
ریش در کام خذلان و تشویش سر خویش در راه اصفهان
در پیش گرفته و آن روز از ساعتی روز تا حوالی عصر دلیران قزلباش
استقبال شکست سر فرزند بسیاری از انطایفه و رومیه بدست آمد
و آنچه از رومیه گرفتار کمند قید دلیران شیر شکار گشته بودند
خدیو کامگار تمامی را مرخص و مورد نوازش ساخته هر یک از ایشان را
بطریق لایق راه نورد و منقلب الی اهله مسرورا فرمود
چنین در روز جنگ که غازیان مشغول ستیز و آویز بودند جمعی از سبک
مغزان لشکر مایه که در بند رهیتی خریدار متاع کاسد ستیزی پیمانه

از نبرد تب

از هیبت توپ دو توپ اطلس شقیقه و از لوله تفنگ بلوله تماشش
فروپوشیده گشته به کیسه دخترمه نمود چشمه مطایای زمانک خود را گرانبار
مال غنیمت ساخته بود بمراعات امنیت و مبادرت افغانیان طمع بکار
از افزودن مال گرانبار رواز فکر جنگ بازمانده بر ذخیره اندوزی
که سرمایه آفات دشمن جان هر نوع است ایستاده گرفتار گردند
تمامی نوادر ملبوسات و فروش خیمه و خرگاه و اراسی و سقرلات و اسباب
نفیسه از انطایفه برجا مانده بعضی ناموس از انها شده و قیمته انها
از میزان قیاس بیرون بود یکجا جمع کرده حکم در نظر همت والا خوار
بود مانند خوار آتش زدند چنانکه شاعر گفته مالش دشمن از هم جوانی باید
اول شدن تو دشمن مال زانکه مشغول ارزش عقبی بود دشمن
مال هست دشمن مال در بیان تسخیر اصفهان و ورود موکب ظفر
نشان بان شهر نزهت بنیان چون اشرف از مورچه خورت بجانب
اصفهان گریخته بهنگام شام با روز سیاه وارد اصفهان گشته
فی الحال با افاغنه بار بنه بخشی بسته بسمت شیراز فرار کرد در حوالی برگشتن
صبح قریه نشینان حوالی شهر در دفت گشته بشهر هجوم آورده
بارهای محلات که افاغنه زاده در خانها فرصت گریز نداشته بودند
از سرای زندیکه بیرون نمودند نهب و غارت اموال افاغنه مشغول شدند

و بعد از ظهور معروف اصفهان دروب شهر را باز به حقیقت حال
بحضرت ظل اللهی عریضه داشتند بیست و چهارم شهر ربیع الثانی
هزار و صد و چهل و دو هجری در کوکبه منصور عازم طرف شهر بود این خبر بعرض
خدیو فیروز فر رسیده کسی برای ضبط خزاین و غنایم تعیین و خود بدولت
رایت سعادت بجانب شهر افراشتند بعد از آنکه خاک صفاهان
بیمن قدوم میمنت لزوم همایون حکم سرمه اصفهانی یافت و پرتو طلیعه مهر
آثار زبر در و دیوار آن دیار رفت تمام اطراف و بازماندگان رعایا
افاغنه را که مانده بودند فوج فوج گرفته وا داده و اصفهانیان که از ظلم افغان
میگریختند بشمشیر و کارد و تیر روانه ملک عدم میشدند و بفحوای
آیه کریمه و لکم فی القصاص حیوة یا اولی الابصار روحی تازه می یافتند
و بعد از سه روز که احوال افاغنه بحیطه ضبط در آمد شروع بسان
سپاه و ملاحظه لشکر نصرت پناه گشته غنایم مالا کلام از نقد و جنس
و اسباب طلا و نقره برسم جوایز و انعام بذل غازیان ظفر
فرجام و کس برای این مژده دل پذیر داوردن حضرت شاه روانه طهران
ساخته شد نوید فتح و ظفر چون بپادشاه رسید نوای عیش و نشاط رتبت
بمهر و مه رسید از آنجا که غرض کلی از این سفر تسخیر صفاهان بود و بیاری
ایزدی میسر شد و شمع آوازه دیار را دیار که برد نیز خراسان وطن غازیان

و سرحدیت آن ولایت

و سرحدیت آن ولایت مستغنی از بیان بود حضرت ظل اللهی بعد از
انتظام امور شهر با بازارگاه خارج شهر است نقل نمود که بعد از ورود موکب
شاهی و تمکن او بر سریر سلطنت روز بخراسان شوند شاه والاجاه مرحله
پیمای طریق مسارعت گشته در هشتم جمادی الاولی وارد اصفهان و از عرض راه بمنزل
حضرت ظل اللهی اقامت داشتند نزول نمود هر چند که قلباً برفتن آنحضرت
بصوب خراسان راغب و رفع محل الطلب بود اما بحسن نیت اگر آنحضرت
عنان عزیمت بصوب خراسان معطوف دارد افتضاح سلطنت مجدد
و کارها بکلی از دل خواهد بود در باب فسخ این عزیمت نیازمندی اظهار و برای
توقف مبالغه و اصرار که آنحضرت نیارا بر تابی گذاشته روز دیگر باز
شاه والاجاه سران سپاه را طلب و اعاده این مطلب که ایشان
در جواب عرض نمودند جناب اقدس تا بیسد یافته رب العزه اند و تا پای
همت را بمیان گذاشته دست سرکشان و گردن فرازان کوتاه گشته
کار ایران و نقد دست فرسوده شاهی رواج نیافته در صورتی بعرض این مطلب
میتوانیم نمود چنانچه آنحضرت مدار الیه کارخانه سلطنت به راه دخیل
عنقریب گردد این خود منافی شیقه پادشاهی است و عنقریب ارباب
عرض در محفل دولت یار دور مهمات ملک افتند از پیشه مانع پیشرفت
امور باعث بدنامی آنحضرت در پیش گوش و نزدیک و دور آ

همان بهتر که عذر شایان را معاف و دیگران متکفل مهام درگاه جهان مطاف بود
و اگر دهنی و قصوری رود هر هرزه درایان حمل بر نهادن آنحضرت نمایند و مجلس
که شکوه از ظهر با عصر استعداد پادشاهی نکامی نیک بود که نگین آفتاب
از کف اعصر بیرون رفته خسرو زرین افسر سپهر دیهیم گوهر نگار مهر را بر زمین
زند شاه طهماسب آشفتگی خاطر و ملال باطن ظاهر کرده از روی طرح افسر از سر و مهر از نگین
در آورده بر زمین زد آنحضرت چنین دیدند که این سخن با طبع او ناموافق و حرکت
هم بدون صحت نالایق است در مقام اعتذار توقف استیصار
حکم اظهار نمودند که این مسئول مقبول طبع پادشاه باشد رضای ما هم منوط
رضای ایشان است کرده ایم و پای بخت را بدست آورده حضرت
متمکن سازیم و نیمی بعضی آمده ال از ... دشمن را بالمره آواره دیار نیستی ساخته
آنوقت رایت مراجعت می افرازیم از وقایع ایام توقف اینکه
خبر رسید که معتمدی از دولتخواهان بسفارت روم تعیین شده بود در تبریز
سفر آخرت اختیار کرده لهذا ارضا ... ملو را در عوض او باین
امر مامور و روانه و حکام نیز بحویزه و کوهکیلویه و بختیاری و دولایات تابعه
تعیین ... و ... بقا بنگارش یافت حسینقلی خان
زنگنه و ... غرلو خان زیاد اوغلی با فوجی مامور بسمت ... و صلاح و ... نمودند
پیر ... ایشان ... اصفهان از ایشان استمهال

ومقارن این حال

71

ومقارن این حال سستی محفظی را فرقه ها که در ایام بجانب سلطانیه که در
تصرف رومیه بود فرار کرده بس حکومت قزوین و ضبط مال افاغنه بعهده
در اهتمام محمد رضا خان شاملو مقرر گشته حسینقلی خان را بسمت فراهان و دیگر
یکان مامور ساختند و در آن مرز و بوم از جانب عسکر روم خبردار باشند و مدت
چهل روز در آن ملک دلفروز مظفر و فیروز بکامکاری و حکمرانی عشرت اندوز
گشتند و در بیان توجه رایات همایون بجانب شیراز و کیفیت
محاربه زرقان و انهزام افغان و تسخیر آن ملک نزهت نشان
بعد از چهل روز حضرت ظل اللهی با برتش به چرخ ... فرخ جبین در اصفهان
بتمکین خلقت سلطنت و ... صورت نوعیه تشخیص ممالک ...
بسمع آنحضرت رسید که اشرف با افاغنه بمدلول استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم
ذکر الله ضرب دست دلیران رزم کوشی را فراموش کرده بکث و مشغول
استعداد و جمعیت اعراب ... و هوله و ... بسمت شیراز ... در
حضرت ظل اللهی محمد ... همت بدفع آن فرقه برسته در روز نهم جمادی الاولی
کوس عزم رزم ... اوا ... یکی ... فرسا گشته
... زنگنه ... از راه ابرقو ... عازم شیراز
شدند ... اگر قلم ... زبان ماننده ... نبود و اگر
... آتش ... رطوبت ... افسرده گردد

بعد از ورود موکب نصرت طراز بزرقان شش فرسخی شیراز اشرف بار تجدید
جمعیت و احتشام نموده با استعداد تمام بمقابله پرداخت و از طرفین تسویه
صفوف و ترتیب اصحاب سیوف گشته بخت افاغنه بجلیت بی‌پایان
مجموع بسحاب بقین همه در کشته جمیر که از حد اعتدال گذرانیده به پیادگان
جلو مقارن شدند تفنگچیان چابک دست و گلوله‌های جانسوز رایت کوبنده
نوبت دیگر بطرف میمنه هجوم آور شده بانداختن زنبورک و الحک غریو
غلغله بچرخ فیروزه رنگ رسانیده حضرت ظل اللهی با فوجی از دلیران عرصه رزم و شجاعان
بامداد میمنه شتافته و حملات زهره‌شکاف و صدمات طاقت
پرداز اساس افغانیه را متزلزل گردانیده جمعی از ایشان را بمغاک
هلاک انداخته و اشرف با افاغنه بجانب زرقان فرار نمود و جمعی
از فوج خصم که در فرسخی بهمو تعاقب ایشان تاخته قضای هامون را از خون
دشمن لاله‌گون و دامن دشت را بمجرای رود جیحون کوثر روز دیگر که مه صدیق
صبح صادق از شعشع زعفران بر جبین شهد صدیق و ملا زعفران افغان با
سیدال و رستم از اصفهان وارد زرقان و شرف اندوز تقبیل عتبه
خلد بنیان گشته جبهه ندامت را بذکر فهل الی خروج من سبیل زمین
سای عتبه آرمیده شده از عفو تقصیر ایشان درگذر جناب اقدس جواب
باین نحو شد که در این ماه نجات اشخاص ایشان منوط است که او سرای افغان مغفور را

با اسیران ایران که

۷۳

با اسیران ایران که همراه دارند مذکوره دا نمایند تسلیم نموده دست‌بسته
در ممالک محروسه سلطانی لشکر اقامت دسترگرد کان ایشان
نیز در رکاب نصرت انتساب حدیث نمانند و ایشان را بنوید
امان و وعده عفو ما سبق مستوثق و مرخص ساخته شد صبحگاهان که
قطار زنجیر عقیق آسمان بهودج زرین مهر تابان آراسته جنازه بانان
دشت مجلس کشش این عماری زرنگار شده ملا صدیق و ملا زعفران محمل
مهد علیا و ستر کبری که آفتاب سایه بر درش نداشته بحفظ الهی در دره عصمت درج همایون
شاهی بوده با خواجه سرایان سرای دولت رسانیده‌اند و دو دیگر پاره رسیده که اشرف را
مطمئن ساخته بیاورند اما سیدال که از رو درشتی پا بر جای کیوان شکوه آمده
از خلاص شدن کوچ و دلداده منسوبان خود در ارک قزوین بوده آگاهی نیست
همان شب اشرف را شناخته گریزاورده از راه حرم ببردن
نفر شاهزاده الکفا که همعنی دابراهیم الدان محمود را با سه نفر از اولاد اعمام
و سیزده نفر از اناث که زنان دختران و همشیره‌های او و محمود و میر ویس بودند
فرصت بردن نیافته در شیراز گذاشته بود خواجه دیو صورت را برای قتل
آن جمیع پریوشان تعیین و خود با تمام در گریز را بجانب عشره‌ها انگیزد اده
خواجه مزبور هم بقدر فرصت یافته بود که دو نفر از خروجات اشرف
که یکی خواهر محمود بود بقتل رسانیده ام الفساد در محمود را زخم منکر زده بود

کرده بود بعد از دخول لشکر ظفر پیرا او نیز جان بقابض ارواح داد و هنوز
میا صدیق و ملا زعفران با اشرف نپیوسته بودند که اشرف از غلبه اضطراب و ضبط
بسکه قرار نکرده فرار و قراولان موکب نصرت شعار از سیاهی و گرد
لشکر افغان توهم آنمعنی که برای اخبار رنجش خدیو کامکاری آمدند
در عرض راه بمیا صدیق و ملا زعفران دو چار و ایشان را با ده نفر از افاغنه
از رفقای ایشان باز گردانیده آوردند حضرت ظل اللهی ایشان را
مرخص ساخته فرمودند که چون با شما رفته بودید با این درگاه آمده بودند نگاه داشتن
در کیش مروت و شرع فتوت جایز نیست هرگاه در جنگ دستگیر
میشدند بمقتضای وقت عمل میشد و بعد از مرخصی ایشان با افواج
نصرت نشان بتعاقب اشرف متوجه شده و نزدیک پل فسا
که در سه فرسخی شیراز واقع است رسیدند چون بسبب ایلغار اسب
غازیان از کار رو مرکب از رفتار مانده شب نیز بر سر دست آمده
بود باحتیاط رسیدن عقب لشکر عنان باز کشیده در نیم فرسخی
پل نزول اقامت کردند از اتفاقات پانصد نفر از افشاریه و اکراد قراچورلو
در مقدمه جیش و پیش رو موکب آنحضرت کشیش و همه جا در پیش
بودند در سر پل فسا بعقب رسیده اول حمله از زده خانه
عبور امیر محمد خان مشهور بمیا جیو که پیر و مرشد محمود و اشرف و در میان

افغان صاحب عزت

افغان صاحب عزت و شرف بود با جمعی از سرداران و فدائیان افغان می
راه و ربط سرپل را بر ذمت خود گرفته بودند قراولان را بجنگ مشغول ساخته شدند
و افاغنه بیکبار جمعی از پل بگریزند و باوجود آنکه افاغنه از بیم جان به تهاجم و جمعی از غلبه خوف
در آب غرق گشته متاع هستی را بباد فنا دادند و هزار نفر از اطفال و عیال
خورد و سال و شیرخواره با بسیاری از زنان در آن ظلمت لیل مولود روز نامه
يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَبَنِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَأَبِيهِ بود
خود را بآب انداخته سالک طریق این المفر گردیدند قراولان زنده و اسیر و جثه
بسیاری بدست آوردند از جمله مقتولین میا جیو بود که بعد از گرد فرار از عقب
کشتگان و سوی دیار نیستی و از فرقه گرفتاران میا صدیق و ملا زعفران بودند
و در حقیقت ایشان را امیر قزاک دلاوران گردانیده هر چند که قراولان
خدمت شایسته کرده حضرت ظل اللهی را در انوقت از آن وقیعه
آگاه ساختند همانا از حین بعضی از طایفه تاخیری بود در مقام روز دیری بقدر
بهم در جنبش و بسیاری از طایفه از پل گذشته بودند آنحضرت با لشکر
جهان آشوب چون بسیر پا زمان بسر پل رسیده چشمهای سرکرده
اکرلو را عبرة للناظرین ساخته انگشت خونریز را از حدقه در آورده
سرکرده افشاریه را بالقطع گوش گوشمال داده و کس برای جمع کردن
اسرا و اطفال و عیال تعیین و خود با فوجی از جیش منصور بتعاقب ایلغار

دهشت فشتر سنح سلاطین که چنین انا غنه بتعجیل گذشته لهذا باز بشیر از
عطف عنان فرموده اقدام قضا انجام باطراف ممالک صدور
یافت که از هر راهی که آن طایفه اراده عبور نمایند سر راه بایشان
بگیرند و از آنجا اولاد و عشیره و زنان محمود و اشرف را از زیلاق
کرمان روانه ارض اقدس و میا صدیق و ملا زعفران و باقی
گرفتاران افغان را با منسوبان و امرای خاقان مغفور که از شیراز
فرصت یافته بودند روانه اصفهان ساختند و از معجزه
کاری دیده حق بین خدیو جهان حضرت نقوش شناسی و معیار
حقیقت سنج داور ایران پسند آنی دو دلیل است اینکه در حین روانه
کردن گرفتاران بزبان الهام بیان بمستحفظان فرموده بودند
که ملا زعفران را خوب محافظت نمایند که خود را زنده باصفهان
نخواهد رسانید و بعد از آن ارباب الدول معلوم گردید صورت
وقوع یافته در سر پل رودخانه [illegible] که محبوسین مقرنین فی الاصفاد
عبور میکردند ملا زعفران برای رفع دل خاک ری خود را سبکتر از
باد بآب انداخته آتش سرکش حیات را تسکین داد و بقیه را
محصلان باصفهان رسانیده در میدان نقش جهان بفرمان شاه
والاجاه نقش هستی ایشان را از صفحه جهان سترده از علامات

تابنده

تابنده و رقبات است که شخص اندیشه بر جهانگیری خدیو جهان نامبرده
در ایام توقف در آن بلده میمنت نشان روزی در هنگام سواری عبور و مرور
کوکبه آفتاب اشراق به بقعه لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی اتفاق
افتاده در سر مزار برای پیش آمد کار به دیوان آن عندلیب خوش الحان
تفأل گرفتند این غزل آمد سزد که از همه دلبران ستانی باج چرا که بر سر خوبان
عالمی چون تاج ز چشم مست تو پر فتنه جمله ترکستان :: بچین زلف
تو ماچین و هند داده خراج :: دهان شهد تو داده رواج آب خضر :: لب
چه نوش تو برده رونق مصر [illegible] :: بسی روان ادراکش بقعه واله بازاده
[illegible] که شاه چراغ امر بعمارت فرمودند و از صادرات ایام توقف اینکه
چون همیشه ز مبادی دولت عثمانیه علیه گورکانیه و صفویه بنیان اساس
دوستی مستحکم بود در ایام فترت ایران نیز رومیه [illegible] مصدر
مخالفت و کم فرصتی شده و از جانب آن دولت ابد پیوند امری که
مخالف وفاق بوده باشد بظهور رسیده بود علیمردان خان شاملو را برای
تهنیت فتح و فیروزی اصفهان بسفارت تعیین و روانه [illegible] فرموده
آن مطلب اعلام کرده از آنجا که در این مدت [illegible] افغانها نسبت
به دولت والا کمال مخالفت را ظاهر و باعث فسادهای متواتر
گردیده اند تسخیر قندهار پیشنهاد خاطر مبارک شده از طرف [illegible]

راه عبور و فرار انجماعت مامور گردید و لذا ازان جهت که شهر شیراز از فر
قدم همایون رشک نگارستان چین و باغ ... در نظام امور مملکت
بود حیثه تا موسم بهاران القضا بانیه خورشید جهانتاب از برج
سیماب افشا باشده از کمال فارغ حوت با ایوان حمل خرامید مهمان
چون قلع ماده دشمن شده فتح فارس نیز میسر و حالت خصم ابتر گردید
هرچند که عزیمت خراسان در خاطر اقدس تصمیم داشت
اما اگر از سمت کرمان برمیگشتند بیابان بود در راه جول را چندان
غله و ذخیره که کفایت اهالی اردو کند در غیر مسکنت موجود نه و اگر
از راه اصفهان متوجه مقصد میگشتند بسبب ظهور تطاول افغان و عبور
و مرور کوکبه نصرت نشان احتمال وقوع قحطی دوباره باهالی انجا میرفت
دانهبی را حوصله مروت آنحضرت بر نمی تافت و از جهات علیه
عثمانیه نیز جواب صریحی درباب ولایات آذربایجان و
همدان و کرمانشاهان برضا قلیخان ایلچی داده نمیشد در هجدهم شهر
شعبان المعظم بعزم استرداد ممالک عراق و آذربایجان متوجه سمت
نهاوند و همدان و کرمانشاهان و از راه دشت ارژن و کازرون
روان گشته دوازدهم ماه مزبور منزل باشت از اعمال شولستان
مضرب سرادقات عز و شان گردید در بیان وقایع ابتدای ییل

در بیان وقایع

مطابق سال فرخنده فال هزار و صد و چهل و دو هجری
در بیست و نهم شهر شعبان المعظم خسرو کواکب حشم اعنی نیر اعظم در
نهانخانه حوت بشبستان حمل علم افراخت و از دیوان خانه
امکان منشور والیگری عرصه خاک بقلم نرگس و خط ریحان بنام نامی سلطان
نامیه صدور یافت سرور صاحب لوای گلبن از غنچه و گل صاحب جقه
و افسر گردید و جنود قوای ربیعی روییدن کم فرصت دی را که رایت تصرف
در سرزمین چمن برافراشته بودند از چمن دوانیده و ممالک گلزار را
از دست ترکتازیهای لشکر حوادث بهمن و عسکر بهمن ربائیده
لشکر نشاط در دیار گلستان آغاز فتنه گری میکردند از بیم
صدمه شوکت سلطان ربیع رخت عزیمت بسر منزل انعدام
کشیدند و جنود فسادانگیز سرما که گرم غارت گلشن بودند از سطوت شوکت
نوروزی آواره دیار عدم گردیدند و ارض اقدس گلزار از فر فریدون فروردین
بانواع ریاحین عزت و ایالات کوهساری لاله و گل و احتشام صحرا
نشین ریحان و سنبل را بفرمان قهرمان بهار در اطراف دشت
و ساحت گلگشت دست تنگه یورت و مکان تعین گشت
و در بستان سور و سرور بزم عیش مهیا شد و شمشیر غنچه در شبستان باغ
در آغوش گلبن آرمید و سرو سهی با گل همخوابه و قمری از ...

باغ ارم نوید بهجت مزید داد استنا فیها من کل زوج بهیج ابتهاج یافت
جشن نوروزی در آنجا وقوع یافته تومان روی سپاه و عظمای ایلات
و ولایات در حضرت شاهنشاه بودند بخلعتهای فاخره دوش امتیاز
آراستند و دامنه غنچه مثت و جیب را پر از زر نوروزی کرده بجا
مهمهای رنگین و همت خویش پیراستند سه روز آن عرصه دلفروز مقر رایات
فیروز گشته از آنجا روز به بهبهان و در راه مرزوان حویزه و مشایخ اعراب
و بیگلربیگی کوهگیلویه باردوی آن ممالک مستسعد بمعاونت رکاب نصرت
انتساب و حسبی بیگ معیرالممالک تبریز از جانب شاه جم جاه
وارد و در ایران فتح شیراز افسر مکلل بگوهر برای آنحضرت و سپید دست
خلعت برای آرای سپاه آورده خبر رسید که حضرت شاهی عهد
علیا را که اشرف بود طینت ما صدیق ملا زعفران آثر از بزرگان
فرستاده بود محصلهم شبستان انتخاب ساخته اند و حسن شاه والاجاه در ایام
توقف در خراسان همشیره شاهزاده رضاقلی میرزا نوید مصاهرت
میداد در این وقت که معیرالممالک وارد شد مجددا اورا با لقب میرزا ابوالقاسم
در رکاب بود روانه درگاه شاهی داد حریم سلطنت از ازدواج یکنفر از
بنات مکرمات خاقان مغفور الجنه شاهزاده رضاقلی میرزا خواهش شده
پیغام دادند حکم خانی خان را حق السعی در این خدمت هرگاه خراسان

از ممالک سلطنت

از ممالک سلطنت موضوع و اختیار آن بهر طرف محول و مرجوع
گردد هر آینه خراسان بسته بیدی پای دشمن و ممالک شاهی خواهد بوس کوکبه
آداب از راه مرزباحث دیزفول پرتو قصوی افکند از آنجا
وارد شوشتر و ایالت آن ولایت را بابالفتح خان جوشی گهر علیخان
قلیش قوللر آغاسی رجوع فرمودند چون بند ... خانه شوشتر از بناهای شاپور
ذوالاکتاف است آسیاب مرور دهور قصور یافته بود بهمت والاء
در تمامت سابندها اسکندر رایات امر گشت آن بند بوار حشه
معماران مهندس پیشه و کارآگاهان درست اندیشه بر سر کار تعیین
و خرج اخراجات آن را از خزانه عامره مقرر داشتند چون از طایفه عرب
ترکت زیب سپاه عجم ملقع میشد مشایخ ایشان اکراهیده روانه
خراسان و والی حویزه را رخصت انصراف و اشرف نام افغان
که بایلچیگری روم رفته بود در همه آن تقدیم استیصال افغان را شنیده
ناچار رواز دستگیر فیروزی اثر خدیو فرخ سیر گشته نامه دوستی
که از جانب سلطان احمد خواندگار روم در عیان آن دولت آورده
بود بنظر انور رسانیده چون از در رسید که در آنجره بود بغایت خاص
در جستی و ولایت کوهگیلویه سرعسکر لوایه دولعلت آنکه اقوام
دیزفول طغیان داشت بفرمان والا گرها ترتیب ... پیشکاری

سپاهیان و تیر دستی اسب تازان جنود مسعود از آن رهگذر چند روز بهزار تک
بهند فوج نجوم از ره توسنی فلک گذشتند و بعرض راه از ایلات
کوهگیلویه و الوار بختیاری و فیلی و اعراب و حویزه و باقی طوایف هر جا
که مفسد و مخالف بوده بشیر و سیاست منسوب و حکام بهمه ولایات منصوب
گشته از راه جایدر و خرم آباد فیلی وارد بروجرد شدند و در قصبه بروجرد حسینعلی خان
زنگنه و بسرداری جنود قزلباش مامور بوده بموجب حکم والا با پنج شش هزار کس از منتخبه
وارد اردوی نصرت طراز و بایالت کرمانشاهان سرافراز گشته از راه
لرستان فیلی مامور بتسخیر کرمانشاهان و ماستولو شیابان عازم آنسمت گردیده
مورخان نزول حسنعلی بیک معیر الممالک و میرزا ابوالقاسم کاشی از حضرت
شاه جمجاه برگشته عهدنامه والی گری خراسان را رسانیدند و مشعر بر اینکه
جمیع ممالک خراسان از قندهار الی بیکور باره در تحت عراق و
خراسان است بضمیمه مازندران و یزد و کاشان و سیستان متعلق بدولت
نادریه باشد هرچند که همت سرشار آنحضرت از جهت وافر گران
و طبع بلند پایه اش از قبول اسم سلطنت و والی گری برکنار بود اما بتکلیف
غازیان و استرضای خاطرهای خراسان که جوهر شمشیرشان را بالعرض ناصر
این دولت خداداد و تقویه بخش این شوکت قوی بنیاد یافته بود
رضا داده در ولایات مزبوره سکه بنام نامی سلطان اقلیم ولایت

دار القضا علی ابن موسی الرضا

دار القضا علی ابن موسی الرضا علیه السلام زدند **در بیان آغاز محاربه خدیو سرافراز بارومیه**
و فتح نهاوند چون بعد از ورود بروجرد از جانب رضاقلیخان شاملو ایلچی روم خبر
رسید که اعیان دولت علیه عثمانیه بنا را بر تعللی گذاشته جواب صریحی که
از اداء مدعا کند نمیدهند و نیز کلانتر نهاوند بعرض خدیو ارجمند رسید که رومیه
آغاز نخوت و تاز دست تطاول بجانب عجزه دراز کرده اند حضرت
ظل اللهی توکل بایزد کردگار از آن منزل استقدام کرده اول شب با یکه
تازان جلادت شعار بر مرکب جهاد قشار سوار و مسافت ده
فرسخ راه ایلغار کرده در هنگام طلیعه فجر ده لشکر ترکستان از روز سپهدار
خورشید جهان افروز بساط شب تاجنش آورده ماهچه علم ظفر پرچم خدیو خاقانی
با طلیعه اختر صبحگاهی توام و آشکار گشته رومیان وقتی از خواب غفلت بیدار شدند
که رجم بر سر بالین و سپاه بلا را در کمین دیدند عثمان پاشا سردار رومیه نهاوند
به مجرد هیئت رهی ایران را مغلوب و زبون خویش دیده بود به هوای خیال عرصه
قتال را آراسته بود از اشتعال نایره گیرودار شکست یافته و بجانب همدان
روی به هزیمت فرار نهاد زیاده از نفر متجاوز از آن گروه با چند نفر از پاشایان و روسای
لشکری در معسکر سردار مزبور بهلند عرصه شمشیر و جمعی کثیر زنده و دستگیر
گشته اموال و غنایم بسیار بدست دلاوران نصرت شعار آمده ساحت
آن ولایت از وجود رومیه تخلیه یافت **در بیان فتح همدان و کرمانشاهان**

بعنایت ایزد سبحان بعد از آنکه بهادرینه بحیطهٔ تصرف دولت
ابد پیوند درآمد بمسامع اقبال رسید که تیمور پاشای حاکم وان و خزانه پاش
و الله سلیمان بیگ بابان که از دولت عثمانیه حاکم سنجق بود با چند نفر از پاشایان
عظیم الشان و جمعیت فراوان قریب بسی هزار کس از توپرکان گذشته
بعزم جنگ وارد ملایر گشته اند حضرت ظل اللهی که همیشه این قسم
بشارت را از عطیات ایزدی میشمارند فی الفور بمعنای ظفر و هم رکاب توفیق
خداوند اکبر شقه گشای اعلام نصرت پرور گشته در صحرای ملایر که مکان مسطح بی‌نها
و راه سیاهی عسکر رومیه نمودار شد خدیو جهان موافق ضابطه و قانونی
که در اکثر معارک در پیش داشتند سپاه منصور را به سه دسته قرار داده قول را بفر وجود
همت نمودار آراستند رومیه نیز جمعیت خود را به قسم انتظام داده
داد جلادت پیش نهاده رایت افراز عرصهٔ کارزار و نایره افروز حرب
و پیکار گشتند چون رود آب در میان فاصله بود از هر طرف تفنگ آتش
فشان تا هنگ ره گرم سرود و شعله آواز برق خرمن سوز جلوهٔ دلیران
جلادت نهاد گشته همینکه باز از گیر و دار از آتش و دود تفنگ گرم گوید
دلیران میمنهٔ میمنت قرین از آب گذشته باشاره والا بجانب میسرهٔ رومیه
تاخته و تیغ کین از نیام آخته تا گیاه غت بشمشیر جنگ میکردند سر و موی
جوانان از خون دلیران صورت پیران خضاب کرده گردش و سرو قامت

دلاوران از فارها

دلاوران از فارهای تیر دوستان و گلهای جراحت گلبن گلسوری
گردیدند بنوعی که بهادران جانبین بیکدیگر در آویخته بودند و علمدار رومیه بضرب
دست دلاوران از پای درآمده علم نونیک رکاب اقدس سرنگون
و لشکر رومیه را پای ثبات از جا بیرون شده تاجی بیوسف
ده اسب و اسباب منصور را ریخته بجانب کوه که در چنین اوقات
پناه عافیت و گریزگاه دست و پا گم کردگان است گریخته بهادران خوراسان
که کوه و بیابان و بحر و بر در پیش براق اشهب عنان جرأت جولانشان
یکسان است سنگلاخ آن وادی و نشیب و فراز را خار را به حریر چمن
و طراز پنداشته تا توی سرکان و جلایل همدان متعاقب ایشان موکب
دلیری بر انگیخته خیل اسپاه رومیه در اضطراب فرار بحو رد و جواب مقاوم و
مراکب برق تک دلاوران همه کوه پیکر و صرصر تزلزل بودند بدانجهت
اکثر رومیه در کام نخستین اسیر دلاوران ظفر قرین گشته فوجی عظیم
عرصهٔ شمشیر آبدار و فوجی دیگر پایمال سم ستوره و چند نفر از پاشایان معتبر
زنده گرفتار و غنایم بسیار و اسپان قوی هیکل با رفتار بگزاره بدست
درآمد پس توی سرکان مع کوکبه نصرت اقتران گشته بهادران
لشکر زنده و سرد اسرمه را فوج فوج عرصهٔ پیشگاه نظر ساخته مورد جوایز
و عطایا گردیدند روز دیگر که موکب جهان گشا در جناح حرکت بود بوجی

والا رسید که عبدالرحمن پاشای حاکم همدان سر را به زند تکیه را مفت خود
دانسته با عسکر رومیه بسیاری از جریده بیرون رفته پس موکب فیروزی نشان
از توی سرکان وارد همدان گشته اثاثه توپخانه و قورخانه رومیه که در
شهر مانده بود به ضبط درآوردند و ده هزار کس تفنگچی و اسیر که رومیه از ولایت
عراق و آذربایجان بدست آورده بودند آن وقت فرصت بردن نیافته
بودند خلاصی یافته خدیو جهانگیر از سلیم النفس تعیین نموده همگی را جمع و حضرت
خواهان عصمت ایشان را از آلایش لوث بیگانگان و دست
تصرف متجاوزه صیانت کرده مرخص ساختند که روانه اوطان
خود شوند اما عبدالرحمن پاشا بعد از تخلیه شهر از بیم آفت و فرط ضعف
سنندج — از همدان تا سنندج که بیست فرسخ راه است در یک شب طی کرده
از همان راه به ولکه پاشای والی بغداد رفته اکراد اردلان در حین
عبور او سر راه بر عسکر رومیه گرفته بسیاری از ایشان بدست آورده
بودند و در همدان به نظر بیگان دربار عظمت مدار رسانیدند رومیه سنندج نیز
از ملاحظه این حالت ترک سنندج کرده از آن یوم و بر تحاشی جستند و بعد از
پنج یوم که کوکبه عز و احتشام در همدان به مقام و [illegible] خبر شکست [illegible]
خان زنگنه حاکم کرمانشاهان از بروجرد به تسخیر کرمانشاهان مامور شده بود
رسید توضیح این مقال آنکه [illegible] خان از سمت کوهستان فیلی

هرجا ازخلاف

هرجا از خلاف جاده عازم کرمانشاهان بود و فرنگی قلعه حسن پاشای
حاکم آنجا بود با عسکر رومیه بمقابله بود چون [illegible] خان فایق
آمده جمعی از زنگنه و کلهر راه عدم پیموده بمجرد وصول این خبر بسامع آنحضرت
لوای توجه بجانب کرمانشاهان برافراشتند حسن پاشا بمجرد شنیدن
آوازه نهضت رایت منصور توپخانه و قورخانه و اسباب
خود را ریخته بجانب بغداد گریخته [illegible] خان بدون نزاع و منازعه
قلعه را بحیطه تصرف درآورده چون تمشیت کار آذربایجان مکنون
ضمیر خورشید لمعان بود بعد از استماع این خبر از نصرت آباد همدان صرف
عنان عزیمت نموده کس فرستادند که در کرمانشاهان بنای قلعه جدید
گذاشته از جماعت زنگنه و کلهر آنچه جوان کار آمد باشند ملازم
و کار ولایت را منتظم ساخته شهر و قلعه قدیم را خراب سازند نیز سابقا
امر والا شرف پیوسته بود که حاکم بختیاری جمعیت خانوار از معارف
بختیاری را کوچانیده در حوالی اصفهان جا و مسکن دهد در این اوقات [illegible]
موکب والا را دیده بود نه با استحکام جا و مکان مغرور گشته از راه
نادانی در دادن خانوار مزبور نافرمانی نموده بود چون حکم والا صادر شد
که بعد از فراغ از آنجا عنان راه [illegible] ظفر اثر سالک طریق خدمتگزاری
بوده از اسب و یراق عاری و بعضی از زر و [illegible] سرگران راه فرار بردارند

بودند مقید ساخته به پیر محمد خان حاکم جان سپردند و بعد از اخذ مبلغی بر جان بخاری
دیت خانوار چهارصد خانوار از روی انجابت را الکای جام تعیین نمایند
و نیز جمعی طایفه در چنین وقت باز اوغنه اتفاق ورزیده لازمه شرارت
و اسر و نهب و غارت بظهور رسانیده بودند بعد از تسخیر هرات برای تنبیه آن
طایفه جمعی مأمور شده قلع و قلاع آن طایفه بر وجه بلیغ بعمل آمد بعد چون حرکت از
هرات آن فوجی از ترکمانیه کوکلان ملتزم رکاب نصرت نشان شده از آنجا
که هرگز آن طایفه متابعت یساق و تحمل اسفار شاق از راه خودسری تمکین نمی‌نمایند
مورد سعی حکم نافذ الارکان و سیاست شدید البنیان حضرت ظل اللهی ایشان را
خواهی نخواهی بزیر این بار گران کشیده بود جمعی از ایشان بجانب دشت
روانه گردیده فرار گردند هر چند وجود و عدم آن طایفه غدار در جنب لشکر
فیروزی اثر شمار امری بود خارج از دایره اعتبار لیکن چون تهاون در فرمانات
مورث فساد کلیات میگردد و صدور این حرکت از ایشان بر خاطر
خطیر آنحضرت گران آمده طوفان نام قاجار را با فوجی بتعاقب ارسال نمودند علیهم
الطوفان بگرفتن ایشان تعیین و مصحوب بزلور در حوالی خار با ایشان دچار گشته
بمضمون فاخذهم الطوفان وهم ظالمون درباره آن گروه بوقوع پیوست و تعاقب
آن باقر خان بغایری را روانه ساختند که رفته سه چهار هزار نفر از ایلات
حوالی استرآباد جمعیت منتظم نموده هر وقت از ترکمانیه دشت یاغی اوغنه هرات

تا فرمان بظهور

۸۰

تا فرمان بظهور رسد بامر و استصواب ظهیر الدوله ابراهیم خان
کلانتر سیم تقدیم رسید پس مدت یکماه آن ولایت را محل اقامت
موکب نصرت علامت ساخته بضبط و ربط امور و نظام و ترتیب
سپاه منصور پرداخته شد که کارهای آنجا برانجام ولله در بیان نهضت موکب
فتح آمیز بجانب تبریز و وصول خبر تسخیر اشرف علیجاه
بعد از آنکه از نظام مهام همدان و کرمانشاهان فراغ میسر شد بهوس
تسخیر تبریز خاطر اقدس شوق انگیز گشته مستقبل طالب را از دیوان
لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی تفأل فرمودند این غزل آمد: اگرچه باده فرح‌بخش
و باد گل بیز است: ببانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است: عراق و پارس گرفتی بشعر
خوش حافظ: بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است: در غره شهر محرم هزار و — دقت
صد و چهل و سه هجری مطابق ایت سیل رایت گیتی‌کشا از همدان بعزم تسخیر آذربایجان
دار و تسخیر گشته و هم در آن منزل ملا زعفران نام از جانب حسین دلدار میر بن لور محمد — مستغنی ج
وارد و عریضه نیازمندانه مشعر بر اظهار اخلاص و استدعای رخصت اولاد منسوبان
محمد که در شیراز گرفتار شده بودند بنظر اقدس رسانیده خبر تسخیر اشرف را بدین نمط
دیباچه صحیفه عرض مطلب کرده بودند که بعد از آنکه آن برگشته افغان از شیراز
مرحله پیمای وادی فرار شده بود و بجانب لار رفته چون بهمه جا ارقام قضا فرجام
موکد در باب منع عبور آن طایفه عز صدور یافته بود اهالی قصبه لار در بروی

انجماعت بسته راه مخالفت گشودند ایشان هم از پیچ جان قرار بگذشته ازراه بم و نرماشیر
بسمت سیستان شتافتند در راه محروم قلعجات مزبور همه جا بموجب اشاره اقدس خار
مخالفت بر سر راه ایشان ریخته بقدر مقدور در پای توانائی ایشان را بسنگ مدافعه
ناتوان میساختند اشرف نیز بسبب قتل محمود از شداید کناره جوئی و از کنار زمیندار
ازراه میانه آهنگ بلوچستان کرد چون از این معنی آگاهی یافته بجمعیت
کامی از شدها روا دارد یکی من اعمال گرمسیر گشته ابراهیم نام غلام خود را با جمعی بطلب او
تعیین نمود ابراهیم بتفحص پای داشته بتعاقب اشرف ایلغار کرده در شب دریاسای
ظلمت بر بر زره کوه در سمت سیفلای شوراب که بدنزدیکی اشرف نیز
در همان جا اتفاق از قضا بود وارد شده اشرف باز بتکاپو در گریز مهمیز زده
بدر میرود و ابراهیم بتعاقب او میپردازد تا آنکه با تفنگ مقابل او گشته
هنگ بوی شیه بدماغش میرسد خنجر ازکمر کشیده بطرف ابراهیم میدود
ابراهیم نیز بدستی تفنگ را بسینه اشرف بسته عقده راه در دل
تفنگ گره گشته بوکشاده دل جهور ابند تفنگ از غم خالی کرد و از
مخدرین علیا نابات خاقان مغفور را بر در گشته نقد ما میبرد و بعد از ورود ملازمان
جواب حسین نکو صادر شد که بعد از رسیدن شاه زاده کان مکرمه را بدرانیه
اسرای او رخصت خواهید یافت و غیر از وقایع آنکه در ایام توقف بنائیات
همایون در شیراز قریب بهزار نفر از غنه در حرمین لسبت لاد فرار کرده

نهان بیهش

فرمان استمالت از موقف اقبال بایشان مرقوم و متقرر شده بود که از
روی اطمینان وارد دربار عز و شان و درانجماعت حکم مبارک را دست
آویز گرده آزاد لار را الی حوالی اصفهان خرج بازیافت و هرجا دست می یافتند
بناخن تسلط سینه خراش دلهای ضعیفان گشته مال ایشان را غارت میکردند
و بهمین منوال از آنجا گذشته در حوالی ییلاقات بختیاری به میر محمد سلطان
حاکم جام که مصحوب انجماعت بود بر خلاف چون انطباع راه در حفظ الغیب حجت دو شمن
دیعو ید با زوی آشنا و یکانه است در دست داشته میر محمد سلطان متعرض
ایشان نگشته از طرف بی دل جمعی گذشته خود را بقلعه جات در جزین رسانیدند
چون قبل از این جمعی بتنبیه سر کشان در جزین تعیین شده بودند در انوقت که این خبر
سمع دولت الماشته تا زه گکو می را با معاونت مامورین قلع و قمع مصورین الوار ساختند

در بیان محاربه با رومیه و فتح دمدم و مراغه و تبریز

در حینی صفحه نه افشار مرکز دایره اقبال شد بعرض رسیده در میان
دو آب چاهی مقدم و دمدم واقع است تیمور پاشا جمعیت عظیمی منعقد ساخت
و تمام ایلات آنحدود مشغول دارد خدیو کامگار رتبه واعروق را از همان مکان
گذشته طرف عصر به رکب اقبال الوار و با دلیران خونخوار ایلغار روبت در ویش
را دلی که کاه سنگام ظهر و رود کوکبه مسعود یکبار ره حمله جنبش که از سپاه تیمور پاشا
و عسکر رومیه بود واقع شد از انطرف نیز رومیه از سواحل لشکر منصور مطلع

کشته بتسویة الوقت و تسویه صفوف پرداخته مشهور رانه پیش آمدند قهار
گلگون افروخته شد همینکه از این سر الویهٔ ظفر نهضت یافته گردید سپاه خونخوار
بچشم ایشان درآمد پای ثبات و قرار شان از جا بدر رفته
بدون تلاقی و تلاش عطف عنان بجانب مراغه کرده دلیران ظفرنشان
سه فرسخ ایشان را تعاقب کرده جمعی کثیر از ایشان قتیل و فوجی از
معتبرین ایشان زنده دستگیر شدند توپخانه و اسباب رومیه بدست
آمده ولایت دودم و ساوجبلاغ مکری و مراغه و دهخوارقان ضمیمهٔ ممالک
محروسه گردید روز دیگر اغروق و بنه اردوی معسکر ظفر اثر بموکب علیا پیوسته
کر منصوره سر و زنده و اسیر همه را از نظر انور گذرانیده مشمول عطایا گشتند
بعد از چهار روز که ساحت مراغه مخیم اردوی همایون شد بعرض اقدس
رسانیدند که جمعی از رومیه بسرکردگی تیمور پاشا به دهخوارقان ده فرسخی مراغه برسم
قراولی آمده اند موکب ظفر قرین عازم انجا گشته رومیه بمحض ظهور اشعه
ماهچه لوای جهانگشا بسمت فرار عنان تاب گشته بعد از طی یکفرسخ مسافت گرد
عظیمی از آثار فرار رومیه بود از دامنه کوه سرخاب در حوالی تبریز ارتفاع
ارتفاع یافت حضرت ظل اللهی توپخانه را با جمعی در آن مکان گذاشته
خود با سپاه جرار و دلیران نیزه گذار بعزم آنکه راه گریز بر آن گروه بگیرند
از بیراهه که بمقصد اقرب بود شتابان گشته معلوم شد که گرد
سپاهی و فوج است

بطرف
سپاهی و فوج است که یکی تبریز و یکدو فرسخ پیشتر نمایان است
پس آنحضرت فوجی از دلاوران گزین را بتعاقب فوجی تعیین و خود
با بقیه سواران قشون و تفنگچیان پیاده متوجه فوج آخر شدند مقارن آن
قراولان خبر رسانیدند که فوج اول مصطفی پاشا حاکم تبریز و ینگیچری
آقاسی و تیمور پاشا و سایر پاشایان اند که در اول شب از تبریز حرکت
کرده و رخت گریز بسته از سلاح صوفیان عازم فرار شده و گرد ثانی
از بقیه عسکر روم است که بقدر هزار کس از تبریز جمعیت داشته بعد
از فرار پاشایان ایشان نیز متعاقب راه گریز گرفته میروند دلاوران
که دنباله رو کاروان پیش بودند زودتر از آن فوج رسانیده جمعی از
ایشان را عرصه شمشیر خونفشان ساختند و شیر دلانی که در ظل
رایت اژدها پیکر جنگ و چنگال طمع بخون فوج دوم تیز
کرده بودند دستور زبان کرده نزدیک شده و بمحض تقارب فیستین آن
طایفه تمیز زنان و نسوان [illegible] و پیاده ها دانسته
که نشسته از بیم جان خود را بدامنه کوه خواجه مرجان که در دو فرسخی تبریز
واقع است کشیدند دلیران ظفر قرین نیز از اطراف ایشان را دور
گرفته کار بر سر های سیف و سنان تیز و از بس جگر که از انقلاب قلب
ایشان بلرزه آمده و تب ریز گشته دامن کوه خواجه مرجان از تیغ

الماس فام بعد کون ساخته شد سوای مقتولین که عدد ایشان فزون از حوصله
قیاس و همچنین بهره سه هزار نفر زنده با زنان حور سرشت و پسران پری منظر
و غنایم موفور و اسباب ما لا یحصر بتصرف درآمده بعد از آن که روی
حور انچو کان دست از میسر اهلاک و تشویش بدر بردند بهنگام
شام خسرو جهانگیر مهر تیغ درخشان شعاع را در غلاف و از معرکه سپهر
ترک آسا صاف کوه قریه سهلان که در آن نواحی واقع است جولانگاه
خیول کالبحر سپهر چون و مقر کوکب ظفر قرین گشته و بختیان زحل هیبت
دیو قتیان مریخ صلابت جمع آوری اسرا افغان … را به
… ان سپردند که در شهر تبریز باطلاع امینان محکمه شرع انور باولیای ایشان
رسانیده بگذارند که از مردم چشم یگانه باطل النظر دست درازی
نسبت بعفاف ایشان واقع نشود پس روز دیگر که بیست هشتم شهر محرم الحرام بود لوای
جهان گشا بساحت تبریز نور بخش گشت و از سوانحات
اتفاقات اینکه رستم پاشا … از … عثمانیه حاکم هشترود بود با فوجی
باعانت مصطفی پاشا حاکم تبریز آمده بود همان شب چند نفر برای خبر شبیخون
روانه تبریز ساخته چون تبریزیان هنوز سلب لباس رومیه از خود نکرده بودند
و با طوایف سپاهیان مخلوط و تمیز تبریزیان از رومی متعذر بود لشکریان
ایشان را مردم تبریز تصور که متعرض نشدند و ایشان بار سالم از شهر

فرار از رستم

۳۶

فرار رستم پاشا را از این واقعه خبردار ساخته در حینی که پاشای مزبور
پا برکاب گریز نهاده بود عساکر نصرت قرین در خارج تبریز با دو
… روانه او را با جمعیتی که داشته گرفته بحضور خدیو کامکار آوردند و از گرفتا
ران رومیه آنچه پاشایان و معتبرین بودند بعلاوه جان بخشی مورد احسان
گشته برخصت انصراف مسرور و بقیه اسرا را بعد از آنکه تشریف نجات …
مامور فرمودند و از آنجا توپهای کوه بنیان سیما و مدافع اژدر دهان آتش
فشان را که در محاربات رومیه بدست آمده بودند روانه خراسان
ساختند و بعد از آن رستم پاشا بوزیر اعظم با گرفتاران مقالات
… دوستانه مذکر از مراتب صلح و فلاح فرستاده و مقارن آن
خبر خلع سلطان احمد خان خوندکار و جلوس سلطان محمود خان برادرزاده
او و قتل ابراهیم پاشای وزیر اعظم بمسامع والا رسید توضیح این مقال
آنکه در وقتی که تبریز و همدان در تصرف مصطفی پاشای سرعسکر و عبدالرحمن
پاشا بود تمامی قرا و مزارع و دکاکین و رقبات آن دو ولایت از جانب
عثمانیه بمیری که باصطلاح رومیه عبارت از دیوانی باشد قرار یافت
و تمامی اهالی آن پاشایان بسته‌های … و … اوجاق آنها را
با … دفعه ان قیصری … تمکین و … غنیمت را که مبلغهای
خطیر می‌شد گرفته صرف عسکر کرده بودند و بعد از تسخیر اصفهان و …

خان شاملو از جانب آنحضرت بطلب ولایات بسفارت مأمور و وارد اسلامبول
شد سلطان احمد خان و ابراهیم پاشای وزیر اعظم بنا بر اشارات او از دهر موکب ظل
اللهی راضی بقبول مصالحه ورد نمودن ولایات گشته طایفه ینکچری و رؤسای
اوجاق که ریشه تصرف در کل زمین ولایات محکم کرده بودند بنوعیکه غیر از زاده
تیغ بیدریغ نهال توقع از آن سرزمین بر نمیکشیدند بدعوی برخاسته
که در یکی ولایت را بامنقرد شده بود یکجا بعجم رد مینمایید اگر متعلق
بمیری هم میشود بقتل همین بنیکردیم چرا بی آنکه زر داده خریده باشیم اگر شرعا
خون ومال و میراث عجم مباح بود چرا محرک نشر عجم و سفک
دما این الامم شده آشوب خوابیده را بیدار و جهان آرمیده را
فتنه زار ساخته و اگر مباح بود چرا در انجام استرداد ولایات در این
قیدی دوالت و مانع انجام کار نبودند تا اینکه آوازه قلع اساس افغان و اعلای
لوای نامداری بجانب آذربایجان انتشار یافته بقیة السیف از نهاوند و همدان
رخت بمحروسه امان کشیده بودند بتواتر وارد گردیده کیفیت ... را مذکور
حیث شده پادشاه و وزیر اعظم از بیم قوی دستی دولت نامداری بر اسد اقوال
رجال بابره بعزم سفر آذربایجان دارد ... گشته بعد از ورود بکوکبه
قیصری آن بعضی یازده نام دلاکه در زمره اوجاق ینکچری بود هاکا با یکی و
استره ... بانگ شرارت تیغ بر روی خلیفه اسلام

کشیده واین را

کشیده واین مرکب را با صلاح نامیده یعنی در اسلامبول احداث فتنه کرده جمعی
عظیم در معرکه اتفاق فراهم آمده پادشاه و وزیر اعظم ناچار برای تسکین
نایره شر بغی داران بر توسن عزیمت سفر زده باسلامبول برگشته
و چاره جوی دفع آن فتنه گردیدند چون کوشش ها اثر ننمود پادشاه برای استرضای ارباب
فتنه و راضی بقتل داماد خویش شده وزیر اعظم را خفه نموده
ونعش هلاک او با بالای عراده انبوه حشره میدان فرستاد چنین آیین گردنده
دهر است لطفش بود پایدار از قهر نیرو رد کسی را آخر نگشت که در مهر نرم است
و در کین درشت پادشاه صف اهلی الطاغیه ترک ازدحام در دفع هجوم عوام
عام نکرده سلطان احمد خان را خلع و افسر سلطنت را زینت تارک
سلطان محمود خان برادرزاده او ساختند القصه شهر تبریز که در دست رومیان
پامال جور عدوان شده بود بمقر الویه فیروز گشت و عزیمت
تسخیر نخجوان و ایروان از خاطر خدیو کشورستان تصمیم یافته در عقب
رایت نصرت اثر چنانچه نهضت باب دیگر گشته عازم الکان
بودند که در غره ماه صفر چاپار از جانب شاهزاده رضاقلی میرزا وارد
و خبر آمدن افاغنه هرات بر سر ارض اقدس و وقایع آن سمت را
بعرض مقدس رسانیده بسبب انصراف موکب همایون بجانب خراسان شد نموید

در بیان آمدن افاغنه هرات بر سر ارض اقدس و محاصره [illegible]

ابراهیم خان سابقا در ذکر وقایعات هرات سمت گذارش
یافت که بعد از وقوع محاربه با اللهیارخان افغان ابدالی محمد زائی ایالت هرات را
با اللهیارخان افغان مفوض و مسلم داشته و عطف عنان عزیمت فرمودند بعد از
نهضت رایات منصور بجانب عراق و آذربایجان حسین غلجائی در قندهار
استقرار داشت چون چیره دستی ساعد این دولت را دیده میشناسد که خمیرمایه
فساد ایران میر ویس پدر محمود برادر او شده اند بعد از طی این سنوات کار را از خود
بود با طایفه ابدالی از در سازگاری در آمده ایشان را ملتفت ترغیب و انجاح عقیده
وسوسه او موثر افتاده هوس تاخت ارض فیض نشان از خمیرات ایشان سر بر زده
اما اللهیارخان بنابر رشد را خبار راستگو جات متواتره از روی عاقبت اندیشی
دستی بر دل گذاشته با ارجاف خیال منحرف نخست با این جهت عاقبت
ابدالی از او سرگران گشته در جزو کی بطلب ذوالفقار خان حاکم فراه فرستاده اند
او نیز بقصد کلاست از غلاف برآمده در ناحیه هرات و اللهیارخان
از در ممانعت برآمده و فرقه در میان افغان بهم رسیده سه ماه بر این منوال
نایره آشوب و جدال اشتعال داشت تا اینکه ذوالفقار خان غالب آمده
در سیم ماه شوال هزار و صد و سی و نه در خلی شهر و اللهیارخان با کوچ و اتباع خود
روانه قلعه ماروچاق گردید پس طایفه افاغنه از حقوق عنایات حضرت
ظل اللهی چشم پوشیده و در نقض عهد کوشیده ذوالفقار خان سدو

بحکومت احشتار

بحکومت احشتیار و بعزم تاخت ارض اقدس اعلای لوای اقتدار کردند
اللهیارخان نیز کوچ و متعلقان خود را در قلعه ماروچاق گذاشته با صمد قلیچ خان جغتای
حاکم سرخس و بعضی از حکام اویماقیه که با رو ایغاق داشتند سه روز پیشتر از ورود
افاغنه وارد ارض اقدس گردید و از جانب ظهیر الدوله ابراهیم خان
شرایط اکرام و مراعات تمام نسبت با و بعمل آمد از آنجا که خمیر منیر حضرت
ظل اللهی آینه صورت نمای احکام قضا و قدر و بمقتضای هوشیاری و حزم ضمیری
نادیده و ناشنیده از اسرار ضمایر باخبر بوده بیقین میدانستند که آن فرقه
عهد شکن در وقت رفع حصار آهنگ تاخت خراسان خواهند کرد
بعد از تسخیر اصفهان فوجی از جنود مسعود را از موکب نصرت نشان روانه نوران
دار همدان نیز چنانکه سبق ذکر یافت با قرخان بغایری را برای جمع آوری
سه هزار نفر تفنگچی بنواحی استرآباد و توابع فرستاده مقرر داشته که در حین ضرورت
بعسکر ابراهیم خان بپیوندند و با ابراهیم خان نیز فرمان والا بنفاذ
اقتران یافت که غله وافر و ذخیره بشمار در مشهد مقدس سامان کرده
بعد از ورود دشمن بنا را بقلعه داری گذاشته از معارضه اعراض نماید برادر ذوالفقار
خان هشت هزار کس از افاغنه آمده در زاویه ظهیر ربیع بارگشت و نزول
کشته آغاز تاخت و تاز کرده نه ابراهیم خان خبر ورود ایشان را عرض
نموده یازده روز هر روز تا پشت دیوار قلعه گردش میکرد و تا اینکه در هنگامی

که سنسنج متوکو که مسعود بود این مقدمه معروض شده جلال گشته مجدداً در باب
منع جنگ میدان تأکیدات بلیغه بعمل آمده اعلام شد که بدستور از دور
حزم و بیداری شغول خودداری باشند که انشاءالله عنقریب رومیه تبریز را
از آن مملکت بیرون و خود را بنطالیفه کم فرصت میرسانیم و مقارن وصول این
جواب با قرخان نیز با چریک و کشیکچیان پروانا دارد در ارض اقدس گشته
بعد از چند روز با آنکه از اوج سمای ظل ظلی اللهی در باب جدال و قتال
بکر خطاب با ابراهیم اعرض عن هذا نازل شده نمیدانستند
که کلام دفرنیه آنحضرت مظهر آیات و ما ینطق عن الهوی است بتحریک
جمعی از هواخواهان مغرور به تیزی توسن طبع عنود سپاه منصور را
هر دو شش آخوقه سه رفقا مأمور چشه در سمت کوه سنگی با کوکبه
رنگین رایات جنگ افراخته در اثنای گیرودار با قرخان که سرکرده کشیکچیان نامه
بزخم ارگشت و فوجی از پیادگان او که نو ساز راه در رسم
جنگ نبودند دل از دست داده روی بر تافته شد ابراهیم خان با چند
نفر اسب برانگیخته که ایشان را از اراده گریز برگرداند کشیکچیان در پیش
هنگامه ستیز و آویز گرم بودند حرکت او را محمول بر فرار دانسته سر
رشته جنگ را از کف میدهند و لشکریان نیز ضبط عنان
خودداری نکرده روی بشهر مشهد بهزیمت میگذارند و در آن روز سواره

بسیاری از ترکان

۸۶ بسیاری از ترکان تیز جلو که گویند و جمعی پیاده که آن جمع را بجای پناه ابدا جسته
در ماتم خون با لباس آبی پوشیدند و ابراهیم خان در مشهد مقدس بتحقیق
جست و این واقعه در سیزدهم ماه محرم هزار و صد و چهل و سه هجری در
سمت صحرای علیه ثبت و در کران مشهد مقدس اتفاق افتاد بعد از
ظهور این سانحه حیرت انگیز چون ابراهیم خان از خجالت جرات
عرض مدت شاهزاده رضاقلی میرزا اینمراتب را بچاپاری معروض خدیو
کامکار نساخت چون حضرت شاه طهماسب بر زبان جاری ساخت
که موافق عهدنامه انتظام کار عراق و آذربایجان بر ذمت اولیای دولت
شاهی و جناب نادری را مملکت علیحده است و مدار کشورکشای
ایشان کار و احتیاج نیست لهذا حضرت ظل اللهی امر خراسان را
اهم دانسته سرکشان عهدشکن هرات را الزم دانسته
ایشان مصمم گشته بموجب چاپار سریع السیر شاهزاده اعلام نمود که در حصار
استوار قلعه مداری پشت بر دیوار اطمینان داده رخنه در بنیان
ثبات و قرار ندهد که نوبت پرورده کارها دلیران لشکر نصرت شعار
باشند چابک سوار چرخ گیتی فروز و ابلق مهر و ماه شب و روز را مسیر
مرحله های گشته تبر ذلت خصم بته کار بر سم ستوران
رفقا را باب ایالت تبریز و خطاب ضیاء و سرداری آذربایجان سر

بلند و جمیع غنایم و اسباب و ذخایر ارومیه که در قلعه مزبور مانده بود صد
هزار تومان پیشکش گذرانیدند با وجود عنایت و امر دار الاحکام در عرض شده جمعی از
ایلات افشار را مقدم و ترکمان را کوچانیده در هر شهر سکنی و نشیمن از آنجمله
جوانان کار آمد را در سلک ملازمت منسلک ساخته و حکومت
هر یک از ولایات اثنا عشر را بحکام کاردان بعهده کفایت مفوض فرموده
در ولایت را متعلق بحضرت شاه طهماسب داشته از خدمتگزاری آن آستان
بجان و جان کوشیدند در آن سفر فرخنده اثر ایلات از فارس
و عراق و آذربایجان کوچانیده در اسب و الاغ و قوچ دلگه بخوراسان
فرستاده بودند عدت ایشان به پنجاه و شصت هزار خانه دار رسید
از آنجمله چاگرلو هزار خانه دار افشار و از آنجمله افشار ده هزار خانه
دار قرقلو بود که بشرف آمیت به آنحضرت در شهر مشهد چمن میاب
و کنگان سبق ذکر یافته یورت قدیم آنحضرت و مسکن
طایفه قرقلو و جمعی از آن طایفه کوچانیده با مرا کمرت در ارض اقدس سکنی اختیار
نموده بودند عوض ایشان از قرقلوی جدیدی در میاب و تتمه ایشان را
در کلات ما و دادند و جمعی پنجاه هزار خانه وار دیگر ترکمانیه و اکراد
بختیاری و سایر ایلات متفرقه و طوایف مختلفه بودند بدستور
آنها را مدار رسک دیده در باقی ممالک خوراسان متوطن و مسکن داده بودند

ییلاق و قشلاق

ییلاق و قشلاق بجهة هر یک معین ساختند در بیان انصراف
موکب ظفر نشان از آذربایجان بجانب خوراسان بعزم تنبیه طایفه افغان

بعد از قبض و بسط امور و بست و گشاد کار ترکمنیه و هرینه و اغروق
گذاشته با یکه تازان عرصه وغا بجانب خوراسان ایلغار کرده
بدون مکث رنگ دارد قزل اوزن گذشته در آنجا چاپار از ارض اقدس
وارد و خبر رسانید که بعد از ورود رقعه ابراهیم خان افاغنه که قلعه بوده اند
این کار رسمیات شده و شمشیر عداوت بر روی این دولت کشیده اند
دسته این را که میکنند و هنگامی که خدا لو کردن بمقام عطف
عنان با یاصوب بمقام انتقام درآید جواب خواهیم گفت پس لشکر
انگیزی شد از نهار قرا و مزارع و فرمنهای توابع
شهر با آورده نوعی نایره افروختند که تنگ شده از شراره
آن شور و شر خرمن هستی سنبله و انبار کهکشان و خوشه پروین
در مزرع سبز چرخ برین در گیرد و به جهت بی یکروز در حوالی ارض اقدس
شکست عهد نمک کرده مراتع و مزارع را علیقه تیغ ساختند
و بعد از ظهور کارشان بغی و فساد روانه هرات شدند آنحضرت از استماع
این خبر ترک که در شانزدهم ماه دار قشون
عراق و فرقه های مختلفه بود سوای خوراسانیان تماما مصحوب محمد خان ترکمان

بخدمت شاه طهماسب فرستادند که در دایره امر و نهی آنحضرت بجز بر
کار دار سر بر خط اطاعت شاه بلند اقتدار گذارند و در انجا خبر رسید که
ابراهیم پاشای وزیر اعظم قبل از مقدمه فساد مشغول محمد آغا نامی را از جانب
سلطان احمدخان پادشاه ذیجاه روم برسم سفارت بطلب
صلح روانه حضرت والا نموده مقصود او آنکه باین تقریب احوال و اوضاع
حضرت ظل اللهی را ملاحظه و از اراده و خیالات آنحضرت مطلع شوند امر
والا بوقوع پیوست که محمد آغای مزبوره را ابدار در دو تبریز روانه خراسان
نمایند و سرکردگان او غیره در درجزین مسموع شد با روسای درجزین
از در استیمان در آمده شقاوت اشقی سلطان افغان که در ایام
استیلای اشرف حاکم یزد و بعد از استیصال او از روی نیاز باین دولت
عاجز نواز آورده بود چهره [illegible] رسیده سعادت قرین گشته و سه روز
آن مکان نزهت آیین معسکر کوکبه فیروزی قرین و از راه طهران وارد
ایوان کیف و چون ترکانیه یموت ساکن دشت قبچاق همیشه
طریق تمرد و نفاق مسلوک و ترکانیه گوکلان که در حدود کرایلی
سکنا داشتند در تقدیم خدمت دولت قرار یافتن همدان چنانچه
سبق ذکر یافت رسم فرمان بری مرعی میداشتند از
منزل مزبور بتجدید منازل که چهار نهر است از دیگران جلادت شعار از

راه بسطام

راه بسطام روانه و موکب جهانگشا از راه مازندران شقه گشای اعلام ظفر
فرجام و مجهز شده در روز یازدهم ربیع الاول موکب والا از یورش میدان
چهار فرسخی استراباد بر سر یموت و ایشان از ده کرایلی بر سر گوکلان چپاول
انداخته که هشت هر دو طایفه در یکروز اتفاق افتاده اتحاد خبر بیکدیگر نتوانند
رسانید پس کوکبه منصور صبح روز موعود از آب اترک عبور
و مکان مشهور بصیادا را محیط و عقاب تیز چنگال لوای ظفر استوار
ساخته در انجا معلوم شد که آن طایفه بتوسط ترکانان اغرنجه که در میان کالبه
دریا سکنی دارند از توجه رایات اقبال آگاهی یافته بسمت خیوق
رجعت گرگان بطرف الای داغ و سمپار فرار نموده اند پیش معلی دولت
بهتر آباد کرده قدغن مطاعه و مؤکد بعموم سرحدات خراسان نوشته شد
که راه معامله را بر ترکانیه مسدود و ایشان را از گرمش ذخیره ممنوع سازند
دوره غره ماه ربیع الثانی از آب گرگان گذشته در کنار رودخانه [illegible]
مانه سلمقان روانه خراسان [illegible] محال قراباغ من اعمال گردید جمعی از
متمردین در روی گوکلان از در عجز در آمده وارد خدمت آنحضرت
مستدعی عفو تقصیر و متعهد دادن یورغه مال شد مسئول آن طایفه قرین
قبول و فرمان همایون نافذ شد که خانه وار و یورغه مال متعاقب روانه
خراسان نمایند پس عساکر ظفر توامان را فوج فوج مرخص نموده که روانه

دیار و روای اوطان خود گشته در بستم و لو بعزم سفر هرات و ارض اقدس
حاضر شوند و در آن مکان از جانب اللهیارخان افغان که در ارض اقدس بسم عریضه
مشعر بر التماس عفو تقصیرات ابراهیم خان بدربار رفیع حشمت شان رسیده
جواب او بدین نهج از کلک عزت اصدار یافت شرح فرمانی

که به اللهیارخان افغان در باب عفو تقصیر ابراهیم خان قلمی گردیده

آنکه عالیجاه اللهیارخان بداند که شرحی در خصوص رخصت ابراهیم خان عرض داشته بود
نموده و در خصوص مشار الیه از بیطالعی خود شرمنده و از وقوع شکست که از قضای آسمانی
بود شکسته و سرافکنده است من بعد بزبان قلم اوراق نیاز از ریم و شهر مبارک
و خجلت زدگی خویش که ارباب غیرت و حمیت را بهتر از آن
نیست وا گذاریم برای عالیجاه مخفی نخواهد بود که طالبان نام و ننگ را در معارک
جنگ کشش و کوشش بقدر امکان در کار است اما بعد از آنکه چهره شاهد
فتح از پس پرده غیب جلوه ظهور نکند موجب ملامت نیست انتظام امور با تنسیق
و ضبط جهان کاری بود تقدیرات الهی است بیاری ندارند نخواهد شد زیرا
بمضمون صدق مشحون کریمه و ما النصر الا من عند الله ابواب فتح و ظفر منوط بتأیید
تأییدات حضرت داور است نه بزور پنجه سعی بشر و با وجود این معنی که
در هیچ حال از غیرت بهره ور اند از نیزه و سنان اعدا سر می‌بازند و بطعنه
پهلوی نیزه خطی کلک انشای و اقران تن نمی‌دهند و تیغ تیز

دشمن سرکش را از

دشمن سرکش را کفان تسلیم می‌نهند و بچوبکاری جامه عصیانی پدر و برادر راضی نکردند
حرف شد را گشنده تر از تیغ قاتل و روی ترش باشد تلخ‌تر از زهر هلاهل
میسد ائند در وقت خشم بیفکن و نام کند مبرکاتش بگرمی عرق انفعال میت
از صد در چنین امری مادام الحیوة در شکنجه خجالت و گرفتار قید ملالت بعد
ممات را بر حیوة رایج می‌شمارند چنانچه اظهر من الشمس است که سپهدار زرین
لوای مهر بعد از آنکه از معرکه سپهر با تیغ کشیده رو بهزیمت میگذارد از رنگ
زردی بزمین فرو میرود و هر وقت که رایت جهانگشای او از مرکز نقطه
نصف النهار منحرف میسازد از فرط شرمساری آفتاب عمر خود را
قرین زوال می‌بیند هر چند که بنا بر معنی مذکور ملالت مشار الیه وارد
می‌آید چرا از دشمن شکست یافته و نمی‌توان گفت که چرا شجاعت ما همه
بسر نیش ترکش خود روا داشته و از تیغ میشمرد بر تافته ولیکن سخن در این است که باوصف
اینکه مکرر از جانب ما در باب جنگ رو برو ممنوع و از اوج سماوی
الهام نظام بخطاب یا ابراهیم اعرض عن هذا او از مسموع شده باز بر خلاف
مامول مصدر چگونه جسارتی نقض گشته بایست بر همه نا عقل طریق مصلحت پوید
دیار رضای خاطر ما را بر وفق ارشاد جوید در این صورت که سالک طریق اجری الا
مرین و تابع مدلول آیه و هدیناه النجدین نگشته طعن و توبیخ را سزاوار و شایسته
رنجش و آزار پیشه حال چون آن عالیجاه در مقام شفاعت والتماس در آمده

سه شنبه

بر حسب المسئول بیکدفعه زبان قلم را از اظهار آن کوتاه دیدهاند. تو تجایت سابقه
ادراک شیخ سیاهی چشم در بیان در دو کوکبه مسعود مبشره بهار قدس دمادم دولت
آن دو شب یام ارض اقدس چنین حضرت ظل اللهی منازل مراحل را بسان آفتاب و ماه
جهانتاب برسم ابوار و شبگیری همی پیمود تا در اوایل ماه ربیع الثانی صبحگاهان که
تا جدار اقلیم چهارم و سریر آرای این بلند طارم از سفر غرب بجانب
شرق انصراف یافته از دروازه افق قدم بشهر بند این نیلی حصار
سپهر گذاشت خسرو فلک سروری سطوت بهرامی و فر مظفری
دارالارض فیض مدار و در عمارت جنت سرشت چار باغ
مانند روح در قالب عنصری قرار گرفته شد و چنین در آن اوقات حادثه
شکست به لهای مردم آن دیار راه یافته هنوز در ماتم کشتگان
خویش بر روی سینه ریش بمضراب ناخن چنگ زن و از
دود افغان با نفیر ناله و فغان در کوس رویین فلک فروش افکن و دل
سوختگان طاق نمای دل را از اشکهای سینه چوب بی نغمه از ناله
لهای داغ طرح چراغان میریختند و برای گرمی هنگامه از سوز جگر
آتشبازی بر می انگیختند مو شکافه آتش ناکشان هر شب
به آسمان میرفت و گلی هزاران دل شرربار شان در هر طرف
از آتش غم سر خروش بر میکشید صدای کوس و نقاره که آلت سور و سرور

بهوا از این غیرت

بهوا از این غیرت پرواز داشته در ورود و حوالی شهر را از نور خویش نقاره شاه
دیانه و آیین بندی ممنوع ساخته و بمان نوبتچای رعد آواز دبدبه جهانگیری و طنطنه و اقبال
بمسامع دوست و دشمن رسانیدند و بعد از سه روز که سفر کشان از رنج
راه آسایش گزین شدند نخست ملاحظه سامان لشکر به و الا
ساختند و از فارس و عراق و آذربایجان فرستاده بودند پرداخته و جمعی از جوانان نامی
را باسم ملازمت منتخب ساخته در بیست و پنج چابک سواران
تربیت اندیشه برای تعلیم سپاهی گری بر ایشان گماشته با نیزه ترک
بسته چشم خوبان و مردم خنجر گذار دیده فتان دلبران با کمان
دسته توز ابرو و تیر دلدوز مژگان قلب شکن و قیقاج انداز
گشته بمشق و تعلیم و آواز اندک روزی هر یک در فنون سواری
رستم بدی و از خونخواری فرزند رشید چرخ و جلادان شدند کار آزاد
کار فرما روی دستی در میان باشد بر ناخن سنگ را آینه سپاهیان
تو گوئی و چون سفر هرات در خاطر اکسیر اثر تصمیم داشت اللهیار خان
ایدهالله تا و نیز مامان در ارض اقدس مهمان نوازانه خوان احسان
سپهسالار عز انشاد در مار و چاق توقف و مشغول دلالت
افاغنه برده باز در هرات با دراک ملازمت پردازد لهذا او را
بنفوذ و اقتدار و خلاع فاخره و خنجر مرصع و عطایای خواص اختصاص داده مرخص

دروزنه‌ها زوجاق تاخت شمار دخیل نموده که سرقوم قلماق پایان شد اردن
بگیان کوکلان در قراباغ محالات کرایلی بجهت آنحضرت آمده
اظهار ایلیت و تعهد کردند که این خانه دار بر رسم یورغه مال مشهد
مقدس آورده پیشکش دهند و چون در انجام این امر تاخیر بظهور رسید
احتیاطا امر والا صادر شد که قشون استراباد بهانه سفر هرات آمده در صحرات
متوقف و منتظر صدور امر آنحضرت باشند و آنحضرت در حالتی که
شهر جمادی الاخری با تیپ از خان مرتبه و سپاهی بعزم مشهد
العالیه روانه و مقارن ورود موکب والا بخبوشان ترکمانیه نیز مشابه
فرمان دار گشته حضرت ظل اللهی عطف عنان بجانب ارض
اقدس فرمودند و آن جماعت خانه داری متعهده بارض اقدس آورده پیشکش دادند
و متعهد خدمت گشتند و جمعی از جوانان سپاهی ایلی مزبور را در سفر
هرات حاضر سازند و چون چنگی در کوره حضرت شاهزاده دراه
التاج صدف سلطنت و شهریاری فاطمه سلطان بیگم خواهر قدسیه
نامزد بهمین نتیجه ازدواج عاجز اعزام و مهین فرزندان در لیالی و ایام
شاهزاده رضاقلی میرزا رخته بود در این وقت که کرکبه مقدس به بهشت اشرف
ارض اقدس بکونینی ارقام مطاعه صادر شده که تمامی امرا و حکام و
سران سپاه نصرت فرجام و عظمای احتشام انجم احتشام

دربزم ارم

در بزم ارم نظم سور و محفل عیش و سرور حاضر گردند پس کارگذاران
بدایع طراز و نگاربندان صنایع پرداز در مقام فرمان پذیری دست
و بازوی هنروری بازنده در اندک روزی عمارت چارباغ نمونه
هشت بهشت و آیین بندی و طرح چراغان رشک فرخ مینو
سرشت ساخته شد و در روز جمعه دهم شهر رجب در عینی حضرادر
آراسته که رشک چتر طاوس بهمن و بسیط غبرا در فرح بخشی حجلت افزای
حجله عروس آفتاب خداوند بیت بود و قمر که خدای و زهره سرود سرای
چنگ و چغانه مجلس توی بازاران فرو ریب ترتیب پیشه هزار
دست خلعت گران بها در انروز بسرکردگان سپاه و امیران
بارگاه و بندگان دربار و چاکران جان نثار از خامه خانه نوازش عنایت
یافته بر دوش هر یک مانند کوه آراسته خلاع خارای سنبلی دامن
شاخ گل حله پوش آفتاب بسته دار رنگین گردیده ساکنان عرصه خاک
ب طانشاط آراسته شد و شوخ چشمان افلاک بهای کوب
سرور و رقص برخواسته شد تا یکهفته برین نهج جشن و چراغان و آیین
بندی بولهای خلایق از غوایدکونان لذت اندوز انواع کامیابی
و خورسندی گشته این هفته را هفت شاهد ایام و گلگونه جمال
مشهور و عوام تا خشند فور شب جمعه هم ماه قران السعدین و اتصال

خزین واقع شد و آن عمارت دلنشین از پرتو وجود مسعود آن
اختر برج سعادت رشک بیت الشرف آفتاب گردید و بعد از
سرانجام کار توی بر سبیل سیر و شکار بجانب ابیورد و کلات و مسکن ایلخانی
آنحضرت بود توجه فرموده بخیال مرمت سایه گستر فرق اهالی سکنه آن دیار
که حسرت کشی دیدار فرمایش الانوار بوده بودند گشته شد و چون ترکمانیه خوارزم
اکثر اوقات آمده در اطراف آن که منتهای معموره سرحدات ابیورد است
بجز اهالی ابیورد اطاله دست تطاول و اضرار میکردند اگرچه
ابراهیم خان بموجب حکم والا با جمعیت موفور در ناحیه دررون متوقف
و در پیشه انتظار مأمور بود اما چون عزم بلند و همت آسمان
پیوند آنحضرت هرگز توقع امداد از کسی نداشته و کار را با امید بر اهل روزگار
نگذاشته لهذا ظهیر الدوله را به ابیورد احضار و در بیستم ماه شعبان با فوجی
از فدویان جانباز را ایلغار در چهار و پنج فرسخ راه در عرض سه روز طی کرده در
محال صحرای خوان طرف سر وقت آن گروه رسیده رجال ایشان
عرصه شمشیر و عورات ایشان با اموال نهب و اسیر و اعراق مرکب
انطایفه بر وجه اکمل بعمل آمده و ابراهیم خان نیز از همانجا به پیشه تکه مأمور گشته
انطایفه سرکش را بدستیاری سعی دلیران لکوشه فرار گوشمالی کامل
بخشیده روی توجه بجانب ارض اقدس نهاد و باقی صورت نگارش

پاشد حسینعلی شا

باشد که حسینعلی شاه در حین توجه رعایات منصور بطرف آذربایجان
افاغنه هرات را به این حالت والا عهد بند گسسته بودند تحریص
بمخالفت نموده سلسله جنبان فساد می بود و در نوقت که جز عزیمت
موکب همایون بجانب هرات رعب افکن دلهای بتو ... ک
و بود گوید ذوالفقار خان نزد حسین فرستاده بعلمای عزیق تشبث بکر
حسینش از دست الو حسین بر بور بادکرده انبوه بعزم اعانت ابدالی
وارد اسفزار شده که شاید بیاری یکدیگر از دم تیغ تیمور طالع فولاد
پیکر خدیو جهان پرورده جوهر و انزلنا الحدید فیه باس شدید از آن
پدید او تصور شود در عالم وهم جای رفتن قلوب اعدا است و رخت
بوادی نجات کشیده بجانشان راه بر سپاه دشت حض گذر بر آن شب
بند بند لهذا زود ابو اسفزار میثاق اتحاد از طرفین صورت استحکام نیافته حسین
بسرای خود و سید اعتذار رحمت عارضه استکانت آمیز مشعر بر استدعای
رخصت اولاد و نسوان محبوس که به کلک نیاز نشده بی باشد
بمصحوب ملا زعفران مشهدی در سلطان نادری حاکم سابق یزد که از جمله
آزاد کرده های عفو حضرت بود روانه حضور والا نمود و مسئول او درجه قبول یافته
تمامی اسرای او را که ذکوراً و اناثاً با چهارده نفر بود بتسلیم فرستاده کان
بر بود که ایشان را بانی مرام حصول کام باز گردانیده و حسین نیز ده نفر

مخدرات سرادق سلطنت صفویه را در شبستان استتار و حجاب امتیاز
داشت بلا نغران رزدانه درگاه سپهر رواق ساخته صرفه در جنگ و صلاح در
نکث دورنگ ندیده از فراه عازم قندهار گردید اما باد صبحت همه این نوع لطف
و قدرت که با هیبت ما دم الحیوة سر از بعد صد قرن به تجدید باز فلاح ظاهر
کرده و سه هزار نفر از غلجایها را اسیر کرد که سیدال باعانت افاغنه هرات
فرستاده حضرت ظل اللهی فیروز روحی این خبر معتمدی تعیین کرده آن را جشن برج عقاب بود
از همان سالها با جمع سران صفاهان روان کرده بجرم سرداری فرستادند در بیان اراده
قلم خجسته رقم در تعداد وقایع شکوری شهر مطابق هزار و یکصد و یک
سه هجری در حرکت موکب فیروزی به سمت ... هرات
روز چهارشنبه چهارم ماه صیام نیر اعظم بعزم تسخیر شهر بند حمل رایت اعتلا
افراخته سفر کشان شهرستان ربیع راه زرریخ بیاق وی در سراهای جویبار رود
زوایای باغ و مرغزار قشلاق داشتند موسم حرکت معین و در رسیده
فراشان با فرد شان هایه اطراف چمن و فضای هامون از جوش لاله
و ریحان و سراپرده های رنگین و خیام گلگون برافراشتند دلاور صنوبر و دیگر سیه
شمشاد و عرعر با ساز و برگ تمام بمعسکر خدیو بهار در آمدند و افواج چشمه
و قمری طوق بند که خاقان ربیع شگون گرفتند سبزه دشنه و خنجر برکه سپر
و شمشیر برداشت و چشمه سار از ربیع زره در بر و درخت از شکوفه کلاه

خنجر بر سر کوه

خود بر سر کوه و جنود اردیبهشت ماه راه فرسته بر نیاکران رسمات
بست و هجوم سپاه شکوفه دار از نهال شاخ سرکشان شاخسار را
شکست بزم خسروانه ترتیب یافته دلیران آراسته خلاع زرتار
گوناگون و جیب و دامان آمال ایشان از زر سرخ و سفید مالامال و مشحون
گشته بعد از انقضای مجلس جشن و سرور و ایام حضور روز یکشنبه پانزدهم آن
شهر سعادت فرجام با فر فیروزی و کوکبه کیکاوسی از ارض فیض انتساب منزل
طرق نصب خیام زرین اطناب کرده دلیران چند روزه از خونخواری
دشمن چون دهان روزه دار لب فرو بسته بودند آن روز را عید خود دانسته از لذت
خون آشام کام جستند و دلاوران داو را تشنه که خون خصم بد خشم و
بخوردن مال غنیمت گرسنه چشم بودند شمشیر را چو ابروی هلال شوال انگاشته
مهر روزه از گنجینه دهان زرم شکسته بعد از طلوع موکب ظفر فرجام بمنزل پوچکام
مرحمت جام بنه درغرق راکه داشته موافق آداب سپاهیگری در روی رزم
گستری تعیین چرخچی و قراول ترتیب و هراول و تسویه منقلای و قول
و لشکر محشر حشر را سه قول مقرر کرده و برای هر قول یاقه و سول و طرح و کمین از نیزه
گذاران رامح قرین و تفنگچیان مریخ آیین توپچی نه و زنبورک خانه جداگانه
تعیین و با فره بشتش روزه از راه رباط قوچان آغاز نوراز وادی گذین شدند
و فوجی از مقدمه الجیش که در کوهی از لشکر پر خروش و طیش از رباط ... حاجی دل المجبار

شش شکیبان و غوریان انداخته تمامی آنها را معرض نهب و یغما درآورده قلیچ با
ده در سر راه واقع بود بمحض حرکت مفتاح اراده دلیران بقبضه تصرف مظفر و منصور مفتوح
گشت و روز چهارم شوال المکرم مکان سوم بنقره سه فرسخی هرات مقرر رایات
نشان نزدیک گرو آهن خایان فولاد جگر گردید دو دیده خصم از جور دهار آئینه یکه
تازان سیره جوار شش جهت روی مرگ را معاینه دیده و بعد از ۳ روز با فوجی از
جنگجویان نصرت طراز دلیران کینه پرداز در حوالی شهر رایت افراز و رزم
ساز گشته ذوالفقار خان نیز برای اظهار جوهر جلادت از غلاف برآمده آن
روز دلاوران نصرت نشان با وسعت حوصله عرصه تنگ نزدیک
با غایت شهر بابط ایرو هنگامه ساز عرصه جنگ گشته جوار کاشم در طرفین
دست از ضرب و پا از مضمار طعن و حرب کشیده و برگشتند سپاه را عملجات
های جمعی کثیر از سواره و پیاده بعزم شبیخون شهر شکسته را دوباره رود با یون پیوسته
بهجاده مقصود شتافته از میان آن چنین سایه دنباله رو لشکر ظفر اثر گردید
جنود شب هر خروش ساز از پیچ داری ظلمت لیل و تراجم گرد لشکر و خیل دیده شناسا
نبسته گشته در چنین که پیش قیچان مهیب و توپچیان کیوان نهیب از حفظ ضبط
صفوف و ترتیب بیت دست بازداشته اکثری در منازل خویش آسایش
گزین گشته و جمعی هنوز در خانه زین بودند که آن گروه دفعتاً درگاه را دیو لبک ادار
شلیک تفنگ حلقه کوب در جنگ شدند از اتفاقات برجی بر سر بهر

بحکم خدیو

بحکم خدیو مهر چهر احداث شده بود آنحضرت بعد از دفع صدمه مار دیرفرزندی شمعی که با سطوت
بهرامی و صولت ضرغامی برای بیضه آن برج تیرانداز برج بتسکین برآمده بود چه
صلابت نمود آن را نمونه برج اسد ساخته مقارن آن نیز از عنه از میان شهر
با شیپورهای سوزان مانند خیل نجوم از راه کهکشان ظاهر شده دور از ایشان احاطه
برج کرده آغاز خیرگی کردند خدیو شیردل که زهره شیر فلک در برج سپهر از مهابتش آب
می شد با هشت نفر از غلامان بقچی در آن زمان در موقف حدیث حضور بودند
بدفعه یک شه از بوارق تیغ و تفنگ آن برج خاک را برج آتشی مبدل ساختند و دیگران
خصم افکن و بهادران قلب شکن نیز از عسکر ظفر اثر بیاری دست شمشیر ها
نیزه داران در آویخته از جوی تیغ آبدار آب بر آتش آن فتنه ریخته جمعی از
ارزیشان را از منزل هستی بر نا ساختند روز دیگر طرفین مستعد قتال و مهیای
جدال گشته رایت ظفر با شوکت و فیروزی جانب تخت سغر قد برافراخت
و غریوهای کوس و لوله خروش در خم چرخ آبنوس انداخته سواره و پیاده افغان
سبقت جسته برای ساز جنگ هنگامه زیر و بم نغمه در نشیب و فراز کوه تخت
سغر انداخته آنحضرت با گروهی از یکه تازان کیوان شکوه متوجه سرکرده گشته جنگ در
پیوستند بعد از رنگ آب خوشگوار خون اعدا اطفاء نایره حرارت و تسکین شرر
شرارت شده جانبین آهنگ مراجعت کردند و نوبت دیگره هوا صاف
در آئینه خورشید شفاف بود طرفین عزم مصاف کردند چرخ آشوب طلب بعشه

انگیزی سبقت گزین گشته طرح شورش افکند ابر پلنگ بغرید آمد و رعد کوس حرب فرو کوفته
برق آتش افروزی پاره شرارت از جا برجست سهام گلوله تگرگ فرو ریخت و باران
آغاز تیر باران نمود چنین لابد بر آمده تشنه کام بمقر و مقام خود باز گشتند بعد از چند روز
افاغنه و ذوالفقار ضال همیشه اسپ غروری در زیر پا و توسن جلادت را بپای پیاده در شته جو
درشکنای زبونی دیده تنوک شده جابجا ن برتن در ند و عهد و پیمان را در میان خود
موکد بایمان ساخته ممهد گردیدند که این دفعه تا جان در تن و رمق در بدن دارند بکشش و کوشش
پردازند که شاید گوی از میدان توانسته بود روز دیگر که شام سیه درون رمح و سنان
کواکب را از زنگ ظلمت منجلی و تیغ خورشید را انجاکستر صبح صیقل ساخت
ذوالفقار خان نظر بعهد دوشینه با گروه افغان یکدل و یکزبان بهیئت مجموعی بیرون آمده قلعه
ساق سلمان راه نموده بمعسکر ظفر نشان به تصرف درآن مکان توقف کرده
هر روزه از آنجا هنگامه آرای جدال و از طرف نیز خدیو کشور سروری با فر فیروزی صف
آرای عرصه دلاوری گشته از دلاوران یکتا همه از هر جانب در برابر یکدیگر زانو بر
زمین و پهلو بر جلادت بشیر غریب زدند تا به ساعت ابر بلا قطره ریز و برق
اجل صاعقه انگیز بود و هیچیک از دلاوران از زخمهای پهلو شکاف پهلو تهی نمیکردند
تا آنکه بتائیدات الهی پای ثبات دشمن از پیش بدر رفته پس نشسته
و مصداق کریمه سیهزم الجمع و یولون الدبر بظهور رسید آنگاه یکه تازان
عرصه وغا جلو ریز بر قلب آن طایفه حمله ور گشته جمعی کثیر از افغان عرصه سیف

وسنان ولقمه راه

و سنان و لقمه راه بوده طریق فرار و خذلان گشته بتحصن قلعه
خانه ایشان بدست آمده و پست و هر روز امکان نصرت امروز
مقرون کوکبه فیروز گشت و هر روز دلیران شیر جنگ بنوید فرح مزید وعدکم الله
مغانم کثیرة تاخذونها و فحوای لهم ما یشاؤن فیها ولدینا مزید پای همت بجای عزیمت ایلا
بجا و اطراف شیر تنگ ساخته دویست سیصد هزار گوسفند سوای سایر دواب
و اموال لحیطه اکتساب در آوردند و از جمعیت قلعه بیرون آمده بشت
بجهار آغاز رزم سازی که از جانب دلاوران سهمگین بخدنگ جانسوز دلنواز
و ناوک سنان سرفرازی می یافتند و روزی نمیگذشت که نیزه خطی دلیران
چون خطوط اشعه مهر تابان سری از آتشگاه فلک جاه نمیکند رانیده دشمن سلسله
و صولت بهادران راس الغول وار بادست و پنجه پرخم سر از کشی بعظ
انور نمیرسانید از جمله وقایع ایام اللهیار خان در سابق در ارض اقدس از عهد میث
آنحضرت برخص و روانه ماروچاق شده بود در قزل مرلبور جمعی از اوزبکیه بادغیسات
و ماروچاق بهم آورده با رؤسای همایون پیوست و حسین محمد سلطان مردی از قزل اندکو
با سه هزار نفر از لشکر خونخوار تاختن توابع فراه مامور گشته بود از
و رفته بانجا مصطفی نام ابدالی حاکم قلعه خاش جنگ کرده حاکم مزبور با جمعی از افاغنه
مقتول و سر او را با گرفتاران انفاذ حضور والا و قلعه خاش را بحوزه تصرف
در آورده چنین همت گیتی گشا مقصور بان بود که اطراف اربعه هرات

محصور حسنه منصور شود در بیست ششم شهر شوال ده هزار نفر از سپاه
نصرت قرین را سر کرده کار آگاهان رزم دیده با توپخانه و اسباب
سپاهداری بحراست لشکر محل نقره مامور ساخته چون آب هرات
طغیان داشت از سمت زنده جان و کبوتر جان که گذرگاهش نسبت
بسایر جاها بهتر بود عازم بالا شدند و هنگام ظهر محل موسوم
بده نو محل نزول اردوی نصرت نشان گردید و افواج قاهره که از بلندی میل بالا
سرکشش دیده افغان گشته تصور چپاول و لجبان لشکر ظفر اثر گردید دلیرانه
از قلعه برآمده به پشت بازی دیوار بست قریه شمشاد که حصن حصین بود آماده
جنگ شدند حضرت ظل الهی که مشتاق چنین روزی بودند فی الفور
سر و بر را بدرع و مغفر لطف خدای یگانه آراسته بمرکب گردون خرام
سوار و مهیای کارزار گشته تفنگچیان پیاده و توپخانه را با قول همایون از
پیش رو بمقابله افغان فرستادند که آن طایفه را مشغول جنگ ساختند
و آنحضرت با دلاوران اژدر در و نهنگان دریا غضنفر فرسا که بضرب یکه
آویز جوزا را در هم شکستی و با برق سیف و سنان شیر خرمن عمر خسک
و تیر را توده خاکستر میساختند از پشت سر آنکوه برآمده ما بین ایشان
و قلعه فاصل و لطو تپه‌هاییکه سالکر نزراحایل شدند از یکجا سر دهان
آتشبار توپ و تفنگ از دم نهنگ زبانه اعصار فیه نار

فاحترقت

فاحترقت مشتعل ساختند و از طرف دیگر رمح و سنان زبان طعن
دراز کرده بخطاب هل تجزون الا ما کنتم تعملون بنوا بنار
پیوار چون آن طایفه چنین بقهر خدای یگانه از هر طرف چو زاده چار سر پنجه بلا دیدند
آهنگ فرار کرده شیر شکاران که تا آن زمان از تعاقب افغان قلاده منع بر
گردن داشتند باشاره آنحضرت سر از سلسله خودداری کشیده
از هر طرف جنگ و چنگال دلیری بازنده بکشتن و بستن و دریدن و شکستن
پیوسته جمعی از آن غنم را دم شمشیر آتشبار از سر گذشته بگردن
رسیده و فوجی را از نهرهای عمیق بگردن رسیده از سر گذشت
سه هزار نفر متجاوز با جمعی از رؤسای ایشان در خاک و آب و سبز باد
فنا دادند و علم و نقاره خانه ایشان بدست آمد پس خدیو فلک جناب
مظفر و کامیاب بجانب منزل عنان تافته است و صلاح
مقتولین را بدلیران و نقد هستی گرفتاران را بمالک میران بخشید
از حسن اتفاقات اینکه چون جمعی از قشون بهیئت اجتماعی از لشکر
نصرت بضابطه مقرره در آن طرف رودخانه بقراولی اقدام داشتند از همینجا
کردند ز فلک بیشتر گرد میر رسید انبساط فرار آن طایفه که از جمع و دشت
سرنوشت کار آنفرقه بنه روزگار را که کلک قضا بخط غبار نوشته بود
در یافته بکرمش سر راه ایشان از رود گذشته با هنگ رد و جنگ جنگ ساز

و تا پای حصار هرات مخالف نوازی آغاز کرده مضراب شمشیر زخمه زنان
چار تار پیکر عنصری ایشان گشتند روز دیگر خسرو فیروز جنگ خورشید
خاوری با کوکبهٔ نیک اختری آهنگ سیر پل منتزهات این رود نمیر
نام کرده عازم پل مالان گشته در چاشتگاه بقریهٔ ناکهان که در کنار
پل واقع بود نصب خیام کرده فرمودند برجهای متین باطراف اردوی ظفر
قرین ساخته هریک از سران و سروران لشکر در سمت حفر خندق
و مورچل بترتیب دلاوری جهانبانی در عرصهٔ خاک بنیاد نهادند
و دویم که هشتم ذی قعدة الحرام باشد دلاور نام تایمنی که بحکومت
او به دشت فلان و غور و سبزوار سر بلندی داشت با سه هزار نفر
از تایمنی داوطلبانه وارد معسکر فیروزی اثر و از نوازشات خدیو بنده
پرور بهره ور گشته و از غرایب امور اینکه در همان ایام روزیکه
خدیو کامکار عصر از سواری مراجعت کرده بودند در میان خیمه اماکن اسلحه
حرب از خود کنده بعزم تفرج بجانب شهر بکوشک بلندی
که بحکم والا ساخته بود برآمدند همان دم توپچیان افغان خیمهٔ مبارک را
منظور داشته توپی انداختند که گلوله آتش سقف چادر را شکافته در
جای که نشسته بودند در کنار فرش بر زمین افتاده یکذرع بیشتر در خاک
نشست و همانا گذشتن این نوع خطر از وقایع عجیبه است و بجز سپرداری حفظ

حضرت داور و قوت

حضرت داور و قوت اقبال صاحبقران غضنفر فر جای دیگر نداشت
و چون هنوز بیکه از قمر زده ملک هسان کوه به سمت غربی هرات که عبارت از
نزل نقره باشد مقر دلیران آنجا و جانب جنوب شهر و سمت پل مالان بود
معسکر خیام فلک فرسا شده طرف شرقی شهر خالی بود لهذا در
چهارم ذی قعده فوجی از دلیران لشکر ظفر اثر با توپخانه و تدارکات شایان
مأمور نشسته شده از آب هریرود عبور و در محاذات راه کرخ در جانب
شرقی شهر لوای توقف افراخته راه عبور و مرور بر افاغنه مسدود سازند
در روزیکه مأمورین عازم شهر بودند حضرت ظل اللهی از معسکر جلال و سنگر عساکر
غزا متوجه شهر گشتند که افاغنه بسمت شرقی نتوانند حرکت
و مأمورین از روی اطمینان خاطر در مکان مقرر مقام و مقر و برج و سنگر برای حفظ
نتوانند ساخت و معهذا اسیدال با فوجی از افاغنه ملیچی و ابدالی از در
جلادت درآمده سر راه بر ایشان گرفته جنگ در پیوست دلیران
میمنه و میسره و سرکردگان قلب و طرح باقدام توکل بمدافعه اقدام کرده آثار
شکست فاحش دادند سر و زنده بسیاری بدست آوردند و بعد از جنگ
محل توقف اردوی شرقی از قلعه هریرود آنحضرت همت به تسخیر آن مکان
گماشته شب یکشنبه دوازدهم شهر ذی حجة الحرام با جمعی از خواص عزیمت الطرف
کرده روز دیگر هنگام صبح که لشکر نجوم از معسکر فلک عزم

کوچ سلطان زرین کلاه مهر رایت گیتی فروز را از لشکرگاه مشرق آغاز طلوع و
عروج کرد اردو را از آنجا حرکت داده متوجه قریه اردوخان که یکفرسخی شهر است
گشتند افواج بلیاک باز مانند خاشاک همراه برآتش تابناک گرد
و هجوم درگرد به هیئت مجموعی ارباب مخالفت در آمده بقیه باران طرح
بحکم والا براینان تاخته تا کوچه بند شهر تعاقب کرده جمعی را هلاک و جمعی
از سرکردگان ایشان را اسیر و غنیم فتراک تاخته شتر و اسباب زیادت آوردند و لشکر
نصرت نصیب بغایت و ترتیب در کمال آرایش و زیب با غنیمت
و کسب آمده اردوخان را مقر دولت حضرت عطف عنان عزیمت بمستقر
ظفر کردند دیگر از وقایع مشروعه آن ایام اینکه در شب نوزدهم ذیحجه الحرام
سه هزار نفر از دلاوران نصرت نشان بتاخت میمنه و هلکتوس حمز
اعمال ... روانه مامورین بموجب فرمان آن نورجی را غارت
و جمعی اشرار را و بقیه را که در آن سمت مظهر آثار شرارت بودند عرضه
تیغ تیز ساختند و با اسیر موفور و غنایم نامحصور وارد منصور معسکر گشته
سرکردگان مبرا یه پوشش صلاح خود شیار شعاع و بهره یاب انواع احسان
و اصطناع شدند و هم در آن زمان محمد بیک مروی که سابقا از دربار
گردون مدار بحکم همایون نزد عبدالله خان حاکم بلوچستان رفته
که او را از آنطرف برسر فرشته ها رجا ورد مراجعت رخبر گشته شدن

عبدالله خان را

عبدالله خان را العرض و الا رسانید توضیح این اجمال آنکه عبدالله خان بعد از وصول
خطاب مستطاب خدیو فلک جناب بدعوت انّی عبدالله آتانی
الکتاب کتاب آداب گستر فرمان را تاج تارک مباهات ساخت و
بتدارک سفر قندهار پرداخته بود در خلال آن حال بیعی میراد و خدا
یار عباسی حاکم سند مجادله اتفاق شده در آغاز اشتعال نوایر حرب
گلوله بر سر عبدالله خان خورده از پای درآمد بلوچیه چنین دیدند که بر سر سرداران ایشان
این قضیه آمد روی از معرکه حرب برتافته شدند و امیر محبت و امیر ابتا زولدران
عبدالله خان عریضه مشعر بر شنوح این واقعه نوشته بمصحوب ... عم
خود برفاقت موفق بیک فرستاده از موقف اعلی نیز فرمان ایالت
بلوچستان باسم امیر محبت که ولد اکبر عبدالله خان بود اصدار و شرف الیه
و هر یک از اولاد عبدالله خان را با ارسال خلاع و افواج نقدینه و نقدات
پادشاهانه امیدوار ساختند در بیان مقدمات دار الرفاه فره
و کیفیت محصورین آنجا بنحویکه سابقا اظهار آن شده محمد سلطان مروی که
از لشکر نفوره بتاخت توابع فراه مامور شده بود بعد از قتل مصطفی ابدالی
و ضبط قلعه خاش در همانجا توقف داشت ثانیا مامور شد که
سار ... دار الامان کرمان با حاکم سیستان و قشون کرمان
و سیستان باتفاق محمد سلطان بجهت تسخیر فراه مامور و مقرر شد که ظهیر الدوله

ابراهیم خان قشون سرحدات خراسان از راه طبس کیلکی زم فراه گشته
بعد از ورود اردو تمامی سرکردگان حسب الصلاح او تقدیم این خدمت اقدام نمایند دور حبی
آمدن مأمور دیگر جمعی از قشون اردو بموجب فرمان از قبل تا خبر گرفتن
و نسبت می توزیع شدها متعین گشته مأمورین بقلعه بست مستولی و اهل قلعه
قتل و غارت کنند و متقارن آن جمعی از افاغنه علی زائی از جانب حسین خان بسر
کردگی بار وخان نام بابائی که در ایام استیلای افغان حاکم لار و بندر بود بدفعه
بر خواسته صید شیر شکاران گشته شد و مأمورین با اسیر و غنیمت بسیار
برگشته با ماهودی بیگ ملحق و در کنار سنگرگه یاخت نواحی فراه
خواسته شد اما مقارن ورود اردو ابراهیم خان بجد تو طبس جز افشار ترکانیه
گوگلان از شغر جزائر بسامع علیه رسیده ابراهیم خان بر وفق فرمان
آمدن خود را موقوف و عنان بعزیمت هیشه ایشان معطوف ساخت
توضیح این مقال آنکه چون درحین توقف موکب همایون در ارض فیض مشحون
از طایفه متعهد دادن جمعی ملازم گشته در این اوان ملازمان نوزر را
نجو متعهد سرانجام در دروازه بیاشه بعد از ورود بجد تو اسفراین اعتبار ابشار اخبار
موحش از طایفه الف نایره شرارت ده اسب و استیلای رعایای آن
محل را غارت کرده عنان برتافته بنا بر اصغای این خبر ابراهیم خان بمعاودت
مأمور و فوجی دیگر از لشکر نصرت اثر بسرکردگی اسمعیل سلطان فرخیه

و علیقلی بیک

و علیقلی بیک سارولیلو باعث اما هودی بیک نافرو گشته فرمان بغرنظار
هوست و اما هودی بیک تا ورود سرکردگان سبک عنان کرده جلو جلادت را
از جانب قلعه کشیده و از اما هودی بیک برخلاف حکم والا انتظار ورود
سرکردگان کشیده برای اظهار رشادت در بیست و ششم شهر ذیحجه بنه را از مکان
سابق پیش بعهده نور آنکه تا قلعه فراه تکفیر شش و نیم مسافت دارد لشکر
کوه برفی نور رود ورود ایشان سنگر و نو علیمردان برلورده ذوالفقار خان ابدالی که
در فراه پیشه با افاغنه فراه در حوالی شیلی و فراه رود سر راه ایشان را گرفته
محمد سلطان با سرکرده قشون در معرکه متقی شدند و افاغنه جری گشته
روز دوم و سیم نیز همین معامله پیش آورده روز چهارم در اثنای کیر و دار از سر
کردگان جدید دو عسکری که از عسکر همایون مأمور شده بودند بسر وقت
جنگ رسیدند و بپایداری و ثبات قدم هنجه تاب افاغنه
گشته ایشان را شکست فاحش داده بیست نفر از ایشان را قتل و جمعی را
زنده دستگیر و بقیه بجانب قلعه فراه فرار کردند اما هودی بیک بسبب
این خودسری دستگیر را تغیر داده بسوء حزم و تدبیر او ده نفر سرکرده معتبر
کشته شدند از خیانت کرده دو سرکرد لشکر معزول و باقی
سرکردگان دلاوران در ایزا این فتح بنوازش مشمول گشتند
و بعد از ورود موکب والا بمنزل ناگهان که در وادی یافته سعادت یاب

در بار شهر بندیان ساختند ایشان را ابر کرد کاسمعیل خان دلدار الاسم آن جلو با
فوجی از افواج قاهره مامور محاصره اسفزار ده شبانه چند روز جمعی را ابرکرد کیا سردار
سلطان قراچورلو بعزم دست برد روانه ولایت مزبور گشته مامورین
شب در خرابه قلعه عزان دور کمین کمین نشسته هنگام سعیده صبح جهان
افروز سعد دوی جلوه گر میشد ظهور در برد گشته افاغنه قلعه سر بسیاری ان جمع
قلیل چشم بخت سیاه گرده سپاهانه از قلعه اسب جلادست
برانگیخته رزم جویان بهرام کین در آمده تیغ در ایشان نهادند سر و زنده بسیار
و دواب و اغنام بیشمار بدست آوردند روز یکشنبه هفدهم
محرم هزار و صد و چهل و چهار هجری باز افاغنه با ذوالفقار خان تجدید عهد کردند که تا رمق از
جان ایشان باقی است در کشش و کوشش کوشند پس درب
قلعه را بستند چشم بصیرت خود بسته با جمعیت تمام از رودخانه
هرات عبور و با قراولان آغاز شر و شور کردند حضرت ظل اللهی از فراز منظر
که برای تماشای فراز شهر درست ترتیب یافته بود عمارات هر روزه مشغول
نظاره بودند دیده بانی لوای کیفیت فهم ایشان که قبل از آنکه قراولان خبر
رسانند بر مرکب اقبال سوار و با افواج نوکر از عازم کارزار شده فوجی
از جانب شرقی بر سر ایشان تعیین و خود با جمعی از پیش روی انطالیغه اسب
انداخته سر و زنده موفور از ایشان بدست آورده تتمه از فرط اضطراب خود را

تاب زده جع

شبیخون

با آب نوحه جمعی نامه زندگی را در آب شستند و ذوالفقار خان نیز در رودخانه
اسب غلطیده بیشتر دستی طالع خود بدر رفت اما اسب سواری او
با زین و یراق بدست آمد و همچنین یکدفعه نیز چون نمک زیاده بر سایر
ماکول در هرات نایاب بود در ظلمت شب فوجی از انطایفه نمک
نشناس برای تحصیل نمک بسمت کرخ رفته بودند بحکم والا فوجی به شب
انطایفه نمک گیر بر دو چشمه شمشیر زهرآگون تلخی شور بجان شیرین ایشان
برانگیخت و هر روزه دست قضا برین نهج از پرویزن چرخ شور چشم
نمک بر چشم آنگروه میریخت تا آنکه زمان محاصره چهار ماه امتداد
یافت سیدال از جانب حسین غلجائی با فوجی باعانت ابدالی آمده بود
چون اکثری از لشکریانش در محاربات عرصه تیغ فنا و بقیه از فقدان
قوت گرفتار جوع و عنا شدند در شب غره ماه صفر جای مفر دیده از شهر در آمده
روانه ولوای گریز گردیدند افاغنه چون پای ثبات راست و اسباب
شکست را درست دیدند چند نفر از رؤسای ابدالی را نزد اللهیار خان
که نزد الحضرت فرستاده روان کردند بتوسط شفاعت ان مستدعی
نیابت هرات و متعهد دادند خانه جمعی از رؤسای ابدالی گشتند
هر چند که القای عنقای بلند پرواز همت الحضرت خبر در قله قاف تسخیر
آن ملک دلپذیر نشیمن نمیکرد اما بنا بر صلاح وقت استدعای

کار آن طایفه بحسب ظاهر از در سخت گیری و ابا در نیامدند بعد از روانه نمودن
فرستادگان ایشان جمعی از ابراهیم خان نیز در از دروازهٔ همایون
روانه فراه گردیدند بظن افاغنه آن شد که حسین از قندهار با عشایر ایشان
می آید و باعث رفتن ابراهیم خان شده لهذا از قول خود نکول نموده پیغام
داده اند که افاغنه برای تحقیق این خبر کس روانه فراه کرده اند بعد از رسیدن خبر
بمقتضای وقت عمل خواهد شد این حرکت مردم جنبان نایرهٔ غضب
آنحضرت گردیده فرمان والا صادر شد که بقاطعهٔ این شهر حواله بشمشیر
شیر است من بعد از آمدن ممنوع بهر در مخالفت و قلعه داری کوشند روزی
که هندوی تیره روی شب از انجم و کواکب سنگ فتنه را در دامن فرو در کشید
و آفتاب زرد گوش بقصد تیغ کشیدن بر دامن چرخ نیلی او کشید
از پنج دروازهٔ هرات از هر دروازه چند نفر از سرکردگان ابدالی
وارد اردوی معلی و متعهد انجام امر مقرره و مستدعی صدور منشور امان و نیاز
مند تفویض ایالت هرات باللهیارخان شدند و درباره این ملتمس
پذیرای انجام گشته اللهیارخان بایالت سرافراز و فرمان همایون را
زیب فرق افتخار و دستیاز خود ساخته سرکردگان در بعد هم بمذکور
روانه هرات شده بعد از سه روز اللهیارخان با سیصد نفر از ابدالی [illegible]
پنج دروازه ورود صاحب نام و آوازه وارد اردوی ظفر اثر و پیشکشهای

لایق معروض

لایق معروض پیشگاه نظر ساخت و بر طبق عرض الجماعت معروض
شده ذوالفقار خان با احمد خان برادرش مرخص بعد روانه فراه شده
اقامه گزین زاویه اعتزال گردد اللهیارخان با سرکردگان حضرت انصراف
بقلعه یافته عصر روز دیگر افاغنه قلعه بابرخان فخان را فرستاده عرض نمودند چهار
هزار نفر از غلجای بامداد ابدالی فراه می آید از موقف خاقان اقدس مرخص باشند
که اولا به پشته غلجای پردازند چون این حرف و سخن دروغ واهی عاری
از فروغ و یادی از لاف و حیله وری بود لهذا پیغام کردند آن گروه
که میطلبیدیم سالها برسیده راه خانه و خود بر در آمد غلجای و ابدالی هر دو
با یکدیگر ارتباط صوری و معنوی دارند ایشان اولا باید باهم اتفاق کرده
با سپاه نصرت پناه در معرکه کین خود نمایی نمایند آن وقت در مجادله بر
روی هم کشند پس مقرر شد که دلیران بارز مستعد جاول گشته
نیزه و سنان را که در آن چند روز بشط رهار کارسازی کرده در میان
حدیقه ظفر خشک لب تشنه کام مانده بود از جویبار زخم خصم سیراب
سازند اللهیارخان با سرکردگان از شنیدن این خبر شعله حال گشته
باز روی نیاز بدرگاه خدیو دشمن نواز آورده چون عهد آن طایفه را مانند
آفتاب زمستان و سحاب تابستان اعتباری نبود عبدالغنی
با بعضی از سرکردگان مامور توقف در اردوی همایون و اللهیارخان رخصت

معاودت بشهر پیشاور هفتم ربیع الاول عریضه از جانب سرکردگان
مامور بانغزار رسید مبنی بر آنکه ذوالفقارخان بعد از رسیدن بانغزار باستدلال
که از وقت فرار در آنجا توقف داشت افاغنه اسفزار را که جابجا بوده
روانه فراه ساخته چنین ایمن بعضی از دلاوران و صحنه نفاق بود یوسف سرکرده باز یکرانی را
با آن یکنفر از چاکران در باب روانه قلعه ساخته باللهیارخان و دیگر سرکردگان تهدیدات
وحشت انگیز مغامات وحشت آمیز فرستادند و فرستادگان
بازگشته خبر رسانیدند که افاغنه باللهیارخان بطغیان همداستان گشته در مقام
سرکشی می‌باشند پس عبدالغنی را با چند نفر از سرکردگان که در اردوی همایون
بودند حبس نظر ساخته باقی سرکردگان اسلام از محمد مهدی مرکب بودند مانند مداد
بسیاه چال انداخته بکلک قلم خط بطلان بر اوراق سازکاری کشیدند و یوسف
نامی چند باره صداقت ورزیده بود از حکم اقتضای یوسف اولاد حوزه
امرها مصون مانده رخصت معاودت یافت در بیان سرکشی
و طغیان اللهیارخان افغان جمع اللهیارخان بسپرداری حصانت حصار و بحث روی متانت
دیوار کارخود را در نفاق و رو روی نکرد که دست گشید حضور را از حبل المتین
این دولت پایدار گسیخت بمرمت بروج و استحکام دربندها رنگ
ستیزه روی ریخت شهر سیزدهم ربیع الاول فوجی از زردگوشان نفاق پیشه
در شب سیاه بظلمت قلعه سفید فرستاده انطایفه از تیغ سبز دلاوران

اوان حوض سرخ مانده

روی حوض را سرخ ساخته مجدداً جمعی را بطرف باغ غیبس روان کرد این
بیباره بسر باز آمدند و همچنین موسی داغی با جمعیتی کابدار از جوانب چشمه قرنفد
بتاخت باغات رفته فی الفور با مردو الا جمعی متعاقب او مامور دگر به
والا جمعی از زنها در آن جرار که هر یک در تیغ روح ثانی عزرائیل بودند عازم محل
موسوم بچریدی و نقر چادل چاپان بود گشته افاغنه نیز بهیئت اجتماع از قلعه
بیرون آمده پیادگان ایشان از جانب کوه و سوارها از پشت دیوار
بیست تا یک ساعت شب آغاز جنگ کرده شب تار را بستاره
ریزی گلوله نمونه روز قیام و شهاب شعله تفنگ در نمودن سطح زمین را
مانند چرخ نیلی فام ساختند و آن شب را خدیو فرد ز روزگار در همان مکان
که پهنا ور دو سیع بود بسر بردند صبحگاهان باز اللهیارخان آمده
در دربندگاه شیرهای قرار افسرده از خیره سری دست جلادت کشوده
اما صرفه نبرده از ضرب دست دلاوران سرکوب بلیغ یافته راه گریز
سپرده در آنجا بعرض رسید که دلاوران مامور متعاقب بوده بانطایفه
برخورده از شعشعه تابناک سیف لامع که برق غیرت دلیران بر آن افتاد
قطع بسیاری از افاغنه سایه نشین دلوار عدم و ما شاهد فنا هم شده اند
پس آنحضرت عطف عنان بمستقر دولت فرمودند و نیز یکدفعه تاک سیاوشان را
بسرافشانی تیغ رویین تن چون خون سیاوش رنگین و بار و ش ریختن از آن جلادت

زرجان

کشتگان سنگین ساخت شد دیگر باره هم اللهیار در سمت گیزران در جنب
هرات به رعونت هنگامه آرای عرصه کارزار گشته کوکبه والا با توپخانه به مقابله
پیچ و تاب از نیستان صفوف خصم باغی بر دستی توپچیان گلهای آتشین
دمبدم بر میدمید و در آب رود از دهان زنبورک زبانه آتش بر ثریا
میرسید همچنان قدر انداز در بار ازبج و شرای جان از زنبرخ زخمهای کاری
بیشمار از خزانه تفنگ بر یکدیگر می شمردند و دلیران یکه تاز حرف
هستی اعدا را از روزنامچه ایام بگزلک تیغ جان ستان میستردند
و هنگام شام که صولت قزلباش دار سپهر یعنی مهر زرین چهر عازم غرب
شد طرفین نیز بازگشت عازم جا و مقام خویش گردیدند و همچنین روز
دیگران گرسنه چشمان دیار قحطی در راه تحصیل آذوقه از خوردن زخم سیف
و سنان از جان سیری می گشتند و با وصف اینکه در هر طرف که از
گریبان جهان سر بدر میکردند تیغ مغفر شکاف دلیران در سرزنش ایشان
سر موی خودداری و نیزه بلند بهادران کوتاهی نمیکرد و باز از شدت
جوع در دل شبها برآمده برای دانه نخوشه پروین در می آویختند
و برای مشت کاه دیده از زر و انجم کهکشان میکشودند و قرص ماه را
با دست می لیسیدند و بشوق شیر از پستان شیر صبح لب سفید
میکردند لقمه گلوله که از دهان توپ پران بمحبت بجان و دل تفنگ

میکردند و در عوض

میکردند و در عوض با کول نیش تیغ و سنان را نوش جان کرده زخمهای کاری میخوردند
در روز بشام و شب بصبح نمیرسید که سر نیزه دهن نیزه سر مردی عرصه حضور
نمیشد و اسیر مال غنیمت زیاده از حد و حصر عرصه خدمت آنحضرت می گشت
چنین گویند متعلقان اللهیار خان در مارو چاق بپیشگاه حضرت ظل اللهی جمعی را
با حکام بادغیسات بمجاورت قلعه مارو چاق مور ساخته و مورین قلعه را تصرف
و کوچ کسان او را بدست آوردند در بیان سمت کبوتر خان و وقوع
فتح نمایان بتایید ایزد سبحانی در بیست و یکم شهر ربیع الثانی تتارزیکی
جمعی از افاغنه را هوای بلند پروازی بسر افتاده بسمت کبوتر خان بال
پرواز گشودند اتفاق نشابه جمعی از شاهبازان اوج دشمن شکاری
بقراولی آن سمت مأمور گشته بودند طرفین بسند شیشه و حجر و پنبه و شرار
ملاقی یکدیگر گشتند جمعی از آن گروه مطمورها ام بودهم جسته و بقیه بویرانه حصاری
در نزدیک قریه گذران که تحصن و دلیران نیز با حاطه آنمکان پرداختند
و هنگام فجر که خسرو زرین افسر مهر پا برکاب اشهب شر کام سپهر
گذاشت قهرمان جهانبان از سر قهر و کین با دلاوران ظفر قرین متوجه آنجا گشته
اللهیار خان نیز از قلعه برآمده فوجی از تفنگچیان گزین بمدد محصورین تعیین کرده
آن طایفه همه جا کشش بردوش رزم ساز و حرب کنان با دلوله و فغان
رو بانمکان گذاشته دریای لشکر فیروزی اثر محیط آن ویرانه بود بحرکت

عصای موسی اعجاز یعنی انگشت اشاره والا بلد لول فانفلق البحر وکان
کل فرق کالطود العظیم کوچه داده تا انطغر داخل حصار گشته یاران
خود مایوس شد پس آنحضرت سواران خونخوار و دلاوران نیزه گذار را
دو دسته کرده و هر دسته را در سر راه ایشان یک سمتی نشن و تفنگچیان با
باکر در محاذات راه باز داشتند افاغنه بیزار لحظه درنگ پشت
به پشت داده مانند موج از پی یکدیگر روان و چون سیل کوهساران عربده
کنان بجانب قلعه شتابان گشته چون بحر فرودش نیز بنحوی مودای
وحال بینهما الموج وکان من المغرقین بظهور آوردند و جمعی کثیر از افغان غریق
لجه فنا گشتند واستنان یک نیزه دار از سر ایشان درگذشت
وجمعی هم بقید اسار گرفتار گشته روز دیگر مجلس عنبر شمایل آراسته عبدالغنی
و باقی سرکردگان افغان را در اردوی فلک مثال بعز محفل اقدس باردالم
هنوز آفتاب یک نیزه بلند نگشته بود هزار و سیصد سر بر سر نیزه بلند گردیده
و سرکردگان مورد عطایا و نوال و روی افغان سر بزیر افکنده غریق بحر
خجالت و انفعال گویند

در بیان تصرف کردن افاغنه قلعه اوبه را

بعد از وقوع این فتح دلاویز در همان روز طرف شام خبر رسید که افاغنه
قلعه اوبه را تصرف کرده اسمعیل خان استاجلو را از اسفراز مامور
به استحفاظ آنجا شده و میرزا ابراهیم کلانتر میشت ه در آنوقت بحکومت

عوزبان لم الالار

غوریان سرافرازی داشت در رفقای ایشان بقتل رسانیده اند توضیح این
اجمال آنکه چون ماری زبانان اوبه در جزو با افاغنه دمساز و در شرارت همراز بودند
اسمعیل خان با رفقا بتحقیق حالات ایشان مامور گشته بالام کلانتر اوبه چهار هزار نفر افغان
بسرکردگی شیرم و اشرف سلطان و ایاز نام از هرات عازم اوبه و شب در حوالی
قلعه کمین کرده هنگام صبح در دریچه مهر انور منفتح دروازه قلعه گشاده شد افاغنه
از کمینگاه بیرون آمده قلعه را تصرف و اسمعیل خان و رفقای او را بقتل رسانیدند
و نیز در خلال این احوال خبر گرفتاری اللهوردی بیش علیخان بعرض والا رسید توضیح این مقال
آنکه بعد از ورود موکب اقدس بحدود هرات چون اللهوردی بیش علیخان بنا بر محاذات
با افاغنه فتنه ها رز جهه سازی درگاه جهان جاه سر باز زده دلاور خان [illegible] با جمعی از دلیران
خراسان به پیشه او مامور گشته تا زین نور شش برده قلعه تمران را مسکن او بود
تصرف و او را دستگیر ساخته بدرگاه معلی فرستادند و مومی الیه در روز ورود در
رود ب ولت سرا که بوسه گاه سرکشان [illegible] بر گردن تسلیم نهاده پیش
از خجلت بار کوه کنی بودش

در بیان تسخیر هرات و انجام کار [illegible]

در اواخر رجب المرجب اللهیار خان شیخ الاسلام را با جماعة نام معتمد خود
روانه دربار عظمت مدار ساخته تعهد نمود هرگاه افاغنه در قلعه اوبه محصور سپاه
منصور اند با کوچ او که در اردوی معلی می باشند مرخص گردند بدان عذر و عذر خفیه
سای آستان اقدس قدر ظاهر شد و از جانب آنحضرت نیز این مسئول

پذیرای قبول و در سلک محصورین منسلک گردید فرمان والا درباب حضرت که الهیارخان و
اطلاق محصورین بصدور پیوست اصدار قرین شد الهیارخان بعد از حصول کام دلش مرام شیوه
مردی برکنار گذاشته زن جمعی را هلاک ساخت دفعه بازجا درپای شیر حربی برکشیده
رایت مخالفت برافراخت در چهاردهم ماه مزبور که آن حضرت با فوجی بسمت
کارزارگاه توجه فرموده بودند از راه جهل و غرور آواز بلند آوازی [illegible] عفو و تقصیر
بگوش دلیران غیور رسانیده به پای بخت سعید و کارزارگاه معرکه جنگ شتافت
و جامه عمر بسیار از [illegible] بود از زخم [illegible] شمشیر آبدار شست و شو یافته و حمزه
سلطان نوفلزایی در حین ایالت هرات با الهیارخان مفوض شده بر مرتبه
وکالت اعتبار یافته الهیار بقلعه هرات شتافته بود از بن استخوان
تا نشئه ملت تمرد و دستگیار الهیار شده بود ثانی فرار گرفتار حقوق
عنایات خدیو کامکار گشته حین مختلف یکدروازه از جانب الهیار
بطایفه نوفلزایی مخصوص بود متعهد گشت و هرگاه [illegible] او اغماض شود طایفه مزبوره در
دروازه را بر روی کاشتگان [illegible] گشوده برای امتحان این
مدعا در شب شنبه سیوم رجب امان نوفلزایی از جمله اعاظم افغان [illegible]
چندی قبل ازین از الهیار روگردان در حین دارالامان دولت ابد
بنیان گشته بود حضرت اقدس مستدعی تقدیم این خدمت گشته
روانه شد الهیار و [illegible] حمزه در یک بند [illegible] از درهم و دینار

درآمده امان

درآمده امان و در آنجا محاربه تقبل رسید بعد از ظهور این واقعه حمزه نیز بحکم فرمان قهر
تیغ قصاص امان از عقب امان شتافت پس در هر طرفی از اطراف شهر و جمعی از
هرات نزدیک بقلعه [illegible] قوم بند که از [illegible] که از هر سنگری فوجی از بهادران
بقلعجات مزبور مامور و مقرر بودند بشدت محاصره کار بر قلعه گیان تنگ و عرصه بر
ایشان را منحصر بگلوله توپ و تفنگ سازند بعد از چند روز که از عجز [illegible]
ارباب [illegible] درآمده مستدعی رخصت الهیار و عفو و [illegible]
تلافی مافات شدند پس در غره ماه مبارک صیام که شاهد ابروی هلال شمشیر دلیران
لب از خنده شادی فرو بسته بود و از نقاره خانه اقبال اوای نصر من الله و فتح قریب
[illegible] نشست ندای [illegible] آویزه گوش مخالفان گشته [illegible]
کیوان جلالت [illegible] در روب و تخلیه قلعه تعیین و طوایف افغان هر یک
از دروازه سمت [illegible] کرده آغاز درآمدن کرده بمقتضای ملجا او مغارات اومدخلا
لولوا الیه و هم یجمحون رخت بخارج قلعه و فرار [illegible] کشیدند و الهیار و رفقای او
مشمول عاطفه امان شده بودند با منشور عفو و بدرقه عنایت سالم و غانم روانه ملتان
گردیدند و برای [illegible] کوچ افاغنه [illegible] و الاغ سرانجام یافته از ابتدای ارض اقدس
[illegible] تا انتهای [illegible] محمد سمنان مکان [illegible] تعیین و [illegible]
فوج فوج روانه خراسان شدند و میر محمد سلطان حاکم جام که کیفیت احوال او سابقا
نگاشته لوح تحریر گردیده بایالت هرات سربلند و بخطاب خانی و [illegible]

گردیده در هفتم رمضان با جنود نصرت قرین و دبدبه درین داخل قلعه گشته بساط
تمکین گسترد **در بیان تتمه وقایع فراه بعون حضرت اله** بنحوی که سابقا نگارش یافت
ظهیر الدوله ابراهیم خان بعد از مراجعت از طبس برفع فتنه گوکلان مهتم گشته بعد از
ورود سبزوارات آن طایفه از کرده خود پشیمان و فاتح ابواب استیمان شده
جمعی را که برای سفر هرات تعهد کرده بودند روانه دربار فلک مدار ساخته ملازمان
مزبوره در غره محرم وارد درگاه جهان پناه و مامور بغزاه گشته و ابراهیم خان نیز
بعد از انجام این امر و نظام مهمات سرحدات خراسان بموجب اشاره
والا با سپاه ابیورد و سرحدات وارد ارض [illegible] جاه و از آنجا روانه فراه
گردیده در بیست و نهم شهر ربیع الاول بر سر قلعه فراه بتحریک لوای نصرت انتها کرده
فیما بین محاربه واقع و شکست فاحش بحال آن طایفه راه یافته سرکرده افاغنه بعوض [illegible]
در آمده پس ابراهیم خان پاشا ره نمایون در مقام تسخیر [illegible] برآمده قریه [illegible]
بقمر را برای نزول اختیار و با فوجی از دلیران بیگمان آمده مشغول برج و حصار
[illegible] شد افاغنه از مشاهده این حال مهیای قتال گشته از قلعه برآمده
از هر طرف هجوم آور شدند دلیران خراسان نیز تابیده که کار جهان و ادبار
خذلان کارگاه و کامران صف آرای معرکه کارزار گشتند از گرد انگیزی یلان
که مظهر آثار و خسف القمر بود از زهره ستاره ولوله و آشوب بیداد در آن از بد لول
و یقول الانسان یومئذ این المفر به قیام قیامت هر یک گشته در یک ساعت

هزار و چهار صد نیزه

هزار و چهار صد نیزه سر در عرصه میدان نهب گوی غلطان بعکسه سرکردگان چابک
سپاه را از عطای خلعت اختصاص یافته شدند و چون دلیران او را مذکور می‌شد
فراهیان از حسین غلجایی استمداد کرده از جانب او جمعی به اعانت ایشان می‌آیند
و ماحش بلوچیه گرمسیر اتاره در حوزه اختیار حسین سلطان مطمح نظر آفتاب
اثر بود لهذا طهماسب بیگ جلایر و فوجی از سپاه نصرت شکر ظفر اثر را با فوجی روانه فراه ساختند
که اگر از افاغنه قندهار اثری ظاهر شود باتفاق ظهیر الدوله بمدافعه پردازند و الا طهماسب
بیگ از راه نجم الدین و بابایاب تاخت قلعجات بلوچ رایت
عزیمت افرازد و [illegible] روانه شدن طهماسب بیگ خان مجدد اکسان حسین
برای اظهار اطاعت و تعلق [illegible] پیشکش و تشوقات لایقه وارد دربار
فروزی اختصاص گردید اتفاقا علیه مظهر حقانیت سمتاس اقدس التفات ایشان
گرمسیرات که طهماسب بیگ را بمعاودت مامور ساخته اما مردم فراه
بعد از آنکه هراتیان را در ماه روز خویش دگر بار حیرت و تشویش دیدند
از امداد ایشان مایوس گشته چند نفر از روسای فراه برسم استمداد نیز و حسین
فرستادند حسین نیز ده نفر از جوانان نامی جوزا السرکردگی سید ال بمعاونت ایشان
ارسال داشته بود مقارن آن اولیا دولت وارد فراه و اهالی آنجا از فتح هرات
آگاه و متقلد مرت سند ال الطاعت این جماعت را از حوصله قبول امر محال
دانسته افاغنه غلجایی را از آن طرف هنگام شام داخل قلعه فراهیان نیز از آن طرف

آغاز کوچ کرده بار رهبر نجابتی فرار و بعزم شدبار میان جغور استوار بستند نصف شب
این خبر با بهار قراولان بعرض ظهیر الدوله رسید در ساعت جمعی از سرداران
عرصه دلیری را بتعاقب ایشان فرستاده سر دو هزار نفر به سیار به پیت آورده
چون اکثر سپاه رزم ساز از راه غلبه طمع در زر نشین اوقات محاجب
[illegible] شنیدند سپاه رسیده بکسب غنیمت پرداخته بودند بقیة السیف
جغور ابسر منزل نجات رسانیده قلعه فرار ده با توابع بحیطه التصرف در آمده
تمامی اموال اهل قلعه در بر جا مانده بهره دلیران ظفر قرین عنایت و مرحمت
شد و مقرر گردید که امیر اسحاق خان با افواج نصرت نمون روانه موکب همایون
گردد پس حضرت ظل اللهی بعد از فراغ از ضبط و ربط امور و احکام در
نوزدهم ماه فرخنده فرجام صیام بسیر شهر آهنگ و سنگ النولوی را از فوام
اشهب جم رنگ عزین رنگ و بالعصر بذرخشان هم سنگ فرموده از روز
این ظلمت و نور آثار فمحونا آیة اللیل و جعلنا آیة النهار مبصرة بظهور پیوست
و نقش جاء الحق و زهق الباطل بر صفحه روزگار نشست خدیو فلک جناب مانند
بدر از میان شهر گذشته باتشیبهای خارج شهر شریف بعد طرف عصر
بمستقر دولت مراجعت فرموده در بیان رفتن شاه طهماسب میرزا قیصر
ایروان با پسر قصور اینها سابقا تحریر یافت که حضرت ظل اللهی
بعد از فتح تبریز بسبب خبر ساختن خوراسان فتح عزیمت بسمت ایروان .

نخجوان بود

و نخجوان که لوای توجه بجانب ارض اقدس افراخته شد بدین جهت فرصت
رومیه راه از کار رفته بود گرای حال از دست رفته ایشان را شکیبایی رمیده گشته
باطمینان خاطر از ضبط ولایت پرداخته شده چون شاه طهماسب مکرر اظهار میکرد
که حضرت ظل اللهی را مملکت جداگانه است فورا استرداد ولایات آذربایجان
احتیاجی بوجود ایشان نیست [illegible] بود از آنکه رایات عقاب پیکر [illegible] همگنان
بر حسب مطعوب بجانب خوراسان لمعه انداز گشت شاه والا جاه [illegible]
بهای دولت و [illegible] افتاد ایشان [illegible] شکسته بال رومیه از آشیان
قلاع رم [illegible] مرغ [illegible] بسته بدام کمند در بسته بدست مرام ایشان
در خاطر آمد [illegible] ارض اقدس معسکر کوکبه دولت بود برای رفع ماتقدم اراده [illegible]
و مکنون ضمیر را ابجد کشورگیر اعلام کرده از انجا که از حضرت اعیان دولت
شاهی را مردمیدان جنگجوی و مملکت داری نبوده اند تا بمملکت
گیری چه رسد در مقام منع در آمده ایشان را بجنبش و تا حد امر فرمودند لیکن
حرف انحضرت در حریم گوش صماخ امرای صاحب هوش و رای شاه بی بار
قبولی نیافته در لوای کوکبه اولا در تسخیر هرات بود تقلید انحضرت کمر اجتهاد
بر میان بسته در ماه جمادی الآخر هزار و صد و چهل و سه هجری مطابق ایت ییل از
اصفهان با کوکبه تمام و حشمت ما لا کلام بعزم تسخیر باقی ولایات
آذربایجان رایت افراز عز و در گشته بعد از ورود بهمدان ولیقلی خان والی

برای تهنیت جلوس سلطان محمود خان با نامه عنبرین شمامه و یکی دو شمامه عنبرین روانه
دیار روم ساخته خود روانه تبریز و در آنجا ایالت تبریز را از قشون پیک
انشا [illegible] جمعیت کامل مستعد و این وحشت م را بهوای [illegible] گذاری
منعقد ساخته بود تغیر داده به محمد قلیخان تفویض و از تبریز با تمامی قشون عراق و آذربایجان
و حکام و ولایات از طرف [illegible] که عدت ایشان بهجده هزار نفر
میرسید بجانب ایروان تکاور [illegible] گشته جماعت رومیه اره باد
و نخجوان را حال که بقلعه ایروان [illegible] علی پاشا حکیم اوغلی [illegible] ایروان از جانب
دولت عثمانیه سرعسکر و با تیمور پاشا ملحی و مستحفظ آن مرز و بوم بود [illegible]
علی پاشا نیز از ایروان بر آمده [illegible] ایروان [illegible]
و منطریس ترتیب داده راه بر جنود قزلباشیه بست کوکبه شاهی
با دریای لشکر از [illegible] بمقابله آماده فیمابین تلاقی
واقع و رومیه تاب صدمه فوج ظفر منصور نیاورده مغلوب و توپخانه و اردوی
خود را انجا گذاشته بجانب ایروان منهزم گشته قزلباشیه بضرب توپ و
[illegible] ایشان [illegible] اخذ کسب و غنیمت موکب شاهی از قلعه ایروان
گذشته در جانب [illegible] خیام [illegible] و بعد از
چند روز [illegible] قزلباشیه را [illegible] جلادت [illegible] همای عزم شان
در آتش [illegible] از دست [illegible] بمعرکه جنگ از راه

تا پای قلعه

تا پای قلعه [illegible] رومیه نیز با توپ و تفنگ از بالای حصار و پائین
قلعه [illegible] و در آمده قزلباشیه را عنان جلوداری از دست رفته
قرار را از جا رفته روی بر تافته بجانب اردوی خود شتافته و بهجده روز آن مکان
مقر کوکبه شاهی گشته چون راه آذوقه مسدود و بجهت غله باختلاط و غلا [illegible] روی
آورده دیگر در امکان مکث و توقف نمانده از راه [illegible] از آب ارس
گذشته از راه خوی و سلماس وارد تبریز شدند از انجا خبر رسید که علی پاشا
از جانب ایروان و احمد پاشای والی بغداد از سمت بغداد و لشکر عسکری منصوب
بود تسخیر عراق و آذربایجان مامور بند موکب شاهی از تبریز عازم زنجان و سلطانیه
گشته بعد از ورود [illegible] ابهر محمد علی خان [illegible] بیگلربیگی فارس با قشون
خود بار [illegible] شاهی [illegible] استقلال [illegible] ایشان گشته
از انجا از راه [illegible] همدان و جمع آوری قشون و [illegible] همدان
و ولایات و نواحی [illegible] در قریه موسومه بکردجان من محال همدان
خیام توقف برافراخته شد و احمد پاشا نیز [illegible] از استماع خبر نکبت
شاه والا جاه جمعیت خود را درست نموده حرکت و بدو منزلی اردوی شاهی
رسید و از انجا اظهار صلح و [illegible] دولت [illegible]
متاع خود و سرمایه [illegible] در بازار [illegible] بودند با
نقد جان خریدار کالای این سخن گشته یکی از عظمای اردو را برسفارت

نزد احمد پاشا فرستادند روز دیگر طلیعه عسکر رومیه نمودار گشته امنای
شاهی دیگر پای ثبات شان در کشاکش سرپنجه خوف در جای صلح و جنگ
و دامان خاطرشان گرفتار خار گریز بود تنگ بود ناچار سوار گشته مهیای کارزار
گشتند درین اثنا فرستاده این طرف از قلب عسکر رومیه با بلاغ حقیقه
مصالحه عرق آلود شتاب آهنگ آیات که هنوز باردوی شاهی نرسیده
بود از این طرف صفیر خروش نفیر توپ کوه کوب گرم اضطراب گشته
باواز بلند صیت تهور قزلباشیه را بگوش رومیان رسانیده در آن فرد حضرت
شاهی قلب بمحمد خان بلوچ و میمنه را بباقی امرا سپرده خود در رکاب بسیار رخانه
قلب قرار گرفته چین ته بیر جنگ حواله برای دیتد پیر محمد خان بلوچ را لیه از قول
جدا شده مباشرت تجرب دیانک طعن و ضرب غازیان تاب
جانب هر گشته توسن شیر کام خوف سرکشی کرده بر میسره خود نظم
قرار میسره را مستقر لوای چیهر شاهی بود از تزلزل آنها اخر شده و دلیران
رومیه بجانب قول هجوم آور گشته رایت فرار ایشان را منکوس ساخته شد
و چهار هزار نفر قزلباشیه در آن معرکه قتیل و گرفتار و تمامی توپخانه و اثاثه
شاهی و اهل اردو تصرف رومیه در آمد پس بقیة السیف لشکر فرار
کرده هر یک بدیار و اوطان خود شتافتند پادشاه با قلیلی از خواص و عام
وارد اصفهان و احمد پاشا کرمانشاهان و همدان را بدستور تسلط ایام

افغان بجهه

افغان کجبطا تصرف در آورده عثمان پاشا هم از ارس گذشته از راه جری
دسلماس آمده قلعه دمدم را مسکن دیورت اشاریه است محاصره کرده
اما رخنه در اساس قلعه وفور اشاریه نتوانست کمو لید از سه ماه رفته بر تبریز را
تصرف که محمد خان در قزلباروق من اعمال قسم به بقبایج خود برده با جماعت
بلوچ و هزاره فرار و تمرد اظهار کرده با طایفه بستمالیت محمد عثمان و غیره باز
گشته بجنگش پادشاه آمده از وقایع عبرت انگیز آنکه حضرت شاه طهماسب
برادری داشت موسوم باسمعیل میرزا در حسینی و محمود علی امر تعقیب شاهزادگان نعوذ الله
نامی مباشر خدمت امور قاپو و محافظ شاهزادگان بود چون باسمعیل میرزا
الفتی داشت اورا زخمدار در جوالی که از میان مقتولین بیرون برده اسمعیل
میرزا بهر طرف تک و دوی میکرده تا عبورش بولایت کوهکیلویه افتاده اتفاقا
صفی نام مجهول خود را برادر شاه طهماسب نامیده بود کوهکیلویه لوای استدراک افراخته
صفی میرزا نام از ورود او اطلاع یافته او را احضار و گوش بینی او را بریده اسمعیل
میرزا را نامرئی صحرا ابور و دلاوری جرأت پیشه با آنکه ولکا اصفهان بود در محله عباس
آباد ساکن گشته در اواخر تا شاه طهماسب از سفر ایروان مراجعت نموده موکب
همایون مشغول محاصره هرات می بودند اعیان دولت شاهی را ریشه بر اینهمه مطلع
و تحقیق احوال او نموده بعد از ظهور حقیقت نسب او در جزو اویزش که همه اشتیاق
شده بودند شاه طهماسب را بر طرف و او را براورنگ شاهی متمکن سازند

یکی از زوجات توطئه نقض عهد که شاه والاجاه را از آن مطلع ساخته روزی که مهد بوده مکنون
درون دل را بظهور رسانیده پادشاه سبقت جسته در سنگفی ... اسمعیل میرزا در حمام
بوجهی را در شاه بر سر او ریخته او را دستگیر و بحضور طلبیده بعد از سؤال و جواب
و تحقیق علامات و احوال از صدق مقال اسمعیل میرزا اتحادی نموده در حضور خویش
و برادر را شیع جدا کردن نعش خنجر او را از کردن کرفت **در بیان مصالحهٔ شاه**
طهماسب با امرای دولت عثمانی و صلح آن از جانب حضرت ظل اللهی
چنین مهجور ... ذکر یافت رضاقلی خان شاملو از اصفهان از جانب جناب
نادری بطلب ولایات و دولتقلیخان کنگرلو بتهنیت جلوس
سلطان محمود خان پادشاه سکندر جاه روم بآن مرز و بوم مامور شده بودند
بعد از آنکه خبر ورود موکب ... بر سر ایروان و شکست او ... دولت
عثمانی رسید رضاقلیخان را القلعه ماروین دولتقلیخان را بجزیره فرستاده
محبوس اختیار صلح و جنگ را با احمد پاشای والی بغداد و تفویض نمایند
و بعد از وقوع واقعه شکست همدان ... احتیاطاً اینکه مبادا جناب
ظل اللهی بار دیگر از خراسان را بعزم اعانت حضرت شاهی و کینه جوئی متوجه روم
شود احمد پاشا بعزم و فرمان پادشاه والاجاه روم از عقب صلح گذشته راغب
افندی دفتردار را به دربار پادشاهی فرستاده امر مصالحه را انجام و بعد از دولت
شاهی نیز محمد رضا خان عبدالله که در آن اوان قورچی باشی بود مامور انجام

این امر گشته

۱۱۰

این امر گشته با راغب افندی روانه بغداد و مقدمه صلح را بر این نهج گذاشته ولایاتی
که در جانب ایران مقطوع و مسترد کرده بودند اولیای این دولت صفویه متصرف گشته
این طرف ارس با ایران و آن طرف دولت عثمانیه متعلق باشند
و علاوه آن نیز نه محالات از محالات کرمانشاهان که از ایران برده بصیغه ایلیق
بسرکار احمد پاشا مقرر کردد و بدین دستور عهدنامه قرار یافت از طرفین و تاریخ عبره
مرقوم قلم معاهده شد و سولو صلح نامه را بمصحوب ... بیک معیر الممالک
و میرزا ... خلف بدرگاه معلی فرستادند و چگونگی را اعلام نمودند ... الیها در اواخر
ماه شعبان که کار هرات نزدیک باتمام بود وارد دربار سپهر احتشام
خدیو کردون غلام شدند چون این قسم مصالحه خصوصاً ابراز شکست با طبع
غیور حضرت ظل اللهی درست نمی آمد لهذا صلح را ... با بعضی قیود ... مقرر فرمودند
در اواسط رمضان محمد آغا نامی در عهد سلطان احمد خان برسم سفارت
از جانب ابراهیم پاشای وزیر اعظم آمده بسبب خلع سلطنت از سلطان
احمد خان و قتل ابراهیم پاشا جواب او در عقده تعویق مانده محمد آغا
در ارض اقدس توقف داشت او را بهرات طلب فرموده با
استعجال روانه اسلامبول و بپادشاه والاجاه روم اعلام کردند
یا تمامی ولایات ایران را رد نماید و یا آماده جنگ و ستیز باشند و خبر
توجه موکب والا را بجانب بغداد نیز صریحاً با احمد پاشا نوشته در ...

جنگ بدمهمان پرپریز باشند و معتمدی از نشاریه نیز روانه اصفهان ساخته با عیان
دولت شایی نوشتجات شنیعه و به بلاد ارقام منبعه مشعر بر توجه موکب
ظفر شعار باین مضمون غرا صدار یافت شرح فتوحات همایون لوایات ایران
نوشته ملوک دیگران بلاغت نشان گردیده مسوده مورخ
آنکه کلانتران و اعاظم و اعیان ممالک محروسه بتوفیقات یزدانی و توجهات
خاطر خطیر والا مستوثق بوده باشند که از آنجا که ببرکات عنایات ایزد
داور جهان شاه تیغ فلک فرسای والا را در فتح شهرها ضمیمه نموده موکب
سعادت قرین را همیشه نصرت و ظفر پیش رو و جیوش اقبال
جیوش را سر دوش عنبر راهبر و بازوی بازوی بخت فیروزی را در کشایش قلاع
و بلاد دستی دیگر بود درین اوان میمنت نشان بعون لطف قادر منان
زاغیه ابد الطاهرات را از دم شمشیر غازیان ظفر فر و بهادران اثر در تر
كأنهم حمر مستنفرة فرت من قسورة وزادی و بمصداق وظنوا انهم
مانعتهم حصونهم در قلعه هرات متحصن و متواری بودند بمفاد و قذف
فی قلوبهم الرعب کونه احوال ایشان متبدل و بمقتضای وزلزلوا زلزالا شدیدا
ارکان صبر و قرار از نهاد شان متزلزل گردیده از شدت جوع و بیم جان و از خوردن
زخم سیف و سنان بامان آمدند ما نیز بمقتضی کریمه و ان احد من
المشرکین استجارک و مدلول احسن العفو عند القدرة انطایفه را بکوچیدن

از قلعه هرات

از قلعه هرات امان داده ایم و شصت هزار خانوار ایشان را که حالت
در عرصه هلاکت و ورطه هلاکت بودند با خانه و کوچ کانهم جراد منتشر
شعرق ساحه ممالک خراسان الی خار و شهریار فرستادیم
الحمد لله تعالی تاییدات انیوی فتح قلعه هرات میسر و تمامی ایل
مزبور با طوایف غلجی که شرار با نظایر اتفاق ورزیده بودند مطیع و مسخر
گشته طوق اطاعت و چاکری در حلقه خدمت و فرمان بری بکیوان کشیدند
در خلال این احوال که از انجام مهام هرات فراغ حاصل و سرکشان مدعو
خراسان را آنچه کامی فرمودیم نوشته عالیجاه محمد رضا خان عبداللو رسیده مشعر
باینکه نیاز میراد و اولیای دولت علیه عثمانیه چنین قرار داده اند ممالک اطراف
ارسن بدولت علیه عثمانیه در اطراف شوره باشند تعلق داشته باشد و حق ایع
مصالحه در نظر ما حکم نقش برآب و موج سراب دارد زیرا که مقصد اصلی استخلاص
ممالک ایران است و مطلق بآن نپرداخته و آن را در ضمن صلح نامه مشروح
و مذکور نساخته اند و چون اسباب بندگان بتوفیق کردگار در رتبه برتری و اقتدار
یافته ایم برای همین است که بمقتضای الکلم راع و الکلم مسئول عن رعیته یاری
ضعیفان نموده شر حیلی لفیف را از سر ایشان رفع و ماده فساد را از فراخ ممالک
دفع کنیم نه اینکه نقش غفلت بر دل زده تابع رای دشمن در حقوق خصم
عهد شکن باشیم بحول الله تعالی و قوته امروز روز اعادی تیره و دوست اقبال خسروی

چیره ضعف بر خوارمان قوی و غلبه ارذل بر اشراف متصور است در این صورت از آن طایفه کم فرصت
که کریمه اذا جاء الخوف رایتهم ینظرون الیک تدور اعینهم کالذی یغشی علیه
من الموت فاذا ذهب الخوف سلقوکم بالسنة حداد مصداق حال
ایشان است تحمل این امر گران از حمیت مردمان طبیع غیور است چون صلح
مزبور بعنایت رضای جناب سبحانی و مخالف مصلحت دولت ابد مدت خاقانی بود لهذا
بعز عرض مقرون ملتمس بود هم از آنجا که سرپنجه شوق طواف مرقد ملایک مطاف حضرت
امیر المؤمنین و امام المتقین غالب کل غالب و مطلوب کل طالب علی بن
ابی طالب رضی الله عنه گریبان گیر دل و ضمیر حقایق تخمیر گزین آنکه توفیق استخلاص اسرای
مسلمین را از درگاه احدیت سایل و مستدعی باشد ان شاء الله تعالی بعد از عید سعید فطر
بهمعنانی جنود غیبی و همرکابی تاییدات لاریبی از حضرت سلطان اقلیم
ولایت و ارتضاء علی بن موسی الرضا رخصت گشته با جیوش بحر امواج
قوی چنگ دعا کر و شرار خوی فیروز جنگ بدون تأنی و درنگ کوچ بر کوچ عازم
کوفه بقصد نفر قلهم شد تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد و لاتقولن لشیء انی
فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله حافظ اگر قدم نهی در ره خاندان بشوق
بدرقه رهت بشود همت شحنه نجف ؛ و هر کس درین امر دخیل باشد
از کسوت حمیت عاری و بابهره از سعادت دین داری و سزاوار لعن حضرت
باری بود و حضرت اسلام خبر یافت و معهود از زمره خوارج خواهد بود ذکر وقایع سنه

مطابق سال هزار و صد و چهل و چهار هجری نوروز فیروز این سال در بیست
و سیم رمضان المبارک اتفاق افتاده بحکم نوروز سلطانی افواج قاهره نسیم
فاتح رنگ تنوی برتوی غنچه و قلعه در بسته از هار کشته و برج سرخ لاله
و قلعه سفید شکوفه مسخر سلطان بهار گردید افغان عندلیب از کوه
و شاخ شاخسار آهنگ شور انگیز نموده لشکر یغماگری
و جنبش از شهر بند چمن با پدران درخت بنام کشیده و قوت نامیه
پیشخانه کشش سلطان فریدون حشمت فروردین است بعزم دار
السلام چمن ارزیابی الوان خیام گلگون بر اطراف دشت زده و خدیو افسرده
مزاج دی در صحن گلگشت باعث اختلال اوضاع بستان بود بامر
قهرمان طبیعت از شغل و عمل گوشه نشین و نوباوه گل که زاده
قوت مولده و نتیجه نفس نباتی بود نافذ الامر عرصه خاک کره بسیط
زمین گشته درد ارا بضرب چمن زر سرخ گل سوی درهم و دینار لاله حبابی بنام
نامی سلطان نامیه رواج یافت و خطبای قمری و هزار با هزار زبان در
منابر شاخسار بر زمزمه دعای پادشاه زمان رطب اللسان گشته مجلس
تحویل ترتیب یافته نه هزار دست خلاع رخشنده و ثواب از زمره
امیران سپاه و چاکران درگاه از جامه خانه احسان عنایت و بعد از
انقضای جشن نوروزی کارکنان سرکار والا بامر همایون تهیه و تدارک سفر

بر و حشنه روز عید فطر از پل لالان نهضت و در جولگای کرزان قباب
خرگاه آسمان نگاه بزرده مهر و ماه افراخته شد و در دامنه صحرا از سرادقات
رنگین رنگ گلستان چمن جنت ساشد ابراهیم خان نیز در آن روز با افواج
نصرت نشان از جانب فراه وارد اردوی نصرت پناه روز دیگر هیچ پیرایه
پوش خلاع آفتاب شعاع گشته ایالت فراه را علاوه حکومت
قاین با سمعیل سلطان تکرزی ولد بیجن سلطان که در زمین زرادرسکنا داشت
مفوض و هر یک را روانه محل خدمت ساخت و طهماسب بیک جلایر الحکومت
مهمات را از توشغ نه و چرسمان و حاچیلر خطاب خانی سرافراز و جمعی
از ازغنه را همراه او کوه متوقر داشته شد که به هزار نفر از ایلات و تفنگچیان
سرحدات آنجا ملازم گرفته و رفته در چندپیره در جانب درشت قبچاق
واقع است قلعه متین احداث کرده در آنجا توقف نموده اگر از یموت
و کوکلان حرکتی جادر شود به تنبیه ایشان بپردازد و بعد از انجام امور مزبور لوای
کشورستان بجانب خراسان در اهتزاز آمده چون همیشه فتح و ظفر همواره به
باستقبال موکب همایون می‌آید در لشکر جام از جانب لطفعلی بیک
کرسته احمدلو و عاشوربیک پاپالو را از توقف قران یمور به بیشه ترکمانیه
طرفان بدند چاپار رسیده خبر رسانیده که فوجی از ترکمانیه آن سمت بکده تک
چشمه خلیجان عبور کرده آتش نهب و تاخته سرکردگان ماجی شتاقب ایشان

بویان و درکمت

بویان دوربست سغلای قریه پایان سر راه بران فتنه چیان گرفته سر و زنده بسیار
بدست آورده اسیر و غنایم را تمامی از آن طایفه استرداد کرده اند پس کوکبه والا در روز
پانزدهم ماه مزبور و انوار قدس مردم دیده اعیان از لوای مهر طلعت
مهرپرورش همایون پرآسمان رشک گشته و ضیع و شریف از شرف
اندوزی مهر بینش فرخنده گوهرش لالی شکر الهی را به منقب زبان نهفته شد
چون حسب میرزا کاظم بیگ مذکور که مزبور شده در هرات از درگاه شاهی برای ابلاغ
نقد صلح آمده بود بمقدمات سفر عراق و عزیمت جانب بغداد و صلاح
فساد و بعضی مواد را با ایشان مذاکره و ایشان را برفاقت ملازمت اکرمانان بر
و میرزا ابوالقاسم کاشی در پانزدهم ذی قعده روزانه اصفهان رخصت شده چگونه را پیش از
وقت بحضرت شاهی عرض و ابلاغ نمایند که این مصالحه متوقف بمصلحت بینیت
شوکت شاهی بجانب قم و طهران نهضت فرموده که در آنجا ملاقات و محاکمات
در قم و از آنجا بجانب بغداد اهتزاز لوای لوامع شود پس سرانجام اسباب
سفر عراق و تهیه و تدارک یساق تیوه جیتنه قرار نمود شکست حضرت شاهی در
همدان دو سه یک از ولایات لعاب بغی و نفاق بجلوه گری آورده
لکه بیگین حاکم و عامی خود ممیند لوند ایشان از تعقیه موکب منصور جمعی از سر
گردگان را با سپاه با کوه کیلویه و لرستان و فارس سمت سیلاخور
جابلق و قزوین و سایر ولایات عراق و منقاد نیست دارد سپهی تعیین

و مهمات آذربایجان را به بیگلربیگی کرمانشاهان تفویض فرموده بحکام ممالک احکام
مطاعه فرستادند که مترصد ظهور طلیعه همایون باشند و چون در محاصره هرات
خدمات پسندیده از عبدالغنی خان علیکوزایی بظهور پیوسته و شایسته ترقی و تربیت
بود لهذا او را بخطاب خانی و حکومت ابدالی صاحب رتبه و قدر عالی ساخته
با هیکل روسای افغان پیرایه پیش تشریفات فاخره و مرخص ساخته شد و هم
[illegible] روز حرکت رایات مهر اشراق بجانب عراق با اسباب
و یراق من حیث الاتفاق در موکب فیروزی انتساب حاضر باشند
و در شانزدهم ماه ذی قعده بعزم اتساق و انتظام حدود دشت و ابیورد که یورت
قدیم آنحضرت است از راه کلات عازم ابیورد گشته دو روز در کلات
قلعه خداآفرین و از امکنه روی زمین بدور وسعت و رفعت نمونه چرخ برین است
بسیر و شکار پرداخته از آنجا بجانب ابیورد توجه فرموده دوران خطه دلکشا ابراهیم
خان نیز با سرکردگان و روسای عساکر سرحدات از حدود خوارزم (?) وارد حضور
اعلی گشته ضبط و ربط حدود و ثغور آن و بستن بند سلطان مرو شاهجهان
باو مفوض و بعد از یکهفته از راه دره جز و میاب (?) کوبکان و خرم دره که مرتع
ایلخیان ساخته بود ادهم رزین ستام را صحرا خرام ساخته از شاخهای گلگون
شتر لوه شیر کرد و خانه زادهای ترکش سیکر هامون نوردی در اینجا جهت تعیین ملتزمان (?)
رکاب عنایت و چنین محل موسوم برادکان دوازده فرسخی ارض اقدس واقع است

و از حیثیت آب

و از حیثیت آب و هوا بر اکثر ولایات خراسان راجح است از محدثات
معارهمت بلند و بناهای مهندس طبع ارجمند آنحضرت است
و سابقا در آن عرصه دلپذیر عمارات عالیه که در نزهت و صفا بی شبیه
و نظیر بود در رفعت و اعتلا همرنگ چرخ خورنق مستدیر است طرح
افکنده بودند و از امکان گشته بتجدید آن ابنیه دلنشین را بیمن قدوم
میمنت لزوم غیرت افزای ارم و بهشت و فردوس نور چشم و نخچه (?)
احرام ارض اقدس را مغز کوکبه سپهر قرین ساخته شد و مقارن آن اداتی (?)
بیکسان ترکمانیه گوکلان که هنوز چنانچه باید از تکشیدن بار گران اطاعت تن
در نداده بودند و در ارض اقدس گشته امر والا بصدور پیوست که کوچ خود را از سمت
شمال را روانه سازند و بجانب جنوب آورده از ما بین ایلات گرایه (?) سکنی و هزار
نفر از جوانان کاری بجهة سفر عراق در سر راه حاضر سازند و در دهم ماه مزبور
آدم از جانب سرداران روسیه که در دشت مغان (?) مسبوق (?) بودند با پیشکش و
تحف لایقه وارد گشته عرایض ضراعت آمیز بنظر رسانیدند مبنی بر اینکه
مقدمه تخلیه گیلانات حواله برای رزین اقدس و موقوف بامر و اشاره
مقدس است توضیح این مقال آنکه سابقا تحریر یافته که حضرت نادری در حین
مازندران موقف موکب فیروزی نشان بود ایلچی بطلب ولایات
دارالمرز نزد پادشاه روس فرستاده بودند بعد از آنکه خبر فتح اصفهان

و تبریز و غیره ممالک از روسیه بطایفه رسیده بود تخلیه رشت و لاهیجان را
قبول و انجام این امر را بسرداران نمود که در گیلان هستند محول و موکول داشته بنابر
رخصت انصراف داده و در هنگامی که رایات مضرب سرادقات دولت
بود ایلچی معاودت و در حقیقت حال را معروض حضرت والا داشته از انجا
بموجب اذن و فرمان همایون روزنامهای پادشاهی شده فرامینی باعیان دولت
شاهی و سرداران روسیه امر مصالحه چنین انعقاد یافته که محال گیلان تا
بیطرف سالیان متعلق بایران بعد شکویه و دربند و سایر محال آنطرف آب
کر بعد از آنکه ایروان و ولایات در تصرف روسیه است اخراج یابد بتصرف
این دولت داده شود از جانب شاه والاجاه وزیر هم برشت فرستاده شد
چون حقیقت نوشتن اسطوانه دولت نادری را باعث قوام بنیان
و موجب قرار ثبات اساس و ارکان دولت ایران میدانستند و هنوز
که کار رایات فیصلی یافته نبود و در چشم انتظار براه و گوش باواز
بانگ این کار می داشتند لهذا روسیه در تخلیه ولایات بنا را
بدفع الوقت گذاشته وزیر نیکورد در لاهیجان بصفحه شماری افراد در قرب رشت
روزی بشب میرسانید تا آنکه کار رایات انجام و توجه موکب والا بطرف
عراق تحقیق یافته سرداران روسیه از راه عاقبت اندیشی کس روانه خدمت
اقدس نموده تمشیت این امر را منوط بامر و فرمان آنحضرت ساختند پس از جانب

آنحضرت نیز دفع

آنحضرت نیز بنصرت ولان مأمور گشتند که رقبه روسیه را از دار
المرز افواج که هرگاه بنابر شورش لجه طغیان عذر بار با آن کشتی غنیمت را در کنار دریای
طبع لنگر توقف اندازند هیچگونه تأخیر و تقاعد بجا بعرض والا رسانند در بیان نهضت
موکب آفتاب اشراق بجانب عراق بتأیید مالک الملک بالاستحقاق چون بهمه جهته فراغ از انتظام
مهام خراسان حاصل گردید روز جمعه بیست و ششم ذیحجه الحرام هزار و صد و چهل و چهار بر
مطابق سیچقان ئیل بحکم فرمان روائی خط قضا مثبت و چهار دقیقه از ظهر انقضا یافت
از عمارات چهار باغ عزم طواف روضه رضیه رضا و استمداد از روح مطهر
پادشاه کنوز ولایت و ارتضا نموده عمارات قدیم را بشعبهای علم پرچم
رشک بیت الشرف نیر اعظم نور بخشیده محرم با شوکت کسری و
جم خارج شهر را بضرب خیام انجم حشم و منزل رهی کواکب خدم ساختند
و از منزل رادکان توپخانه و قورخانه را از راه سبزوار فرستاده موکب
همایون از جانب خبوشان کوچ بر کوچ عازم مقصد گردید چون ترکمانیه تا آن زمان هزار
نفر معهود را بر وفق فرمان حاضر نکرده بود نیز از رود بستخواست اغورلی را با افواج
قاهره از راه بسطام روانه و خود عازم شهر کرایه شده بمقصد آنکه اگر ترکمانیه
در ادای تعهد اظهار تهاون و تمرد نمایند از راه دشت به تنبیه آنها متوجه و با سر آیات
منصرف و اگر روسیه نیز در تخلیه ولایات اهمال نمایند بلای ناگهانی و نوازل
آسمانی یعنی دلاوران عرصه جانفشانی را بر در خانه ایشان مهمان سازند

و در روز ورود بجاجرم پانصد نفر از ترکمانیه مأمور به یساق وارد موکب خورشید اشراق
و بقیه بسمت دشت فرار کردند چون سموم شدت تابستان و آب
در دشت نایاب بود هزار مادیان از جلب سواری غازیان انتخاب
و ده هزار نفر از دلاوران نصرت انتساب را ردیف رکاب ساخته با آب
و آذوقه ده روزه قدم بوادی ایلغار گذاشته شد و چون در حین حرکت از جاجرم
مقرر شده بود طهماسب خان جلایر در چند روز مشغول ساختن قلعه بود از راه دشت
بجنورد طرف نموه ملحق شود مشار الیه با جمعیت خود عازم دشت خدایوکا گردیده در عرض
راه بجمعی از ترکمانیه بموت که از سطوت سپاه نصرت شعار فرار در آن مکان اقامت
جسته بودند دچار گشته مردان ایشان را طعمه شمشیر آبدار و نسوان
ایشان را عرضه اسار و با غنایم بسیار بموکب والا پیوست و تا حوالی کوه
ملخان متعاقب آنها ایلغار کرده مانند رنگ پریده و مرغ رمیده
نشانی از آن طایفه ظاهر نشد لهذا اشرف عنان عزیمت نموده در حین انصراف
طهماسب خان جلایر را بتفویض افسر سرداری قشون سرافراز و مقرر فرمودند
در دو سه قلعه چند بر راه از آب و آبادی درست و خراب و از آنجا
عازم هرات گشته او و پیر محمد خان بیگلربیگی هرات هر یک
شش هزار کس از ایلات و طوایف ملازم کار آمد گردیده باتفاق یکدیگر
مهمات آن سمت را انتظام داده مهیای کار رفته بار و بنه شوکت

واقتدار رعب انگن

واقتدار رعب انگن دلهای سرکشان اند یار باشند و او را از همانجا
مرخص در روانه ساخته موکب والا از راه ترک منعطف و در بیست و
چهارم ماه بکنار رود جرجان وارد گشته اراده توجه بسمت گیلان در خاطر والا
تصمیم داشت در عریضه محصلان و امنای گیلان رسید مشعر بآنکه بعضی اشرار
از آوازه حرکت موکب منصور روسیه تمامی گیلانات را خالی کرده سپردند
بحسب حکم همت نشان باحضار عمال و روسای گیلان غرنفر دیده حرکت
و از راه علی بلاغی و دامغان روانه منزل قوشه با رهی همانجا ملحق گشته و از آنجا
ولایت طهران مخیم حشم محتشم و عمال و امنای گیلان در آن مکان شرفیاب
تقبیل عتبه سپهر نسبت گردیدند بعد از تنقیح محاسبات و تشخیص معاملات
آن ولایت ایشان را مرخص و بعد از ملاحظه سان سپاه فیروزی توان
کرده پنجاه هزار تومان برای تجدید اوضاع و تدارک اسباب برسم انعام
بحاضرین رکاب عنایت فرموده در منزل شهریار محمد خان بلوچ داروغه باب
شاه والاجاه بایالت کوهگیلویه سرافرازی داشت بجهت والا فایض گشته
چون طایفه بلوچ و امنای ولایات از آنجا بابت ادا ابواب شکایت
گشودند لهذا بعوض مصادره در آمده محمد خان بیگلربیگی فارس نیز با جمعیت کامل
از قشون فارس و عراق منعقد ساخته در قسم موکب والا پیوست و منظور نظر
اقدس آن بود که از راه فراهان عازم مقصد شود چون بعرض رسید طهماسب تکلیف آمدن

به قم و طهران رسیده بود او ازین معنی بفکر نفاق کیشی و بد اندیشی افتاده کس نزد احمد
پاشای والی بغداد روانه و با رومیه بنای سازش گذاشت و چون در چنین وقتی
اقدام بر خطیری مثل سفر روم پیشنهاد همت والا بود مخالفت حضرت
شاه متضمن نفعی نباشد بود عطف عنان بجانب اصفهان فرمودند و بنابر اینکه عبور
لشکر منصور بسبب علت از معبر قهرود متعذر بود پیش از حرکت موکب والا
افواج قاهره فوج فوج بعضی از قهرود و بعضی از نطنز متوجه اصفهان گشته متعاقب
الویه آسمان سا و اعلام فلک فرسا حرکت و باغ هزار جریب از نزول کوکبه
برفروز زیب و زینت یافت در بیان ورود موکب والا باصفهان و خلع سلطنت
از شاه طهماسب و اتفاق پادشاهی شاهزاده عباس میرزا از اولاد او
چون خدیو والا جناب بسبب شدت باد و تابش آفتاب چنین ماه جهانتاب که با افواج
کواکب شبها طی منازل نماید هر شب بشبگیر قطع مسالک و مراحل مینمودند
و در شب سه شنبه چهارم ربیع الاول دو ساعت قبل از طلوع صبح از
منزل حرکت و امرا از جانب شاه طهماسب باستقبال آمده بودند
از پرتو آتش سطوت باهره و ازدحام جنود قاهره غبار رکاب بوسی با
در نیافته هنگام طلوع طلیعه فجر سپاه صبح رایت ظفر آیت نور پیکر
شهر گشته در حین ورود کوکبه والا توپهای اژدر دهان کوه کوب که در برج
شهر و میدان نقش جهان و جلوخان همعنان تکیه بعرادهای سپهر بنیان نشسته بودند

نقود قسم

١١

١١٧
عقده غم را که در دل گره کرده بودند باز دهند لولی شعبده باز در
عرصه نشاط از دهان آتش فشانی آغاز کردند و از غریدن توپهای آتشین دم اهالی
اصفهان که مانند بخت خود بخواب بودند بیدار و از نشئه مستی طالع هوشیار
گشته بتماشاگاه آن سرور شتافته صبح و آفتاب را با هم در یک زمان
طالع یافتند القصه حضرت ظل اللهی باغ هزار جریب را از نزول موکب
مسعود سعادت آباد ساخته شاه ولایجاه نیز دارد سر منزل ادب شرف بهره یاب
ملاقات گشته بعد از انقضای مجلس در عمارات خلوت بساط نشاط گسترده
آن روز و آن شب با خوبان عشرت طلب به تجرع اقداح راح ریحان
و نوشیدن باده ارغوان میپرداختند غرض از بزم خلوت آن بود
که با حضرت شاهی بهانه پیمان پیمانه باده اطمینان نوشیده شد و از گذشته‌ها
درگذشته بمصادقت و وفاق کوشند تا بعد از انجام کار رومیه و العراق
آنحضرت بخراسان باز حضرت شاه به دستور سابق بر وفق خاطر خود بکار
مملکت میپرداخت و هر یک از رخنه کاران ملک را بدلخواه کیفی و دخیلی دولت
سازد هر چند آنحضرت از در الحاح در آمد شاه ولایجاه بالقای جوابهای بیجا
میپرداخت چون آنحضرت این وحشت و نفرت را از طبع او بالکلیه
راسخ دید روز دیگر سران سپاه و ارباب کار آگاه را فراهم آورده مجمع کنکاش
آراسته شد و گفتگوهای دوشینه را بیان کرده فرمودند اگر در مدافعه دشمن کاهی

و دفیعه واقع شود مفاسد عظیمه متصور و اگر اقدام بآن شود در صورتیکه پادشاه با رای
مخالف دیا مخالف موافق باشد چگونه اطمینان برای ما حاصل میشود اعیان و اکابر
جمع عرض کردند در سر رشته نظم حالت ایران بکشمکش دشمنان قوی پنجه از کف
رفته بود بزور بازوی حضرت بدست آمده شاه والا از رای آفتاب بری دولت
اهمیتش علاوه از اطوار [illegible] ممالک رونقی از توجه و سلطنت
حق ثبت اعلیحضرت از تغییر آن تحاشی لکه چاره در تغییر او و جلوس شاهزاده عالی
گوهر عباس میرزا ولد شاه والاجاه که در آن اوان هشت ماهه بود دیدند بنابر نظام
امور کل و مصلحت ملک افسر خطابت شاهی را بر سر عباس میرزا گذاشته نوبت
سلطنت را بنام او بلند آوازه ساخته و ارض اقدس را بجهة سکنای شاه
طهماسب مقرر داشته و در آستانه مقدسه رضویه جبهه سائی زمین نیاز
و بندگی پادشاه بنده نوازه سلطنت تمام عبارت از آن است بسر برد
دور چهاردهم ماه مزبور او را باتفاق اهل حرم با تجمل روان و تدارک شایان
از راه یزد روانه خوراسان ساختند روز دوشنبه هفدهم آنماه در تالار
طویله بزم خسروانه ترتیب داده پنجهزار دست خلاع گرانمایه و اثواب مهر
همراه فراخور رتبه و پایه بامیران عظام و امرای ذوی الاحتشام عنایت فرمودند
چون سابقا از فارس علیمردان خان شاملو را بسفارت روانه هندوستان
ساخته بودند در [illegible] نیز محمد قلیخان قوللر آقاسی پسر ذال خان بجانب روس

[illegible]

برای تسلیم خبر

118

برای تسلیم خبر جلوس مأمور گشته دارالسلطنه قزوین محل توقف
اعلیحضرت شاه عباس و [illegible] حرم سلطنت مقرر گردید در خلال این احوال
خبر طغیان جماعت بختیاری و خبر مقتول شدن احمد خان حاکم ایشان معروض
شده سینه سپهر [illegible] گشته باعث حرکت موکب منصور بآنحدود گردید
توضیح این مقال آنکه بعد از ورود رایات همایون باصفهان احمد خان ولد قاسم
خان بختیاری که در سفر هرات از سعادت اندوزان رکاب
نصرت انتساب بود بحکومت بختیاری منصوب گشته بسوی الیگودرز
و [illegible] آباد در مقام شتم ضرب یکنفر بختیاری بر آمده شخص مزبور در زیر
چوب مقتول شد اقوام او نیز بر سر او ریخته او را از پای درآورده کوه کوه بجانب
گرمسیرات فرار کردند فرمان والا [illegible] پیوست که سردار حوزه که
در بهبهان بود با جمعیت خود عازم شوشتر شده با باخان چاپشلو سرکرده [illegible]
نیز بآنطرف روانه [illegible] بر آمده سر راه بطایفه [illegible]
[illegible] زند دوشنبه نهم ربیع الثانی [illegible] با فوجی از جنود ظفر [illegible]
بعزم [illegible] روانه مقرر داشتند و اردوی [illegible] با توپخانه و اغروق شش
روز بعد از حرکت موکب منصور متعاقب از اصفهان روانه گشته در زاویه
مقدسه [illegible] توقف و منتظر صدور امر مجدد باشند و در روز
هفتم [illegible] محمد خان [illegible] را منظور نظر مرحمت فرموده

نیابت کوه‌گیلویه سرافراز و مامور ساختند و باتفاق امیرخان بیک
قرقلو نایب فارس به تنبیه شیخ احمد مدنی و اعراب هوله و سایر اشرار
فارس و بنادر پرداختند پس از راه سرچشمه متوجه کوهستانات بختیاری
و در دو هفته و تنبدی پهلو بچرخ برین میزد گشته بر تکین بقلعه هوار کشیده محصور
شدند لهذا از هیبت و یکروز مسرشان بسنگ آمده از قلعه بر آمده
قاتلین بحکم شرع از راه انتقام بیاسا رسیدند و مقرر گردید که سه هزار
خانوار از جماعت هفت لنگ را کوچانیده روانه خراسان
سازند پس حکومت با بوالفتح خان ولد دیگر قاسم خان عنایت
گشته و رایات جهانگشا از میانه لرستان فیلی از راه ایلان وارد
کرمانشاهان و در روز نهم جمادی الاولی رایات همایون و توپخانه نیز از زادیه امامزاده
سهل ابن علی حرکت که درگاه کرمانشاهان بحضور اقدس پیوست
و میر بولیت خانوار زند که از ایام استیلای افاغنه و از زمان در سمت
سیلاخور بسرکشی و شرارت مشغول بودند حکم والا بعهده بابا خان چاپوشلو
و سرکردگان در بروجرد بودند عز صدور یافت که برسر آن طایفه ریخته همه کامل
در بارهٔ ایشان بعمل آورده و چند نفر از عظمای ایشان را بقتل رسانیده
باتفاق آن گروه را با خانه و کوچ روانه خراسان نمایند بعد از آن افواج
قاهره در لرستان و بروجرد و همدان بودند که مردان لادر معسکر حضرت

اثر درگاه نشان

اثر درگاه نشان بوده گشته چون قطره بدریا با رکاب همایون پیوستند

در بیان توجه موکب همایون بجانب کرکوک و بغداد و صادرات ایام خجسته بنیاد

بعد از آنکه از کرمانشاهان اعلام گیتی نورد فلک فرسا
و طنطنه شوکت در بسیط زمین آسمان نشان گشت در بیست و دوم ماه
جمادی الاخره و اواخر قوس که برج حوت محل کوکبه نیر اعظم یعنی صحرای
ماهی دشت مضرب اعلام نور پرچم گردید احمد بیک با جلالان
از جانب احمد پاشای والی بغداد بحکومت زهاب که در شش فرسخی کرما
نشاهان واقع است منصوب و جمعی از پاشایان دیشان در آن
مکان بمحافظت مامور بودند آنحضرت اغروق اردوی همایون گذاشته
مقرر کردند که کوچ بر کوچ متعاقب می‌آمده باشند و خود بیرون مکث
و درنگ با فوجی از زبدگان لجه جنگ از ماهی دشت بعزم شبیخون
ایلغار رو بعد از قطع نیم راه گویند معلوم شد که جمعی از رومیه در طاق
گرا و راههای معروف که گذرگاه لشکر فیروزی اثر تواند
شد بقراولی اقدام دارند آنحضرت بعد از ملاحظه اطراف یمین
و یسار در جانب جنوب کوه بلند و برف داری که بکوه کاوه روان اشتهار
داشت بنظر در آورده بقلاوزی الهام ربانی و رهنمای تاییدات سبحانی
عنان عزیمت باطرف منحرف ساخته بلدهای مهارت پیشه صحرا گرد

وکوه نوردان وادی قریه بقریه و بیشه بیشه بجز دست الحاح و نیاز نعلبان
توسن خیال صایب اندیشه در ادنی لمحه عرض لشکر ظفر پیرا هم عنقای عزم هیچ
کردن فراز بقله قاف این کوه فلک شکوه آهنگ نمود چه آنحضرت
قبول انجمن نکرده باز بلند پروازی را در هوای عبور از آن مکان پر وبال شکسته هم
هرجا اتفاق آن پا شکسته گر افتاده کریوهای کوه و هیولهای پرستیغ
کاهی پیاده وگاهی سواره پیموده از آن اکثر بود صعب المسالک که راه عبورش چون چشم
بخیلان تنگ و جای رسوخ اندیشه از تصور پست و بلند جاش
لنگ بود آسمان بنظاره رفعتش هر روزه کلاه آفتاب از سر می‌انداخت
باز سرگردان امر محال است اوج معقوس هر شب القصد قله رفیعش تا دگر
شهاب اندر چشمه تیر مرادش در پای آن لب سنگ می‌آید باز سرگشته
همان خیال است القصه آن کوه بلند دوران قلعه آسمان پیوند را بصعوبت
طی کرده هنگام غروب آفتاب بنشیب آمدند چون پای کوه بغیر نزول
شده بود فلک شکوه سپهر برین بنظم افواج منصوره را دسته
بدسته مرتب که باز جواد تیز تک را مرحله پیما ساخته شد در عرض
راه بنا بر پرده واری ظلمت لیل سر رشته جاده از نظر گم گشته آنحضرت
بنفس جستجوی راه مشغول شد بقدر پانصد ششصد نفر از دلاوران که در اطراف
رکاب والا جمع و در آن شب پروانه جان نثار آن شمع بودند

از حدیث اقدس

١٢٠

از حدیث اقدس عالی گشته بقیه لشکر از عقب می‌آمدند بعلت
اندک مکثی در واقع شد دیده بخت شان مغلوب را رهزنان خواب و حرمان
بدیر فیض رکاب ظفر انتساب شدند و مقارن طلوع صبح در این حضرت
بجوار قلعه رسیدند اهل معلوم رای جهان گشای گشته از آنجا همیشه آنحضرت
جبهه عجز را بار و سپاه تایید الهی را مددکار خود دانسته در قید قلیل و کثیر
فتون نمی‌گشتند با حاضرین رکاب بر سر زهاب جدال آغاز و مرکب
ترکتازی جلوه ساز گشته رومیه زهره‌هیل از سپاه دلاوران بیدار گشته
راه آهنگ گریز کرده جمعی از ایشان عرصه تیغ کین گشته شد و احمد بیگ با جلالان
با اکثر سران و معارف رومیه زنده گرفتار کمند اقتدار و اسپان
ملک خرام و ماه دیانهای خاک نورد آتشین سم با خیمه و کسب
بسیار نصیب ملازمان ظفر شعار گشته اگرچه از ماهی دشت
تا زهاب براه راست هیجده و چهار فرسخ مسافت است اما از بیراهه
کوه بیست و پنج فرسخ می‌شد که آنحضرت با وصف آنکه کوه را برف بسیار
گرفته بود بهمراهی تایید الهی در یک شبانه روز طی کرده در غروق نیزه‌دار از
بهروز موکب والا پیوسته در اطراف قلعه زهاب بروج مستحکم ترتیب
داده جمعی را برای ضبط و جمع محصولات در قلعه زهاب و فوجی را برای
ضبط غله در جزیره و باخشت قرار داده بهروز تعیین نموده آن دلاوند لطف علی بیگ

کوسه احمدلو نایب تبریز با سپاه آذربایجان حرکت و قشونهای اردلان
و همدان را با جمعی رفیق ساخته از راه قلعه جوانان روانه ارجی جهت شوند و از
انجام این مهام روز جمعه غره رجب المرجب از زهاب اهتزاز لوای
ظفرانتساب گشته چون استحکام قلعه بغداد معلوم و محقق بوده اگر موکب دارا
متوجه بغداد شود احمد پاشا بقلعه داری و تحصن ظاهر میشود حضرت قران بمنزل از راه
قلعه بیک عازم کرکوک شده تا احمد پاشا باین تقریب میدان را وسیع
دیده بمعرکه جنگ برآید مفید نیفتاد از راه نابلدی بلدها بعضی از اسباب و
دواب اهل اردو در حین عبور از آب دیاله بباد فنا رفت آنحضرت
که در بسیط خاک بتر دستی لهراسب آتش را سالم از آب میگذرانند
نهنگ پیکر را از عبور منع و بقدر نیم فرسخ بالاتر برهنمائی الهام ایزد دادار
معبری نمایان از خط بیدا که اردو را بدون آفت و مخافت گذرانیدند
و در منزل ... قباب خیام عز و تمکین بذروه چرخ برین پیوست و هزار نفر
از بهادران را منتخب و به دسته مرتب ساخته هر فرقه را بسمتی تعیین و جمعی
فوجی را برگرفته بجانب کرکوک ایلغار و هنگام طلوع صبح چپاول سمت
قلعه انداخته سر زنده و غنیمت بسیار بدست آوردند افواج مامور نیز هر یک
بسمت مامور به تاخته سر زنده و اسیر و مال کثیری بدست آوردند از جمله بار جهار
همایون ملحق گشته و دو هزار خانوار بیات ... در دشت ... کرکوک

سکنا داشتند

سکنا داشتند ایشان را کوچانیده روانه خراسان ساختند و از آن
مکان هشت هزار نفر از لشکر منصور را بمحاصره کرکوک مامور نموده لوای نصرت
انتما بجانب داش کرپی نهضت داده از راه قراتپه عازم بغداد گشتند و در
قراتپه لطفعلی بیک نایب تبریز با شش هزار نفر از غازیان آذربایجان و ده
هزار نفر از اکراد اردلان وارد اردوی ظفرنشان گشته چون راه
بسیار تنگ بود مقرر فرموده لطفعلی بیک با جمعی برسم منقلای
از داش کرپی گذشته محاذات نهروان را جلوه گاه خیول سپاه منصور
سازد کوکبه والا نیز روز دیگر از داش کرپی گذشته قراولان جلادت
اثر در دو فرسخی اردوی ظفر گستر سیاهی فوجی از رومیه را دیده خبر رسانیدند
فی الفور خدیو فیروزجنگ با جمعی از یکه تازان بر سر ایشان شتافته
معلوم گردید که قشاع نام سرکرده دیار بکر است ... هزار نفر از رومیه از جانب
احمد پاشا بقراولی آن ناحیه آمده دلیران مانند گرگ گرسنه
در فوج غنم تاز و بر طایفه غنم تاخته نخست بکرمش قشاع استقامت که جمعی را
هم ... پیش انداخته با اردوی همایون آورده گرفتاران را در سلک
غزاده کشان انتظام دادند روز دیگر ... در منزل رباط خان سیزده
فرسخی بغداد اردوی همایون را در شکجه ... فرموده هنگام شب
که افواج نجوم سماء ... قطره زنان از جسر کهکشان آغاز عبور نمودند

کواکب از شوارع مدارات فلکی عزم مرور لوکر با فوجی از یلان منصور
متوجه بهرور گشته و جسر بهرور را از تصرف مستحفظان در آوردند ان شب
تا حوالی صبح اینجا ر که ظلمت شب مانع وصول مطلب گردید از انجا
بغداد چیاول اندوخته دیگر سحر جمعی از قرادلان رومیه بعرض قتل در آمده و جمعی از اعراب
کنار دجله در کار عبور بودند با سر و زنب در آمدند و چون بسر جسر بقین پیوست
در احمد پاشا درگاه دل را از غبار تفرقه و تشویش پاک نر ساخته بقلعه داری پیوسته
از انجا بجانب ینکیچه و قرارگاه اردوی ظفر نشان بعطف عنان
فرمودند از نوادر اتفاقات انکه خبر گرفتاری قشاح و ساحه قرادلان که
ببغداد رسیده بود محمد پاشای حاکم کوی با جمعی از پاشایان و [illegible] سردار روم
با چهار هزار نفر سوار جرار نیزه گذار از جانب احمد پاشا برای استحضار
حال جنود ظفر نمود و تحقیق مقر کوکبه مسعود از راه راست بجانب ینکیچه عزیمت
لکن آنحضرت از سمت دیگر بر سر بغداد قدم فرسای [illegible] توجه شدند
و هیچیک از آمد و رفت یکدیگر واقف نگشته بعد صبح آن
حضرت عنان عزیمت بمستقر دولت انعطاف دادند نشان
بیگانه مشهود دیده دلیران فرزانه گشته بر اثر آن روانه و عسکر
رومیه نیز گرد و سیاهی اردوی کیهان پوی را در سمت ینکیچه دیده سراسیمه
بسمت بغداد بر گشتند. در عرض راه فریقین دوچار یکدیگر گشته

اولاخذیو کامکار با سه هزار سوار از دلیران نامدار که پیش تاز صیدگاه دشمن شکاری را
شهباز تیز پرواز بوده باشان در آویخته بهر شمشیری سری و بهر ضرب دستی د
لیری را از پا درآورده تتمه آهنگ فرار کرده اما چون جنگجویان رزم ساز در میانه آن
کرده و قلعه فاصله بود راه گریز نیافته در طرفة العین هلاک ایشان عرصه تیغ کین و بسته
غم و کمند افواج ظفر قرین گشتند محمد پاشا نیز زنده بسلسله گرفتاران پیوست
پس رایات جهان گشای با فتح و فیروزی وارد منزل ینکیچه گشته یکروز برای تقسیم
غنایم در آن مکان توقف و روز دیگر از انجا حرکت که برای تعیین کون مکان
نزول جنگ فلک سیر نظر را در اطراف قلعه گرم جولان ساخته سمیران تپه را
که در محاذی مزار مطهر و روضه معطر حضرات امامین همامین کاظمین رضی الله عنهما دوره
فرسخی بغداد واقع است اختیار و در غره شعبان شاه دوران شوکت و شان را در آن مکان
هدوش سپهر وار ساخته شد و از بدایع وقایع آنکه در روز پیش قرادلان
رومیه با محمد پاشا صید شیر شکاران گشته بودند عثمان نام افشار یکنفر عثمانلو را
از مرکب هستی انداخته سرش را آویزه فتراک جلادت ساخته سرگرم تعاقب
بود ولد رفقا در قافله و سر رشته جاده را از دست داده شب در آن صحرا
سرگردان بسر برده چون سنگفای ترک تیغ بند صبح سر بریده مهر را
از درمن افق در آورد سر بریده خود را در کنار قلعه بغداد دیده مقارن آن چند
نفر از عثمانلوی اهل قلعه بر دست او رسیده و چون پای گریز نداشت

پیش دستی لشکر سر را در گوشه پنهان نموده اند با ایشان ملاقات کرده گفته بود احمد پاشا
نادری ایم و با احمد پاشا پیغام زبانی دارم پس او را بقلعه نو پاشا برده بود مشار الیه
بهمین نهج از جانب حضرت نادری پیغام و رسالت نموده بود که چند روز است
که این ولایت جولانگاه دلیران ظفر نشان است یا بیرون آمده جنگ
کن و یا قلعه را بسپار احمد پاشا در جواب گفته بود که حضرت بزرگ
و فرمان روای ممالک ایران دوران دولت صاحب احتشام بسیار رحمی در عقد امور رند
و یکی ما از جانب حضرت قیصر به بیرون قلعه رفتیم و جنگ کردن پس
جمعی از ینگیچری همراه لشکر رود از انجا به قسلو میرسند بعد از آنکه انتقیه به موقف حضرت
اقدس لشکر قشاع سر کرده و یا رهگیر را بعذر خواهی به تبلیغ این پیام با لقای
خدیو خجسته فرجام بهجت صورت و رقعه نحوی دیگر به نزد احمد پاشا فرستادند
دو روز چهارم شهر شعبان جسر و رود کمک ایشان برای شطب روز صورت
انجام در تمام دیث جمعی از جزایرچیان بمحافظت حضرت امام اعظم
ابو حنیفه رضی الله عنه تعیین گشتند و هادی از عوام خلاف احترامی نکنند
و چون قسلو کیان ذخیره آن نواحی را بیش از وقت بقلعه کشیده بودند بهقور
شده ها اسپاه فیروزی انتساب از خرما توزمایب و مند لیجین اذوقه
جمعی دنقدی ازو نمیند و بنا برانکه کشتیهای دجله را رومیه در انطرف دجله
جمع و ضبط نموده بودند بعد از تفحص بسیار چند کشتی در میان رود لایها یافت
شده جمعی از اوغنه

١٢٣
شده جمعی از اوغنه را سوار انها نموده با ظرف آب فرستادند که شاید سنگری در آن
سمت ساخته توانند شد فوجی از قسلو کیان بمدافعه ایشان بر دو چهل نفر را
مقتول و کشتیها نشسته خود را بساحل نجات رسانیدند و چون احمد پاشا والی بغداد
قرا مصطفی پاشای والی عرفا آب دجله را در میان حایل دیده با فوجی از رومیه
از سمت کهنه بغداد آمده در محاذات اردوی معلی در انطرف منظر پس
و مورچل کرده با توپخانه و اسباب کارزار بنصب لوای قرار لکوبزد و مکنون
خاطر اقدس آن بود که شاید ایشان را با جسر دریا بند با آب رسیدن نبری
شهر فرنگ بطریق جسر یک جا بر روی آب تعبیه یافته بسمت پشتر بالای
آن میگذشت تعضی این احمال انکه در خلال این احوال شهر ربور
برسم سفارت از جانب احمد پاشا حاکم آنکه وارد اردوی عظمت مدار
گشته بتعلیم او و حکم محکم حضرت ظل اللهی فرمان بر آن چابک دست
از نجفستان آن ناحیه تختهای سطبر عظیم و چوبهای بزرگ ضخیم بطول سه
چهار ربع زرع قطع و شتران کوه کوهان در محلی موسوم بهدو عنده هفت فرسخی
بغداد واقع است حاضر کرده خدیو ثریا جناب بعد از نقل اسباب هنگام
شام با ده هزار سواره از سپاه نصرت انتسام روانه آن مکان و هر یک
از سواران تخته چوبی پیش زین گرفته صبح دانو حوالی بهروان ده فرسخی
بغداد گشته آلات خشبیه را با ریسمانهای محکم و طنابهای قوی بیکدیگر پیوسته

و کشتیهای بزرگ را پر باد که بر آن چوبها بسته مانند جسری بروی آب کشیده
و طرف آن را بقایمه و عمود بزرگ محکم ساخته بود دریادل با ده هزار و پانصد نفر از آب
عبور کرده هنگام شام غره ماه صیام از کشیدن تیغ هلال بر نصرت خاقان
بلند اقبال برات استهلال میکرد و چون آنحضرت را از سپاه
وا نزان جنود الم ترو ها از عالم غیب بشیر و مبشر شده مقید بکثرت و بسیاری
لشکر نگشته با همان فوج قلیل آن ملک را که مقرر داشته بود با بقیه لشکر
هر قدر در مسیر شعوار نیل و کلنک برداشته از آب گذشته متعاقب بموکب
فیروزی کوکب ملحق گردند تا ظهر روز بعد هزار و پانصد نفر دیگر هم فرصت عبور
یافته شده و پس سر رشته طاقت را در زیر پای آن کردن فرازان از د
ست داده کسیخت و فوج ثانی هم متعاقب بموکب اقدس روان
گشته شد اما حضرت ظل اللهی آن شب تا صبح ایلغار کرده بشایبه غفلت
بسر وقت پاشایان رومیه در مقابل از جای مسلح و خطیره امامین کاظمین
رضی الله عنهما پای اقامت فشرده اند برسند بسبب سستی بلدها و اعوجاج و
تنگی راه هنگام طلوع فجر محاذی یکفرسخ و شش فرسخی بغدلو رسیده قراولان
طرفین دو چار یکدیگر گشته ده نفر از قراولان رومیه از دم تیغ دلیران زنده بدر
رفته جز عبود ان سیل جبال آشوب را برومیه رسانیده فی الفور بنه داغ دق
ریخته سراسیمه بجانب بغدلو شتابان گردیدند چون در نصوب ایلغار بغاده

بو الحضرت

بو آنحضرت آنروز در آن مکان توقف و طرف شام از آنجا عازم بغدلو و حوالی
صبح دو روز سه شنبه دوم شهر رمضان بحوالی مسجد براثا رسیدند هر چند که امکان
نشیب و فراز بسیار بود لیکن در هنگامی که تایید الهی یار و بازوی اقبال
مددکار باشد هر پشته و بلندی در نظر همت عالم نورد همواره است
حضرت ظل اللهی آن فوج اندک راه پروانه پا پروانه شمع جهان
افروز خدیو فیروز بود به بدبدبه بهشت قسم اقدام دلیر رایت ثبات
و قرار افروخته شدند احمد پاشا ملاحظه کوه و سپاهی سپاه نصرت پناه نموده
بقلب ایشان کثرت حضور استظهار حصار قلعه را بامن عافیت دانسته
سی هزار نفر منتجب از سواره و پیاده رومیه و ینکچری با توپخانه و استعداد تمام ببر
کردکی احمد پاشا و اراء عرفا و قرا مصطفی پاشا بمقابله فرستاده آن طایفه فوج
فوج از اطراف شیران بیشه مصاف بصولت زنده کاف طرح
جنگ افکنده نخست اکراد و قراچورلو مامور شده دست بشمشیر بر قلب
آن گروه تاختند و در آن صحرای پر مغاک که از کثرت چاه و سوراخ حکم خانه
زنبور داشت به نیش سنان لذت شهد زندگی را در کام ایشان
تلخ ساختند و رومیه که ماشه را بر تفنگ سوار کرده در کمین گاه انتظار بودند دفعتاً
شلیک تفنگ آتشین دم دلیران شیر وش مانند شیر از آتش رم کرده بسر کارخانه
توپخانه را بمقابل ایشان مامور ساخته آنها نیز جهت مقاتل روی بر تافتند

و همچنین دسته بدسته با مردانه امواکب جلادت بمیدان تاخته تاب
التهاب نوایر تفنگ نیاورده بازگشتند سوی دلاوران افغان و درچاره
و شیوه پایداری پیش گرفته هر دفعه که رومیه بایشان حمله در میکشیدند سینه را
هدف تیر بلا و اماجگاه سهام قضا ساخته بزبان سنان و دهان تفنگ
جواب ایشان میدادند چون افواج رومیه اکثر پیاده و کثرت و عدت ایشان از حد
زیاده و توپخانه و استعداد شان آماده بود و سپاه ظفر پناه بسیار کم و همه
سواره و چند روز بود که در سعی و تردد قدم فرسا بودند آنحضرت در مقام دلداری
آنها برآمده ایشانرا بصبر و تحمل امر میفرمودند هر چند معلوم دلاوران
میشد که اگر از دشمن روی برتابند دجله در پیش روی و عدوی خونخوار در دنبال است
اما چون معامله کم با بسیار کمتر تواند تافت می ریزد و این حرف شگرف
بر آتش افسرده غیرت غازیان باد اثر گشته تو تک بود بصابه
عین الکمال گرفتار کردند خدیو بحر حوصله را ازین واقعه دل مانند ماهی در شبکه
اضطراب افتاده لحظه بلحظه در خاک خضوع جبهه سای نیاز و طالب آمد
از خدای کارساز بود و درخلال آنحال گرد و سیاهی فوج تا نه و از آب
گذشته سرمه چشم ظفر و غبار خصم خیره سر گردید پس خدیو مهر افسر
بکران جهان بمدارا ایشان تاخته فی الفور ایشان را برگرفته مانند لمعه
برق و نفحه باد صرصر از یکسمت دو دسته افغان را از سمت دیگر بجانب

رومیه همه در حمله

رومیه حمله ساخته بتائید الهی و سوانح اقبال ظل اللهی اساس قرار
رومیه منهدم و بجانب بغداد منهزم گشته بچهار نفر متجاوز از ایشان
باتش هستی سیف غازیان اکنون و از پشت تا پایان تجاوز
هلاک افتاده و توپخانه و اساس ایشان که بغداد تا جسر تصرف آمده و هنگام
شام با نیل ظفر و مرام بمحاذات اردوی نصرت فرجام و لشکر رومیه
بازگشته نصب اعلام ظفر ارتسام فرمودند در آن روز چنین طلیعه [illegible] مصدر
خدمات شایان و در حقیقت نشان فتح نمایان شدند بهرهای [illegible]
جایزه داران مشمول عنایات بیکران گشتند و چند نفر از قراچورلو
و ترکان و روی از دشمن بر تافته در عرصه شغب با گشته سرکردگان را بطعن سنان
زبان زخمهای کاری بر دهی و جان ز در و فوجی را الضبط سرین را و جله [illegible]
اشرف و دیگر [illegible] و چه [illegible] در ناحیه تعیین فرمه سکان [illegible] را کیفیت تصرف
در آوردند و همان قشون بغداد لو در تصرف احمد پاشا ماند و آن را هم توپ
سرکوب در حوالیها بسته هر روزه تزلزل در اساس [illegible] احمد پاشا قلعه گیان
می افکندند پس حکم همایون صادر شد و اسباب پل جو بار را از نهروان بجوی
از روی آب بایستگان اوده در حوالی روضه مقدسه کاظمین رضی الله عنهما بهمان
طریق مذکور شد از نو بستند و افواج ظفر قرین باطراف آب الله
و بشنه توانسته کرد و پس ایرانیان بیه کوم لکه در نویک [illegible] ما اعظم

رضی الدین شاه دو زره آن قبه عز و تمکین را سایه گستر فرق سپهر برین ساختند و از جانب جد
و چگونه کشتیهای بسیار فراهم آورده جسر متینی ترتیب دادند و نیز معماران عزم
رزین قلعه محکم در جانب عربا بغداد در طرف سفلی و قلعجات دیگر از جانب جنوب
و سمت شرقی و همچنین حصون استوار در کنار دجله صورت اتمام یافته هر یک از قلعجات
فوجی مامور شدند و در سمت شمالی قلعه در کنار دجله قلعه ساخته جمعی را محافظت آنجا
مامور و کشتیهای علیحده ترتیب داده توپچیان قدرانداز بر آنها سوار که در میان شط
لنگر انداخته شدند که راه آمد و شد قلعگیان از روی آب بسمت بصره و غیره تردد و عبور
مسدود کردند و در آن اوان شیخ عبد العلی شیخ المشایخ بنی لام صاحب جمعیت
زیاد و همیشه تابع بغداد بود وارد درگاه معلی گشته مقرر شده با والی حویزه
سلک جمعیت انعقاد دولت متوجه تسخیر بصره شوند و از صادرات امور آنکه علیخان حاکم بهرم
با امیرخان بیگ نایب فارس آغاز مخالفت کرده و از در خود داری در آمده
میرزا باقر کلانتر لار نیز جمعی از اعراب قلعه عوض را مسکن شیخ احمد مذکور بود جمع
و بر سر والی محمد خان بیگدلی حاکم لار ریخته و او را به قتل و اموال او را غارت کرده
بگرمسیرات نزد شیخ احمد مذکور گریخته لهذا احکام و سرکردگان حویزه و کرمان با اتفاق
امیرخان بیگ به تنبیه آن مفسده مامور گشته هر دو را بزاویه عدم فرستادند

در بیان وقایع اودی ئیل مطابق سال فرخنده فال هزار و صد و چهل و پنج هجری

بعد از آنکه سر عسکر کینه خواه دی باد از جوش و خروش سحاب اظهار رعد و برق و معارضه

مادام خورشید آسمان زمین

مادام خورشید آسمان زمین شرق نمود و فضای نصایف زمان چمن و گلشن را به بار و برگ
دختر کان فرزند جنگ چمن را ابر کتاری عاری از جوشش و برگ ساخته بود سپهدار انجم
احتشام در روز چهارم در سیم شهر شوال هزار و صد و چهل و پنج هجری بعزم تجدید اوضاع جهان
به منزل حمل تحویل کوکبه عروش آن کوهسار و برگ قوای ربیعی نمو کردن فرا زان کوهساران شد را
از عزت موی خار بر تن راست شده دخیل جمعیت در عروق افسرده لاله و شقایق بجوش آمد نیز
شاخسار بقصد کینه جویی شاخ و شانه بر خواسته و قیقبان افراد افواج ریاحین را رخت
کلاه از صفها بر آراسته شد سپهدار فروردین کشت بر لشکر بهمن افکنده رو بیان تیز
مغز سرما را اساس ثبات و قرار خراب و جهانگیریان فتنه انگیز برف و یخ را از ظهور
طلیعه رایت اردیبهشتی زهره آب گشته راه عدم پیمودند جشن نوروزی بعد فروزنی در خارج
قلعه بغداد ترتیب یافته رزمهای کامدی عیار رو درخشان تر از اختران در طبقهای سیمین صاف تر
از اطباق آسمان بر اهل بزم نثار و معشر هزار دست خلعت مهر اشعه بسیران لشکر
و عظمای عسکر عنایت گشته در آن اوقات از شدت محاصره کار قلعگیان بغداد
بحد اضطراب انجامیده نوعی آتش غلا بالا گرفته هر روزه جمعی از فرط گرسنگی
از بالای حصار و بروج خود را بزیر انداخته وارد معسکر ظفر اثر می شدند و از جانب
خوانین لاران فتوت و حسن قاآنی سیر چشم تو آرنده گونه گشته مطلق
الغا ن در اردوی عالی نیز میسر نبود تا اواخر محرم رجب افندی دفتردار احمد آغای
کتخدای بغداد از جانب احمد پاشا بر اسم ایلچی وارد دربار سپهر مدار گردید و بعد از

قلعه بغداد تا آخر ماه صفر تعهد دار استیمهال کردند القصه هر روزه با مدد رفت سفرا ابواب
گفتگو در میان احمد پاشا و امنای دولت ابد مدت والا مفتوح بود در خلال این احوال توپال
عثمان پاشای صدر اعظم سابق و وزیر اعظم و سر عسکری منصوب بود با چندین هزار نفر
از سپاه کینه خواه روم وارد گرگوک و جواسیس در لباس مبدل این خبر را بقلعه رسانیدند
احمد پاشا در انقضای عهد سستی در قلعه داری بخت گویند بعد از ورود سر عسکر مزبور نامه
حضرت ظل اللهی را که هزار نفر از جنود قاهره لبر گرد امیران کارآگاه محاصره قلعه و محافظت
بروج و قلع در اطراف قلعه ترتیب داده بود و مامور ساخته بجدی ضابطه را مضبوط
کرده بودند که بر قلعگیان معلوم نگردید و قطره از آن بحر بیکران و ذره از پرتو خورشید
تابان گم گشته پس افواج نصرت پژوه را فوج فوج و گروه گروه قبل از حرکت
رایات اژدها پیکر متعاقب و متوالی یکدیگر بحر امواج وار خارج بغداد برسم ایلغار
حرکت کرده روز دیگر هوای صبح به تتق‌های پیش ... و از آن طرف نیز کوکبه
سر عسکر در دجله نمودار گشته غنیم رومیه از گرگوک بهم جا کنار دجله را معبر ساخته می‌آمدند
همینکه بحر خونخوار و دو دریای آتشبار قرین یکدیگر شدند در همان موضع ناهموار در سمت
غربای آن ممر دجله رفار بود نصب خیام قرار رومیه طرف دیگر امور جنب منظر پس
قرار داده قلعه آهنین و حصار آتشین از عراده توپ و بادلیچ در اطراف
منظر پس بنا نهاده قوایم آنها را بر زنجیرهای گران بیکدیگر پیوند داده مقام رقابت
و استقرار توپچیان و تفنگچیان کردند پس تا آن مقابله بود چنین چرخچیان لشکر

جلادت اثر

١٢٧ جلادت اثر در هیئت مانند ستاره بچرخ گردون کوکبه خورشید انور بلند
در ترک نیزه که از مهر سپاه شاه ظلمت را هزیمت دهد یک حمله ایشان را از پیش
برداشته بشعشعه سیف و سنان برق فروز جمعی از ایشان کشته تتمه بردن آنکه به پناه
لوای سر عسکر گریزند از همان حربگاه بجانب گرگوک شتافتند دلیران طرح باشاره
والا مانند فوج نجوم با بدر او چرخچیان انجم کوکبه بلقب رومیه اسپ انداخته انطالیه
عنان پایداری از دست داده منظر پس نحو تحصن جسته از اطراف انشروع
با فروختن نایره توپ و تفنگ و به پشت گرمی توپخانه آتش فشان آغاز جنگ
کردند زمانی ممتد هنگامه گیر و دار گرم بود تا اینکه حضرت ظل اللهی بضبط توپخانه
آنطالیه میان همت بسته پیادگان تفنگچی را از طرف مور بیوریش ساخته خود مافوق
از تفنگچیان چالاک افاغنه بیباک بر سر حصن آتشین حمله ور گشته چند نفر
از رومیه را تارک مغفر بضرب شمشیر برق اثر شکافته در خلیل توپخانه و بعضی از توپخانه را از طرف
لعکه از هزیمت دیگر متوجه منظر پس ایشان گشته مقصود آنکه در هنگام ازدحام کار ایشان را بتقصید
رسانند رایات عقاب پیکر نیزه قول بزرگ در سایه جناح آن استقرار داشت
به بلند پروازی سرکردگان جلادت گستر بهوای ظفر از پرچیم زرین بال و پر گشوده
بدون امر قدر نمون از مکان مقرر پیش آمده سوار و پیاده بیکدیگر آمیخته و آتش نثار
و اسپ با اغتشاش بر انگیخت القصه زمان حرب و اوان طعن و ضرب از چاشتگاه تا عصر
امتداد یافت چون موضع جنگ در سمت شرقی معسکر رومیه در جانب دشت اتفاق

اندام بود و آب دجله در تصرف رومیه و موسم شدت تموز بود از یکطرف لشکر شدید
الصوله سورت گرما و از یکجانب سپاه قلب سوز عطش بجمیع نایره کین را اشتعال داشت
که حوت در تابه فلک بریان و دلهای الوار تشنه کامی شیران بیشه دغا گریان میشد
ز خورشید گردون شوش همه ✽ که بود آب آن چشمه آتش همه ✽ چنان آفتاب آتش افروختی
که ماهی نان در دهن سوختی ✽ چو مرغی شده در هوا جلوه گر ✽ ز تاب خورش سوختی بال و پر
دل خاره کان از تبش تاب جو ✽ سر کوه لرزان چو چشمه آب جو ✽ سمندر کز آتش افروختی
اگر سوی آب آمدی سوختی القصه خدیو بیهمال در حینی که فوج پیادگان در سر منظریس مشغول گیرودار
بودند چندنفر از پیادگان رومیه در زیر دست و پای اشهب زرین ستام آنحضرت در آمده چرخ
سفله نورد را اشاره اندازی بخاطر رسیده مرکب نازی نژاد همایون از زیر پای آن سرور دارا
درایت سکندر رایت بیش پایا که بدستکاری تقدیر کردگار و عنان داری فیض
اقبال سوار رخش کامگار گشته چون شعشعه طلعت آن مهر گستر در میان آن جهان
لشکر بمثابه خورشید انور در برابر فوج اختر ظاهر بود شاهد دیده رومیه گشته دیدند
خدیو بحر و بر مانند سمندر را از آتش رهایی نمیتوانند و کرم ستمگر گشته از اطراف
بآنحضرت تفنگ بر جا ماکوتد اما حفظ الهی سپرداری و عنایت حضرت باری نگهداری نفس
گرامی بذات مقدسش رسیده خدیو همایون فر در آن دستگاهی و سفینه عزمش بباد دبابی
قوایم باد پیمای بحر نورد در لجه آتش دریای برد سنا در گشته به چند نفر از سواران
رومیه را نوک استخوان سنانی هلاک افکنده و یکنفر دیگر را بنیزه زده هر دو [illegible]

بصدمه ضرب الحال

١٧٩

بصدمه ضرب آنحضرت بسر غلطیده آن شقی پر نوش نیز سر کشی بکه بر کب دیو پیکران شخص
خونخوار دوباره بسر آمده جنیبت کشان زره صاحب پیش آورده آنحضرت پا بر قدم بر حلقه چشم رکاب
گذاشته سوار گشتند چون نوایر عطش التهاب افکن جگر شیخ و شاب دلیران سپاه از فرط تشنگی در تب و تاب
بود غلطیدن آب کردن عزم آنحضرت نیز علاوه گشته دلیران را گمان آن شد که مگر سرور کشور تا
جداری را از ضم کاری دیگر اندیشه در کشمکش جنگ جهان نوسترام ای رسیده زمام اختیار از دست
دادند نسیجان بریخ منظر از فرط تفنگ لشکر عرفه دست باز داشته خدیو کردن
توان ناچار از شاهده این حالات جنگ کمان عطف عنان کجه کسی فرستادند اردوی همایون و اهالی
قلعجات از اطراف کوچ کرده بموکب همایون ملحق گردند و خود بیکجانب بهر از تو در فرموده
دران معرکه جمعی از دلیران از ره آبدل دریا کرده بهر ایران در دریای آتش زده جرعه نوش
به فنا گشتند و برخی دیگر از بیتابی دهان خشک و زبان نفس زننده بلب دجله دست از آب
روان زند تا شسته بعض سخن آنکه بهم جهت هر از نفر از سواران لشکر و پیادگان بتفکچی عمله توپخانه
عده تلف گشته توپخانه بتصرف رومیه در آمده و جمعی در سمت شرقی دجله بود بلا تانع
آغاز کوچ کمه در بهر و زه موکب والا بود شدند چنین شب از وقت بکنفر از رومیه
گریخته این خبر را ببغداد بعد از جمعی از قلعگیان بیرون آمده جسر دجله را قطع و جمعی در جانب
غربی دجله و قلعجات بسمت اقامت در گشتند راه عبور را بسته دیده جمعیت
و از راه حله و حسکه باعث ... یعنی لام و بلدی شیخ داود خراعی خود را بجای عافیت
رسانیدند و سر عسکر بغداد ان وارد بغداد و سه روز بکش که روایت عزمیت بجانب

گرگوک افراخت موکب همایون پرداز در دو منزلی همدان او را بشارت ورود کشکر
رودی میران و سرکردگان لشکر کشوری به فرمود که این کثرت امیری موفور در پیرامون غیب مستتر و از
رشته تقدیر نمیتوان بجهید از حکم مقتضای توان رنجید چنانکه هاتفی کوشی گر کند
بخت و دولت قران بکرم همایون کرام گران کرم سلک دولت نیاید به دست
من و سرنوشت ازل هرچه هست همه یک سرکردگان و سرکرده سپاه با لقای هاتف غیب
با عقیده صاف و خلوص نیت از راه تحریک الحضرت عرض نمودند توان بیه
بر زمین از خدای که دارد در آن آیه قرآنهای بشارت ز تو کین گذاری زما
بشارت ز تو جان سپاری زما نداریم اندیشه از کارزار تن ما و تقدیر پروردگار
پس الحضرت به جلیلی کشیکچیان بایدین عزم فاتحه خوانده آنچه از ضمیر و دواب و اسباب
و باقی ما یحتاج در بین معرکه تلف و تاراج شده بود بابت حواله و فرامین
موکد در باب سرانجام آنها به اطراف ممالک عز و صدور یافت و میرز
با الکای پرستان فیلا و کوی نشاهان و همدان حکام صایب اندیشه و امنا با ن
اصلاح حسنه تعیین که ایالت کوهگیلویه به محمدخان بوجوه تاران کان به نیابت
اشتغال داشت بعد از شوشتر و دیزفول مکرمت و مقرر فرمودند با تفاق
امیرخان بیک قرقلو نایب فارس روانه گشته تا مدت دو ماه تجدید اوضاع
سپاه خود کرده به موکب والا ملحق گردند و نیز خانان همایون تنظیم بفرمودند و میرمحمدخان
بیگلربیگی هرات با شش هزار کس در هرات بجهة محافظت حدود شده بار

پرداز و طهماسب

پرداز و طهماسب قلی خان سردار شده با حکام فراه و قاین و سیستان و تون و غیر آن
با شش هزار نفر از لشکر فیروزی اثر تابع امر و فرمان او بوده در موعد مقرر در همدان حاضر باشند
و همچنین جمعی از جوانان غیرتمند خراسان را ترتیب یافته رکاب و کارآموز حرب
خدیو مژده با جناب و شیر مرتبه و دلاوری دولیر معرکه جنگ آوری بودند با سپاه اردوی نصرت
انتساب کردند و از شده عازم همدان و در بیست و دوم ماه صفر داد در آن خطه نزهت
نشان گشتند و چون سابقا برای کوچانیدن ایلات جنیک افشار اردومی و تیز ارکان سپاه
صد هزار تومان زر نقد در نو محصلان موجود بود بجهة کاری که در سمت عراق اتفاق افتاد
و تخلیه حدود عراق دار ایلات و احشام مقتضای مقام و مناسب وقت و هنگام نبود
کوچانیدن آن طایفه را بتعویق انداخته آنوجه را بعلاوه صد هزار تومان دیگر برای تجدید اوضاع
و جبر و نقصان سپاه شکسته بسته وجه به وجه از حسن منبع و از خزانه احسان مکرمت
گشته جیب و دامان لشکریان از نقود عنایات مالامال و هریک
و اسب ده تومان استعطا شده بود اسپ تو تومان عطا و همچنین از شتر و استر
و جبه و شمشیر و سپر و جوشن و مغفر و باقی آلات حرب و اسباب سوقی نعلی و میخ و آب
و جزئیات دیگر بر وفق فرمان و همه قدر از ممالک محروسه روز بروز میرسید
و دیبانی رانگروه جلادت پژوه بمقدار قسمت انقسام یافته در عرض شصت
روز جمیع امور موقوف علیه نهضت رایات نصرت فرجام
بصورت انجام و لشکر فیروزی اثر و افواج حسب الامر در میعاد مقرر متوالیا یکدیگر

مانند ابر بهاری در سیلاب کوهساری بهجز زخار رهوند و اروارهء نصرت پرور موضعی
معسکر شوکت اثر گشته شد وقایع حیرت افزا آنکه در ایام توقف موکب والا
در همدان بوقوع پیوست که تیمور پاشای حاکم وان بعد از استماع واقعهء بغداد از جانب
سر عسکر با فوجی از اکراد و جنود رومیه عازم تبریز گشته در سمت قراچه داغ نوشتن جلادت را
جلوه داده تبریزیان با شنودن امور مجمل شنیده آوازه حرکت تیمور پاشا در صدد تخلیه قلعه
و شهر تبریز در آمده آغاز کوچ نمودند هر چند طایفهء مکری هایپ تبریز بمخالفت بودند چند شهر را خالی
و اظهار نافرمانی و بیگانگی کردند طایفهء مکری از روز تا شام با معدودی از افشاریه و ملازمان
خراسان همراه داشت در شهر مانده حیرت بسر برده جز صیانت قلعه را بان
جمع قلیل در خور امکان ندیده ناچار با اتباع خود بجانب مراغه رفت شاه عبدالرزاق
مقدم که در آنوقت از جانب حضرت ظل اللهی حاکم آن مملکت بود در بروی طایفهء مکری بسته
راه بیرون نگشود طایفهء مکری حقیقت حال را بعرض والا رسانیده بعد از وقوف فرمان بعضی از عساکر
سرضمیر بمحافظت حدود دارالمرز مامور و بکتاش بیک قرقلو عم انجاب که در ابیورد بسر میبرد
بخطاب خانی و سرداری دارالمرز و ایالت استرآباد سرافراز و جمعی از سپاه خراسان
بسرعت روانه گیلان و ساری از ملازمان آن دربار بجانب راه برهمزن گشته از
طایفهء مکری فراری و در زوایای جنگل دارالمرز متواری شده بودند بموجب امر والا بدست
آورده در ایزای این باعث تیغ سیاست بر ایشان جاری ساختند جمعی را هم در اطراف
ولایات متفرق ساختند تادیب و نیز طایفه بختیاری و از کوهستانات خود را دیه نشین بیغوله

بیغوله دار بودند

بیغوله متواری بودند از استماع واقعهء بغداد سر از گریبان خمول بر آورده یکباره ترک رعایت
فرمان نموده بواری کوه رعیت پیشه ها بیعلت آن بعد بعد از فراغ از مهمات سمت روم با سرحدات حضرت
شاه طهماسب را جانشین سریر سلطنت ساخته بغداد را ارضی و سعه شاه بلند پرواز کشورستانی
در هوای فضای اقالیم دیگر بال گشا سازند در ایام توقف کوکبهء ظفر در بغداد کارها صورت
نوعی و کسوت تکمیل ظاهری ملا علی اکبر ملاباشی و میرزا کاظم خلفا را برای آوردن حضرت شاهی روانه
ارض اقدس ساخته ماموریان نیز در هجدهم ماه صفر آنحضرت را از مشهد مقدس حرکت
داده در عرض راه بودند سانحهء بغداد حادث و تعویق مطلب را باعث شده چون سلطنت
او در چنین وقتی که عزم همایون ظل اللهی مقصور بانتظام کین خواهی بود از مصلحت و رو عالی بعضی امور
هیمنه فرمان والا عز صدور یافت که ماموریان از راه دامغان در موکب شاه طهماسب
وارد مازندران و محجوز است که سلطنت نیز با شاه عباس که در آن اوان سکه
افسر بنام او بود از قزوین حرکت کرده روانه مازندران گشته آن خطه جنت نشان را
مقر کوکبهء عز و شان سازند و طهماسب قلی خان جلایر را بحکومت اصفهان سربلند
در نام مهام عراق را بقبضهء اختیار او تفویض و جمعی از سپاه نصرت شعار را تبعیت
او مامور و مقرر ساخته امر والا صادر شد که ده هزار نفر از ایلات و حشم عراق
در سلک ملازمت انتظام داده در ممالک عراق و وسط ممالک محروسه
مهیا بوده از هر طرف که فتنه جوی و سرکشی طغیان افزاید با جمعیت خود به تنبیه او پرداخته و جمعی
هم بحدود سلطانیه معین و مقرر شده بکتاش خان سردار گیلان و طایفهء

باحکام افشاریه و عقدم و غیره هر یک از صدور خبردار نفره در هنگام ضرورت
باعانت یکدیگر اقدام نمایند در بیان نهضت نادری مرتبه ثانی بجانب روم
بعزم انتقام بعد از اجتماع سپاه منصور و انتظام و اتساق امور در بیست و دوم شهر
ربیع الثانی [illegible] با شوکت سکندری و فر سلیمانی بشوق ملاقات
عثمان پاشای سرعسکر روم از بلده همدان رایت افراز لوای کینه جوئی و ملک ستانی
شدند در روز ورود کرمانشاهان با نهایت [illegible] راحت پیمان خبر رسید که فولاد
پاشای والی [illegible] پاشا و محمد پاشا و چند نفر از پاشایان معتبر و بیست هزار نفر از قشون
سرعسکر روم و سپاه آن مرز و بوم از جانب سرعسکر در قلعه کرکوک
توقف داشته در کنار آب دیاله خندق و [illegible] در مکان و به چشم سیاه
و خندق کار [illegible] خیام اقامت که منتظر آنند اگر موکب
والا بجانب [illegible] نهضت کند ایشان بجانب کرمانشاهان رایت
جلادت افرازند و اگر متوجه کرکوک و بغداد شود بمقابله پردازند خدیو فریدون فر
بمجرد استماع این خبر بنه در [illegible] را گذاشته با فوجی از یلان و بهادران ظفر
قرین ایلغار و هشت منزل را در دو شبانه روز [illegible] رسیدند هر چند
مطمح نظر آن بود روز را شبیخون بران طایفه تیره سازند اما بنابر عدم [illegible] لشکر
و تشکیل [illegible] افواج کواکب و حشر از جاده مدارات [illegible] لوای گیتی
افروز پیش از عبور کوکبه فروز جلوه گر عرصه ظهور و روز گشت آن نیر جهان افروز

سپهر کشورستانی

سپهر کشورستانی همه جا مانند طلوع [illegible] پیش لشکر ظفر اثر بود برهنمای رای آفتاب
پیوند بر فراز تپه بلند که در آن نزدیکی واقع بود صعود و برای تحقیق ملاحظه فرمود آن دریای
لشکر را که در کنار آب دیاله براوج سپهر نیلگون موج میزد در لجه اضطراب
و خیام رفیع قباب را حباب وار نگون سار بحر انقلاب دیده [illegible] شدند از
هیجان غبار [illegible] بر چرخ [illegible] سپاه ظفر و صول [illegible] از غلبه اضطراب
دست از عنان [illegible] از رکاب [illegible] سراسیمه بر پشت توسن گریز آمده بودند دلیران
خون آشام باشاره والا جلو ریز بر آن طایفه اسپ انداخته [illegible] فرسنگ ایشان را
تعاقب و سر و زنده بسیار و [illegible] بی شمار بدست آوردند و جمیع احمال و اثقال
و خیام و اسباب آن طایفه جابجا بحیطه ضبط درآمده دلیران در دو شبانه روز بی
وقفه مرحله پیمای وادی طلب و قدم فرسای [illegible] بوده [illegible] ساعتی
گزین خیام راحت و سایه نشین شادروان استراحت گردیدند و بعد از ده روز
در همان مکان خبر حیرت افزای طغیان محمد خان بلوچ و مراجعت او از عرض راه
بعرض والا رسید توضیح این مقال آنکه محمد خان مزبور بنحوی که در ضمن صادرات
افاغنه مجملا اشارت رفت باتفاق محمود غلجائی از قندهار برآمده بعد از آنکه
سلطنت مستعار را با شرف رسید از جانب او بسفارت روم مأمور
گشته تا برگشتن او از آن مرز و بوم بخت اشرف تیره گشته بود محمد خان
چنین دست خود را از دامن دولت آن عالی همت گسیخته یافت لابد وارد

اصفهان و از انجا با نامه و هدایای دربار اشرف آورده بتقدیم امیدواری باین
درگاه آسمان جاه شتافت خدیو فیروزمند در عرصه عز اهتزاز نادره آتش مهر
آب نور پاشش بر نشیب و فراز و پست و بلند است با آواز درعا جزنوازی در آمده
با ایالت کوه کیلویه عز امتیاز بخشیدند و بعد از معاودت موکب والا بخراسان
آن روسیاه در میان اعیان دولت شاهی باظهار جوهر خودنمائی کار شمشیر تا به
پیکر و کج نهادی خود را ظاهر که در جنگ ایروان و همدان منشاء شکست قزلباش
و مصدر بحاباب شده بود چون در دو کوکبه والا ابراق حقیقت حالت او بعرض همایون
رسید اگرچه احتراق آتش چند روزی افول یافت لیکن باز در حین حرکت
موکب والا از اصفهان نیر جهانتاب لطف خسروانه در ذره پروری بسان خورشید
علم و فروغ بخش ساخت احوال رنگ وبه عالم است دوباره پرتو افگن ساخت
احوال او گشته او را حاکم کوه کیلویه و شوشتر و دیزفول ساخت بعد از وقعه بغداد
که امیرخان بیگ قرقلو نایب فارس و محمد خان با قشون کوه کیلویه فارس
مامور بر کابت شد برای آنکه آن ولایت از وجه خصی خالی نباشد احمد سلطان
کهنلوی مردی را بفارس و قاسم بیگ قرقلو را برتبه مهرداری سرافراز و به
کوه کیلویه تعیین و روانه ساخته شد در حینی که محمد خان بعزم اردوی معلی وارد حایند
و توابع لرستان شتافته شده امیرخان بیگ و قشون فارس نیز وابو شد
سرپنجه برگشته بختی گریبان گیر حال محمد خان و خار خار اندیشهای باطل خار ریز غرمش

کشته بفته جویان

گشته با فتنه جویان فارس و شوشتر و بلوچ و هزاره از کوه مقصود روگردان و بهوای افساد
بجانب فارس روان و امیرخان بیگ با قشون افشار و خود را بشانا
همراه او نموده عازم درگاه معلی گشته اگرچه در حینی وقتی که هنگام باری
در زمان حد تنگ بازاری بیه و صدور آنکه فساد اکثر از راهی در بیچاران در تخلیه تبریز
و ظهور این امر حیرت آمیز از فارسیان در موافقت محمد خان با ثبت
و عزم قوی اساس موروث ذهن قصور و موجب خلل و فتور گردد اما چون وقوع اینگونه
حوادث در پیشگاه دل دریا منزل حلم خار و خس در برابر لجه زرف دل لطافت
گیاه خشک در جنب بحر شگرف والا مطلقا وهنی در عزم و تزلزل در خاطر
آنحضرت راه نیافته متوکلا علی الله بنیت صحیح و همت ثابت بعد از تجرد
و تهیه در عروق بموکب همایون ملحق شده بقصد مقابله سرعسکر کوچ که در پایه هم جنبی الا دل
وارد حوالی لیلان سه فرسخی کرکوک گشته شد روز دیگر سلطان خاور
ماهچه رایت بر اوج عیوق افراخت بتمنای القای سرعسکر با لشکر جهان جهان و
لشکر در حوالی موضع موسوم بعلمداران که در محاذات قلعه کرکوک واقع است
بتسویه صفوف ظفر و تسویه جنود فتح و شوکت و فرکه عکس فیروزی مال را با آیین روز
قتال فوج فوج و گروه گروه نظم بسال و طنطنه دلاوران و ولوله رزم گستران
و دبدبه کوس روئین و غریو نای زرین بذروه چرخ برین رسید کوکبه والا از ان
سلک نظم و فرشکوهی ازان روی و عزم مشهود دیده ارباب رزم گردیده

آسمان با هزاران چشم نظاره آن حیران و زبان دست دشمن در عالم انصاف
بنا در کاری آن همت بلند آفرین خوان گشت سلیمان به بنگوبه لشکر بند است چنین
دستگاهی سکندر زند داشت عثمان پاشای سرعسکر بعد از معاودت از بغداد انواع
افتخار و مباهات بیشمار در قلعه کرکوک در خارج قلعه صولت لشکر ظفر شعار و نصب خیام
قرار و رفع لوای اقتدار در اطراف آن چون اراضی خندق استوار که بوجهت کار را
در تمارض دیده و از معارضه پهلو تهی نمود جمعی از سران لشکر رومیه از عقب او بشت قلعه رو به جنگ
آوردند دست دلاوری باز نمودند از این طرف نیز دلیران فریدون جنگ روئین جنگ
بصولت شیر و جرأت پلنگ بدون آهن بود زنگ بهو که کین آهنگ و بیارقه
سنان و رعد آتش توپ و تفنگ آتش افروز نایره جنگ شدند جمعی از آن
طایفه را سرمایه گوی در خم چوگان قوایم مرکبان غلطان و فوجی دیگر سر خود گرفته بسمت
ارزن الروم شتابان گشته بقیه در قلعه تحصن جستند رایات منصور
تا عصر متمکث در معرکه جنگ قامت افراشته به پنجه گوهر نگاران کرده را
بمیدان کین اشارت میکردند چون اثری از عسکر و سرعسکر بظهور نرسید در همان
مکان همه کشته از زهر قاتل و تیز و برنده تر از شمشیر مضمون آن همه سکوت و کلوگیر جواب
سرعسکر تحریر و مصحوب یکنفر از گرفتاران فرستادند مشعر بر اینکه بشوق ملاقات
آن جناب راه دور و دراز طی کرده آمدیم اگر از مردی نشان دارید معرکه رزم قدم رنجه
ساخته تا نام و ننگ اوجاق عثمانی را بر عموم ملا سازند پس بانتظار جواب

زمانا ساز درنگ کرد

زمانا درنگ کرد با غطف عنان بمقر عز و شان فیروز خیمه دوهین منوال هر روزه بر سر قلعه رفته چون
کمیت عزم توانی پاشا را از اضطرار گیر در لنگ دیدند مقید بانجام کار او گشته بتسخیر
قلعه سور و آتش راه در سه منزلی کرکوک بر فراز کوه بلند اساس و مقام جمعیت
اکراد ببه و بلباس سخن از ذخیره و غله پیلیس بهج دو جهه همت سپهر مماس سالفه
ارزاق در بند توجه آن سمت گشتند و شاید از غیرت متحرک سلسله جرأت
سرعسکر شده از در مقابله در آید در روزیکه موکب جهانگشای سایه وصول بآن مکان
می افکند قلعه مزبور متصرف در آمده از اکراد و ایلات از محال بعیده
در استظهار متانت حصار از بیم سیلاب شور انگیز سطوات جنود قاهره پناه بآن قلعه
استوار نموده بودند معروض تیغ ابدار و بسیاری از زن و کودک اسیر قید ادبار گرفتار گشته
غنایم موفور بساحت آمال سپاه منصوره یافت قرار جهانرا بر لوای شوکت
و چون محاصره بغداد پیش نهاد همت والا نهمت بود فرمان مطاع بعز نفاذ پیوست و امرای
با قشون خود روانه شوند و رفت به سرداران شاهان منتظر امر و فرمان بوده آمده در کنار
آب دیاله در چشم شاه و خند کار ره از آنگاه اردوی فولاد پاشا بمبادرت اقامت
اندوخته بروج مستحکم در آن مکان ساخته حکام اردلان و کردستان نیز ذخیره علامت
شهر زور و توابع را برای راتبه ایام محاصره بغداد ضبط و از کردستان بغور جبر
آن حدود و الاغ رفته غلات مزبور را نقل بعسکر امیرخان بیگ بهمه در بروج
انبار رسانیدند و بعد از سه روز اعلام ظفر طراز از آن مکان آغاز احترام بهمه منزل نمود

مجمع کنکاش انعقاد داده در باب عزیمت بغداد و پرتو استشاره که فرمودند اگرچه اهل
خراسان راه صعب است و در پیش دیار گران است و بروش گرفته اند اما هلال تا تن بسیر
و سفر ننهد بدر کامل نگردد و قطره تا بیابان نازل و با لکه با بحر زخار نیاید و برد گوهر نشود از این
حالت و رایات قلعه و از معاودت سر عسکر با یوسف و تشویش قحط و غلا مایوس اند هر گاه
این سیل خونخوار تخریب اساس قلعه بغداد روان و دهکان محاط لشکر با امان شود
حکم خانه حباب و خیمه سیاه تو دارد قلعه گیان صورت نقش بر آب خواهد داشت
بازی ما گرچه اول خام می آید بچشم در عقب داند تماشا رنگین نمود ما پس همگی
متفق اللفظ عرض کردند ما را تا جان در تن است پا از طریق سربازی نخواهیم کشید و در جان
سپاری و فدای برداری خواهیم کوشید بعد از این مکالمات امر والا الصدور به نهضت
و اهل اردو آب زاینده جاری روانه شهرزور و غله یکجا به راه همکنار آب و پیاده تماشید
و عبور از دربند موکب والا به بغداد و از آنجا مراجعت نقل عسکر ظفر شعار شد

در بیان آمدن توپال عثمان پاشا سر عسکر به مقابله جناب نادری و وقوع
محاربه و قتل رسیدن سر عسکر پس موکب والا وارد محلی موسوم بقرا تپه گشته اکراد جمعی را خط کردند
و سپاه ظفر پناه ذخیره و غله بکنار رو پایله و با آن نواحی گشتش که میروند خبر از برای سر
عسکر بودند در مایه ضعف و قصوری که از آن طرف راه یافته و یا امری از جانب ایران
حادث شده و موجب عطف عنان آنحضرت گشته تمرتاش پاشا که از عمده
پاشایان بود از جانب سر عسکر مامور شده با جمعه هزار نفر رفته همه جا قزل تقوت تعقیب

اردوی همایون

اردوی همایون توسن جلادت جولان میداده باشد چون قرا تپه مقر کوکبه جلال بود
او نیز آق دربند بعث فرسخی سورداش راه مکان مستحکم نمود میان دو کوه
واقع و معبران منحصر بیکراه بود با من خود ساخته خیام اقامت برافراشت این خبر دلپذیر
بنهای قراولان بعرض خدیو کشورگیر رسید روز پنجشنبه غره جمادی الاولی طرف عصر
با فوجی گزین از راهی که جاده غیر متعارف بود بمظنه عبور از آن طرف نیز
ایلغار را تیز تک ساخته از اتفاقات خواب غفلت دیده قراولان رومیه را
دور خارج راه بودند بسته از عبور موکب منصور وقوف نگشته هنگام
صبح مانند جهاندار مهر انور بدربند افق کوکبه قصدی افکند خدیو عدو بند
کشورگشا در دربند افراشت رزین لوای نخست جمعی از جزایرچیان
تفنگ صولت پلنگینه پوش تفنگچیان برق دست رعد خروش را از دو طرف
برفراز کوه جا داده و خود در دربند شده رومیه را سراسیمه بتسویه صفوف
پرداخته از هر طرف میران فال اشتعال در دست بازوی دلاوران بخصم
افکنی و خونریزی مشغول گشت و از اتفاقات تا دره رنگه سر عسکر بدو از روانه کون
تمرتاش پاشا بنجابت این که مبادا تمرتاش پاشا بحضرت نادری غالب آید و کوس نیکنامی از
میدان برباید دست رجعت برنقاش نعره تقریب امداد و متوقف روان
گشته زرین کمر دارکه با رفته با دلیپ ولنگ چشم مهر ماه را خیره غبار عرصه
کارزار روی سپهر نیلی را تیره ساخته بعد از آن سر عسکر نمود و در سپاهی لشکر

از محاذات آن دربند مصدوقهٔ یولج اللیل فی النهار گردید هر چند مصطفی کهیه
سر عسکر در رسیدن چنان فوج بجد و جهد در استحکام سنگر بمعرکه شور و شر موجب دلیری
رومیه و تفرقه خاطر دلیران ظفر اثر گردید اما بمدلول اینکه رنج راحت دان چو مطلب شد
بزرگ گرد کلّه توتیای چشم گرگ آنحضرت همگی را عین مدعا دانسته چنبهٔ
غیبی باعانت آن داور جهان پرور کوکبه ران شیح ظفر گشته بعد فرسخین بمسافت
ربع فرسخ رسیده بود و حملات ...انه و صدمات دلیرانهٔ افواج نصرت
قرین صفوف رومیه را از پیش برداشته تعقیب سر عسکر رسانیده از مشاهده
این حالت در احوال لشکر سر عسکر اضطراب دور سلک قرار شان
انقلاب راه یافته سر براه گریز گذاشتند سر عسکر که با کمال شوکت
و شان بر تخت روان براه می‌آمد ناچار بر جنیبت برق رفتار سوار و عازم
فرار گردید دلیران سهمگین بتعاقب رسیده پاشا را در اوانچه چون حضرت
ظل اللهی بعد از ورود بدربند فوجی را با دلیران افغان ابدالی از جانبین کوه بدان
بند مامور ساخته بودند که بعد از ظهور علامات شکست سر راه بر آن طایفه بگیرند
مامورین نیز از دو جانب بخصم لشکری پیوسته شده و سر و سینهٔ آن طایفه را
حواله گاه تیغ و سنان ساخته شد و قریب به ده هزار نفر از آن گروه عرصهٔ شمشیر
و سه هزار تن زنده اسیر گرفتار رسیده نقد بر گردیده سر عسکر را در اثنای
هزیمت الهیار نام گرد یا زو برگ هستی افکنده سرش را بر سر دار سنان

مظهر معنی سرداری

مظهر معنی سرداری ساخت و جمیع اردوی پاشا در حالت انقلاب و توپخانه و خزانه سر
عسکر بتصرف لشکر نصرت اثر درآمده چون اعزاز سران بر گردن سروران لازم
بود سر سر عسکر را با نعش او ملحق و مصحوب عبدالکریم افندی قاضی عسکر عثمانیه
از گرفتاران آن معرکه بود با تخت روان روان ساخته شد که در ممالک روم
مدفون سازند و از آنجا با رایات بهجت مستقر عز و شان بعد منصور و کامران عطف
عنان گرفته با باغان چاپوشلو بیکلربیگی لرستان با جمعی بتعیین سر مرز در حوالی
سرمن رای ملک بسته از دجله عبور و از نهر حلّه و نجف اشرف و کربلای معلی را
بحیطهٔ ضبط درآورده راه ذخیره را از اطراف آب بر قلعه‌گیان بغداد مسدود ساخته
منتظر ورود موکب والا باشند چون این اخبار خصم قوی بر انداز چشم و رخ حسنت ملک
رز و جهه دشمن چیره دست بود اخته شد به هیئه تیمور پاشا در میان رومیه بوفور
جوهر جلادت مشهور بود جازم و با فوجی از دلاوران رومیه و سپاهی بجانب
آذربایجان عازم گشته بود از ورود رایات جهانگشا بیانه اردلان خبر
رسید که تیمور پاشا بمجرد استماع خبر شکست فولاد پاشا در کنار دیاله بوقوع
پیوسته تبریز را خالی گذاشته با بروان روان گشته لطفعلی بیک نایب تبریز که در
آن هنگام در مراغه توقف داشت وارد تبریز و قلعه را متصرف گشته چون این خبر
صورت تحقیق یافت عنان عزیمت بجانب قرارگاه اردوی همایون انعطاف
داده از راه گیلان وارد قراتو گشته هوران مکان جعفر اقتدار محمد بیوج متواتر

معروض حضرت دارا گردید توضیح این مقال آنکه بنحویکه سبق ذکر یافت بعد از آنکه
محمد خان از جانب سید رحیم بخت خود برگشت بقلاع بنی تمیم در قلعه دیزفول بود بمقتضای سرشت
طینت در دغهای مکرآمیز نوشت بایستم از ماجرای احوال او استنباط آثار نفاق نموده
از دیزفول عازم شوشتر گشت و شوشتریان باشاره محمد اورا تمکین نداده روانه
بهبهان نمودند بعد از چند روز محمد بر سر او رفته اورا با اتباع بدست آورده محبوس
ساخت و ابوالفتح خان حاکم سابق شوشتر خویش محمد علیخان قولر آغاسی را
بحکومت شوشتر فرستاده رعایا آنجا مقدم اورا مغتنم شمرده حباب آسا
کلاه نشاط بر هوا انداخته شده غافل از اینکه اسمای عقرب این هوا را
از سر ایشان بیرون خواهد کرد و بیاد رفتن این خیال خام از زوال طرفه بخیه کاسه
ایشان را مملو از زهر محنت خواهد ساخت و اعراب و مشایخ حویزه نیز با او سر بر بیعت پیش
آورده متابعت دادند و حویزه را بسید رضا برادر سید علیخان و کوهگیلویه را
بشیخ فارس آل کثیر تفویض نموده آهنگ شیراز نمود و کیوان کی نیز شیراز را احمد سلطان مردی
با فوجی از قشون خراسانی وغیره در عدد شش سه هزار کس رسیده بمدافعه برآمده مغلوب
گشته بقلعه تحصن جست و بعد از سیزده روز که در قلعه محصور بود از فقدان آذوقه
عاجز شده طالب راه نجات گشت محمد خان قبول نموده احمد سلطان با بنه و خرده
از قلعه با اتباع بیرون آمده روز دیگر ایشان را با رفقا تاراج نموده محبس
ناکامی بهلو نشین قاسم بیک ساخت اما اعراب بنادر نیز با او

موافقت

۱۳۶

موافقت ورزیده شیخ احمد مدنی و شیخ جباره و رؤسای آن قوم نیز دم از یکرنگی زده
موافقت او زدند در هشته رفته رایت اقتدارش ارتفاع یافت و عدت
لشکرش به ده هزار نفر رسیده بود از وصول اخبار مزبوره چون محاصره قلعه بدو لوای محتاج
بجمعیت زیاد بود محمد حسین خان قاجار بیگلربیگی استرآباد را بسرداری خوزستان
و تنبیه مفسدین اعراب و تمکین سید علیخان والی حویزه مأمور با قشون استرآباد
از راه جبان و بهبره روانه و اسمعیل خان خزیمه حاکم قاین را بایالت کوهگیلویه
سرافراز و بهر یک از ولایات فارس حاکم جداگانه از روسای خراسان تعیین
و ده نه هزار نفر از عساکر منصوره بمرافقت حکام مذکور روانه فارس ساخته و حکم
دارالامان فرمود شد و طهماسب قلی خان جلایر صاحب اختیار عراق بود از سمت
اصفهان و اسمعیل خان خزیمه از جانب کوهگیلویه با حکام و جنود انجم احتشام وارد شولستان
جمعیت و موقع آن فتنه پیوند نمودند و رایات جهانگشا از نزول خرما تو عازم سمت
مین برگشته شرف اندوز زیارت آن مکان قدس نشان شدند
دور از آنجا عریضه بابا خان چاپشلو بنظر حجاب بارگاه سپهر اشتباه رسید که بعد از
عبور دجله یکشب در حوالی بغداد بانتظار اینکه شاید عسکر رومیه از قلعه عزم مقابله
نمایند مکث نموده چون قلعگیان را از محاربه سابقه در آن مکان واقع شده سکنه
خمود بود از خوف خان هوش ربای دماغ شده بود که اگر عشران لشکر در سرابه
بوم و بر آن آب کینه جوی سالها حلقه بر در میزد و نفس کشیدن جواب باز نمیدادند

لهذا ازینجانب بمقصد روان اهالی حله و اماکن بقیه تمامی باج گذار در راه انقیاد
شدند موکب جهانگشا از سرمن را عازم بغداد و روز پنجشنبه ششم جمادی الاولی لشکر
قدیم مقر کوکبه فیروزی نشان گشته سرادقات جلال بجایگاه بدستی فراشان
تقدیر از ثری بسر ثریا افراخته اطراف و جوانب آن محل قرار و مقام
استقرار عساکر ظفر شعار شد احمد پاشا بعد از سه روز معتمدی را از راه اعتذار
بدربار فلک مدار فرستاده اظهار عجز و خجالت و از دولت علیه عثمانیه در باب
استقرار حدود دستور قدیم در رد ولایت ادعای کفالت و ابراز
فرمان وکالت نموده بعد از تکرار معاهده چند روز از این عهد ملتمس بزبان معروض
حضرت خدیو عاجز نواز میگردید مکارم خسروانه پذیرای مسئول و تمنای او در پیشگاه
رای انور قرین قبول گشته احمد پاشا فرامین موشح بخط شریف و قانون
عثمانیه بپاشایان گنجه و شیروان و تفلیس و ایروان در باب تخلیه قلاع نوشته
با معتمدان خود و همراهی کماشتگان این دولت روانه نمود اگرچه در باب
سپردن آن قلاع رفته رفته منافی قانون دولت عثمانیه بود معذرت خواست
رعایت شیوه‌های لایق گذرانیده و گرفتاران از طرف راه در جنگ همدان
از لشکر شاهی و در جنگ عثمان پاشا از لشکر ظفر اثر در کنار شط
بدست رومیه افتاده بودند بمصحوب عبدالله افندی قاضی بغداد روانه ساخته لوازم
حضرت بتقدیم رسانید از آنطرف نیز تمامی رؤسا و سرکردگان اوجاقها

وطبقات رومیه

١٢٧

وطبقات رومیه که در محاربه عثمان پاشا در آق دربند گرفتار گشته در ایران ظفر پیوند
شده بودند مخلع و مرخص گشتند اگرچه در سفر اول منظور نظر اقدس آن بود که بعد از فتح بغداد و توفیق
زیارت نجف اشرف و کربلای معلی دریابد ولیکن در آنوقت میسر نشد درین نوبت
که این امر بمقصد رسید با خاصه عازم زیارت امامین همامین رضی الله عنهما و از آنجا
از راه حله بادراک زیارت مشهدین شریفین نجف اشرف و کربلای معلی فایض گشته
عطف عنان عزیمت بپایگاه دولت فرموده

در بیان حرکت موکب همایون بجانب فارس بعزم دفع محمد خان بلوچ و وقایع آن زمان تا شکست محمد بلوچ

رایات جهانگشا روز پانزدهم رجب در عین اشتداد زمستان از ظاهر قلعه
بغداد کوچیده و بخانه را از راه خرم آباد فیلی روانه اصفهان ساخته شد چون ابوالفتح خان
حاکم سابق شوشتر بجهت اینکه ایام باغی آن شده نیز روسیاهی جبین و خط بطلان بر صفحه
دنیا و دین کشیده از جانب محمد بلوچ قلعه شوشتر را ضبط کرده با مشایخ حویزه
نیز با او همداستان گشته و نفاق اندیشی این استان گشته طایفه کعب و بنی تمیم
حوالی دیزفول را غارت و فرمان شرارت نموده بود کار سردار حویزه نیز معلوم نمود
که بکجا منجر شده لهذا از راه با بغای لوای گیتی گشای اهتزاز ریشه بدر آورد قلعه پاپ
بنه در عروق را روانه دیزفول و جمعی را بر سر شوشتر تعیین نموده خود با فوجی از دلیران از راه بیابان بجانب
حویزه شتابان گشته روز دیگر طرف صبح وارد حویزه و محمد حسین سردار راه
آن روز کلاه جلادت برگشته در میان قلعه نسبت بیاغراب بطمع ترکتاز

میکرد به پشته ال کثیره در قلعه خود تحصن در مقام مخالفت تمکن داشتند مامورین سه
دو سه روز در آن مکان بنظم مهمات پرداخته بعد از آن عطف عنان بجانب شوشتر
فرمودند و در عرض راه خبر رسید که اهالی شوشتر از وصول خبر توجه موکب همایون
بشدت در حیرت افتاده جز اطاعت چاره ندیدند پس خلیل بعد از جمشید دار در آن
قلعه سپهر پیوند گشته روز دیگر که سلطان سیارگان در خلوتسرای افق بلباس
سرخ شفق جلوه آرا و بر مسندهای فیروزه فام فلک قرار گرفت فرمان قهرمان بقتل
ابوالفتح خان و تاراج شهر صادر شد بعد از غارت شهر و قتل آن خیره سر حاکمی از روسای
خوردستان با ولایت تعین و چون طایفه بختیاری بحکم اهالی بابان شد در کوهستانات
بنجو و سری سرراه و عقبه بربا خان بیگلربیگی فیلی را با حکام اردلان و همدان و کرمانشاهان
با جمعیت و چهار هزار نفر از ملازم و ایلجاری ایشان به پشته انطایفه مامور نمود و از راه
ده دشت به دارالملک کوهکیلویه آنجا بهر شیراز گشته شدند و دغدغه را
در راه هر کدام گذاشته مقرر داشتند منزل بمنزل بمتعاقب موکب منصور روانه
سخن دو تو در بگفتند تا بهبهان خبر رسیده طهماسب قلیخان از اصفهان و اسمعیل خان
خزینه بیگلربیگی کوهکیلویه از مقر حکومت حرکت نموده اند و بیکدیگر ملحق میشده
بدفع محمد بلوچ بو ازند و محمد خان از شیراز با جمعیت خود بمدد و دفعه ایشان می آمد لهذا از بهبهان
بتعجیل گذشته وارد خیرآباد و امر داد تا آنجا رخوت زین فرو نهاده و سپاه ایشان
جا در گشته مامورین نیز در محلی موسوم بود و کبسبدان با رمی ظفر نشان

پیوسته شد هوری

۱۷۸

پیوسته شد بود از آنجا معلوم شد که محمد آمده در در بند شولستان توقف
و جمعی بعد به انجمن خویش ساخته پیش فرستاده قراولان از طرف ایشان
رسیده با زبان نیزه و سنان بهر عضوی از اعضای ایشان شرح درد جدال را
مکرر از نکته جمعی از آنها بتیز عنان فرار در جز دره و جسنو مسعود را به در بند کوش محمد رسانیدند
محمد خبر از توجه موکب اقدس خبر یافت و سوای دلیران نصرت کیش و شمشیر
مانند کفران نعمت و نا نعمت خویش وا نشت آن فوج بلا را طلیعه سپاه
سردار که با استحکام در بند و عدت خود مغرور گشته اطراف کوه را بتفنگچیان
بیپایه جمعیت از حد زیاده فرو گرفته راه عبور به لشکر منصور بست آن شب خدیو
فریدون دربند بم قرنی توقف و صبحگاهان بعزم دفع او و اعلای لوای جهان گشا
و با خنجر گذاران مریخ صولت و نیزه داران سماک سطوت در محاذات
دربند رایت سعادت افروخته شدند و نخست جزایرچیان بهرام کین
و تفنگچیان صلابت قرین را از جانب شرقی و غربی کوه مورچه مامور ساختند
فرمان بران بموجب امر خدیو جهان از دو طرف با ره کین افروخته مانند
شعله آتش همی برکز کنند آهنگ صعود که اهل بند تفنگچیان محمد از فراز کوه
ژاله آتشین از دهانه تفنگ فرو ریختند دلیران آن را قطرات ابر بهاری
و رشحات سحاب کوهساری تصور کرده به زودی قدم بر سر گذاشتند و بیباک
بر دوی استیلا بر آن قلعه بلند سر بسپهر میزد استیلا یافتند و یکی عنقا هر

از طرفین نوایر شور و شین اشتعال پذیرفت تا آنکه محمد بعزم نظاره لشکر نصرت
اثر ببالای کوه برآمده همینکه چشم زر قرد نگار رهگذر دید شسته نظر آن افعی خصلت گشته
دیده احباب را کور و چراغ زندگی را بی نور دیده دانست که نوبت بخشش پنج در مرحله
عمرش طی شده این المعزکی [illegible] شبدیز گریز را مهمیز تیز انگیز داده و در لار در راه مانند
دشنه بخون آغشته بود بر نجکم [illegible] و الا فوجی از راه خنیان و جمعی از جنگ کرامعه فرش
بود چشته تا ده فرسخ اشهب دلاوری را عنان نور بستن و رزدن و کشتن سپاه
آن رو سیاه دست از دست تیغ دستان باز نکشیدند و چون محمد از راه
بدر رفته بود سنقام شام عرفت زمام بمقر و مقام کوهزد و سه هزار نفر از
تفنگچیان محمد فرصت فرار نیافته بهزیر در فراز کوه از راه اضطرار جنگ می کردند
تمامی دستگیر دلاوران و از کریوه هستی بطور هستی روان گشتند و جمیع اسباب
و ما یعرف آن فتنه جو در لشکر پانش بمعرض کیب در آمد و از آنجا سلیمان طهماسب
قلیخان جلایر را با فوجی بتعاقب او مأمور ساخت اما او از راه چیده دری با چند
تن از اعوان خود بکوه کشیده همه جا بر خلاف جاده وارد شیراز شده
زنان خود را در شیراز گذاشته بود برداشته از راه جهرم عازم لار گشته
طهماسب قلیخان سردار نیز روز بعد وارد و خنج محمد سابق احمال و اثقال عقب
با چند خانه وار رفته وافر در قلعه شیراز گذاشته جمعی از افغان و بلوچ را که محافظت
آنجا گماشته بود مستحفظین از در استیمان برآمده قلعه را تسلیم و [illegible] یک

دادمحمد سلطان

دادمحمد سلطان را از حبس در آورده مرخص ساخته بملازمت سردار کمر بسته سردار
یکروز بضبط جمعیت سپاه مکث و بتعاقب او بایلغار تا زیر گرزین توسن
عزم را زین و روانه شد و محمد بعد از ورود بحوالی لار لکنیا خان بلوچ را برسم استمالت
نزد اهالی آنجا فرستاده کوتوال قلعه آنجا را با رفقای او گرفته محبوس و محمد را
به پیغام تیز دلتنگ از اعانت نا امید ساختند محمد ناچار بجانب
گرمسیر شتافته مقارن آن سردار که خطه لار ضبط و زمام نگاه بود وارد شده
گرفتاران را روانه دار البوار ساخت و در آنجا رایت نصرت طراز بعد از شکست
محمد ترال بمیراث عزم شیراز روز بیست و ششم شهر شعبان المعظم وارد شهر و در عروق
ارض [illegible] در روز [illegible] گذشته بود در شتم ماه صیام کوکب دلالا پیوسته خبر
در رمحمد شدن بسمت گرمسیر بعرض خدیو گردون سریر رسید امر همایون بعز
نفاذ مقرون شده طهماسب قلیخان عسکر نصرت شعار را در فسا و جهرم
گذاشته خود بجایاری عازم درگاه جهان پناه شود سردار نیز در هجدهم ماه باو امر علیه
در سالا فته بسفارشات بعد مأمور شده با اسعدلو کاملی رفته از اردوی
اشهر از فرصت به بقیه محمد و شیخ احمد مدنی و باقی سرکشان اعراب گرمسیری
و قلع و قمع ایشان پرداز دو نیز در شیراز غله از جانب سردار و جزیره شعر
بر آنکه سرکشان و شیخ اعراب در قلعه کعب گنا داشتند با فارس آل کثیر
متعهد حدیث گشته اند مقرر شده شیخ مزبور را با اولاد و فارس کوچانیده

از راه خرم آباد روانه استرآباد شد و خود با جیب که منصوره از راه شوشتان وارد
اصفهان شوهوران روان شاهزاده نصرالله میرزا به بروفق فرمان از جرجان مامور بحضور شده
بود وارد شیراز و به تقبیل بساط گردون مقام اقدس سرافراز گشت در ذکر و
قایع بارس ئیل مطابق سال فرخنده فال هزار و صد و پنجاه و شش هجری
در چهارم شهر شعبان خطه دلگشای شیراز بفر کوکبه ظفر طراز بود خسرو فلک از برج اعتبر
مهر مینو چهر با بوان حمل خرامیده برخش جسم سپهر برآمد کوکبه سلطان بهار بعزم
جهانگیری نهضت نمود طفل غنچه از شیمه گلبن قدم بعرصه ظهور گذاشته در مهد
بستان از پستان دایه ابر بهاری شیر نوشین نوشید و بر بید
صبا نرگس شهلا را ازین مژده چشم روشنی گشت و دشکان ورد
رخنه گر قلاع باغ بود بحکم قهرمان قضا از بندرستی قلع گشتند و خاقان گیتی ستان نشاط
قوای ربیعی بعزم دارالبستان لاله و شقایق بکران سبک بخز صبا و شمال را
جولان داده و غنچه شماخی ملک شامخه را از آنجا که جنود نظار دل اسفند را به هجوم جنود
خرداد مسخر الکریه کوه نشین بهمن را از در غستان کوهستان برانداخت
جشن نوروزی را ترتیب داده هر یک از سران سپاه و امیران لشکر
بخلاع زرتاری آراسته از اشعه لباس خفتان زربفت همدوش آفتاب
انور شدند چون از جانب احمد پاشای والی بغداد بوعده دو ماه برای آمدن
وثیقه صلح از دولت عثمانی استمهال کرده جز هیچ و جواب صریحی نیامده

و بوضوح پیوست که اولیای

۱۲۰ و بوضوح پیوست که اولیای آن دولت بسبب اخبار انقلاب در امضای امر صلح و استقرار
سنور بدفع الوقت میگذرانند لهذا اتمام نسق و مهام خوزستان و بنادر و فارس
و کران را بطهماسب قلیخان سردار موکول و اتمام مهم محمد بلوچ و شیخ لطفعلی را با او محول و میرزا
تقی شیرازی را که تا آن زمان با ستیفای فارس سرافرازی داشت بنیابت آن ولایت
سربلند و خود از انتظام امور آنجا جمع گشته در چهاردهم ذیقعدة الحرام بعزم انتزاع ممالک که
در تصرف رومیه در دسیه بود رایات نصرت طراز از خطه شیراز بجانب
اصفهان اهتزاز یافت در منزل آسپاس نخ محال ایزد خاص چاپار از اصفهان
وارد و خبر بهجت اثر ولادت نوباوه بهارستان دولت و اجلال شاهرخ
میرزا خلف ارجمند شاهزاده رضاقلی میرزا رسانیده که روز یکشنبه پانزدهم
شهر شوال مطابق هزار و صد و پنجاه و شش هجری بعد از انقضای سه ساعت دیگری از بطن مطهر
مخدره سرادق سلطنت فاطمه سلطان بیگم بنت خاقان شهید شاه سلطان حسین قدم
بعرصه وجود گذاشته از وزیدن نسیم بهجت شمیم این مژده روح پرور گلهای رنگارنگ
نشاط و شکوفهای شگفتگی در بساط در حدایق دلها شکفته گشت و لطف
این تاریخ در حین صحبت این نوید دلپذیر در حضور اقدس با نظر مستقیم حالت آن عرش
بر و سند حدیقه آداب سوره یوسف قرآن مجید تفأل نمود این آیه آمد و کذلک آیه
مکنا لیوسف فی الارض ولنعلمه من تاویل الاحادیث والله غالب علی امره ولکن
اکثر الناس لا یعلمون و حسب الفرمان اقدس بضبط آیه مبارکه معمور شده در منزل مزبور

درکمال بهجت و سرور نهضت کوکبه در بیست و پنجم ذی قعده الحرام اصفهان را معسکر کوکبه جهان
کشا ساختند و اهالی اصفهان بکرّی خرگاه نشاط به جهت میدان
نقش جهان در آراسته بازاران خطه ارم نشان را از دروازه تا خیابان
اغان و آیین بندی آراسته شد و اهل نغمه و ارباب طرب در هر جا فوج فوج
شغل رامشگری گردیده رونق بازار زهره و مشتری شکسته شد در آن اوان عبدالکریم
افندی قاضی عسکر روم که در محاربه توپال عثمان پاشای سرعسکر و دستگیر نعش
پاشای مزبور محبوب اولیای دولت شده بود از جانب وزیر اعظم دولت عثمانیه با نامه
اخلاص آمیز برسم سفارت بدرگاه جهان پناه آمده در اصفهان توقف داشت
حضرت اقدس ظل الله مقدس شاهنشاهی مضمون نامه وزیر مشعر بر این بود که عبدالله
پاشای کوپرلو اوغلی از دربار قیصری بسرداری مامور و مصلح و جنگ ماذون هر دو بار
بکر توقف دارد معتمدی نیز از طرف نو پاشای مذکور رفته اموری که متقوم مصلحت
دولت علیتین باشد طی نمایند هر چند که بر ضمیر الهام پذیر والا لایح بود غرض اولیای
دولت عثمانیه تاخیر و دفع الوقت است شاید رای جهانگشا را از این قصد منحرف
ساخته بهانه اظهار روی شکستگیهای کار خود را درست نمایند ولیکن چون حضرت
ظل اللهی منظور داشته ابواب این مطلب بمفاتیح سازگاری مفتوح شده
بدان تصمیم معدودی نفوس و سفک دماء مرحاجی مینمودند از برای اتمام حجت
احدی را همراهی افندی از راه بغداد نزد عبدالله پاشا روانه و پیغام داده که مقصود

ولایت الطرف

ولایت الطرف است ارس است اگر تصرف دادند فبها و الا مهیای مهمان پذیری باشند و جعفر
در این اوقات ان شاء الله با ملاقات ایشان رسیده بنای کار را آمیز آرام و چون
قبل از این اعیان دولت روسیه گیلانات را بموجب اشاره حضرت خاقانی سپرده
در باب تخلیه دربند و بادکوبه تا استرداد قلعه ایروان استمهال کرده زر حقوق کماکان
معتبری از جانب پادشاه روس بسفارت مامور و وارد درگاه معلی و مقرر شد که همه جا
در موکب همایون باشد در بیان حرکت موکب همایون از اصفهان بعزم تسخیر
شیروان و شماخی خبر گرفتاری شیخ احمد مدنی و محمد بلوچ و وقایع آن
و بعد از انتظام امور اصفهان در روز دهم شهر محرم الحرام هزار و صد و چهل و هشت هجری
لوای عزیمت از راه همدان بجانب مقصد افراشته در عرض راه بعرض رسید
که طهماسب خان سردار بعد از رخصت از درگاه جهان پناه به تسخیر قلعه خنج و عوض مساکن اعراب
بندر عباسی رفته بعد از انجام کار ایشان بمحاصره قلعه باغ مشغول شده چون قلعه گشک متعلق
به شیخ احمد مدنی و مومی الیه راس الرئیس مخالفان و دنابود و جمعیت کاملی از اعراب سمتقان
و افغان در حوزه داشت و محمد بلوچ هم در آن اوان در قلعه دشتی بود از در دولت
رکاه گشته بعزم استمداد نزد شیخ احمد عازم گشک شد بعد تسخیر آن باب
خود که عده ایشان به پانصد نفر میرسید رایت فرار افراشت سردار از استماع این خبر دل از آن برداشته
جمعی را بمحاصره قلعه باغ روان و خود با جمعی بر سر محمد ایلغار و بعضی از اعوان او را
قتل و گرفتار و حضرت محمد با معدودی بسمت ساحل فرار نمود و چون شیخ احمد از ساوجی همیشه

منشا حصول استیصال سواحل و بنادر و مفاسد کلیه از وجود او می شد سردار از تسخیر قلعه
او عازم گشته در اندک روزی حواله بقبضه تسخیر شده شیخ احمد با تمامی
رهنی قلعه دستگیر و جمیع قلاع و مساکن آن جماعت که در بنادر بتصرف جنود
مسعود درآمده سردار بعضی از قلعجات آن را که آشیانه فساد بود ویران
و رهنی قلعه را کوچانیده از راه کرمان روانه خراسان و شیخ احمد را با چند
نفر از روسای اشرار بدربار سپهر اقتدار فرستاده در روز ورود موکب مسعود بسزای
سیاست چشیده سر بگریبان نیستی کشیدند اما محمد بعد از فرار از حوالی
گمبک که راه چاره را مسدود یافت بجانب سواحل شتافته از آنجا
بکشتی نشسته بجزیره قیس که مسکن اعراب هوله است گریخته شیخ علاف
ولد شیخ راشد هوله که کوچ او در در رسید گرفتار غازیان شده بود محمد را
با رفقای او اسیر کرده متهم پرورده است آن نیز بجانب گرفتاران خود ساخت
و در ازای این خدمت بنوازش و احسان و حصول مطلب بهره مند گشت
و سردار محمد را بر وفق فرمان بقید و روانه اصفهان ساخته چون مکرر حضرت ظل اللهی
از تقصیرات او در اغماض عین فرموده منظور نظر عنایت و صاحب مملکت و ولایات
ساخته بودند در اول مرتبه که در اصفهان عزیمت فرار داشت او را بباب
کرکیسویه معین و روانه ساختند در اعلی قاپی کتابان او را یکیک مادر شمرده
فرموده اگر اینمرتبه مصدر خیانت و شوربختی بشود چشمهای تو مکمل گرا این

اوجاق خواهد شد

اوجاق خواهد شد او نیز انگشت قبول بر دیده نهاده مرخص شده بود بوقت که این فساد
ازو بظهور رسید بعد از ورود او باصفهان باشاره همایون در همانجا که این وعد
و وعید بعمل آمده بود چشمهای آن تیره بخت را عبرة للناظرین از حدقه بدر آوردند چنانچه حق
احسان مولای خود چشم پوشیده بود بجزای عین بالعین بچشم خود معاینه دید کور گردید
ماه صفر موکب همایون از همدان حرکت که چنین مقرر شده بود که عاشور خان
پاپالو که در آن اوان حاکم اردوی بود سه هزار خانوار از افشار ریه انجا کوچانیده
در ساین قلعه و محل عبور موکب منصور رسیت حاضر باشد مشار الیه بر وفق فرمان
عمل نموده که رایات جهانگشا از جانب سنج وارد همکان و خانوار مذکور را در انداز
دیده روانه خراسان ساختند و از آنجا کوچ بر کوچ عازم مراغه و روانه مغان گردیدند
چون معتمدان احمد پاشا والی بغداد که از برای تخلیه ولایات گنجه و شیروان و تفلیس
و ایروان رفته بودند پاشایان بحکم غرور ایشان را جواب داده در تبریز معطل
ساخته بودند در روز ورود موکب اقدس بمراغه عرق ایشان خجالت
بسعادت تقبیل عتبه خواقین مطاف و رخصت انصراف یافتند
و بکتاش خان قرقلو سردار دار المرز با جمعی از خوانین و حکام افشار و مقدم
و مکری مامور بدمدم ساختند که هر یک با جمعیت خود در آن ناحیه توقف
که منتظر تحقیق خبر صلح و جنگ و مترصد صدور امر خدیو با فر و اورنگ
باشند و چون جمعی از طوایف که در صدد استتار اردجاهای بحث و شهار

بر در بهشت مسکن داشتند ازراه زبونی بخت در اوامر خاقان فرزانه بخت
مخالف گونه بظهور رسانیده بند لهذا احکام استارا و اردبیل و گیلانات بجمعیت
آن نواحی و نوحی از جزایر خیابان جلو ظهور میشود به پیشه ایشان معین گشته آن گروه را
در بیغولها و کریوهای کوه کهن و حقفا جشار رد در شدند بوجه بلیغ گوشمال دادند
نوروز نهم شهر ربیع الاول خطه اردبیل مقر کوکبه جلیل گردید در بیان تسخیر شیروان و غازیر
و جمق و پیشه لکزیه و داغستان و فرار نمودن سرخای بعد از ورود موکب جهانگشای
باردبیل تا تاروچاپار از جانب عبدالله پاشای سرعسکر وارد و عرایض رسانیده
مشعر بر آنکه تا رسالت مطالبه ولایات را موقوف داشته بعد از رسالت
ایلچی معتبری بدربار عثمانی فرستاده ولایات را طلب نماید تا اولیای آن دولت
در برابر قرال فرنگ با نزاع و جنگ وضع مست کوه ولایات را بسپارند
و از خارج بوضوح پیوست که فرستاده آنطرف را تا رسیدن
جواب حسن نظر تکه و سایر پاشایان هم چنانکه سابق ذکر یافت بغرور تهور
اقبال نکرده فرستادگان احمد پاشا را راه گفتگو نداده اند و بدستیاری جاکربند شاش
سعی کمند این گفتگوها در کنگره دماغ سرعسکر و پاشایان دیگر جای گیر نیست
و قلاع شهبندیان قلوب ایشان بهجوم جسنود نصایح رخنه پذیر نه چون از جمله
پاشایان مزبوره فرمان بخط شریف پادشاه ایشان موافق قانون دولت
عثمانی اصدار یافته بود سرخای لکزی بود و در آن اوان از دولت عثمانی ولایت

شروان و داغستان

شیروان و داغستان را در حوزه اقتدار داشت سوی خان حاکم استارا
بموجب حکم همایون فرمان اعلی المحبوب لکم مفتوح برای سرخای ارسال و سرخای حاکم
فرمان را نشسته جواب لاطایل از دهان حوصله آتش افروزان بود نوشته و در آن
درج کرده بود ولایت شیروان را بضرب شمشیر شیران لکزی مسخر کرده ام احمد
مندلوی و غیر او را چه حد آن است که درین امور دم زدن و لوی اظهار این مدعا قدم
زنند لاجرم تادیب آن خیره سر را پیشنهاد ضمیر انور و فتح شیروان را کلید
فتح الباب قلاع دیگر دانسته در بیست پنجم شهر ربیع الاول ورود موکب همایون
یکبارگی واقع گشته سرخای از آوازه توجه آن دریای خونخوار و لطمات جهان
آشوب آن بحر زخار رو بدیار شیروان گذاشته رخت بقلل
جبال داغستان کشیده فرار نموده بعد نه ماه بر نور لوای جهانگشا پرتو ظهور بر ساحت
قلعه شماخی انداخته محمد قلیخان سعدلو حاکم اردبیل با لیت الملک سر بلندی یافت
و چون بعرض رسید که جمعی از لکزیه داغستان در محلی موسوم بایلجه در سه فرسخ
شماخی واقع و جمعیت موضع است سلسله جمعیت را انعقاد داده و کمین نشسته اند
فوجی از سپاه نصرت پناه را بر سر ایشان تعیین فرمود یا بعد سر و زنده و اسیر بسیاری
از ایشان بدست آمده تا بیا عفو خطا پوش شهریاری باطلاق اسیران فرمان داده بعسکر
بیگی شیروان انها را بدستوری خدیو فلک سریر بجا ان در صحبت و چند نفر از
گرفتاری محمد داود شیخ احمد و انجام امور آن سرزمین مادر شده بود

قلیخان سردار فارس با بعضی از خوانین بجاپاری وارد دربار سپهر اقتدار گردید شاد ایلم
در شماخی شرف بستان بوسی دریافت شده در خلال این احوال خبر رسیده جمعی کثیر
همراه سرخای خان در قبه جمعیت کرده لوای فساد بر پا دارند پس شهریار کشور
گیر همه دو عوق را با شاهزاده نصر الله میرزا در قلعه شماخی گذاشته چپن قمق که در
پانزده منزلی شماخی واقع و در شهای داغستان است در آن اوان عسکر در مقام
سرخای و گریزگاه آن معرز خود ایله بر این اینکه اورا بچهار سو جز اضطراب
اندازند تسخیر و تدمیر آن مکان را وجهه همت ساختند روز شنبه نوزدهم ربیع الثانی
بار و بنگاه به جلو ده الکوه هزار نفر رزم آزما و چیده و سپاه آهنگ قمق که مقرر
شده طهماسب قلیخان سردار سه روز بعد حرکت فرموده با ده الکوه هزار
نفر از لشکر دشمن سوز بعزم تنبیه سرخای متوجه قبه و دربند در انجام آن امر مقید
بمعاودت موکب والا و اذن مجدد و نهضه از راه فارس و کهستان روانه
هرات گشته به دستور سابق سرداری قندهار و سپهداری آن
سرزمین را مخصوص خویش داند فوری زال قربک عزم الکه داغستان خبر رسید
که سرخای در موضع دیوه باتن که مابین قبه و شماخی واقع است با سردار جنگ
کرده شکست فاحش یافته روانه قمق گردیدند توضیح این مقال آنکه سرخای بعد از وقعه
فرار از شماخی جمعیت خود را از لکزیه وغیره منعقد ساخته وارد قبه شد و از آنجا نیز
لکزیه جار و تله راجع و از علی پاشای والی گنجه و اسحق پاشای والی تفلیس استمداد

نعم اسحق

نعم اسحق پاشا بنا بر مخالفت والی زاده های گرجستان از اعانت پهلو تهی
کرده اما علی پاشا ولد خود را با مصطفی پاشا و تیمور پاشا و شیخ گرای سلطان
تاتار با هشت هزار نفر از رومیه و تاتار بمعاونت سرخای روانه و بهم جهت
بیست هزار کس در معسکر سرخای فراهم آمده سردار نیز بر وفق اراده ما فی در روز نوروز
از شماخی حرکت کرده سرخای پیش از وقت جمعی از تفنگچیان خود را در قزل دیوه باتن
از یکسمت بکوه و از یکطرف به بیشه اتصال دارد بر سر راه جنگ متعین کرده
پشت ایشان را بفوجی دیگر استظهار داد و از یکطرف پیش تازان
سپاه سردار بجمعیت اول ایشان برخورده چون میان جنگل بود از انبوهی دشمن
خبر نداشت بتصور اینکه سرخای است به مقابله پیش آمده دلیرانه با ایشان
بستیز و آویز پیوسته ایشان را مغلوب و منهزم ساخته بفوجی که در پشت آن
کرده لوای قرار افراشته بود در آویخته شد لکزیه را گمان آنکه حضرت ظل اللهی است با تیغ
جرات بسروقت ایشان رسیده عنان شکیبایی از دست داده روی
بر تافته شد و از هزیمت آن گروه قلب لشکر سرخای و پاشایان بهم برآمده سلسله
قرار ایشان از هم گسیخت و جمعی کثیر از ایشان عرصه تیغ بیدریغ گشته رومیه بسمت
گنجه و سرخای بعد از هزیمت غازی قمق گریخت و تمامی اردو و اسباب ایشان
که دلیران ظفر نصیب گشت و از آنجا رفته قلعه خاچمز را که احداث سرخای بود و مکان
بسیار معمور بود نهب و غارت کرده آتش در زده خاکستر نشین شد خدیو دهر

اثر وصول خبر جمعی را که سر راه فراریان فرستاده بر خاطر خبیر از عزیمت موکب
همایون بسمت قموق مطلع بوده بعد از برگشت از پرسیج جانب ضبط عنان قرار
نکرده مرکب گریز را تیز تک ساخته همان شب از میان کوه گذشته بود دلیران
هنگام صبح والوان منکان گشته جمعی از لکزیه را تا ناریه ه از راه و دشت
طریق فرار را گم کرده بسمت قموق قلعه در نشیب و فراز آن راه و رهوار تابا
توانی قدم فرسای حیرانی بوده جای لشکر منصور گشته گردن سپه تن بر زیر
زخم شمشیر و بحلقه کمند خصم افکن در آمده سنگهای سلطان بلند چهر مهر
از جنگ سپهر آهنگ نزول کوه موکب والا وارد آن مکان گشته بعد از لحظه
درنگ با فوجی از دلاوران نیزه گذار جزایرچیان خونخوار بتعاقب سرخای سمند
کوه پیکر دریانورد را با درفتار رهرو عرض راه بسیاری از آنجماعت را
ه افغان و چیزان طی ساخت می نمود قرین هلاک و دستگیر ساختند
و تمامی ایلخی و اغنام ه در کوهستانات سر راه بود بتصرف لشکریان
در آمد القصه در عرض ده روز با نقره اصعب المسالک و کوهستانات
صعب را با توپخانه طی نموده در اکثر منازل توپ و آلات عراده
بدوش هیابه کاران وجود تعیین از قلل جبال نقل و تحویل میشد و بدین
نهج وارد قریه خسرک نمیزنا قموق گشته روز دیگر جلو باد رفتار زرین
ستام بجانب قموق آغاز خرام نموده در عرض راه عرایض سرخای مشعر

بر استدعای عفو تقصیر

بر استدعای عفو تقصیر بصدور منشور فرمان امان تا خیر حرکت موکب نصرت
توامان رسیده چون در دار الضرب طبع همایون نقد روی اندود حرف او بی
سکه قبول بخود حکم والا صادر شده در صورتیکه در پناه عفو و بخشایش ماخوذ نبوده با جبین
سای شکاه حضور اقدس شوی والا راه این سیل پر آشوب بجا ر خس این گونه
حیلی نتوان بست و بافسون و افسانه از دم این فوج اژدر مهابت افعی نشان
نتوان رست امار خان با تمامی لکزیه در غرستان بتجدید جمعیت نموده در کنار رود
خانه نیکور نحی نشسته و چنانکه معبر منحصر در آن بود شکسته تهیای دفاع و جدال شده
و آن رودخانه ایست در میان دره پس عمیق جاری که هر آینه موج رودش
چهره نمای پشت ماهی است و در تعمق قعرش کار غواص اندیشه در تباهی بعد از
زمانی که شعله آواز شلیک زنبورک و تفنگ از طرفین هنگامه جنگ را گرم
کردند عبدالغنی خان حاکم ابدالی با طایفه افغان بمعبر عبور گشتند و سعی بسیاری
راهی باریکتر از مژگان دیده مور پیدا که چون نور از بصر در طرفة العینی از رود
خانه گذشتند سرخای لکزیه را از ملاحظه این حال زمام قرار از کف
رفته روی بر تافته شد و کوکبه سعو متعاقب فوج افغان آغاز عبور کرده تا رسیدن
جنجوطغو لکزیه خود را بکوه رسانیدند و جمعی از ایشان خانه زین جای نموده
رفت بدیار عدم کشیدند لیکن سرخای رفته با معدودی کوچ و کلفت
خود را جریده و تنها از قموق بر در شنه بدیار رو کس و آدار آواره شد

پس آن دریای لشکر پرشور و شر در خانه و سرا و ساحت فرای قموق موج
زن و قصور و بیوت عالیه را از اساس آنگشته بگنج کاوی خنجر سعی دلیران
زمین آن ولوی هر چه راز نهفته و سر سربسته در درون پنهان در دشت آشکار
نکه خزینه و دفینه و گنجینه سرخای و اهالی آنجا را آنچه در ظاهر و باطن موجود بود در بسته
بر طبق عرض گذاشت و خواهر فولاد و ولد عادل کرای خان شمخال و بزرگ
درغستا بود در آن سرزمین شرف اندوز تقبیل عتبه سعادت قرین گشته
بمنصب عالی شمخالی و خلاع فاخره سربلندی یافت و متعهد خدمت شد
و مستدعی عفو تقصیر اهالی آن سرزمین گردید چون چند نفر از دو پای برکاب
وصعوبت و تنگنای جبال و طرق مانع عبور و نزول بود کار سرخای قابل آن نبود
و جمعی چند برای آن مهلک ساز ند بعد از نکهفته حال آن ولوی برانداخته
و بسیار دشمنان برانداخته شد جمعی از لگزیه را که در قید اسار گرفتار
بودند ذکور و اناثا به شمخال بخشیده در رسم عفو بر جریده
ارتام رهی قموق کشیده عرف زمام عزیمت گردند و بعد از ورود
بمنزل آختی پاره درغستا معلوم شد که لگزیه آنجا سر طغیان پیش
آورده بیرون رفته تیمور را که معبر کوکبه منصورات شکسته قلعه کوه را
سقناق کرده اند موکب والا آن روز در آن سمت رودخانه آمده
بجمع کوهی چوب و اسباب پل فرمان داد که تا وقت غروب پل

درکمال استواری

درکمال استواری بر آن آب بسته افواج منصور از فوج فوج مأمور بعبور گردیده همگی
مهر زرین لوای از زر و مینای فلک گذشت رایات جهانگشا بر سپاه
انجم کوکبه عبور بدر دامنه کوه نزول کرده روز دیگر هنگام صبح که آفتاب
جهان آرا از پشت کوه افق سر برکشید بعزم تسخیر سقناق آن کوه
صعود و بر درجات آن کوه فلک شکوه و برفراز که هر زمین قرار گرفته
جمعی را باسم ارد دامنه کوه بموضعی که زنان و نسوان آن طایفه متحصن بودند روانه
ساخته خود انجماعت را پای تحمل از جا برده آغاز گریز کردند و آنحضرت
با جمعی از دلاوران تعاقب نموده از روز تا شام طی پست و بلند آن
وادی هولناک کرده بسیاری از آن طایفه را از شرفات جبال بمغاک
افکندند و جمعی کثیر اسیر گشته تمامه لگزیه اطفال شیرخواره و پنج ساله و شش
ساله را از فرط وحشت در میان دره ها و آبها انداخته بهم جانی برای خود نتوانستند
شمرده خود را بقلعه قاف نجات کشیدند در زمانی که خسرو زرین علم
خورشید از این قلعه بلند جنبش بمنزل غرب کشید خدیو کشورگیر نیز بجهت
آسایش از کوه بزیر آمده منزل گزیدند چون بسبب کوهستانات آمدن
اردوی معلی از آن راه تعذر داشت امر والا بصدور پیوست که بنه و اردو
اردو از راه سکین چه و شاه داغی البرز روانه شود روز دیگر آنحضرت از راه
چاخیر متوجه قبله گشته و آن را بیهوده غیرمسلوک سرخای در تعویق مراجعت

کریوه کوه را از سنگ و خشت و ساروج برآورده احداث راهی که بوده
به پایه یکیک در کمال درشتی و خطر از آن میگذشتند و سه فرسخ ارتفاع داشت
آنحضرت با ملازمان رکاب تمام آن کوه را پیاده طی نموده به همدستی ناخن همت
گره از رشته آن راه پرپیچ و خم گشوده در شانزدهم جمادی الاولی محال موسوم
بقوتقاشین من اعمال قبه را بنقش قدوم قبله گاه امم نقش بستند و بعد از
سه روز بقیه لشکر فیروزی اثر شاهداغی می آمد با اردوی بزرگ و بنه و اغروق
که در شماخی بود به ورود فرمان موکب فیروز نشان پیوستند و چون
طهماسب قلیخان سپهبداری رشیدها را اختصاص داشت بعد از شکست
سرخای بجهت مقرر از شماخی عازم هرات شده بود غنی خان حاکم ابدالی را
نیز با جمعی از ابدالی روانه ساخته در حوالی نوروز در هرات بطهماسب
قلیخان ملحق شده بودند اول مزبور عریضه از طهمورث میرزای ولد نظر علی خان
والی سابق گرجستان و علی میرزای برلو زالو او رسیده در حین [illegible] سرخای بسبب
جنگ قبه از پاشایان گنجه و تفلیس استعانت نموده بود اسحق پاشای والی
تفلیس با جمعی از لشکر عثمانی حرکت نموده بامداد سرخای آمده است والی
زالوهای مزبور با جمعی از گرجیه جمعیت نموده عرض راه گرفته بسر اسحق پاشا ریخته
پانصد نفر از رومیه تیغ و اسیر و سلک جمعیت رومیه تفرقه پذیر گشته
پاشا فرصت خودسازی نیافته بقلعه تفلیس فرار می نماید و والی زالو که [illegible]

در ابرازی این حدث

در ابرازی این حدث بخلاع آفتاب شعاع و انواع نوازش و اصطفاع بهره مند
ساخته شد و بعد از هشت روز از قبه بعزم تسخیر گنجه لوای عزیمت افراخته شد

در بیان توجه موکب نادری بجانب گنجه و محاصره قلعه و وقایع آن ایام

چون از انتظام امور شیروان و بیشه لگزیه داغستان فراغ حاصل شد در بیست و
چهارم جمادی الاول اعلام ظفر فرجام بصوب قلعه گنجه پرچم کشورگشایی گشوده بامر والا
در محاذات ارس جسر متین ترتیب داده کوکبه عز و تمکین با افواج ظفر عبور و روز
چهارشنبه ششم جمادی الاخر در سمت کلیسیا کندی قباب بارگاه عز و جاه بر ذروه
مهر و ماه افراشته شد علی پاشا در آن اوان از دولت عثمانی بایالت گنجه منصوب
و با فوج گران سلطان تاتار و جمعی از رومیه و تاتاریه بمحافظت قلعه مزبور شهر را
خالی نموده بنا را بحصن قلعه داری گذاشت خدیو سکندر مقام کمیت فلک سیر مرصع
لگام را بجانب قلعه سبک خرام ساخته مکان سیبه و اطراف قلعه را بنظر
بینش دیده روز دیگر از جانب جنوب در میان میدان شهر تا پای قلعه
تخمینا صد و بیست ذرع فاصله بود طرح سیبه ریخته جزایرچیان خون آشام را دسته دسته
تعیین و از سه طرف دیگر مورچالها معین و مقرر گشته فوجی بسمتی و هر گروه بمکانی اختصاص
یافت و جمعی از جزایرچیان قدرانداز از منارهای مسجد خارج قلعه راه شرف بقلعه بود بر سر
رسان حصین متین واقع بود حواله گاه ساخته در سر منارها آغاز [illegible] دارزی نموده تخت
رومیه منارهای مزبوره را هدف گلوله آتشبار ساخته به آتش دستی مهارت [illegible]

سه روز با سطح زمین هموار گردید پوشیچیان از طرف منارهای میان قلعه را در روبروی سرکوب
سپه داران ساخته بهدف نشانه توپهای صاعقه بار دود از گرد روزی رایت سرفرازی
آنها را نگون ساخته برات حیات بالانشینان آن بزم جانبازی را بتقاضای
رواج حواله کردند و آن فوارهای آتشین راه در جهیدن ره نوردی سر بر فلک کشیده بود از جوش
صاعقه باری تسکین دادند بعد از آن حواله های بلند سپهر پیوند و نازل مرتبه اساس را به
در خارج شهر از چوبهای قوی ترتیب داده سیپه های قلعه کشیده سرکوب قلعه
گیان میشد اما همینکه آن قلعهای چوبین قامت استعلا علم میکرد از برج قلعه
اساس سربلندی آنها را بصدمه سنگ از پای در آورده چنان هیئت عظیم را نمونه عظم
رمیم میکرد و منجنیقهای گردون توان ترتیب گشته از هاون و خمپاره دوهان
منجنیق آیات و امطرنا علیهم من سجیل بر سر قلعه گیان فرات میشد و فرمان
پذیران کوهکن پیشه بریدن نقب و سیپه کوشیده از طرفین بکندن نقب
داد فرهادی میدادند سه دفعه از جانب سپه داران نقب بپای حصار
رسیده آتش زدند خاک سیاه حصار و جمعی از مستحفظان بباد فنا رفت
و یکدفعه بر عقب نقب بشعبه های مختلف بنا گذاشتند نقابان روبرو نهانی از
یک نقب را بجهه باطل نمودند اما در شش نقب دیگر و سه هزار و پانصد من باروط ریخته
بهم زغن شدند حوالی فجر مستحفظان ثوابت و سیار بر فراز این نیلگون
حصار با فروختن مشعل انوار و ضیا سرگرم کار بودند اول یک نقب را بحکم والا آتش زده

از اطراف قلعه

از اطراف قلعه و لوله و یورش در کاخ فیروزه گون فلک زلزله و شورش
در افکندند قلعه گیان را تصور اینکه همان یک نقب بود نایره شرارش تسکین
پذیرفت از خوف یورش بر برج و حصار از دحام و هجوم عام کرده همگی فراز آن قلعه
استوار بمقام استقرار مردان کار گردیده شراره آن آتش جانسوز به نقبهای دیگر اشتعال
در گرفته در نهاد دارهای قلعه افتاد و حشر حیات متحصنین از حادثات برج
باحتراق افتاد از آنطرف روبرو نیز دو دفعه نقب بپای سیپه آورده یکی را
سپه داران مطلع گشته باطل گردانیدند نقب دیگر را عقده دل شگافته
از آتش درون خان و مان سوز جهیدن از جزایر چنان سپه دار گردید و چند
مرتبه نقبهای طرفین بیکدیگر رسیده در رهگذر نقب با کارد و خنجر دست بگریبان
شدند و یکدفعه هنگام عصر در روی مستحفظان در پشت سیپه مشغول
عربت بودند روبرو با خمپارهای دستی و تفنگهای احتیاط غفلتاً از قلعه بیرون دویده خمپا
رها را آتش داده بجانب سپه داران انداختند و با تیغ و سنگ و تیر هجوم آور
شده راه سیپه را تا منتهای میدان وا نمودند از آنطرف سپه داران
اگراو دلیران جلادت بنیاد با تیغهای کشیده بروبرو در آویخته جمعی را در خاک
و خون کشیده از سر سیپه دور کردند چنین شهریار تاج بخش کشورگیر هر روز بر سر
سیپها قدم رنجه کرده نظاره هر یک رزمگاه رزمگذاران میسر داشتند قلعه گیان
انجمن را یافته در آن وقت بجوی پاره توپ و تفنگ را شعله ور میشدند اگر عزم جدید

اولو العزم دستی از هر بر شعله آن اخگر بر شور و شر نمیداشت خرمن عمر بسیاری از زا
هروان طریق جانسپاری بآن آتش جانسوز در میگرفت و هر دفعه چنان اتفاق
افتاده در وقتی سرور کردن فرزند به پشت سپه روی توجه آورده بهدی آفتاب
پایدار سررشته کار بدست کارگذاران هوشیار میدادند گلوله توپ
سر شخصی را پرانیده مغز دماغ سر آن شخص بر سر و صورت و لباس آنحضرت پاشید
و در همانجا تجدید جامه کرده و یکدفعه در مسجد بیرون قلعه که آنحضرت از سر سپه
روزها بانجا آمده ... میکردند گلوله خمپاره از قلعه میان مسجد افتاده یکنفر از غلامان را
از پای درآورد و بهمین نهج مدتی نیران جنگ التهاب داشت و از هیچ طرف
تقصیری در زد و خورد نمیشد و اکثر از روسیه در اهل قلعه را با گلوله توپ و تفنگ
و خمپاره ... فرو میریخت از آنجمله توپچی باشی حاکم برکشاد بود و در سر حصار
بضرب گلوله توپ از پا درآمد و یکروز دیگر ... باتش ... چند
پدر را ... از این طرف نیز علی خان بیک و توپچی باشی در سر توپخانه
بگلوله خمپاره قلعگیان راه فنا پیش گرفت و تا غره رمضان اوقات
شبانه روزی صرف بردن ... خندق قلعه را بچوبهای ضخیم و سنگهای
بزرگ انباشته سپه را از خندق گذرانیده بپای ... رسانیدند
چون بسبب کثرت برف و باران توبرهای سپه از هم پاشیده
توده خاک شد دست از بردن سپه باز داشته رنگ تدبیری

دیگر از آب رنجشند

دیگر از آب رنجشند براین نهج هر باین سمت مشرق و جنوب قلعه را
که آب میگرفت سد سدیدی ترتیب داده آب بسته شد دیوار شهر
تاجی با حصار روبروی آن سمت انهدام یافت نصف قلعه را آب فرو
گرفت و ابنیه و عمارات در روی آب حکم نمونه خانه حباب شد اما محصورین
باستظهار امداد عبدالله پاشای کوپرلی اوغلی که در آن اوان سر عسکر
منصوب و آوازه اردوی روز بروز می آمد پشت بدیوار امیدواری
داده دست از دامن قلعه داری برنمیداشتند و در این چند ماه آنچه لازمه کوشش
و تمهید بود در باب تسخیر قلعه بعمل آمده از آنجا که کلید گشایش امور در دست پاسبان
قضا و مفتاح ابواب مقاصد در کف تقدیر ایزد بیهمتاست تسخیر صورت
تیسیر نیافت و چون یورش بهیچ وقتی راه در ... خدیو کشورگشا بمقتضای از
دیران ... آشام و عساکر بهرام انتقام را ... که چند نفر از خوانین
کرام و ... این انجمن احتشام باطراف قلعه مامور ... حصار استوار را
در کمال شدت محصور ساخته خود را ... سردار ... خان ... روانه تفلیس فرمود
ه باتفاق ... و ... که مشغول محاصره تفلیس باشند چون تسخیر
قلاع مزبوره ... اقبال بیزوال خسرو دادگر در باب بعد ... میکرد
و مجاری این داستان دلپذیر انشاء الله در ضمن وقایع سال آینده نگاشته
قلم صدق مقال خواهد شد و از نتایج قوت اقبال اسکندر که در ایام محاصره

کنجه چون اردوی همایون در برابر قلعه واقع شده بود سه میدی در برابر خیمه
خسروانی کشیده بودند تیر و گلوله توپچیان فرنگ می آمده باشد از اتفاقات
روزی در خیمه حرم محترم در بستر آسایش نشسته بودند عزم دیوان سرای همایون نموده همینکه از جا
برخاسته راهی شده بودند بدستوری که در ایام محاصره هرات اتفاق افتاده الغفور
توپی از قلعه انداخته شد که گلوله آن در پهلوی مسند مبارک بر زمین آمد و چنان
آتشی به یکجا با نه حفظ الهی از ذات بی همال اقدس گذشت و در حینی که رایات
جاه و جلال در خارج قلعه توقف داشت جمعی از روسای لکزیه جار و تله دار در دربار
شوکت مدار گشته بمیعاد دویست روز تعهد کردند که جمعی ملازم بر سبیل قزاق در رکاب
آفتاب اشراق حاضر سازند و چون در آن موعد اثری بظهور نرسید جمعی از غوزنین
و حکام نصرت فرجام راه در آن اوان در حدود اندکش مستعد و منتظر دلان
بودند به تنبیه آن طایفه تعیین نموده فوجی هم از لشکر فیروزی اثر بمعاونت ایشان نامزد
و جمعی از گرجیه کاخت نیز با بیگربیگی … میرزا ولد … خان از ان سمت رو به
خانه گر بامین امر مامور گشتند و مامورین بعد از انعقاد جمعیت متوجه مسکن آن جماعت
گشته آن طایفه نیز در قلاع و مسکن خود رخت تحصن بقبه کوهی مهیمن فرزندگان
البرز بلکه البرز پرورده دامان رفعتش بود کشیده کمر جنگ بسته دست
بخیره سری گشودند و الغفور با سواره و پیاده خود بلشکر فیروزی اثر هجوم آور شده
اردوی انجم احتشام را آماجگاه گلوله تفنگ ساختند اما خود از آتش تیر

ملامت دوا

ملامت که جمع کثیری از ایشان بمعرض تلف در آمده روی بر تافتند و بسقناق
خود شتافتند پس سرکردگان یکصد و پنجاه تن از آن طایفه را در دست داشتند
از پای در آورده به کند و کوب و تیشه در رب آن ناحیه پرداختند
و تمامی قرای ایشان را آتش زده اموال و اسباب ایشان عرضه نهب و خسار
و ذکور و اناث آن طایفه را که فرصت فرار نیافته بودند مورد قتل و اسار ساختند
و چون موسم زمستان رسیده خیمه سرما کره زمهریر را گرمسیر شمرده به ییلاق آن مکان
رخت نزول کشیده راه بر منحصر یک ممر بود آن را از کثیه به برجها و چوبهای
قوی مسدود نموده آب بسته بودند هرچند که در تاریخ بندا به صیقل شده بود اما یورش
صورت امکان نمی نمود لهذا الحکم والا غازیان برگشته جمعی از روس … که در
اردوی کیوان شکوه بودند بسلسله حبس قید گرفتار آمده انجام کار ایشان حواله بوقت
دیگر گردید و نیز بعرض رسید که جمعی از طوایف بختیاری که مامور بودند در عرض
راه فرار در کوهستانات بختیاری از اظهار سرکشی و استکبار نموده اند از موقف
… بابا خان چاوشلو … سرکار است نه به تنبیه آن طایفه خیره سر مامور گشته
در عرض موسوم بزیردر قلعه کوهی سقناق آن جماعت بود پایه از اطراف کوه یورش
برده بعد از کوشش و کشش بسیار آن طایفه مغلوب و جمعی از ایشان فرار و رودخانه
آن ناحیه غریق و فوجی هم ببارقه شمشیر صاعقه بار دلیران حریق گشته تتمه با
اطفال و عیال دستگیر شده باشاره آنحضرت با الوار سکنه … آباد گردیدند

روانه خراسان و ولایت جام به پیشکش ایلبیت رفقا کرده بود و همچنین حکام کرمان
سیستان را با فوجی به تنبیه بلوچیه بلوچستان مأمور فرموده بود با آنها عرایض حکام مزبوره
معروض عتبه علیا شده به پای موری تحت چهره دست خاقان سرکشان بلوچ و دیگران را
قرین خذلان و هوان و جمعی را به بلدی تیغ براه رات عدم فرستاده قلعه دیگر را
تصرف کرده‌اند **ذکر وقایع سال فرخنده مآل هزار و صد و نود و هشت هجری**
موافق تویشقان ئیل چون وقت آن شد که دارالملک بساتین قلعه شکوفه
و ریاحین که در تصرف لشکر بیگانه دی بود به هجوم سپاه ابر آذاری قلعه‌گشای چمن
ریحین بهاری گشوده گشته از دریا بار قوت نامیه آب رفته بجویبار عروق اشجار
آید و نهب الاصفر نهب و غارت گرگهای ابیض و احمر گلشن آن به تهی دستی راه دیار ناگزیر
نماید سلطان سیارگان روز شنبه پنجم شوال هزار و صد و نود و هشت علم افراز
خطه حمل گشته باب الابواب لاله و گل را از کلید گشایش در بند بقفل تجوید
او بود با هتزاز هوش ریاح ریحی بر روی باغ و بوستان گشاد و سر عسکر شتا
در عرصه میدان را از کوکبه فروردین خالی دیده به ماه متوالی در قلعه قارص گلزار
بی‌الحاش سنجق قرار و سراق اقتدار بر افراشته بود از غلاف و پیکان
برگ بید تمری نخورده قلاع اربعه ربع مسکون و چار صد اقالیم سبعه مسخر
دارو ربعان افسر گل و خدیو رفرد بر سریر سبزی گشته دشمن یاغی را از شوکت نا بهره
سبزه مجلس خسروانه گلزار بهار استعار آب و رنگ از آن گلشن رنگین باغ

ارم آثار

ارم آثار نزهت از آن حدیقه خلد آیین میگردد و نوا شناسان لاله و شقایق داغ رشک
از آن بر دل میسوختند و سرهای گل سرخ از خجلت صفای آن وقت با خون جگر میخارید داو سیمبر
بنفشه از غیرت کبود گشته سر بر زیر افکنده حیرت می‌شد و چمن با انواع خوارشید
و بر دوش روسای دبیران سپاه از انواب گلگون و خلاع زرتاری گوناگون
آراسته گشته بهار بستان دیگر در نظر آمد و بعد از انقضای جشن نوروزی نوبت
آرایش گلزار پر رنگ و بوی دولت ابد پیوند رسیده در آن روز فرخ تحت استفتاح
قلعه گیری باسترداد ولایات دربند و بادکوبه گوید متین این مقال آنکه بتقاسمت
گذارش یافت که یاسی ایلچی از جانب پادشاه روس بسفارت در اصفهان باریاب
تقبیل عتبه علیا گشته از ملتزمان رکاب همایون سمت حسن گذار استخراج قلعه شاهی خیال
انتزاع قلعه دربند و غیره در تصرف روسیه بود در ضمیر منیر نشکید ایلچی بر ... از عزیمت
خاطر اقدس آگاهی یافته در باب انجام این امر سبب ماه استمهال کرد و بدولت
روسیه حقیقت حال عرض نموده پادشاه چنین دانسته اهمال و تعلل در آن اسعود عاقبت
کار را بهبود نیست در باب تخلیه ولایات فرمان فرستاده کسان را بجلیه
و تصرف دادن ولایات مذکوره چشیدند لهذا در آن روز میمنت اندوز
عقد مصالحه فیمابین بوقوع پیوست از طرف قرین الشرف حضرت ظل اللهی احکام
بولایات دربند و بادکوبه و گیلان تعیین و روانه و عساکر لشکر که در آن ولایات بود
روسیه با شنید جمیعا با اثاث و ولایات را با قلعه سولاق در رشت الحمد للملک

جانبین است تصرف لکه سرداران روسیه را بدان مرخصت روانه روس نمایند
و مامورین هم بتقریر پذیرای فرمان گشته ولایات را یکجا به ضبط در آورد و بندادی حلی و جله این مدعا
عین همین بنای شهر و قلعه شماخی در جای نامناسب اتفاق افتاده در دست تسلط لشکر بیگانه
سرکوب حصار آن هم سهولت شد همت والا نهمت بتغییر آن مکان تعلق گرفته بوتوقف و بدار
دیده دران صاحب نظر در حوالی از تاریخ شماخی محلی موسوم به اق سو را بمین رهو کرد شهر قدیم دفع
بحیثیت مکان بهتر امتیاز داشت معین و مقرر گشته بفرمان خدیو زمان بنایان
مهارت پیشه و مهندسان درست اندیشه با تمام آن بنای خیر فرجام دست
اهتمام بازیده در اندک روزی کنگره آن حصار متین را همدوش قلعه ذات
البروج چرخ برین ساختند و سکنه و اهالی قلعه قدیم را کوچانیده دران مکان نزهت
نشان سکنی و آن قلعه را دارالملک حکام و بیگلربیگیان شروان قرار دادند
و در خلال این حالت بیرون [illegible] ایلبارس خان والی خوارزم حسین وکیل بیوت را
با سه هزار نفر ترکمانیه باخت حدود خراسان فرستاده اینجا غنیمت فرقه
گشته گروهی بجولکای [illegible] بسمت الاداغ و سملقان [illegible] اکراد چمشکزک است
رفته در حینی [illegible] مشغول کارسازی و سرگرم دست درازی بودند حکام آن ناحیه با جمعیت
کامل بسر وقت ایشان رسیده جمعی را عرصه شمشیر آبدار ساخته در ایراز
این خدمت مورد نوازشات خدیوانه اختصاص یافته شد در بیان نهضت موکب نادری
بجانب [illegible] عبدالله پاشای سرعسکر روم و وقوع محاربه و فتح [illegible] سرعسکر

[illegible]

چون مدتی بود که عبدالله پاشای سرعسکر روم با افواج قضا هجوم آن مرز و بوم را از روان
تا بقارص فرا گرفته هر چند آوازه اندیشه [illegible] در ساحت روم میداد
اما که پای جرات از نهضت شوکت [illegible] بعد از نوروز سلطانی
در ایام محاصره گنجه ابتدا او پاشا [illegible] سرعسکر [illegible] فوجی را با تاخت
نواحی قارص تعیین فرموده [illegible] سرعسکر گشته از قارص
متوجه گنجه شود سرعسکر [illegible] از معارضه اعراض کرده [illegible] توجه بان سمت
در خاطر والا تصمیم یافته جمعی از دلیران کیوان مهابت و نیزه گذاران رامح صلابت را
بسرکردگی چند نفر از خوانین به تشدید طرق و ضبط ضابطه محاصره گنجه مامور ساخته فوجی را
هم مقرر داشته رفته در اراق [illegible] توقف که هر گاه [illegible]
همیشه در کمین [illegible] بیگلربیگی شروان و حکام
آن ناحیه به پشت ایشان [illegible] از برای [illegible] و محافظت سمت
ایروان بجانب نخجوان تعیین فرموده بعد از اتساق امور و انتظام کارهای [illegible] در
روز جمعه سیزدهم شهر ذیحجة الحرام طرف عصری از حوالی گنجه [illegible] در جوش
وان دریای [illegible] در خروش آمده در منزل [illegible] شمس الدینلو
بعرض اقدس رسیده تیمور پاشای [illegible] حاکم وان با [illegible] هزار نفر از عسکر روم
اکراد وان روانه تفلیس است خدیو جهان پرور بمژده این خبر بهجت اثر با فوجی
از دلاوران رزم آور بعزم اینکه شاید در راه بان [illegible] عازم تفلیس گشته از راه

همایون را مقرر داشتند که کوچ بر کوچ رفته در قلعه لوری بار اقامت گشوده مظهر انعطاف
موکب اقدس شاهانه باشند بعد از ورود موکب جهان‌گشا به فرنخی نقلیس مسموع شد که تیمور
پاشا برای محصورین ذخیره میبرده است و کار را به انجام رسانیده مراجعت کرده است آنحضرت اراده
فرمودند که از میان کوه مشهور بتعا بقوبا از بیراهه بر سر قلعه قارزان چایی که در نواحی قارص
واقع و محل توقف رومیه است غفلتاً رفته آن طایفه را تنبیه فرمایند با وجود اینکه
در آن زمان یکه تاز آفتاب در درجات ثور گرم کاوتازی بود میان کوهسار
و دره‌های آن حدود مالامال برف بود که کوه از دشت و چاه از راه تشخیص نمیتوان داد
آنحضرت پیادگان را در آن کوهستان بکوبیدن برف مأمور نموده
شبانه روز آن فوج فیروز قدم فرسای عرض گشته سپاه کینه‌خواه در آن راه در
آن وادی هولناک کوه بر کوه متراکم بود بر روی سم‌های نعل‌بندی شاید سر رشته
عبور به دست جنود منصور افتاده میسر شد و هر چند رخش همایون نورد دریا
نورد را شتاباند با دبار نوایم تیز گردانیده در دریای بیکران راندند رسیدند جان
شده بخشیده پاره از پشتواران سندی هیچیک بکنار نرسانید پس مراجعت که در قلعه لوری
باردوی همایون ملحق شدند و از آنجا که مکنون ضمیر مقدس را محجوب سیاه از کثرت اران
رومیه بیبر عسکر گذشته ادرا از توجه موکب منصور بآن سمت آگاهی دادند و با
آنکه هزار نفر از غریب کرمانداران و دلیران عرصه کرد و ار عازم مقصد گشتند در غره
شهر محرم الحرام بکیفیت قارص را مقرر اردوی کیوان احتشام ساختند سحرگاهان روز جمعه

نظر

بلوگ زرین

بلوک زرین کوس رحلت شب آوازهای روغن بوکره‌های غلغله در چرخ
برین انداخت و اعلام ظفر اثر و رایات اژدها پیکر سر بقبه سماک و قله افلاک
افراخت بضابطه و آیینی و هیبت و فرشکوهی و شایستگی در برابر قلعه تسویه صفوف
لشکر چسیم اعلام زرنگار گشوده چنین سر عسکر پیش از وقت با اعلام خدیو مهر افسر از نهضت کوکبه
ظفر ورود گشته حصار قلعه داری را مأمن عیش ساخته شدند و با استحکام در درون و بیرون
بوده خود در قلعه توقف و عسکر رومیه را به شمار آن پنجصد و بیست هزار میرسید
با تیمور پاشای تلا بخارج حصار در سنگر بوده از روی فرم پشت به دیوار آغاز رزم نمایند عصر
بعضی روز رزم سازان رشور انگیزی چون باران سعی و تلاش شده شاید آن طایفه از حصار بند
قلعه در روهم آورد دست لشکر منصور گویی مغید نقار چین دست قلعه قارص توقف آن عسکر بر سر
دشور را بر میدان سیاحی از ایشان بر فراز تل رفیع مشرف بر قلعه بود نصب خیام قرار
و اطراف آن را بمنظر سیس و خندق استوار که بود از لا بد بوتحیاره جلو را با مر همایون بحوالی
قلعه کشیده بقلب عسکر بیرونی ایشان بسته شد و بعد از آتش افشانی از اژدرهای
ثعبان دهان نوبت کار به زد خیم شهبازی رفع عسکر رسیده سواران دلاوران
با سیف و سنان صاعقه بار بر آن طایفه حمله ور گشته بمحض تهاجم لشکر فیروزی اثر آن طایفه
روی بر تافته با فوج دیگر از همان خارج قارص بجانب وان و ارزن الروم شتافتند
تتمه جمهور القلوب کشیده بار تحصن گشودند چون شب سیاه خیمه سکفام ظلمت را از برای
آسایش طناب در کشید خدیو فیروز فر عطف عنان بجانب اردوی سپهر بنیان

گرده سه روز دیگر آن مکان را مضرب خیام و تمامی نواحی قارص را پامال ستم
جنود ظفر فرجام ساختند و مکتوب مشتاقانه بحضرت سرعسکر نوشته مصحوب یکی از گرفتاران
رومیه فرستاده او را بمیدان جنگ دعوت و ترغیب کرده جوابی از او
نیامد معلوم شد که بنای او بر تغافل است چون قلعجات گنجه و تفلیس محصور سپاه
منصور و همت والا مصروف قلعه ایروان مقصور بود صرف زمام توجه بجانب ایروان
گردند که شاید سرعسکر برسم امداد یکی از قلعجات محصوره جلوه گر میدان
ظهور شود و کوچ بر کوچ اوج کلیسیا را با فر جشن بارگاه پهلو نشین اوج مهر و ماه
ساخته و بعد از چند روز بیکفرسخی ایروان نزول کوکبه جلال فرمودند حسین پاشای والی
ایروان بقلعه داری پرداخت و فوجی از دلیران نبرد ساز بموجب حکم سرور
گردون فر از قلعه ماز بربری را متصرف گشت و تا رسیدن عثمان آغای حاکم بایزید را
دستگیر و سر و زنده بسیاری بپایه تخت کیوان بنظر رسانید و نوعی شد الیه پاشا سر
عسکر از کار رسانیق تجربه اندوز گشته بمفاد اذا جاء القدر عمی البصر انحراف
موکب نصرت اثر را بر ضعف حال دلیران و سنوح حادثه در سمت ایران
محول داشته مجدداً آن لشکر شکسته را در ترتیب لشکر با کثرت و عدت
تمام موافق ثبت دفاتر رومیه و تحقیق محمد آغای زفیره جی در چهارده
بدست آمد هفتاد هزار نفر سواره و پنجاه هزار پیاده و ینگچری بود عازم ایروان
شد و بعد از عبور لشکر روم از ارپه چای این نوید دل پسند و مژده

بجنگ بوند

بهجت پیوند بموقف حضرت مقدس و ارجمند گشته برای سبکباری غازیان بنه
و اغروق اردوی همایون را روانه کوکبه دیگر ساخته موکب والا بعد گشتن پانزده هزار رشید
بقصد استقبال حرکت و سرعسکر هم از گوکبه قرمی آمده وارد محلی موسوم بباغ مرجال
ایروان گشته چون دست از دامن عزم کشیده بمیدان آن شب باران کرده
انبوه در دامنه کوه فرود آمده کوکبه والا نیز بر تپه در دو فرسخی آن کوه در جنب قریه اخی کندی ایروان
واقع و بین العسکرین میدان مسطح بود برای نزول احتشام نمود سرعسکر در طایر زمین کش
در هوای خیال معارضه از آشیانه عارض میپرید بحجت چون باد و برودت در قلعه
قاف بلند پروازی قرار گرفته آن شب هر یک از شیر شکاران را صید فراک
و هر دلیری را گرفتار کمند نمودند سپاه کامکار در ساعت ظل اللهی در کوه پا بر جای
چنان بیلان لشکر کشتی دریا دل بودند آمدن ایشان را دلیل آمدگار و از عطای حضرت
پروردگار دانسته با دل قوی در حوصله لشکر و عزم ثابت و همت ژرف
تا نصف شب بنظام امور لشکر پرداخته منتظر ظهور صبح فیروزی بودند آن شب در عالم
واقعه دیدند که جانوری مهیب که بگاو میش و شتر و پلنگ شباهت دارد
در میان خیمه رشیدی مخصوص بحضرت زده میشد رو بحضرت نهد خدیو شیر
صولت با جمعه برگشته بقای گران او را گرفتند آن جانور هم شروع
بتلاش کرده او را محکم کشیده بر زانو آوردند اما پاهای جانور قایم بود آنحضرت با وزرا و کجنه
لشکری را که در آنجا حاضر بودند بامداد اشاره کردند هنوز از ایشان اعانتی بظهور نرسیده

بنوه آنحضرت بقوت بازوی شیرافکنی او را از پای درآوردند هنگام صبح
سران و سرخیلان سپاه را احضار نموده اولا جام هوش و ساغر گوش ایشان را
از باده تلخ این بیان پر ساخته که دشمن سرمست باده غرور در جمعیت خویش پر زوراست
و در پیش رو نشسته و طرف راه نیز بقلعه ایروان و زنگی چای پیوسته اگر
فتوری در عزم و قصوری در رزم واقع شود راه نجات از هر طرف بسته خواهد بود
و بعد از آن خواب شب را بپایان که دلیران را بمژده خصم افکنی دلداری و به فتح
و ظفر امیدواری دادند مقارن آن رومیه از قلعه ایروان بیرون آمده از
پشت سر اردوی همایون کنار زنگی چای را فرو گرفته در که کوکبه والا از پای تپه مقابل
سرعسکر بود زدند ایشان بعسکر نصرت اثر در آویزند از روی سرعسکر
نیز از پیشه آغاز کوچ نموده با کوکبه و ازدحام براه می آمد و خدیو منصور آیات با افواج
خونخوار مکمل و مسلح واره دسته در کمین استاده مهیای کین بودند و از فراز تپه مانند
رعد بهاری خروشان و چون سیل کوهساری جوشان آهنگ نشیب کرده رو بلشکر رومیه آوردند
سرعسکر روم توپخانه را دو دسته نموده یکدسته را بجانب یسار داشته و یکدسته
دیگر را بر سر تله که در فضای میدان واقع بود قرار داده خود در پای تپه ای ایستاده
از دو طرف ابر خروشنده جنگ یعنی توپ و تفنگ را صاعقه بار ساختند
شهریار کشورگیر با فوجی از فرازیر جوانان بهرام صولت بر سر توپخانه جانب چپ
و قول همایون را بر قلب لشکر رومیه در حرکت آورده توپخانه جمهور را بر سر ایشان

بسته بخت فرازیر جوانان

بسته بخت فرازیر جوانان بهرام کین پشت گرمی از دنبال خدیو ظفر قرین هجوم آورده
گشته توپخانه روی تپه را تصرف نمودند سپاهیان پایداری قلب سرعسکر
نیز از صدمات توپهای گران درهم شکسته رو بوادی انهزام آوردند که تا زان
جلادت آیین نیزه گذاران ظفر قرین در طرح و کمین مهیای کین بودند باشاره
خدیو روی زمین از آن روی سمت تعاقب سواران پیوسته فوجی نیز به پیش روی
پیادگان در آمده صیدهای بدام افتاده را که در آن خط کفر فرصت نفی
دست باز نیدند و کار بجایی رسیده که یکنفر تفنگچی و یک ده نفر ینگیچری سپاهیان را
پیش انداخته و می آورد و سواران لشکر تا کنار رود زنگی چای از عقب ایشان
تاخته قریب در ازنر و زیاده هزار نفر متجاوز از آن لشکر عرصه تیغ هلاک و اسیر
خم کمند قزاق شدند عبدالله پاشای سرعسکر را رستم نام قراچورلو
متعاقب ذی عنان گیر شده زنده می آورد و جمعی او را در شناخته چنانچه عادت
اوباش است با دوری آویخته پاشای ناتوان بهجوم کشش این از اسب
غلطیده سر کشیش بسنگ آمده نیم جان گشت قراچورلو هم صید خود
نیم بسمل دیده او را ذبح نمود سرش را بنظر انور رسانیده و چون طالعش در مقام تعلق
آن بزرگ نامداری که بوی نوازشش کام سرافرازی یافت و مصطفی پاشای والی
دیار بکر بمصاهرت سلطان محمود خان پادشاه دیگاه روم اختصاص
داشت جبین بیک میش دست خواران از اسب از جفت رخم کاری

یافته بود در عرض راه وفات کرده نعش او را با روی ظفرقرین آوردند و ده هزار نفر از پاشایان
و سرملوکان و میران سنجق به همین نهج سر بریده رایی گرداشته شدند و تمامی توپخانه و خزانه
و رجال و اثقال و خیام و دواب و آلات و اسباب سرعسکر و لشکر پاشایش
فزون از حساب به معرض اکتساب درآمد و این فتح روز یکشنبه
بیست و ششم شهر محرم الحرام اتفاق افتاد اما تیمور پاشای [illegible] در آغاز اشتعال نایره جنگ
با اکراد و وان سبقت به هزیمت جسته با فوجی از جانب اوچ کلیسا و
فوجی از راه کرپا و اشترک راه فرار پیمودند از [illegible] و مات انجاب در دره
حوالی اشترک سر راه بر ایشان گرفته ارامنه ازیشان به چوب و سنگ
دولیران از پشت سر تیر و تفنگ اسب هستی ایشان را رم داده
سه چهار هزار نفر از ایشان از بیم جان بآن دره [illegible] بیابان اهالی مرد و مرکب
بیچاره سار عدم فرستادند [illegible] از برای ضبط و تقسیم غنایم و اعطای جوایز و عطایا
در ان مکان فیروزی نشان دو روز مکث و آن مکان را [illegible] موسوم و نعش
سرعسکر را بسراو ملحق ساخته به مصحوب محمد آغای [illegible] بقارص و نعش مصطفی
پاشای داماد را بقلعه ایروان روان و توپ و جمیع گرفتاران رومیه را فوجی دلاوه بدرقه
همراه نموده روانه اردوی [illegible] خود فرمودند و چند نفر از گرفتاران معتبر رومیه برای نقل این
سرگذشت بجانب گنجه و تفلیس و ایروان روان [illegible] و بهمعنا [illegible] فتح و ظفر
دهرکه با تهنیه [illegible] و کوکبه فیروزی اثر بجانب ییلاق ایروان حرکت

و به تخلق جان را

و به تخلق جان را مقرر کوکبه نصرت پژوه و شوکت آسمان فرسای آن به را کوه البرز
شکوه ساخته شد و با باخان چاپشلو بیگلربیگی [illegible] راه بغداز [illegible]
فتح بموجب فرمان والا بار و پیوسته بود با شش هزار نفر از دلاوران رزم گستر
بمحاصره قلعه ایروان مامور و مقرر فرموده بود و بمکان شاهزاده [illegible] میرزا را [illegible] محرم از ارض اقدس
مامور به رکاب همایون شده بود بشرف تقبیل آستان اقدس فایض شد **در بیان تسخیر قلعه جات**
گنجه و تفلیس و ایروان و وقایع آن اوان فیروزی نشان
چون مشیت حضرت داور و بست و گشاد امور حصن حصین جهان و قبض و بسط مهام
قلعه متین چهار ارکان در دست قدرت اوست بخصوص امری تعلق گرد بدون
سعی و طلب کلید دارالملک مطلب بدست می آید و درهای گشوده [illegible] از شش جهت
بسته به روی بسته از هر باب گشایش می یابد مصداق این مقال مقدمات قلعه
ایروان و گنجه و تفلیس است که درین چند سال نهال [illegible] طاغیه رومیه در آن
زمینها ریشه تصرف دوانیده به جدی شاخ و برگ سرکشی افراخته بود که
یک کشش اراده [illegible] ایلچیان [illegible] حرف و صوت سفرا هیچ
از پا درنمی آمد [illegible] از سرکشان رومیه بپای مردی جلادت سر از
پای قلعه گذاشته شدند دست از قلعه داری برداشته شدند در وقت که خبر قضیه
سرعسکر بگنجه رسید اولاغ پاشای والی آنجا [illegible] چند نفر از [illegible]
اوجاق بدرگاه کیوان رواق فرستاده طالب امان شد این مسئول از حضرت

ظل اللهی موقع قبول یافته عبدالباقی خان زنگنه را بهمراهی ایشان با فرمان امان روان ساختند
بعد از وصول فرستادگان مزبور پاشای مشار الیه در هفدهم شهر صفر المظفر قلعه را خالی و بموجب شرف الا
اقدس یوسف پاشا نه جمیع اسرای ایرانی تسلیم نموده مستدعی شد که فتحگرای سلطان والی زاده تاتار
کام دل از تقبیل عتبه علیا دریابد و بعد از حصول این مستدعی بجانب مقصد شتافته مقرر شد
پاشا و فتحگرای سلطان باتفاق عبدالباقی خان روانه دربار سپهر بنیان و جمعی از غازیان
فیروزی نشان روانه قلعه را از آرپه چای در ابتدای سرحد روم گذرانیده معاودت
نمایند علی پاشا و فتحگرای سلطان بعد از ادراک سعادت کورنش و تسلیم
شرف پابوس و تلثیم و پیشکشهای لایق گذرانیده بنوازشات خاص اختصاص یافتند
علی پاشا متوقف لشکر ظفر اثر از راه قارص و فتحگرای سلطان که دولتیش دار الملک
قریم بود از راه تفلیس طریق مقصد پیمود و بعد از تخلیه گنجه اسحق پاشای والی تفلیس نیز بهمین نهج مورد
عفو و امان گشته در بیست دویم ربیع الاول قلعه را خالی و کلید قلعه را با اسرار
ایرانی و کرد و توپخانه و قورخانه بتصرف سرداران ابطرف داده خود بار روم قلعه عازم
آنصفحه گردید و اما حسین پاشای والی ایروان در سپردن قلعه چهل روز مهلت
خواسته چون این تعهد از پاشا محمول بعذر ناپذیر شد لهذا تسخیر قلعه را بعهده مامورین محول
در دویم شهر ربیع الثانی از ییلاق تخاق خان بجانب قارص لوای کشور گشای افراختند
موردهم ماه مزبور جانب غربا قارص مخیم اردوی کیهان پوی گشته تیمور پاشای حاکم
دار و از معرکه برآشفته جنگ مراد پته پای مردی و شیر دلی پیش گذاشته عاقبت

بدر ابو در قارص سپه

بدر ابو در قارص سپه ما حاکم قارص بقلعه داری مشغول شد و از کنار آرپه چای الی ارزن
روم تمامی ابنیه و قرا و مزارع و توابع آن مرز و بوم عرصه غارت چمن نیزار تقدیر قتل سر عسکر
تازه اعیان دولت علیه عثمانیه احمد پاشای والی بغداد را بتهمت تقصیر منسوب ساخته از ایالت
بغداد معزول گفته بود مجددا بسر عسکری منسوب بجنگ و صلح مأذون ساخته بود او نیز در ارزن
الروم توقف داشت عریضه فرستاده تعهد انجام امر مصالحه شد پاشا این و اهالی قارص
و ارزن الروم نیز عرایض ضراعت آمیز بدرگاه جهان پناه فرستاده تعهد نمودند که کار را بکام دل
صورت دهند مشروط بر اینکه خدیو سپهر رکاب فتح عزیمت آنچه یار گفته پیرامون
ایذاء و اضرار ایشان نگردد چون همت انصاف گزین آنحضرت از علو طبع خطا جزء
خاقان چین نگیرد سخن با حضرت قیصر و زیر دستان روم داشت نه با رعایای
عاجز و زیر دستان آن مرز و بوم عرض و التماس ایشان را پذیرفته نقیب الا
اشراف و قاضی ارزن الروم نیز با چند نفر از روسای اوجاق وارد قارص و نقاق
علما و معتبرین آنجا کامیاب تقبیل آستان سپهر بنیان و با فرمان امان روانه
ایروان گشتند حسین پاشا اگرچه رفتن ایشان را وقعی نگذاشت اما چون قلعه داری
[illegible] می دید آن منشور احسان را حجت ساخته شروع بتخلیه قلعه کرده در بیستم
جمادی الاول آن حصن سپهر مانند را با توپخانه و قورخانه و اسرا ایلکا شته کان
این دولت جاوید مدت سپرده خود با اتباع روانه دیار روم گردیدند و الا بعضی
نفرات [illegible] و بابا خان چاپشلو میکر [illegible] سرکردگان که در کنار

ایروان بامور محاصره قلعه بوده رفته در شمس الدینلو توقف و منتظر صدور امر مجدد
باشند و از وقایع ایام اینکه جمعی از لزگیه داغستان راهواری فساد انگیزی سر از
گریبان ضمیر بدر کرده چند نفر از اشرار قبه ایقاق و ورزنده قلعه قبه را محصور ساخته
بودند خاص فولاد خان شمخال از انطرف و حاکم دربند از اینطرف با جمعیت
کاملی بمدافعه ایشان شتافته سیصد سر و زنده از ایشان بدست آورده بقیه
السیف راه هزیمت پیش گرفته شد و شمخال و جمعی بهصد حرمت شده
بودند بنوازش و انعام سربلندی یافته شد و هم در انوقت شمخال آمده در دربند
هیچوا اسمی آوارده با جمعی از ... مقتوله نزد خود مسکن شمخالات آمده و با اتباع شمخال مجادله
نموده اسمی مزبور را با جمعی بموجب قتل درآمده تتمه بدیار فرار شتافته شدند و از مویدات اقبال
اینکه بنا بر مصلحت ملک دربند و طغیان سیل آشوب تاتاریه و شورش مرد و شاه جهان
بند سد ... مرد و محکم و الا انهدام یافته بود بعد از آن چند دفعه به بستن آن امر
فرموده با بروی کار نیامد ظهیر الدوله ابراهیم خان ... به بستن آن بند مامور گشته بوده
بند مزبور را بسته و آب به قصبه جاری ساخته تشنه کامان مزارع و بساتین
آنسرزمین را ز در دوران رود سیراب و کامیاب ... شدند و نیز کمانس ایلچی روسیه
بنهجی سابق ذکر یافت در اصفهان مشرف اندوز خدمت اقدس گشته در موکب
همایون می‌بود در حینی که رایات نصرت آیات از ییلاق ایروان عازم قارص
می‌شد او را رخصت انصراف داده میرزا کافی خلف را بسفارت تعیین و با تنگ ...

ینی و بعضی بدایا

۱۵۸

فیلی و بعضی بدایا بمرافقت روانه دولت روسیه فرموده در بیان ذکر نهضت موکب
همایون از قارص بجانب تفلیس و صدور نظام و سامان گرجستان ...
بعد از استرداد قلعجات ایروان و گنجه و تفلیس و انتظام ان انجام امور گرجستان
پیشنهاد خاطر اقدس گردیده در ششم جمادی الاولی از قارص عطف عنان بجانب تفلیس گردیده
و مقرر فرمودند سرکردگان که در تفلیس بودند بالاتفاق طهمورث میرزا و علی میرزا و سیصد نفر
از تاتاوادان و از نامداران کارتیلی و کاخت برای بنای کار گرجستان روانه
دربار رکاب شوند و مادرین حسب القرار در عرض راه ادراک ... کیخسروی را
با عز و جاه نموده هر چند طهمورث میرزا به تفویض والی گری اولی و احق بمملکت دارتی
البته بود اما چون علی میرزا از فرقه گرجیه بشرف اسلام مستعد و برادرش محمد میرزا در جنگ
عثمان پاشای سر عسکر بقتل رسیده بود والی گری کارتیلی را به علاوه کاخت به علی
میرزا عنایت و او را بخطاب خانی سرافراز و با جمعی روانه ساخته مقرر فرمودند طهمورث
میرزا با تاتاوادان از ملتزمان رکاب بوده در ظل ظلیل الهی بسر برند و در منزل تفلیس از
مکان ایلی طهمورث میرزا را رخصت فرموده رفته کوچ خود را از کاخت به تفلیس آورد
و طهمورث میرزا که توقع والیگری را بالاسم خود داشت و در مقدمات اسحق
پاشا مذمت بکمال صاحب شمشیر و تدبیر بود چون این معنی از قوه به فعل نیامده مایوس گردیده بود
با روسای گرجیه توطیه نموده بدون اینکه وارد تفلیس شود کجانه خود شتافته شب و جمعی از تاتاوادان
نیز از همان منزل فرار و کوچ خود را برداشته سمت قراقلخان و داغستان ...

که انکه صعب المسالک است بدرر رفته خدیو بهادر بعد از ورود به غازی قموق به سپاه نصرت
پناه افوج فوج رسته هر فرقه را برای منع و استمالت طوایف گرجیه تعیین نمود چون ماه پر نور
شعشعه چتر آفتاب تاب پرتو وصول ساحت تفلیس افکنده و از انجماعت جمعی
در مقام اطاعت بودند مورد امن و امان گشته شدند و سرکشان بعرض مواخذه در آمدند
و شهر زر خانواری ایشان را کوچانیده روانه خراسان ساخته شدند و بیست
روز در تفلیس معسکر گردید نصرت قرین گشته از انجا بعزم یورش والی قریم رایت نهضت
بجانب دربند افراشته شد توضیح این مقال انکه در حینی که عبدالله پاشای سرعسکر
از دولت عثمانیه بسر عسکری منصوب و عازم حدود ایران گردید فرمان ذیشان قیصری
بنفاذ و اقتران یافته بود که خان قریم سلک جمعیت را از فرقه تاتاریه منعقد ساخته
از راه سولاق و دربند متوجه ایران شود خدیو بهادر بعد از استماع این خبر علیقلی
خان بیگلربیگی شیروان را با حاکم و قشون استرآباد و فوجی از رسته مقرر داشت از دشت
بدربند مامور فرمود که اگر از خان قریم اثری ظاهر شود هر آن نوعی مشغول خودداری بوده معارضه
جنگ رو برو را موقوف داشته مترصد طلوع طلیعه نیر اقبال بیزوال و سطوع
اشعه ماهچه رایات نصرت اشتمال باشند و در تفلیس معروض شده والا
شده خان مزبور با عساکر غیر محصور بجانب سولاق سمت سنور مملکت ایران در روس است
وارد گردیده از پادشاه اسکندر جاه روم بعد از انکه مطلع گردید ولایت خوارزم بخرابی
از تقوف ان دولت بیرون امده میسند اینه نوبت گذشتن خودسر به مملکت روم

خواهد بود باز مصالحه

خواهد بود بای مصالحه گذارده علی پاشای والی گنجه را در حضرت اقدس مرخص گشته بدربار
عثمانیه رفته بود بوکالت روانه ساخته باطلاع احمد پاشای سرعسکر حدود و سنور را
بدستور قدیم بین الدولتین استقرار دهند فرمان هم بجانب قریم بخط شریف نوشته
مصحوب اسلام گرای سلطان برادرزاده خان مزبور در دربار قیصری بود بچاپاری فرستاده
اعلام داشته شد چون مطلب در میان این دو دولت بنای صلح و دوستی است
امدن خود بجانب ایران موقوف نماید و اسلام گرای سلطان از دولت علیه
عثمانیه مامور حضرت اقدس و معروض راه سرعسکر نیز معتمدی را رفیق او ساخته بعریضه
اخلاص امیز روانه درگاه معلی و کیفیت حال و امدن علی پاشا را از دولت علیه بطلب
صلح معروض ساخته جلال ساخت اسلام گرای سلطان در شماخی سرعسکر در تفلیس
شرف اندوز عتبه علیا و سلطان مزبور از برای فرمان اعلیحضرت پادشاه اسکندر جاه
روم از حضرت همایون رخصت طلب شده چون صدور این جسارت از خان قریم
آتش افروز مزاج اقدس شده بود مانع رفتن سلطان مزبور شده همیشه تاب
شمشیر مثیر آتش فتنه را فرونشانده ایم و خصمان شور انگیز را از لشکر آباد در
میانه ساخته بودند تربیت چشانیده ایم برای برگشتن خان قریم شفاعت قیصر روزگار
نیست و این حکم را چنین تقویم یافته اعتبار نه پس سلطان مزبور را روانه گنجه
عبدالباقی خان زنگنه را مامور ساخته شده در تفلیس توقف کرد علی پاشا را از دولت
علیه عثمانیه برای مصالحه می اید بگنجه برده منتظر فرمان مجدد باشند و رایت جهانگشا

روز شنبه نوزدهم جمادی الاخری از تفلیس حرکت و از راه جارودتیه عازم مقصد شدند
بعد از عبور از آب خانیق چون از کیه جارودتیه را نیز گوشمال در کار بود در آنجا اردوی
همایون را در کنار آب گذاشته خود عازم بیشه انجاعت شدند و ایشان پیش از وقت
ساکن جغرا خالی که برفراز کوه البرز در رفعت و صعوبت مشهور عالم است
سقناق نموده بودند و اشاره دالاه کنجیان و جز آن از اطراف کوه پیورش
پیوسته و آن کوه دلک شکوه صعود و یابش افزون از اندازه و جزایر و نعک قسمه زمهریر
جبلی را که نارمه نمونه کیفیت سقناق را انصراف نکرده از کیه چون آن فوج بد رامان
با خنجر دست و گریبان در خلاف علامت بلا را از زمین صاعد آسمان دیدند
بشو امنح و رودای جبال متفرق گشته خود را بجانب آوارگی کشیدند
جمعی کثیر از ایشان قتیل و اسیر و اسباب و منازل ایشان احراق یافت
پس کوکبه دالا از راه شکی در ارش راه نوزده ولوی ایلغار و از آنجا عازم اردوی نصرت
شعار گشتند بعد از ورود موکب همایون بشماخی خبر رسیده خان قریم به [illegible]
دربند رسیده بود و آوازه توجه موکب جلال را شنیده عنان عزیمت
بر تافته منزل رالکه بجانب قریم شتافته است بنابران حکم والا انفاذ
پیوست که اسلام گرای سلطان که در گنجه توقف دارد از همان راه عودت
و خان قیصر ابجه و منابر و اندولت بسیار و چون خان قریم بعد از ورود بکوابا در بند
رسیده ارقامی از شماخی زاید و مای سابق را و شماخی و داغستان منصوب والایت

شیروان [illegible]

شیروان را بسرخای و حکومت دربند را با محمد خان ادسمی و هزار و پانصد تن با ترکش و شمشیر
دکوزک با بها ولد سرخای نیز ولد خود را با پانصد نفر همراهی خان تعیین و بعضی اشرار ان
طایفه هم عرصه را خالی دیده با خان انجا دم از وفاق زده بودند و چندی در ابتدای
زمستان و کوهستان داغستان را برف فروگرفته عبور از معابر
آن بآسانی غیر مقدور بود اما حضرت ظل اللهی که پست و بلند جهان را مانند
خورشید جهانتاب در نظر انور یکسان میشمرد بعزم بلند و همت ارجمند
مقید بتقیید راه و زمستان داغستان نشده تنبیه آن طایفه کم فرصت پرداختن پیش
نهاد خاطر اقدس ساخته از راه التی آغاج شماخی روانه و بعد از ورود بمنزل دره کندی
خان همایون بعز نفاذ مقرون شد که سردار داغستان از دربند آمده از منزل
دره کی اعمال طبرسران بکمک و مشغول جمع علات باشند و بنه در اغروق [illegible]
در موکب [illegible] لکه رضاقلی میرزا از راه شابران روانه و خود با فوجی از لشکر
نصرت اثر عازم بیشه اشرار بردفار گشته ششهزار نفر از افواج منصور را
نیز بسمت قوز باره و التی پاره تعیین و جمعی را هم مامور شده در سمت [illegible]
سر راه بر فراریان به بند شده و بعد از آنکه لوازم قتل و نهب بعمل آمد عطف عنان
لکه در محال قبه باردوی همایون پیوسته شد دور پنجم شهر رجب سمت شرقی
قلعه دربند مضرب خیام سپهر احتشام گشته چون بمعرض اقدس رسید
که ایلدار خان شمخال جدید و اسمی سرخای سلسله جمعیت را در محل عازر انتظام

داده ارلکه دار بوده بر سر قاحی فولاد خان شمخال بودند لهذا بر رایات جهانگشا از دربند
شبگیر نموده وارد مجلس خان محمد ولد آسمی در انجا توقف داشت کشته خان محمد
نیز با لزگیه سرور مجلس را فرو گرفته آغاز ستیز و جمعی از ایشان قتیل و اسیر گشته
تتمه راه گریز پیش گرفته شد و تمامی آن محال پایمال و ثابت و ذخایر وافر بتصرف
لشکر فیروزی مظاهر درآمده روز دیگر از انجا حرکت و منزل بمنزل بهمین نهج قراو
محال لزگیه قتل و نهب و اسیر و احراق میشدند تا وارد قریه کیدن متعلق
بقاحی فولاد خان شمخال بود گردیدند لیکن سرخای و آسمی و ایلدار از وصول کوکبه منصور آگاه
گشته هر یک سر خویش را گرفته بسمتی فرار نموده بودند و قاحی فولاد خان با اتباع
در کیدن بموکب همایون ملحق و بشرف جبهه سائی آستان با غرور شان
سرافراز گشته از انجا اعلام ظفر فرجام قاآنی بعزم تنبیه سرخای بجانب قموق
اهتزاز یافته در یازدهم شهر شوال بدو فرسخی قموق وارد و سرخای نیز جمعیت موفور
فراهم آورده قلب جبال را سنگر نموده دره راه معبر خویش دریا خروش توپ فرو گرفته
باعتقاد خود سر راه بر آن سیل بلا بست خدیو نامدار لکگیان را از چهار طرف مامور
به یورش ساخته اولا دلیران افغان فوز کوه را از آنطایفه گرفته آتش جنگ در
تیز و احداث شور رستخیز نمودند هنوز افواج دیگر در دامنه کوه در کار صعود
نبودند لزگیه تاب مقاومت نیاورده فرار رو نموده تا زان گریز از آنجمعیت
تعاقب بر دخته تیغ تیز بر ایشان جاری ساخته شد و سر و زنده بسیار بدست

الله فتح بابنا

آمده چنین باعتبار رشک و وقت و ضیق معبر عبور لشکر نصرت پرور دراز و از آن
شکنا میسر نبود جزایرچیان زحل تمثال را الصبت قلل جبال مامور
و همان مکان را محل نزول کوکبه منصور فرمودند در آن اثنا ایلدار از لزگیه
داغستان و آورد جمعی منعقد ساخته از سمت دیگر بمعاونت سرخای آمد
چون از شکست سرخای خبردار گشت جزایرچیان سرکوه را از لزگیه انصار که در
محال جلیمان آمده باشند بو از آنکه کاشف بعمل آمد خود را با اجل دست
و گریبان دیده ناچار آغاز زد و خورد کرده باندک کردی راه یاران خویش گرفته و جمعی
از سرکشان سر باره هش نعره کون بزیر تیغ نهاده یکبار ره بدیار عدم فرستاده روز
دیگر لوای جهانگشا بجانب قموق شقه افراز نهضت شده رود و معبرین
قموق وارد و از روی عاقبت و طلب امان گشته بعرض رسانیده سرخای کوچ نموده
بدنباچیس ازین بجانب آوار رفته خود نیز با اولاد و بعد از مقدمه شکست
بسمت آوار چوکس گریخته رها به کان خود را از رباب گذشته آزاد کرده
عفو و بنده جان خدیو جهان رسیده انیم چنین فرار سرخای لزگیه نفیس بیوست
و اهالی قموق را نیز در سایه پیش مور دلان ریخته بودند لهذا الکاء ایشان بیورت
بعوم بته احمد خان اسمی عطف عنان بجانب قلعه قریش نموده چنین در وقت
توجه موکب همایون بجانب غازی قموق آق جوشه درانجا در سر
راه از دره استیمان درآمده دلیر از کذشتن کوکبه منصور بمقام مخالفت

برآمده جمعی را خفیه بمعاونت سرخای فرستاده بود و بهمین مرحله جنبانان پایه غضب
خاقانی گشته به بیشه قاضی و جماعت آق قوشه جمعی را مامور و قاضی با جمعیت خود در صدد جدال
برآمده شکست فاحش یافته مغلوب و مقهور و تمامی اهل آق قوشه غارت شدند
روز دیگر قاضی بقدر خواهی پابام ضمانتش شمشیر و نیزه را آویزه گردن ساخته وارد
اردوی معلی گشته با التماس و ابرام اهالی آق قوشه راه در تصرف سپاه منصور بود رد فرمودند
پس حوالی قلعه قریش بمضرب سرادقات جلال گشته اسمی جبه در دفتر خواهد
برسم کنیز پیشکش دولت چند نفر از معتبرین خود را بدربار گردون اقتدار
فرستاده مستدعی عفو و بخشایش و متعهد امتثال حکم و فرمایش گردید لهذا تقصیراتش بعفو
مقرون گشته بنابر اینکه اگر بیست و دو هزار پاره [illegible] بعنوان پیشکش و خانوارهای
معتبر برسم گروگان بعد و همچنین کیخسرو [illegible] طبرسران هم خانوارهای خود را [illegible]
سپرده متعهد خدمت و انقیاد گشته امور داغستان بهر جهت صورت انجام
یافته بود خاص فولادخان شمخال [illegible] و سران داغستان راه موکب والا
پیوسته بود به نوازشات شایسته بهره مند و رخصت انصراف حاصل کردند
و خانوارهای داغستان و طبرسران را مامور بدربند ساخته زمام اشهب عزم را
از راه شیروان بجانب صحرای دلگشای مغان انعطاف دادند ذکر یافتن ورود
موکب همایون بصحرای مغان و طرح بنای سلطنت و تمهید مقدمات آن
در هنگامی که سرابستان نزهت نشان ایران از استیلای خزان حوادث
روبافسردگی نهاده

١٦٣ رو بافسردگی گذاشته از هر طرف سرکشی قوی شاخ مانند شجر سر برافراخته
و هجوم بهمن [illegible] باحیی پر رنگ و بوی این گلستان را در میان گرفت باغبان
باندیشه [illegible] برای غفلت پیشه از پیرایش نوای زغن و زاغ و صفیر
بانگ کلاغ مشغول گشت اگرچه خدیو [illegible] سلطنت صوری قدم
نمی زد و پیشنهاد همت والای آن بود که بعد از استرداد ولایات مغصوبه این
باغ را بآن باغبان ازلی [illegible] ملک ایران را با قلاع مفتوحه در بسته ایاب
ملک سپارند و خود در کلات و ابیورد در مسکن مالوف [illegible]
برادر [illegible] نشسته بپاس شاهی عالم سعی بوارند در این اوان به قوت
سر پنجه تایید الهی و نیروی بازوی سعی و غیرت عالم آگاهی که [illegible] ممالک
از دست رفته باز بدست آمد و بزور بازوی اقبال همایون فال ایرانیان را
از زیر بار گران این ننگ درآورد دست سرزنش و توبیخ اغیار را بشمشیر بران
عزم بلند از سر این فرقه ملامت کش کوتاه کردند برای کنکاش آن امر خطیر
چنین مصلحت دیدند هیچ جا توقف موکب گردون بسطت را بر نمیتافت
الکای مغان که عرصه دلپذیر دور و فور آب و علف و وسعت صحرا و نزهت
مکان با نظیر بود به قشلامیشی مقرر گشته فرمان مطاع بجمیع ممالک محروسه عز
صدور یافت که حکام و روسا و قضات و علما و اشراف و اعیان
هر ولایت در پایه [illegible] صحرای مغان در پای سریر فلک مصیر بتاریخ حاضر

شوند و نیز حکم همایون بنفاذ مقرون شد که نوک بجسر جواد در مکانها در رود کر دارس
بهم پیوندند و دو انبوه هزار دست رواق و منظر و سرای نزهت پرور از چوب
دنی برای خانان و روسای لشکر با نظام حمامات دلگشا و مساجد روح بخش
و رباطات با صفا و میدان و بازار وسیع الفضا ترتیب داده برای نزول
آنحضرت نیز با چوب و ستون بنای قبه بیستون آیینه و عمارت
عالی شبند م حرم سرا و بیوتات نشیمن خانان [illegible] بر افرازند
در هنگامی که از انتظام امور دارالسلطنه و تنبیه سرکشان آن کوهستان
فراغت روی داده عطف عنان فرموده بعد از ورود بحبس قلعه سی با معدودی
از خواص از راه [illegible] پیش از اداره شش منزل صعب المسالک را در یک روز
طی نموده وارد منزل اقوش شده از انجا در شب نهم شهر فرخنده فرجام صیام
صحرای مغان را مقر رایات جهانگشا ساختند و علی پاشا از دولت عثمانیه بطلب
صلح آمده بهمراهی عبدالباقی خان در گنجه توقف میداشت مقارن آن وارد
گشته شرف جبهه سایی آستان سپهر نشان دریافت و مامورین
ولایات هم آغاز آمدن نموده فوج فوج سرافرازی از تقبیل آستان آسمان اوج
سر بر اوج آسمان میسودند و چون دفتر جمعیت کامل عظما و اعیان مملکت شان
بصد هزار نفر رسید و در درگاه سپهر اشتباه انعقاد پذیرفت پس از نظایف را تماما
بدرگاه جهان پناه احضار و بواسطت معتمدان مکنون خاطر اقدس را با ایشان

اظهار نموده فرمودند

۱۷۳۶ اظهار نموده فرمودند که شاه طهماسب و شاه عباس هر دو پادشاه [illegible] ایشان بوده و سر برتق
موجود نیز ایشان را با هر کس که زنده افسر سروری در اندند بر ریاست و سلطنت بردارند
دانچه حق کوشش بود در چند سال بجا آوردیم و ولایات ایشان را با سرای ایشان
از دست افغان و رومی خلاص کردیم حالیا که وقت در آن می‌پرسیم گشتیم
رخت به میخانه و خوش نشینیم نیز از ابلاغ این پیام انجمن دست بر دامن
عجز نموده عرض کردند تا میخانه و می نام و نشان خواهد بود سر ما و قدم پیر مغان خواهد بود
امروز پادشاهی حق آنحضرت است که به آب شمشیر آتشبار خاک ایران را از دشمن
باز پرداخته و برق تیغ صاعقه بار آتش در خرمن هستی اعدا انداخته هرگاه دیده
از ما خاک ره برگیرد ما دیده ز خاک درگاه او برنگیریم از آستان پیر مغان
سر چرا کشیم دولت درین سرا گشایش درین درست آنحضرت فرمودند
ما را هوس تاج و افسر و هوای سروری در سر نیست این نوع سخنان را موقوف
دارند و منافی رضای خاطر و راز اندیشه باطن و ظاهر است تا یکماه گریبان
این مطلب در کشاکش سرپنجه گفتگو بود چون مبالغه از حد گذشت حضرت ظل اللهی
فرمودند که از زمان رحلت حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین صلی الله
علیه و آله و سلم چهار خلیفه بعد از یکدیگر متکفل امر خلافت شده اند و حنفیه
در روم و ترکستان و هیکل بخلافت ایشان قایلند و در ایران
هم نیز سابقا همین مذهب رایج و متداول بود خاقان گیتی ستان شاه اسمعیل

صفوی در مبادی حال بنا بر صلاح دولت خود آن مذهب را ترک مذهب
تشیع را شایع و مسلوک ساخته نعلاوه آن سبّ و رفض را که فعلی بیهوده و مایه
مفاسد است در السنه و افواه عوام و اوباش و اهرد جاری کرده شرر شرارت
بچقماق کره بر هم زدن بر انگیخت و خاک ایران را بغبار فتنه و فساد آمیخت
و مادام که این فعل انتشار در داشته باشد این مفسده از میان اهل اسلام
رفع نخواهد شد هرگاه اهل ایران بسلطنت ما راغب و آسایش خود را
طالب باشند این بدعت را که مخالف رویه اسلاف کرام و اروغ عظام
نواب همایون ماست تارک گردیده چون امام جعفر بن محمد باقر رضی الله
عنه امام بحق ناطق است در فروعیات متقلد طریقه و اجتهاد آنحضرت باشند
ایشان متفق الآرا این حکم را بسمع رضا اصغا داشته گفتند جعفری این مذهب
حنیف را از آلایش دستبرد روزگار زدوده خواهند شد و وثیقه برای تأکید
و استقرار این مطلب مرقوم و بمهر پاک اعتقادی مختوم ساخته بخزانه عامره سپردند
آنحضرت نیز مسئول ایشان را بپذیرای قبول و گلشن آرزوی ایشان را
بارور بمیوه حصول ساخته فرمودند چون پادشاه والاجاه روم خادم حرمین شریفین و آن
عهده از جانب شاه [illegible] آمده ما هم بحضرت روم ایلچی فرستاده بشرط قبول پنج مطلب
بنای مصالحه میگذاریم که رفع اختلاف صوری از میانه امت سید الثقلین
و خیر الاولین و الاخرین محمد رسول رب العالمین صلی الله علیه و آله و السلم

گشته من بعد برسم

گشته من بعد برسم مؤالفت فیمابین ایران و روم مسلوک باشد مطلب
اول اینکه چون شما از عقاید سالفه نکول و طریق اهل سنت را بتقلید امام جعفر صادق اختیار
و قبول کرده اند قضات و علما و افندیان کرام روم اذعان بحجیت آن گروه
خامس مذاهب شمارند مطلب ثانی آنکه چون در کعبه معظمه ارکان اربعه بائمه مذاهب
اربعه تعلق دارد و این مذهب نیز در یک رکن با ایشان شریک بوده باین
جعفری نماز گذارند مطلب ثالث آنکه هر ساله از طرف ایران میرحاج تعیین شود
و بطریق میرحاج مصر و شام در کمال اعزاز و احترام حجاج ایران را بکعبه
مقصود رسانیده از دولت عثمانیه با میرحاج ایران بدستور میرحاج مصر و شام
سلوک مسلوک شود مطلب رابع آنکه اسرای هر دو مملکت بنحو هر کس
بهم رسد مطلق العنان بوده بیع و شرا بر ایشان روا نبود مطلب خامس آنکه
وکیلی از طرفین دولتین در پای تخت یکدیگر بوده امور مملکتین را بر وفق مصلحت
فیصل میداده باشند اشهی مطالب پس ایلچی ایران در انجام این مواد
خاص سرزمین عبودیت را بنقش جبین گلریزان نیاز جبین شکرگزاری کرده
بدعای بقای عمر و دولت خدیو نامدار [illegible] شدند

جلوس همایون [illegible] و وقایع آن [illegible]

ساقی بیا که یار ز رخ پرده برگرفت کار چراغ خلوتیان باز در گرفت بار غم و
خاطر نخسته که بود عیسی دمی خدا بفرستاد و برگرفت رصدبندان دقیقه

یاب داختر شناسان بطلیموس آداب روز پنجشنبه بیست و چهارم شوال هزار و صد
چهل و هشت هجری مطابق توشقان ئیل روز هور و زفیروز نامزد بود برای جلوس
همایون معین کردند کارکنان قوای نباتی در صحن چمن پسند زمردفام سبزه گسترده
رنگین قبایان یاسمین پوش بنفشه در بزم گلشن صف آرا گردیدند و گردن
فرازان اشجار از غنچه و ازهار طرهای زرکار بر سر گذاشته در لباس شجر و بوته دار در حاشیه
مجلس کمر زر زانو بزانو نشستند بزرگان دستهای نیاز بر کمر زده در پیشگاه
چمن مهای کورنش گویند و بید دلان سرو آزاد و تاک زمردی بر دست
بند یکدیگر ایستاده‌اند همیشه کشکان گلهای همیشه بهار بر لب جویبار صف
کشیدند و چارچیان بلند آواز عرعر و صنوبر تو بر تو پوشش بر خویش
بر پوشش گرفتند رقاصان بید مجنون کلاه قورقه شلاله و در درقبای کوتاه
دامن شاخ سرو برابر ایستادند سقایان ابر آزاری بیشتر در دستی هوا صحن چمن را تازه
تر ساختند و فراشان باد بهاری ساحت گلزار را بسبکدستی از خار
و خس دی پاک ساختند پس فراشان با فر و شان با فراشتن
بارگاه انجم اوتاد مجره طناب و آراستن بزم فلک شکوه مشغول شدند
قباب دست و بازوی کارفرمای آراستن برآورده اورنگ گوهرنگار
شهریار جهان را در صدر انجمن همدوش فرقدان رسانیدند سران سپاه
و عظمای بارگاه و خدمتگذاران جهان سپار و حجاب و حضرت پیشکاران دربار

رخصت بار

رخصت باریافته مانند انجم هاله بر آن دایره گشتند در آنروز انقضای
هشت ساعت و بیست دقیقه خدیو گردون وقار زرق فرقدان سای را با فسر گوهر
نگار آراسته با فر فریدونی و شکوه سلیمانی قدم بر فراز تخت فیروز بخت
جهانبانی گذاشته زبان حال را باین مقال گویا فرمود نوبت بنام نادر
بکوبید ده وران از آتش از نو بکنید سپند جسم را غریو تهنیت از نقاره
خانه دولت مبارکباد از کوس و کوس رکابی شادیانه برخواست دمشهای دراز گوش
آسمان و ایران برخواسته بود فرد نشسته بهدیت تایید الهی دست
۴ و بازوی قدرت گشوده دست آشوب زنان را بر پشت بست افسر سلطان
گلی پوشیده باشند از اطراف چمن مقدسش یارب مبارکباد بر سرو و سمن
خوش بجای خویشتن بود این نشست خسروی تا نشیند هر کسی اکنون بجای خویشتن
رؤس منابر و وجوه دنانیر بنام نامی و اسم سامی آن خسرو دادگر زیب و فر یافت
و انوار آفتاب جهانداریش بر در و دیوار شبستان معموره جهان تافت
و جناب سیادت مآب هدایت اکتساب میرزا قوام الدین محمد
قزوینی الخیر فیما وقع تاریخ جلوس پادشاه و تاریخ تواریخ را سکه دارالضرب
که و بر روی دیگران السلطان نادر نقش نمودند چنین عزیز تیپک دادخواه
اندخوه من اعمال ارم البلاد بلخ و درانشاء یه بلخ بود در استبدار حال ارض
اقدس ارم تمثال از استقلال سایه قصر مقصود حالت ابد مدت ظل اللهی گردید

بود حکم ع علیمردان خان حاکم اندخود بانفاذ شده بود که در عالم ایلیت کوچ داده ایل او را
روزنه ارض اقدس سازد علیمردان از قبول این معنی سر باز زده و این حرکت بر طبع
همایون گران آمده پیشه او نصب العین ضمیر انور گشت در ضمن وقت آغاز بهارستان
دولت بر دو مسند دستگاه [illegible] آتش باغ دیگر از سلطنت والا از شوکت ترکستان
[illegible] بود زمام امور خود را ایشان را به پنجه اقتدار رضاقلی میرزا تفویض داده جیش
مهات اثر کار را طهماسب قلی خان جلایر را از معتمدان این دولت ابد
بنیان بود عنایت فرموده با فوجی از جنود ظفر نمود روانه و مقرر نمود که در ارض
اقدس تهیه اسباب و استعداد و تدارک احتشاد دیگر از راه میور
و باروجاق بعزم پیشه علیمردان خان متوجه اندخود ترکستان شود و سپهسالاری
در جیش سیار کل ممالک آذربایجان را بظهیر الدوله ابراهیم خان برادر والا گهر
عنایت و مقرر داشته شده تمامی بیگلربیگیان و حکام ولایات اذربایجان
از حد قپلان کوه الی ارپه چای و منتهای داغستان و گرجستان تابع امر
و نهی او باشند و ایالت هرات بتغییر پیر محمد خان با جان خان چپشلو
مرحمت گشته میرزا محمد تقی شیرازی با ایالت فارس و مهدی بیگ خورانی
[illegible] با ایالت شروان و خطاب خانی و امیر الامرائی سرافرازی
یافتند و سفیر ع پاشای والی روم [illegible] بجهت مطلب صلح آمده بود مشمول عواطف
خاقانی و رخصت انصراف ارزانی داشته عبدالباقی خان زنگنه را

و از امرا و معتبرین دولت

و از امرا و معتبرین بسفارت تعیین و بهتاق میرزا ابوالقاسم کاشی ملا علی اکبر ملاباشی با نامه
همایون و دیگر تحف و هدایا بانفیر روانه دربار رفعت اقتدار عثمانی و خبر جلوس میمنت
مانوس همایون را باعلیحضرت پادشاه اسکندر جاه روم اعلام و انجام امر مصالحه را متعلق
بمه مذکوره فرمودند و ایلچی دیگر برای تبلیغ این خبر بجانب پادشاه روس فرستاده
رضاقلی میرزا و ابراهیم خان را مرخص و روانه مقر حکمرانی نمودند و حکام و قضات
و اعیان و اشراف ممالک محروسه بشرف تقبیل [illegible] شده والا درباره
بخلاع و انعامات فایز گشته رخصت انصراف یافتند
در بهار [illegible] بهجت قرین
[illegible] مطابق سال سعادت اشتمال هزار و صد و چهل و هشت هجری
جلوس
دیگرباره جهان از بخت فیروز خدیو ایام نوروز دلکش از کام [illegible] نشاط
افروز [illegible] جوانی [illegible] خسرو گردون سریر نیر اعظم تاریخ روز
سه شنبه هفتم ذی قعده حرام [illegible] بعد از انقضای هشت ساعت و پنجاه و هفت
دقیقه از نهانخانه حوت بتختگاه حمل خرامیده برادرنگ جهان آرائی نشست
و گلهای [illegible] نامیه نشاط بر خواست طنطنه کوس نوروزی و غلغله فتح
و فیروزی بر فلک اثیر پیوست بحکم همایون مجلس خسروانی آراسته قوایم سریر
فلک مسیر بشکوه طلعت خدیو [illegible] سر بر سپهر برین سود [illegible]
ملوک [illegible] امرا و سران سپاه و مقربان بارگاه مانند گلهای

بهاری سرو دلیر را با ثواب رنگارنگ و خلاع زرتاری آراسته چمن غنچه جیب
و بغلی را از نثار زرهای سرخ و سفید انجمن پر زر نثار شده بود از انقضای مجلس
دلپسند کام شگفتن گلهای اردیبهشت والا و از آتش گری بستان آرایی نهضت
بنیان سلطنت علیا بتمنیات استفتاح کار رواج و افتتاح سخن بند پرویز تسخیر قندهار
فرقهٔ افاغنه را به بدیت و در انتظار در آمدند احضار و مکنون خاطر اقدس
اظهار و کیفیت منازل و آب و آذوقه معابر را استفسار رو و سایر لشکر را
مامور تهیه و تدارک آن سفر خیریت اثر فرمودند چند روز در اواخر شوال امور
جهانبانی فارغ شدند فرمودند بارگاه فلک اساس سلطانی را در نقش بدیع طبیعت
قرین بود همدوش خیمه زرنگار گون خیمه آسمان دیگر بروی زمین افراشته شدند و فرخ اعظم
در حاوی این نیلگون قباب بود محوی آن خیمه کهکشان طناب نصب شده
در صد بند آن اختر شناسان را از تعدد فلک اطلس در شبهه حیرت اندر نمیشد
با وصف آنکه شرب شراب مخالف مشرب انجاب بود در آن چند
روز بر رسم تفنن و آب کوشی هر روزه در آن بزم سپهر بسط بگردش
اقداح راح ریحانی پرداخته شد در سرای مغان رشته بهوا آب زده نشسته پرده صلای
بشیخ و شاب زده صبحوشان همه در بند کیش بسته کمر دیا
ز طرف کله چتر سحاب زده صحرای مغان چنین سرای مغان نشاط خیز گشت
و طبع جوانان چنین دم بر میخانه نشاط انگیز بود در سلخ ماه ذی حجه این سال فرخنده

فال رایات نصرت

١٦٧

فال رایات نصرت اشتمال بعزم تسخیر قندهار در اهتزاز آمده از
کرمرود و دشت زده بود فور آب و علف استشهار داشت روانه قزوین
و فرمان همایون بنفاذ پیوست که ابراهیم خان در منزل قراچمن که از توابع محال گرمرود است
با سپاه آذربایجان بموکب نصرت قرین ملحق شود و بدار از ورود بتواتر و ظهیرالدوله
ابراهیم خان نیز سعادت اندوز حضور گشته چون طایفه بلباس قزوین
از حد و قیاس متعلق بخاک رود مصدر حرکات زشت اساس شده
بود فوجی از سپاه با حکام کرام سپهر احتشام بسرکردگی شاهزاده نصرالله میرزا و جناب
ظهیرالدوله از راه ساوجبلاغ مکری بر سبیل ایلغار بمتابعت انجماعت مامور شدند
مامورین در دو شبانه روز چهل فرسخ راه را طی کرده و از دنبال انجماعت گشته
هزار و هفتصد نفر از آن طایفه را فرصت فرار نداده بود نهایت مبلغ و تتمه ایشان
در موضعی مشهور به ترکش من اعمال مکری سرکوه را استقاق نموده دست
به تیر کشش جلادت زده مهیای مدافعه گشته شدند دلیران نصرت قرین
از اطراف کوه یورش به استقاق ایشان راه مقابل بسیار صعب بود
تاب نتوانستند در کاک آسانی در حیطه تصرف در آوردند هزار نفر پیش تر
از ایشان با چندین سرکرده معتبر عرضه شمشیر گشته تتمه خود را بعقب جبال کشیده
فرزند ابراهیم خان و عباس کرد در آذربایجان روانه شد نصرالله میرزا با قشون
رکاب با عزم موکب والا گشته شدند هر روز در دو کوکبه همایون بدار السلطنه

قزوین بارهای ظفر قرین پیوست و از اخبار مسرت افزا آنکه در خلال این
احوال مقدمه فتح بحرین معروض سده سپهر تمثال شد تبیین این مقال آنکه در حینی که
تقی خان بیگلربیگی فارس در جلگای مغان از درگاه علیا بمطاف حضرت
انصراف حاصل میکرد حضرت ظل اللهی در باب استخلاص و تسخیر بحرین
چند سال بود در تصرف شیخ جابر هوله بود بلفظ مبارک تاکیدات بلیغه
فرموده بودند تقی خان بعد از ورود بشیراز فوجی از قشون فارس را از قلعه نادریه بعزم تسخیر
بحرین پیش از خود فرستاده خود نیز در عقب حرکت در آمد چون قبل از ورود
بیگلربیگی شیخ جابر عازم کعبه معظمه گشته قلعه را بنایب خود سپرده بود بعد از
مجادلات متواتره طاقت قلعه داری از خود مسلوب یافته فرار و بیگلر
بیگی قلعه را تصرف نموده کلید آن را بدرگاه معلی ارسال داشت و در ازای
این خدمت بخلاع فاخره عز اختصاص یافته ولایت بحرین نیز علاوه ولایات ضبطی
حکمرانی بیگلربیگی مشارالیه گردید و بعد از انتهای این مطلب عریضه از جانب دلاور
خان تایمنی مشعر بر اظهار ارادت و عفو تقصیر خود بپایه سریر گردون مسیر رسید
توضیح این مقال آنکه مشارالیه از قدیم الایام با برادر تایمنی در مملکت
چقچران من اعمال هرات مینشسته او در سکنی داشته در ایام دولت و استیلای
افاغنه بنابر زیاده سری سر از طاعت افغان فرو نیاورده خود داری نموده بنا بر آنکه
بعد از ورود موکب والا بجانب هرات بنحویکه مجملا سبق ذکر یافت در منزل

ناگهان باجمعی

ناگهان با جمعی عسکر ظفر اثر پیوسته بحکومت اوبه و شافلان و غوریان سرافراز
گشت و بعد از تسخیر هرات و روسای اکثر اویماق بنابر ضابطه ملک مامور بسکنای
قلعه هرات شدند در باره او نیز چنین فرمان یافت و او بنابر اندیشه کاری
گذشته طهماسب قلیخان جلایر سردار و میر محمد خان بیگلربیگی مدتی با او بمدارا اعلی گرده چون
دانسته شده با جنگ کار نمی سپرد زیاده بیخار و بایستی از قلاع ابدیا بدار
روزگار تمامت نهند با براه او نمیگذارند و در الحق تدبیر بقلعه هرات
برده با هشتصد کس از اتباع او گرفته محبوس گردیدند دلاور خان در اوبه
شافلان بود بمحض استماع خبر کوچ و بنه او را با رعایای اتباع او برگرفته بسمت
غرجستان فرار نموده در حینی که موکب والا مشغول محاصره بلخ بود دلاور را
بحکم اقدس بدرگاه معلی آوردند و رعایای او را که هزار خانه بیشتر در دست بهبود
بخبوشان روانه ساختند بعد از ورود مشارالیه بموکب همایون حضرت ظل اللهی
بنا بر ملاحظه حقوق سبق خدمتی که در آمدن برکاب فیروزی انتساب داشت
او را مورد بخشایش و مشمول نوازش فرموده تشریف خاص و اسب ممکن با زین و
یراق طلا عنایت فرموده در حصه مراجعت دلاور مشارالیه متعهد
شده در ازای این مواهبت بعد از ورود بهرات کسی فرستاده
کوچ و اولاد خود را آورده سکنی دهد هر چند زن خط حسین او نقش
تسویلات در روش معلوم و خوانا بود لیکن از برای اینکه بر ظاهر بنیان

عالم صورت در زکینه معانی بیخبر بود حالت آن تیره درون روش گشته
وقوع عیاران نوع سلوک را حمل بر نقض مروت شمرده اند ادرا روانه هرات
ساخته بسردار بیگلربیگی و غیره متعرض نشود و آنچه از مال و اسباب او بعرض تلف در آمده
ثمن رو بلکه ادرا با جمیع اسباب اوه در هرات و جنود شان باشد بر خرج سازند
و روانه غرجستان کرده و سرداران را موجب فرمودن عمل نکرد دلاور نیز همه [illegible] با ایل
و اعوان کوچیده روانه غرجستان شد در انجا دست از آستین جرات
و سرداری بیرون آورده اولا با فوجی بر سر او به آمده نایب آن با شفقت مقدار
نفر از مستحفظان انجا علی الغفله بقتل رسانید و دران اوان سردار مامور بفارس
گشته بود حاکم هرات با فوجی متعاقب آن بود رسیده دلاور از غرجستان
بسمت کوهستان بلخ گریخت حاکم هرات ضیاع و عقار آن طایفه را بعرض
تضییع در آورده مراجعت که دلاور در خان بازعود بمکان خود نمود مقارن
آن سردار نیز از اتمام کار فارس فارغ شده بود از راه کرمان وارد هرات
جمعی را با ده نفر سرکرده ساخلو روانه ساخت و با حاکم ساخلو بقلعه [illegible] بود
دلاور در مجدد آبر سر ساخلو رفته در کمین فرصت نشست آن ده نفر سرکرده با حاکم انجا
بیباکانه از قلعه بیرون آمده همینکه دست ایشان از دامن قلعه گسیخت
دلاور از کمینگاه بیرون تاخته سه نفر سرکرده را با جمعی از مستحفظان از شمشیر گذرانیده
و از انجا بجانب غرجستان رفت سردار نیز متعاقب او روانه شده

دلاور پای ثبات بند کرده بسمت بلوچ و هزاره گریخت سردار چون
در تعاقب او سعی بی نتیجه دید برگشته حشامات غرجستان را که همیشه
بگردن کشی عادت و سر عصیان می افراختند کوچانیده بیع داده
از انجا بجانب میمنه من توابع بلخ رفته انجا را غارت و به هزار نفر از سکنه
آنجا کوچانیده روانه هرات ساختند بعد از آنکه دلاور بسمت بلوچ و هزاره
گریخت افاغنه قندهار با غارت او آمده او را در محلی موسوم بقرچنگی و درشت
قرنجی رسیده او را در واقع است شکست دادند حسین سلطان علیجاه طریق مواقفت
[illegible] حسین تزویج دختر او را پیشنهاد خاطر خود نمود دلاور نیز بطریق مبادله
قبول این معامله که حسین از این جواب آشفته جمعی را بهمراهیش او تعیین نموده
دارد چنین در خود آثار توقف ندید و از راه غرجستان آمده و از انجا شاهزاده
رضاقلی میرزا را شفیع گناهان خود ساخته عریضه اعتذار امیر بدرگاه معلی فرستاد
بنابراینکه رایات جهانگشای عازم قندهار بود کار او حواله بوقت گشت
و جواب از برو حرف اعتذار صادر نگشت در بیان توجه موکب [illegible]
[illegible] سابقاً کیفیت احوال لکشیاری نوشته
جنگ و وقایع نگارش شده بعد از شنیدن [illegible] تمرد [illegible] حاکم دلنکر بگذاری
آنها مقرر گردیده مجدداً جمعی از [illegible] که یحیی الذکر طایفه در زوایای جبال
و مکامن خود متواری بود جمعیتی منعقد ساخته و از ملازمان رکاب ایشان

نیز جمعی بمرور ایام بایشان پیوسته علیمراد نامی ممیوند قاید راه روسیاهی و سرکش
آهنگ طریق گمراهی ایشان گردید نخست از دربار رفیع جمعی به تنبیه ایشان مامور
گشته در محاربه از آنجمعیت مغلوب شدند ثانیا باباخان چاپشلو با جمعی از
خوانین و حکام بدفع ایشان مامور گشته با ایشان محاربه غالب آمده علیمراد
با معدودی سالک طریق فرار گردید بعد از آنکه باباخان حسب الامر مطاع مامور بار
سپهر ارتفاع شد علیمراد باز فرصت جسته سلک جمعیت ترتیب داده
در سمت کوهستان دست بدزدی و فساد برگشاد و بعد از آن سلطان [illegible]
بیک ابیوردی و تحفه بیک شترباشی ران با فوجی باتفاق حاکم شوشتر و نایب
کوهگیلویه با مردم تس عازم کوهستان ایشان گشته در پای کوه مشهور به لم
هزول و چون بسرحد وضوح میرسد که علیمراد قله کوه را مسیر سپهر منیر دستفاق خورشید
دور آنجا تحصین بود حسب قشون شوشتر و کوهگیلویه در پای کوه توقف و سلطانعلی بیک
و تحفه بیک با پیاده آهنگ فراز کوه که بعد از آنکه آن سنگلاخ صعب را
بقدم سختی پیموده بنیمه کوه رسیدند آنطایفه جمعی از قله کوه و جمعی از کمر کوه ایشان را
در میان گرفته بانداختن تفنگ و غلطانیدن سنگ مشغول گشته هر دو سرکرده را
با جمعی از غازیان مقتول و بقیه سپاه در پای کوه سالم مانده بودند روانه ولایات
خود شدند چون در آن اوان رایات جهانگشا مشغول تسخیر ایروان بود
دفع ایشان را بدفع الوقت انداخته دور بزیت موکب همایون از قزوین

وکتل کهدالو

وکتل کهدالو که مابین جابلق و بروجرد است علیمراد سراسیمه روی بلولوی ناهمواری گذاشته
با جمعیت خود عدلتش بکهپار بخهر ز رغول و یوزن بیله تن میرسید در محلی پیردک
که اصعب آنکه کوهستان بختیاری است سغناق که تحصن گزیده
بسمت والا عازم بیشه آن سرگشتگان وادی ضلال گشته فوجی از غازیان
رکاب را با قشون فیلی داروان از جانب ولایات متصل بکوهستان
فیلی است و جمعی از جزایرچیان کوه نورد را قشون شوشتر و کرایشان از طرف
دشت گرگان و فرقه عظیم از افواج قاهره را از طرف ماروت و گرده
انبوه با عساکر کوهگیلویه از سمت کوهگیلویه و جمعی کثیر از راه اصفهان بجانب هزار
جم بختیاری مامور و مقرر داشتند که هر فوجی از سمت خود زدایای جبال
شیغولهای کوه را بپای سعی در نوردیده حسب گریخته اشرار راه شرر تا در میان
سنگ باشند بدست بیاورند و بنه و اغروق را باتفاق شاهزاده نصرالله میرزا
در منزل چهار پاس بروجرد گذاشته خود با سعادت و ظفر در هشتم ربیع الاول
مطابق هزار و صد و پنجاه و نه هجری در منزلگاه نور عازم بختیاری شده و همانروز
بحوالی کوهی که جمعی از آنطایفه سنگری ساخته پای قرار استوار کرده بودند وارد
گشته جمعی الوار رافاعیه را بدفع ایشان مامور فرمودند آنطایفه بمتانت مکان
مغرور گشته بمدافعه پیش آمده مغلوب و مقهور گشته شبانه از آنجا
بقلعه لیرک که قلعه و سغناق بزرگ ایشان بود شتافته از آنجا جمعیت

خود را گرفته از آب سیر گشته بودند قول هراسان و ابو عبور که پی را گشته
دیگر جمعی از لشکر منصور مامور بودند که از راه هزارچم از انطرف رودخانه آمده بضبط
پی پرداختند مامورین اگرچه در دقیقه از فراز طایفه از آب گذشته بسر وقت ایشان
رسیدند اما بازم مجادله پرداخته ششصد نفر از آن گروه را بمعرض قتل و اسیر
در آوردند روز دیگر کوکبه مسعود وارد سرپل گشته فرمان هژبران باشاره حضرت
با جوش پل پرداخته موکب اقدس عبور و فراز کوه غار پناه متوکل کوکبه منصور گردید
از آنجا عساکر فیروز از منشعب ساخته دسته بدسته بجستجوی آن طایفه
بقلل و جبال آسمان تمثال تعیین فرموده مامورین جمعی از ایشان را در
گوشه و کنار رود گرایوه و مغاک تنگاک هلاک اندوخته بقدر سه هزار نفر از
بقیه آثار گرفتار گردیدند و از امکان مجبولی سوم هزار در امتهجه گشته دفوجی را بکوه
بالب آنجا گذاشته از آنجا بگذرگاه تلاب روی توجه آوردند در آن مکان
فوجی را با قشون انوار بجبال سمت زز و هیمولا تا حدود لرستان مامور ساخته
باز سالم و غانم صرف عنان بجانب کوه سالم فرموده و به منزل وارد گرد
پیشه شدند و با نظام ضابطه مامورین الحدود پرداخته ساحت هنوار از مطلع
رایت خورشید انوار ساخته و از آنجا بدو منزل اللّر وارد گردیدند از موبدات
وقایع آنکه علیمرلو در سمت کوه کورکش بکاری لرستان فیها جوه آت
در هیولا کوه پنهان گشته چند نفر از رفقای او بطلب آب هرسو قطره زن

و عرق ریزشتاب

و عرق ریزشتاب بوده اند به جمعی از غارزیان که تشنه کام جستجوی او بودند چار
گشته انها را تعذیب و بدین که بر سر علیمراد بیه او را با کوچ و عیال و جمعی دیگر
ه با و بوند گرفته بحضرت اقدس آوردند پس خاقان قهرمان قهر بقطع دست
و پا و کشیدن چشم او حکم فرموده روز در صحرای بیستون دست و پا دست
میزد تا جان بقابض ارواح سپرد و تیغ از ایشان در زوایای کوه از این خطاکاری
سر بسنگ میزدند با التماس استدعا روسای بختیاری در رکاب همایون
متقلد قلاده جانسپاری بوده مورد عفو خدیو دارا احتشام و بدستور سایر
طایفه بمسکن مالوف مامور گشته شدند یکماه کوهستان آسمان پیوند بختیاری مهبط
خورشید فرجام خدیو گردون سریر کیکه از آنجا وارد بسرچشمه زرنیه و زهره و بار
مسعود بوده شد و از آنجا رایت نصرت آیات بجانب اصفهان نهضت
فرموده در نهم جمادی الاخر خاک اصفهان بتاثیر تاثیر قدوم اقدس سرمه دیده
مهر و ماه گردید در بیان تعیین مقدار افواج قاهره بصوب بلوچستان و نهضت
موکب فیروزی بجانب دارالقرار شیراز چون مدتی بود که تدمیر پیشه سرکشان بلوچستان
بر سطح نظر انور می بود میر محمد خان بیگلربیگی سابق هرات و المش خان بیگلربیگی
سابق نقیس را بسرداری بلوچستان با توپخانه و استعداد لوکا می روانه ساخته
و در هشتم ماه رجب از رحقبان حرکت فرموده از راه ابرقو و کیان و بیابان گرگ
لوای کشورستانی بجانب مقصدها را افراز شد و هوای مستان ملک الملوک

استاجلو حاکم باب الابواب دربند را بسبب سانحهٔ قتل مهدیخان
بیگلربیگی شیروان مقید بدرگاه فلک اقتدار آوردند در ازای آن بسزای
عمل نیز رسید توضیح این مقال آنکه در حینی که موکب همایون از کوهستان
بختیاری منعطف و دوازده سرچشمهٔ زاینده رود بود بعرض اقدس رسید
که مهدیخان برای انتظام بعض امور بدربند رفته بود مراد سلطان استاجلو
که در آن اوان بحکومت آن ولایت سرافرازی داشت بنابر بقیهٔ
نقاری که فیمابین او و مهدیخان بود امر بانیه را دست آویز فساد ساخته
مردم آن ولایت را بسبب مجاورت لزگیه بهرزه رایی و بادپیمایی متهور نموده و خود
تحریک بشورش کرده مهدیخان را بقتل رسانیده اند صدور این جرأت
از اهالی دربند دامن زن آتش غضب خدیو فیروزمند گشته سردار بیگ
قرقلوی تپچی باشی جلو ظفر مسیر را بایالت شیروان تعین با فوجی از جزایرچیان بهرام
کین روانه و حکومت دربند را بنجف سلطان قراچورلو عنایت
و مقرر فرموده که سردارخان مرتکبین را بدست آورده تادیب و گوشمال
کماینبغی داده نجف سلطان را متمکن سازد مقارن آن چند نفر از روسای دربند وارد
درگاه معلی و معروض ساحت سینه دارا شده بود که مهدیخان بخانهٔ عزا در دست
اهالی دربند برگشته بود انها ساقی این بزم و مجلس آرای این قصد و عزم بوده
از مستی غفلت هشیار گشته و دانسته بودند که عاقبت کاسهٔ سر ایشان

خواهد گشت

خواهد گشت و احتساب شحنهٔ خدیو جهان دست مراد ایشان بر بقا خواهد بست
فرار کرده با محمدخان اوسمی قیطاق توسل جسته بعضی هم که لزگیه بارک قلعهٔ دربند
متحصن گشته جمعی از اهالی دربند که درین امر سر از رفاقت پیچیده بودند ایشان را
از ارک با برین قلعه عدم فرستادند و مراد سلطان را که سرمایهٔ فتنه بود گرفته
محبوس نمودند فرمان همایون خطاب باوسمی مزبور از موقف عز و علا شرف صدور
یافت که جمعی را که باو توسل جسته اند بعقیده ساخته نزد سردارخان روانه نماید اوسمی بر وفق
فرمان عمل نموده سردارخان نیز ایشان را با بقیهٔ اشرار که در شهرستان فساد بودند
بر سر بازار سیاست از پای در آورده اجساد ایشان را طعمهٔ کلاب ساخت
و جمعی را که شایستهٔ سیاست نبودند بحکم دارا کوچانیده و بقلعهٔ جدید شیروان
آورده سکنی داده طایفهٔ صور صور را بجای ایشان طایفه کوچانیده بودند در قلعهٔ دربند ساکن و نجف
سلطان را در امر حکومت متمکن و مراد سلطان را بدربار سپهر اقتدار فرستاده
که مشارالیه در روز در بحبح تیغ بیشتر سیاستش تسلیم گذاشت و بعد از ورود موکب
گیتی ستان به سیستان ... محرم ... را لیبرکرد که ... بیگ
و قلعه در آن اوقات بشغل نظارت بیوتات خاصه سرافرازی داشت
با جمعی از کشیکچیان رکاب فیروزی انتساب در سیستان گذاشته در چهارم
ماه شوال بفیروزی و اقبال رایت از فراز همایون فال گشته از راه دامغان
و دولت‌آباد روانه بود بعد هم ماه مزبور خارج قلعهٔ کرشک را مضرب خیام سپهر احتشام

قرار داده افاغنه آن مکان از در قلعه‌داری برآمده توپچیان فرنگی نژاد آتش‌دست
باشاره همایون توپهای کوه توان را باطراف قلعه کشیده صاعقه بار ساختند
و زلزله در بنیان و قرار بروج و حصار انداختند قلعگیان از بیم جان بدامن
استیمان آویخته قلعه را سپردند و از آنجا کلبعلی خان افشار و لله باباجانیک را
بسرداری هزاره‌جات و زمینداور سرافراز با فوجی بتسخیر مینند اور مامور و جمعی از لشکریان را
نیز بتسخیر قلعه بست تعیین و با توپخانه استعداد تمام روانه نمودند و یکماه
نزول کوکبه والا از آب هیرمند عبور نموده چون بسبب موسم زمستان صحرا خالی
از علف و دهگها غلات را چیده بقلعه قندهار کشیده بتتمه را آتش زده بودند
لهذا از کوشک نخود عازم شاه مقصود گشته در آب زهی در ... از هزاره
جات علف و علیق ... عساکر فیروزی اثر نمایند شاید باین تقریب حسین
جلوه‌گر میدان جلادت گشته از قلعه بمیدان آید ده روز آن
مکان مقر کوکبه با عز و شان گردید و از آنجا کنار ارغنداب محاذی مزار بابا ولی
مضرب خیام دلیران عرصه پیکار گردیده در آن شب حسین با فوجی گزین از شبرنگ
جلادت را زین نموده از گذرگاه آب تبر دستی سیلاب بهاری بر سر اردوی ظفر
شعار آمده در حوالی لشکر ظفر اثر شورش و هجوم در انداخت طلایه‌داران
خنجرگذار مانند مژگان از عین بیداری در اطراف اردو نیزه و سنان
برکف صف بر صف پیوسته دیده‌بانان دیده انجم و چشم طرفة العین از نگهبانی

دیده خسته لهذا با ایشان

دیده خسته لهذا با ایشان در آویختند جمعی را بخاک هلاک افکندند و بقیه
خایب و خاسر بجانب قندهار فرار نمودند اگرچه آن شب در حوالی اردوی کیهان پوی
های و هوی بلند شد اما صبحگاهان که چهره خورشید پرده از روی کار شب برداشت
معلوم شد حسین بود بقصد شبیخون آمده پس رایات نصرت آیات
از آن مکان در اهتزاز آمده چون آب ارغنداب بهار و آبها طغیان داشت سر در گردن
فرزند بلند اختر شهب گردون خرام را در لجه سعی شناور ورطه برابر مدرس
دور است از برابر قلعه گوکران دو فرسخی قلعه قندهار گذرانیدند اگرچه آن لشکر
انجم حساب با بنه و اسباب تمام از آب گذشته در سمت کوهی بکجا ...
آن برون از قلعه واقع است آغاز عبور نمود اگرچه توپ قلعه بر هیئت
میرسید اما خدیو شیر جناب رعد و برق توپها را صدای رباب انگاشته
بدون اینکه چین بر جبین فوج جوخور دو یا موجی دران بحر جهان آشوب
رفتار ظاهر شود در کمال شوکت و وقار گذشته در سمت شرقی قلعه
با فرو نشستن بارگاه عز و شان پایه زمین را باسمان رسانیدند ذکر وقایع
سال ایت ئیل مطابق سال هزار و صد و پنجاه و یک هجری شب چهارشنبه دوازدهم
ذی قعدة الحرام بعد از انقضای ... ساعت و ... دقیقه دارا ... مقام شرف
اعتبار آفتاب عالمتاب بر تخت زمرد فام فلک چهارم و برج حمل قرار
گرفته جنود قوای ربیعی بمحاصره دار القرار چمن و احاطه قلعه گلشن پرداخت

وارونه و ساعات بهمن روزی را نوبت پست رسیده افواج سبکروح
نسیم فروردین مفاتح قلات غنچه و بیت سول شکوفه گشته عرصه جهان را
از هجوم لاله در پای حصن شهر صفا ساخت بحکم خدیو زمین دار در مجلس ارم آیین
جشن نوروزی در رکاب فرد فیروزی ترتیب یافته ان بزم مینو نشان از طبقهای
زر سرخ و سفید گلزار رشک چمن لاله عباسی گشته سران و سرکردگان لشکر
از جامه خانه همت سرشار بخلعتهای گرانمایه آراسته پیکر شدند و روز دیگر فتح خان
افشار را به چرخچی باشی گری لشکر فیروزی شعار سرافرازی داشت با دو هزار از جلادت
سواران جنگجو تا حوش قلات مامور گشتند شب سیم اسیری از قلعه
فرار و خبر آورده حسین ارزبش غازیان خبردار گشته همه نگام شب
سیدال را با چهار هزار نفر از جوانان نامی افغان متعاقب ایشان روانه نمود
خدیو نامدار زمره الفور با یک فرسان الحلقه رکاب شناساخته سوار و بپای جمعی از دلاوران
کینه خواه عازم ایلغار و از شهر صفا عبور و از اتفاقات امور اینکه فتح خان
تا حوش کالاکه با پاسبان و قراول و نگهبان و چنداول در دامنه کوهی
بار نزول گشوده سیدال نیز متعاقب وارد و چنین غازیان را از اندیشه حزم
عاری و خواب غفلت را در چشم ایشان طاری دیده بود بقصد اینکه علی الغفله بر سر
ایشان تاخته و نظم جمعیت ایشان را از هم اندازد در کمین کین مخفی
سازی میرود دست مقارن ان رایات نصرت آیات آشکار گشته

افاغنه احتیاطا

۱۷۴
افاغنه احتیاطا آهنگ فرار کرده دلیران متعاقب ایشان رانک خاک نبرد
آتشین دم سیم را با در رفتار ساخته بسیاری از آن گروه را عرصه تیغ آبدار و جمعی از انها
بدامنه کوهسار متفرق و تتمه با سیدال خود را بقلات رسانیده تحقیق اخبار
نموده خدیو نامدار از ظفر و کار کار عطف عنان بمقر اقتدار نمودند اسیر مزبور که این خبر آورده
بود موسوم برسول و ... ازان اور البرز نفوق حصین فرمود دور شنبه ششم ذی حجه الحرام از
مکان مزبور تحریک لوای منصور نموده در مکان موسوم به سرخ شیر و بالفعل بنا در آباد اشتهار
دارد شاد در دوران عروشان را با ربع آسمان نزول فرمود شد دور دمکان نزهت
نشان بمعماری رای رزین و مهندسی طبع سعادت قرین قلعه وسیعه
مشتمل بر عمارات رفیعه و بازار و چارسو و آب انبار و حمامات و رباطات
و مساجد و قهوه خانه طرح افکنده آب توزک راه در لطافت
رشک کوثر است در آن جاری گشته بنا یابن جانب دست ازاطراف
ممالک محروسه جمع آمده در معسکر فیروزی اثر بهمن دست بازوی اهتمام
بازیده اغاز کار کرده و اندک روزی قلعه مزبور در کمال متانت
و استحکام بهم رسیده صورت اتمام و ابنیه عمارات ان بروضع دلنشین
سمت انجام یافت شهر معمور خلد تمثال و سواد ان بر بضای غره شهر شوال طعنه
میزد بعرصه ظهور آمده مانند ماه نو بخوبی طاق و انگشت نمای آفاق گشت
و بنا در آباد موسوم گردید دور شب هجدهم ماه مزبور اشرف سلطان غلجی ماه در عهد

پادشاهان سلف حکومت به پدران او اختصاص داشت در قلعه فرزد وجهه بسیار
در ایام سپهر اقتدار گشته منظور نظر عنایت گردید متعاقب آن معروض شده
بود که دالاکشت و فوجی از غلجای بوم و دستبرد بکنار از عذاب برآمده اند فوجی از دلیران
به دفع ایشان مامور گشته طومار حیوة بسیاری از ایشان را به زلال سیف آبدار
ناب مالیدند چنین چند روزه میدان بایشان واله شده بودند شاید قدم
جرات از قلعه بیرون گذاشته باشند بعد از وقوع این شکست
دیگر سر از گریبان خمول در نیاورده به سپرداری متانت حصار بجو داری پرداختند
پس همت والا مصاحب قلعه بندها محصور گشته در اطراف آن قلعه سپهر
مانند به فاصله ربع فرسخ قلعجات محکم و دایره محیط تمامی قلعجات
دو شش فرسخ میشد بترتیب دیگر هر قلعه فوجی مامور بود و هر صد قدم برجی
استوار احداث و هر برج جمعی تفنگچی بحراست معین گشت و شبانه ای ک
پیاده گان افغان در ظلمت شب بعنوان دزدی از میان بر جهانیدگی شند
در بین هر برج و برج دیگر بنا گذاشته راه را بالکلیه بر قلعه گیان مسدود ساختند
و هر یک از ایشان به تحصیل غله مانند دانه سر بر می آوردند سقطان
بروج ایشان را بد آتش شمشیر چنین خوشه از پا در می آوردند تا در سیم محرم هزار
صد و پنجاه هجری عریضه از سرکرده گان مامور به تسخیر قلعه بست بعز رسیده تو
و خمپاره بر قلعه بسته و افاغنه از در استیمان برآمده قلعه را سپردند

از موقف اعلا حاکم

از موقف اعلا حاکم برای ضبط قلعه تعین گشته لشکر فیروزی اثر افاغنه را
برگرفته وارد دربار سپهر اقتدار شدند و چنین در حینی که متعاقب سیدال از جنب
شهر صفا عبور کوکبه منصور واقع میشد چنین توپخانه همراه بنوبتکاران پرداخته بودند
بعد از مراجعت فوجی با توپخانه و استعداد به تسخیر شهر صفا تعین گردید و در چهارم ماه مزبور
موافق رای والتفات عتبه علیا شده مامورین شهر صفا نیز توپهای کوه توان و خمپارها
آتشفشان را برق خرمن جان قلعه گیان ساخته در عرض یک روز قلعه را مسخر و افاغنه
آنجا را اسیر و دفان بر ساخته اند جمعی از دلیران بمحافظت قلعه مزبور تعین و بقیه
لشکر با لطف از روی عالیه مامور شدند و در آخر ماه مزبور حرم محترم و بنه
وارغذق و در ماه شوال از موکب نصرت انتساب جدا مانده چندی در سیستان
و از آنجا آمده در فراه توقف داشتند بحکم اقدس وارد اردوی معلی شده
چون سیدال و قبل از این از قندهار برآمده و از صدمه دلیران ظفر شعار فرار
در قلات تحصن جسته بود با محمد ولد حسین و جمعی از رودسار افغان
در قلات میبود فوجی از بهادران عرصه دغا را با سرکرده گی موسوی بیک ترکمانیه
به تسخیر قلعه مزبور مامور ساختند بعد از چند روز یورش هر برجی را در سمت
شرقی به تصرف درآورده افاغنه در ارک تحصین جسته مدت ده ماه بجو داری
پرداخته چنین دیدند سیلاب مرور زمان کوه البرز شکوه ثبات و قرار
دلیران را از بنیاد در نمی آورد از باب استیمان درآمده قلعه را تسلیم نمودند

واما مولوی بیک پاشا که در حبس سعی در ربقه گیان را محافظت قلعه بمپور تعین نکه محمد ولد
حسین را با سیدال و روسای افغان که در انجا بسر می بردند حسب الحکم شاه زمان سیدال
نجریکه در تلو صادرات زوال اصفهان و هرات ذکر یافت مردف داشته
هنگامه طلب بود با شاه و اولاد دیده کج بین را از حدقه برآورده بصیانت حال محمد
ولد حسین از روی اعزاز و اکرام پرداختند

در بیان زوال بلوچستان و کار سرداران سرکرده گان آنجا

سابقا ذکر یافت که از اصفهان پسر محمد خان و ارس سلیم خان
سرداری بلوچستان تعین و با نوکچانه در استعلو موفور به پیشه اشرار مامور شد
سرداران در حیات شده ها در مقرر از روی غرور از لحیه محمد علی بیک سار زیو
نایب ایشک اغاسی باشی را در نهم شهر ذی الحجه الحرام به پیشه شیرخان بلوچ و بلوچیه شورابک
در مقام شورانگیزی بود روانه فرمود مومی الیه بدو فرسخی شورابک رسیده طایفه بلوچ
از ورود لشکر منصور مطلع و جمعیت کوه هابک گریز پا شر اغاز ستیز و
آویز که هشتصد نفر ایشان عرصه شمشیر دلیران و هشتصد نفر اسیر بحیطه ضبط
وکیب درآمده بود از استیصال آن گروه حمیم طایفه شیرخان که در حوالی
جا که سکنی داشتند برو باه بازی در آن نواحی کاه و تازی می گوه بشکارش بنیان
به پیشه ایشان ایلغار و حوالی انجمن هنگامی مرج پلنگ خوی هنوز رد دم گرگ
از کنام افق بیرون و اظهار نکه شیرخان در گوش فیل خواب خرگوش کرده بود
بپای جلادت بر سر ایشان ریخته فوجی از ایشان را با شیرخان اسیر که انجماعت
از پا درآورده

از پا درآورده تمامی ساکنی دلاکی ایشان را معرض نهب و اسیر درآوردند
حکم والا بغز نفاذ پیوست که محمد علی بیک با مامورین رفته در خانق و خاران بسر
داران بلوچستان ملحق و ابراز رنگه انها را انتظام دادند عازم شورابک
بود تسخیر قلعجات آن نواحی پرداخته باشند و در سیم ماه محرم هزار و صد و پنجاه هجری
امیر محبت خان دومیر ایلتاز خان ولد ان عبدالله خان حقیقت اخلاص و ربان نیاز
در انسبت با این دولت جاوید مدت سابقا نگاشته کلک ازجمال شد
دار در دربار سپهر مدار او بحلاع درب و شمشیر و نوازشات دیگر قرین
افتخار گشته مجددا امیر محبت خان بر مسند ایالت بلوچستان
سرافرازی یافت و حکومت شورابک بمحراب سلطان بابی
به تقدیمت حمیت الصاف داشت عنایت گشته با جمعی از غازیان
مامور گردیده که محافظت قلعه و ضبط غلات و توشیح پرداز ده هزار
نفر از فرقه کاکری و بر سری جمعیت نگه آمده قلعه و توشیح را محصور و از ینطرف
نیز فوجی بمعاودت محراب سلطان و دفع اشرار مامور گشته جماعت
اشرار راه فرار پیموده اگرچه سرداران مصدر کاری که در ایام سرداری شدند این بعد
قلعه جابلق راه بمتانت حصار اشتهار داشت یورش اهم بحوزه تصرف
درآوردند اما چنین محمد خان که سردار بزرگ بود مردم عقلی را که سرو شخص وجوه ش
ناسازی و ستیزه رای متمرد بود بمحض لجاج از انشیش خان جدا گشته بر سر خاران

نرفته و غازیان را ابدشت و کرده بر مهالک و خطر انداخته جمعی از لشکریان را
تشنگی دیار او کرد تلف و اسباب و دواب ایشان را بر طرف
ساخته بود لهذا اشجع خان چرخچی باشی و محمد علی بیک قرقلو نایب ایشیک آقاسی باشی
بحکم والا بجاپاری رفته محمد خان را گردن زده سر او را با قشونهای بربور بدرگاه همعنان آوردند

در بیان تسخیر ام البلاد بلخ و قطع عمر بدخواهان از غرهٔ سیف

سابقا صورت تحریر پذیرفته که شاهزاده کامکار رضاقلی میرزا از موقف
عز و علا مامور به تنبیه علیمردان خان حاکم اندخود و در دادن کوچ عزیز قلی بیک داد
خواه دیار قرافشاریه آنجا از آب اشباع درآمده بود گردیده بود از آنکه
حیث فتنها رفع الویه از روی نصرت شعار رسیده شاهزاده نیز در خوراسان
تدارک توپخانه و استعداد و سرانجام سفر خیر بنیاد که از راه بادغیس و مارو
چاق متوجه اندخود گشت چون ولایت اندخود متعلق ممالک بلخ
بود بکتای ایلی قرافشاریه اختصاص داشت بودند کوکبه مسعود شاهزاده بدو سه
منزل افشاریه آنجا علیمردان خان حاکم آنجا را گرفته دست آویز اعتذار
خود ساخته به موکب شاهزاده شتافته کلید قلعه را سپردند سکنه شبورغان نیز
چون طایفه جلایر بودند در عالم ایلیت از ارباب اطاعت درآمده برسم
استقبال پیش آوردند شاهزاده انتظام امور آن ولایت را به الله علیمردان
خان را با چند نفر از رؤسای آن طایفه روانه و ایشان را همراه ساخته خود متوجه بلخ

شده اهالی آنجا

١٧٧

شده اهالی آنجا نیز سر طاعت بتقدیم رسانیده فوز غره ماه ربیع الاول سنه
در عروق را با جمعی از تفنگچیان در شش فرسخی بلخ گذاشته خود در سه فرسخی نزول و صبح
روز نسیم حضرت خسروفا دوری علم بر طارم چارم زد با کوکبه احتشام و استعداد تمام رایت
توجه بجانب بلخ افراشته طلیعه سپاه سید ابوالحسن خان والی بلخ نیز در یک فرسخی
شهر از میان باغات ظاهر گشته چون جمعیت مشارالیه بوفور نهرهای عمیق راسر
راه مانع عبور بود شاهزاده عساکر اعیان حضور را دسته دسته پیاده نمود که
دران نهرها نشسته و باغات متراکم بستیز و آویز مشغول ساخت مخالفین
روی بر تافته بالای بروج و حصار برآمده بدافعه پرداخته شدند دلیران سپه جلادت
بر سر کشیده قدم بر فراز حصار گذاشته دست و تیغ خصم افکنی باز نبرد
بسیاری از شهر بند هستی را در دروازه را تصرف لکن ابوالحسن خان در ارگ
بلخ بارک تحصن جسته بجلوداری پرداخته شد از این طرف نیز فرمان پذیر ایران
بحکم شاهزاده توپهای قلعه کوب و خمپاره ها بارک بسته به شبانه روز رخنه
افکن حصار و آتش افروز خرمن ثبات و قرار سکنه ارک میشدند تا اینکه
قلعه گیان را بالکلیه سلب صبر و توان گشته از در عجز درآمدند و تمامی اهالی با
قضات و سادات و اکابر و اعیان جبهه سای دربار شاهزاده والاتبار
گشته قرین عفو و بخشایش و جمیع سران و سرکردگان اوزبکیه و طوایف بلخ
و توابع فوج فوج به موکب شاهزاده پیوسته مشمول نوازش گردیدند و جمعی از خوانین

ه نبود از شکست و اما بابت وچاول شقاقها مأمور گشته بودند اکثر محال را عرضه نهب
و اسیر ساخته حصار شادمان و قلعه باروهور را بتسخیر درآوردند اما الی قندوز و زه نیز از ارات
و پنج فرسخی بلخ واقع است تا حدود بدخشان از ایشان را آوازه غلبه و قهر سپاه ظفر
دستگاه در صدد انقیاد درآمده آن ولایت نیز ضمیمه ممالک محروسه گردید روز
هفتم ربیع الثانی آن سال تمامی فالیچاپار از جانب شاهزاده کامکار وارد دجز
فتح بلخ را معروض عاکفان سده جلال ساخت اگرچه شاهزاده خلاع و اسبابها
ه جانان سرکار عظیم القدر را لایق و سزاوار باشد همراه داشت لیکن در ازای
این فتح نمایان دو الف و چهل هزار مادری ه عبارت از چهل نه هزار تومان بعه
شش هاسیصد دست خلعت و چند راس اسب با زین و یراق طلا مکلل
نزد شاهزاده عالی گهر ارسال داشتند و فرار خود حدت بهر یک از سران
و سرکردگان سپاه عطا نماید اما در باب عبور از آب اموریه امری از موقف
خلافت صادر نشده مقرر گردید که در ضبط بلخ را منتظم داشته وافر سرانجام
کند و تدارکات بلیغه بعمل آورده چگونگی را عرض نماید شاهزاده بنظام و جواب
نیز در حشم بلخ را بانجه انتظام داده از آب اموریه گذشته از راه قرشی عازم
بخارا گشت از آن طرف ابوالفیض خان شاه و افراسیاب جاه بخارا
ارز ایلبارس خان والی خوارزم استمداد و چهل پنجاه هزار نفر از اوزبکیه و ایلات
ترکستان را در سلسله جمعیت انتظام داده در جانب استغلو دارد و قرشی گردید

هرچند تعداد

هرچند تعداد لشکر نصرت اثر زیاده از ده دوازده هزار نفر نبود اما بفحوای الشبل یخبر
عن الاسد شاهزاده عدت خصم را در برابر آن فوج نصرت شمال نماینده
فوج غراب در جنب شهباز تیزچنگال دانسته دلیرانه بکوشش پیوسته
پادشاه بخارا مغلوب و جمعی کثیر از لشکر او مقتول گشته جمعی در قلعه قرشی متحصن
شدند و لشکر خوارزم بدرون تلاش ورزم بسمت دیگر عزیمت نمود نیز
پس شاهزاده بقصد تسخیر قلعه شلاوک که در نزدیکی قرشی واقع بود بر سر راه سپاه
نصرت شاه بود رایت نهضت افراخت و از چهار جانب طرح یورش
انداخته بقهر و غلبه بر قلعه مستولی شده اهالی آنجا را عرضه شمشیر و تیر زهرآگین را
بحیطه تسخیر درآورده لیکن باباخان چاپشلو که از روسای لشکر و هکار بیگی
هرات بود در اثنای یورش بضرب گلوله وداع هستی نمود و از اتفاقات
در همان روز که از کار قرشی فراغت روی داده بود شخصی از شقاقی کشته جوی از در تنگ
از جوی روان جان دست شسته خود را دفتا بغرق بیک دادخواه رسانیده
رو را بر خصم کار روز باپای درآورده حاضران نیز فی الفور با او در آویخته او را در همانجا
پاره پاره و به تیغ خونخوار از در هستی روا نمودند چون این خبر بعرض اقای دادخواه
یعنی خدیو دادگر رسید فرمان همایون خطاب شاه و افراسیاب جاه
بخارا و بزرگان ترکستان عز صدور یافت مشعر بر آنکه چون سلطنت چنگیزخان
ده خاندان ترکمان است مقرر فرموده شاهزاده نگاه بخارا را نیز از د

و از آنجا که در عالم ایلچیگری آن والاجاه برادرزنک سلطنت مورد شاه منظور منظر
اقدس می‌شد چند نفر از روسای آن دیار را برای بنای کار و استقرار امور
آن مملکت روانه دربار سپهر اقتدار ساختند و نیز حکم همایون بشاهزاده
مرقوم شد که منشور عزت برای شاه والاجاه ارسال داشته خود
به بلخ معاودت و بانتظام و اتساق آن مملکت بپردازد هرگاه اهالی توران
راه فرمان باقدام امتثال و اذعان بپیمودند فهو المراد و اگر نه بتأیید الهی از
دست جنبه قضاکوشمال خواهند یافت پس شاهزاده حکم همایون را
نافذ برای شاه ارسال و ترک محاصره قرشی نموده از آب
آمویه عبور و به جانب بلخ را مقر کوکبه منصور ساخت اما حقیقت حال زمینداور
اینکه در حین ورود کوکبه منصور به کوشک سرداری زمینداور و هزاره جات
بیگلوخان کوسه احمدلو منصوب گشته او را با توپخانه در دسته قوله تمام روانه
ساخته شده و مشار الیه مدت نه ماه محاصره آن قلعه نموده چه کاری نساخت
و در آخر کار بنای یورش گذاشته بعضی از افاغنه نفاق اندیش را که در عسکر او
بودند بخود خویش طلب داشت تا ایشان مهد و معهود نموده بودند در رفتن افاغنه را
مستحفظ برج بوده باخود هم داستان سازند در حین یورش برج را از
به دست دهند آن جماعت بدین بهانه رفته ملوک کیان را خبردار
و همه را در وقت کار آماده ساخته نگذارند که غازیان در شب معین از برج

بعزم قلعه دار

بعزم قلعه و دست جلادت بر میان زده و سپرها که بر روی کشیده
باقدام تهور بجانب قلعه دویدند هر یک خود را هدف چندین گلوله
جانسوز دیدند تدبیر را مخالف تقدیر یافتند و جمعی کثیر از قشون دلیر
لکزیه فراه بقتل رسید لهذا اسرار را در ازای این سو و من قصور عزم مخذول
و بدرگاه معلی طلب فرمود برای اصلاح کارش حکیمانه چوب تادیب حکم چوب
چینی داشت موافق مزاج او پیشه تکف های سر دستی بر او کوفتند هر یک
از جاگران راه سر بر فلک رسیده بود او را پا بر فلک رسید
و الحاصل دیوان عالی چک افشار علمدار باشی را با یساق یاربک سلطان توپچی
باشی بآن حدود نامزد و با اسباب نقب کندن و آلات یورش
روانه ساختند مامورین از روی جد و جهد بکندن نقب و بودن سپه بودند چشم
هوار دهم شهر شوال آن سال فرخنده فال میرزا خان افغان که از جانب حسین
بحکومت زمینداور منصوب بود بندای امان بگوش غازیان رسیده ولد
خود را بعزم استیمان بپایه سریر فلک بنیان فرستاده قلعه را تسلیم سرکردگان
نمود بموجب حکم همایون با افاغنه مستحفظ آن حصار بهمراه یساق یاربک سلطان
بدرگاه معلی شتافتند و در زمان ولایت بخشش یافتند و چون افاغنه قندهار چند
سال بود در جمع ذخیره و تهیه و اسباب قلعه کوشیده بکثرت آذوقه
و عدت عده و متانت مکان مستظهر گشته پشت بدیوار اطمینان داده

بعد از بورپاه حصار تحصّن داشتند تا مدت محاصره دو ماه کامل امتداد یافت
روز نهم شهر شوال عزیمت یورش در خاطر اقدس تصمیم یافته ادلاجی از سربازان
معارک جلادت بتسخیر برجهای خارج قلعه که در حیطه تصرف افاغنه
میسور مأمور گشته یکیک را بجهة ضبط و تصرف در آوردند و
از آنجمله برج عظیمی بود بر فراز تپه رفیع واقع و فوجی از افاغنه با چند توپ مستحفظ
آن بود آن را نیز بتأیید الهی مسخر و تمامی مستحفظان را زنده
بدست آوردند و بعد از آن بتسخیر برج سنگین که [illegible] شده و آن در سمت
شمال قلعه در جانب جبلی ریزه در قلّه کوهی بسیار بلندی واقع است
و بقلعه و شهرها اشراف داشت دلیران محکم‌ها بینی ذرامن جلادت
بر میان نعره‌های مستوی عزم بلند آن برج را با جهار برج دیگر که از برج ملک
افزون بود و فراز آن کوه سپهر نمون طعنه زن چرخ نیلگون و سیصد نفر
از افاغنه قدر انداز بمحافظت آن اقدام داشتند یورش بعد تصرف
و بکمند اقتدار در شرفات تسخیر آن قرار گرفته شد و افاغنه برج تمامی بعرض
قتل و اسیر در آمدند و جهار دهای شجاعت دمان و توپهای کوه توان و گلولهای [illegible]
بودن هفت من وزنی از جبال راه صعب و پیچیده را عبور از آن بسهولت
ممکن نبود بهزار جبر و ثقیلی بالا کشیده بر قلعه کیان و برج مشهور برج داده
و در جانب غربی قلعه‌ها و واقع است بستند و الحق عقاب مخالف

اندیشی ارذوق

١٨٠

اندیشی از وقوع این امور غریب در وادی حیرانی و تنگنای سرگونسارات دهر گر
آن راه تنگ فضای پیچ و خم و آن کوه سپهر شکوه آسمان توام را برای
العین دیده باشد یقین خواهد دانست که بالا بردن توپهای کوه مانند از جبال
جای عنقای ملک از تصور قاف قله‌اش پر میریزد منوط بنفاذ امر پادشاهی و چون
حکمی البته با حکم الهی بخواهد بود القصه از برج سنگین توپ و خمپاره را بر جانب قلعه کیان
سطح فواره صندوق اشیای وقودها الناس والحجاره ساخته پیکر سولای برج وده را
از صورت جسمی انداخته و بعد از آنکه بنیان آن برج قرار داد به تزلزل پذیرفت
جمعی جماعت بختیاری با مستحفظان سمت اقدام داشتند مکرر داد
طلب و مستدعی از یورش بعد از طایفه مزبور او اکراد چمشگزک و افغان
ابدالی هر کدام سیصد نفر شب پنجشنبه بیست و دوم ذی قعده با مرهمان هنگام
طلوع فجر بجانب آن برج یورش بردند چون افاغنه پیش از وقت مطلع گشته
مهیای دفاع بودند قریب دو صد نفر از داوطلبان مقتول و مجروح گشته عروج
بر شرفات قصر مقصود میسر نگردید پس بار دیگر بعزم یورش مصمم گشتند و بعد از
انقضای جشن نوروز فیروز سلطانی یورش میبرند ذکر وقایع یونت ئیل
موافق سال سواء اشتمال هزار و صد و پنجاه هجری هنگامی که شهرستان
سیاه و سفید لیالی و ایام شهر ذی قعدة الحرام را ماه طالع از غره سلخ بوست
نوروز کامرانی رسیدنی در شب جمعه سلخ ماه مزبور بعد از انقضای شش ساعت

وکشوری داور زرین افسر مهر بر رسم شبیخون عزم تسخیر دار الفرار جهان یعنی برج
حمل در راه امراه افواج سپاه کرد و صبا بشمامات صاحب لوای سرو سهی و رایت
افرازی بهار در چهره دست چنار رهنمای یورش گشته بجانب دار الملک گلشن
روی آورده نسیم فرح صولت دفر قدم برفراز کنگره شاخ بلند گذاشت و بیرق
بر سر برج حصار چمن بیدق نعش پرچم برافراشت افغان غراب
و کلاغ بنغمه قمری و عندلیب تبدیل یافت و ناله جغد و بوم بصفیر تذرو و
سارک معارضه نشد طوطیان شکرخاره از شورانگیزی در تلخ مذاق
بلبل در قند بار ریزش بهانه شکرافشان شدند و افواج زاغ در زغن
ه در عرصه چمن مسکن گرفته بلبل بیاد وطن یافتند فاخته کوکو زنان شتند رود در حجره
خسرو گیتی ستان آفتاب جهانتاب بند ظلمت را منسخر و دار الخلافه جهان را ز
سور حشمت فرمان فرمایان فروشان یا گرزدشتن بارگاه آسمان جاه نصب اورنگ
عرش ورنگ فلک اطلس در عرصه عجز اظهار نمود پایه زمین را بر آسمان
افراز شد و مجلس آرایان محفل ارم نگار در کمال فروزی بنظم
و ترتیب بزم نوروزی دست گشادند روسای لشکر و گرزای عسکر
و امرای نامدار و عظمای کامکار از جامه خانه همت سرشار مانند زرین کلاهان
انجم و خسروانان لباسان ثوابت و سیار بخلعتهای طلاباف
و البسه زرتار ریز و خوش آراسته در حواشی آن محفل مینو نشان

فراخور رتبه و شان

فراخور رتبه و شان نشسته شد و ایستاده و گنجوران زر کامل عیار بر طبقهای چینی
اطباق چرخ هشتمین نثار آن بزم میمنت قرین ساخته شد و نیز از غنچه گشایی
باغ دگر از نوبت قلعه گشای اقبال ابد مدار گشته در همان روز فیروز تهیه اسباب
یورش پیوسته شده و چون طایفه بختیاری در اول مرتبه داد طلب گشته کار یساقی شد
باز ایشان را بدین امر مأمور و سه چهار هزار نفر از دلیران خونخوار و سواران
عرصه گیر دوار انتخاب که در شب هم دیگر همراه رفته در اطراف قلعه در مغولهای
سنگ و در دامای کوه و خفاهای جبال در کمین گذاشته دفعه نیز در برج هیمه زینه در بنا
کوه فرجای از نظر قلعگیان مستور بود با تظار ظهور طلیعه سلطان روز در
رنگ شب وصل مهوشان دلفروز بوه اختفا گزیدند با شفق مظهر انوار زیر دامن
اینکه قلعگیان ادراک آن نمایند در همان مغوله توقف فرمود در
اول ظهره اعدای عصر را بزوال ادم پیش بود تا ظهر را ادا و استعانت
از ابو نهستانکه بخت از جانب برج دو ده سواران اندازیشه شورش
یورش در انگندند چون سپه اسمت بطایفه بختیاری تعلق داشت
آن گروه را لجنت یاری نمود قدم برفراز سلم نقصان کدام گشته برج را تصرف
کرده و از آنجا برج شهر بچهار برج هجوم آور گشته تا مستحفظین آنجا بجه
پیوسته شد بیدق استیلا در آن مکان افراخته شد افاغنه سه مرتبه بهیئت
مجموعی بجانب چهار برج متهاجم گشته لا زنه جزره که تقدیم رسیدند اما چون

فوج فوج از جزایرچیان و تفنگچیان آتش دم و سروران خنجر گذار مریخ
توام برسم کومک بدلیران قلعه گیر میرسیدند هر دفعه آن طایفه از
چیره دستی جنود قاهره سرکوبی بلیغ یافته روی هزیمت می‌نهادند بهادران نصرت
قرین نیز در کمین کین بودند از اطراف قلعه دلاور شده بپای مردی تلاش
از نردبانها که ترتیب یافته بود بحصار قلعه صعود و عروج و ضبط دروازه و
بروج که قلعه را محیط بود تسخیر در آوردند حسین با قلیلی اعانه و خیل یافته بعضی
از زنان خود برداشته بقیتول در جانب جنوبی قلعه در فراز کوه واقع بود
گریخته و بقیه آن طایفه ذکوراً و اناثاً عرضه شمشیر و اسیر کمند تقدیر گشتند
پس باشاره والا توپها را در بالای کوه و حصار قلعه بو بقیتول بسته از آن
آوازهای رعد غرش انهدام اساس دولت و تصور قصور شوکت حسین را اخبار
و از خواب غفلتش فوز بی‌نخواهی رسید از آنکه روز دیگر که شمع جهان افروز
خورشید از شبستان لیل با حجاب و از زیر چهره احتجاب برآمد
زینب نام خواهر بزرگ حسین که عاقله ادیبه بود با چند نفر از سرکردگان
غلجایی برسم ننه واتی که باصطلاح افغان عبارت از زن خفیه باشد
بخدمت اقدس آمده فرمان امان را از موقف عفو در حق آن خیل بونان
حاصل نمود روز بعد با اولاد محمود و اقوام و اتباع و تمامی رؤسای افغان آن منشور را
تاج تارک افتخار و سرمایه اطمینان دانسته در حیطه دربارگاه زرین قبا که در خارج

دروازه بابای ولی

١٨٣

دروازه بابای ولی مخصوص نشیمن آنحضرت بذروه عیوق افراشته بود بشرف
پابوس سربلند و بنوید جان بخشی و مرحمت بهره‌مند گشت و همت والا
نظر قبول بمال و غنایم قلعگیان و از تعداد اندیشه محاسبان بیرون
بود پیشکنده همه را بدلیران جانسپار عنایت و حسین را با اولاد و اقارب و
بنی اعمام و ما را و مالک بعضی روانه مازندران و سکنی ایشان را در آن ولایت
مقرر داشتند و چون ذوالفقار خان ابدالی با برادرش احمدخان در سابق از هرات
فرار نموده بعد با ز رفته بودند حسین انها را گرفته محبوس نموده بود در روز تصرف
قلعه ایشان نیز از محبس نجات و بدار الامان ظل اللهی توسل جسته
مرحمت بیکران خاقان شامل حال ایشان شده ایشان را نیز مأمور بمازندران
و از ملایمت دیوانی وجه معاش بقدر کفاف در وجه هریک مقرر فرمودند طایفه
غلجایی مشتمل بر دو گروه منقسم شدند فرقه موسوم بهوتکی و متعلق بحسین و فرقه دیگر توخی و
منسوب باشرف سلطان بن میر عبدالعزیز چون اشرف سلطان بنهجی که سابق ذکر یافت
سبقت جسته در بند و دره موکب والا بعد با شرف اندوز رکاب
خدیو داد گستر شده بود حکومت این توخی را بعلاوه تلاث با و تفویض و قلعه
قندهار را بسمت غربی آن در فراز کوه واقع و در حقیقت در نحوست اساس
و تشتت بنا مثل که حصار دیار بود حصار بحکم والا ویران و با خاک تیره
یکسان و همان نادر آباد دار الملک و مقر برای متمکن الولایت ساختند

وچنین عهد کرده بودند که احدی را گرفتار قید اسار نسازند امر والا نفاذ یافت رقاب
تمامی اسرای قزلباش وارباب انها بصاحبان اصدار یافته ایالت الولایت بعبد الغنی
خان ابدالی در سالک طریق اخلاص وزر بها وخدمت سکالیها بود مرحمت وبرقرار شد اور
وگرشک وبست نیز بدستور ابدالی حاکم تعیین وجمعی از جوانان کارآمد علی مارداران
دیده انتخاب ودر ملازم رکاب ساخته تا در آباد در اسکان آن ابدالی که در
نشاپور وباخرز ولایات توطن داشتند اختصاص داده مقرر داشتند که ابدالی
کوچیده وآمده دران مکان توقف وطایفه [illegible] علیمار رفته در امکنه ایشان
سکنی نمایند وانجماعت را در بیست وچهارم ماه مزبور از اراغذاب کوچانیده
روانه مکان مقرر خویش شدند در بیان ورود ایلچیان پادشاه سکندر جاه روم
باتفاق سفرای دولتین بدرگاه [illegible] سابقا سمت تحریر پذیرفت که بعد از ورود شورای
کرای صحرای مغان عبدالباقی خان زنگنه باتفاق میرزا ابوالقاسم صدر وملاعلی اکبر
ملاباشی از دربار آسمان مقدار بهمراهی علی پاشا روانه دولت علیه عثمانیه شده
بودند از طرف قرین الشرف پادشاه سکندر دستگاه روم نوازم
اعزاز واحترام نسبت بایشان مرعی ومصطفی پاشای والی موصل واز وزرای معتبران
دولت بود باتفاق عبدالله افندی صدر اناطولی وحنبلی افندی صدر را در زمره ایلچی
گری تعیین وبهمراهی سفرای این دولت از راه بغداد وارد اصفهان گشته از سمت
کرمان مامور بدربار فلک نشان شدند ودر نوزدهم محرم سال هزار وصد و

پنجاه ویک هجری

پنجاه ویک هجری که پنجاه روز از نوروز فیروز گذشته بود سفرای تعیین وارد دار
آباد وبعد از ده روز باریافته پیشگاه اقدس گشته بیان [illegible] توان تازی نژاد
سلحی یراق واسباب [illegible] وهدایای نفیسه پادشاه والاجاه روم بتهنیت
جلوس همایون مصحوب مصطفی پاشا فرستاده بود از نظر انور گذشته وتبلیغ پیغامات
[illegible] وسفارشات [illegible] با عطای کورک سمور و[illegible] ویراق طلا
سرافراز ودر باب بمعمول سلف مشمول عواطف خسروان شدند چنین در نامه پادشاه
والاجاه روم در باب مذهب امام جعفر صادق رضی الله عنه اوغان صریح نکرده در باب
رکنی از ارکان مسجد الحرام نا به این مذهب متمسک نگذشته اعلام
نموده بودند که هر رکنی از ارکان اربعه یکی از مذاهب اربعه است تغیر آن مقدور نمی
میگردد ودر مشی امیرحاج ایران نیز از طرف شام متضمن وقوع شده است
وخواهش کرده بودند که عذر [illegible] اولی متعلق بقبول گشته مقرر گردد که امیرحاج
ایران از راه نجف هر ساله حجاج را بکعبه مقصود رساند حضرت ظل اللهی روشن
امیرحاج را از راه نجف اشرف پذیرفته بشرطی که محافظ بغداد آن راه را
آبادان نماید ومایحتاج حجاج را هر ساله حاضر وآماده سازد وایلچی را با آفندیان
عظام مورد اعزاز واکرام [illegible] بندگان درگاه با ایشان گفتگو
[illegible] شرعیه اقامه دلایل وبراهین نمود از نقد وجنس ونوافر اسباب
اضافه بر آنچه در سوالف زمان با ایلچیان روم عطا میشد بایشان مرحمت

و چنین مقدر گشته که تحت مذهب و تعیین رکن معاذیر شرعیه و محاذیر ملکیه محول و موکول شده
بود و رکن اعظم بنیان مصالحه بود لهذا از برای مذاکره آنها علیمردان خان بیگلربیگی
لرستان فیلی را تعیین و رفیق مصطفی پاشا نمایند یاد ساخته در غره ماه صفر
رخصت نهضت ارزانی و روانه دربار شوکت مدار عثمانی فرمودند

در بیان توجه موکب منصور بجانب هندوستان و تسخیر غزنین و کابل بتوفیق ملک منان

قبل ازین بچند گاه رشته پادشاه علیمردان خان شاملو را روانه هندوستان و با
علیحضرت پادشاه والاجاه اعلام داشته بودند که چون پیشه افاغنه فتنه بار
در نظر است ضابط صوبه کابل و ان نواحی مقرر گردد که سد راه اشرار
نمایند پادشاه والاجاه نیز در جواب نوشته بودند که در تنخیص صوبه داران
تاکید و فوج سپاه و غله نه رسانید که در سر راه بجهه ممانعت مفسدین
مشد بار نمایند و بعد از مراجعت علیمردان خان برای تجدید یادآوری این مطلب
محمد علیخان قولر آقاسی ولد اصلان خان را که عمده امرای ایران بود بسفارت مامور
و پادشاه همایون جاه جواب سابق را اعاده و مذکور ساخته بودند در اوایل
کار رشته هار را افاغنه از دیار سمت کابل آغاز فرار کرده بودند جمعی از غازیان فیروزی
نشان برای سد راه و منع انطالیفه مامور شدند اما تاکیدات
بعمل آمد و نظر بدوستی قدیم که مابین هند و ایران تحقق دارد از حد مملکت تجاوز
نکرده سامان محبت را از دست انداز جنود مشمن محفوظ و مراعات حال رعایا

و اما اولیاء دولت

۱۸۴

و اما اولیای دولت ابد پیوند را مرعی و ملحوظ دارند دسرگردکان لشکر منصور نزول کنک
چهار فرسخی تلات را پشتهای کوهستان آن ناحیه ساخته و از انجا با دلنگ
سرعت چپاول انداخته قریب هزار نفر از جماعت غلجایی را در آن نواحی طعمه شمشیر
آبدار ساخته مال و اسیر بسیاری از ایشان بدست آمده تتمه بسمت غزنین و کابل
فرار نمایند و در خلال این حال معلوم شد که از دولت علیه گورکانیه کسی بر سر راه
مامور و مانع عبور و مرور آن فوج مقهور نیست غازیان بنا بر آنکه از حضرت
اقدس مامور نبودند از مقام مقرر قدم فراتر نگذارند در انجا مکث و جنگوئیکه را
بعرض عاکفان عتبه خلافت رسانیده بودند در اواخر این خبر محمد خان ترکمان
بسفارت برای استشفار خلف وعده تعیین در بیست و پنجم محرم سال
قبلی بعزم چاپاری از راه سند روانه هند شد فرمچه مضمنا اشارتی در باب
غزنین و کابل نگاشته اما حکم موکد بصدور پیوست که رعایای بهری روز
در آن ولایت مکث نکرده زود جواب و خبر رسانیده فان بعث کشر رو بحر و بر
رسانند محمد خان ولد در هند و ابلاغ نامه همایون که پادشاه والاجاه در
جواب نامه کمتر هیچ روز از رخصت ایلچی نکاهی نموده روزها از رخصت انصراف
مدلکه چون یکسال کامل از رفتن محمد خان منقضی شد در اوایل محرم هزار و
صد و پنجاه یک لدزد فتح مشهدها رایات موکب خطاب و محمد خان
عز و صدور ربیث ر وصول حکم اشرف رخصت برگشته از بهر جوابا

و در دولت علیه کورکانیه صادر شده بود بعرض رسانیدند حکم همایون را مصحوب سه نفر جلودار
از راه سند روانه ساختند پس عزیمت حرکت بسمت کوهستان
غزنین و کابل در خاطر اقدس تصمیم یافته در غره ماه صفره ایلچیان روم را مرخص و روانه
آن مرز و بوم فرمودند و پس از علم ظفر اعلام بجانب غزنین در اهتزاز آمده از
چشمه مخوره حد مملکت ایران و هندوستان عبور دست فرسخی غزنین را
مقر کوکبه منصوره ساخته از آنجا شاهزاده نصرالله میرزا را به تنبیه افاغنه غوربند و بامیان
مامور فرمودند باقرخان نامی که حاکم غزنین بود از مظنه آمدآمد موکب همایون
مغلوب دهشت گشته فرار اختیار و قضات و سادات
و علما و روسا و دهاقین و اعیان غزنین بجلدی قافله سالار عجز و نیاز رو بپیش
کشیدهای لایق روی امید و دری بدرگاه خسرو عاجز نواز آورده مشمول عنایات
خدیو گیهان فرار شدند کوکبه والا در منزل قراباغ رایات شرح آیات
بجانب غزنین افراخته در بیست و دوم ماه مزبور ماهچه اعلام جهان گشای
و آفتاب اقتباس نور از آن پیکر ضیابخش ساحت ملک
غزنین ساخته شد در حین حرکت موکب نصرت شعار از نشدها فوجی از افواج
ظفر قرین به تنبیه هزاره دای گندی و دای زنگی و باقی هزارجات در تقدیم
خدمات دیوانی سالک نافرمانی شده بودند مامور گشته غازیان
تمامی مساکن و اوطان ایشان را پایمال ستم ستور و بسیاری از رجال را اسیر و قتیل

دلنوان را مامور ساخته

دلنوان را مامور ساخته اسیران بسیار الفرض و اموال بسیار بود بند حکم محکم بعز صدور
پیوست که اسرا را مطلق العنان ساخته فوجی از آنجماعت را برای ملازمت
رکاب بیاورند و همچنین افاغنه و هزارجات کوهستانات غزنین هر یک
که بسرکشی گردن افراخته بودند چون درخشش رایات خورشید نیروی بازوی شوکت
از پا درآمدند و هر یک که پا بجاده انقیاد گذاشته بودند سرافراز عفو خدیو بنده نواز
گشته شد و از آنجا لوای توجه بجانب دارالملک کابل افراخته اعزه و اهالی کابل
در دو منزل طریق استقبال پیموده ادراک تقبیل عتبه سعادت پرداز تشریف
خلاع فاخره پیرایه شرف دربر کرده رخصت انصراف یافته شد بعد از مراجعت
ایشان جمعی از افاغنه و سپاهیان کابل از جاده انقیاد نکول و شیرزه خان و
حمیدادخان کوتوال قلعه هم در پناه حصار قلعه داری از راه نادانی درآمدند
روز شنبه سیم ربیع الاول در شلیک توپخانه [illegible] موکب همایون بشلیک توپخانه را
بحوالی قلعه رسانیدند جمعی از شکوه گیان از دریچه های جلادت بیرون
گذاشته آغاز معارضه کرده حاملان توپخانه چون مامور بجنگ نبودند بجانب
ایشان پرداخته نصب سرادقات کردن شکوه در وضع اجلال
اردوی انجم شکوه در الکک سمت شرقی شهر معسکر کوکبه جهان گشا
نیز بعد از آن واردات آن میکان گشته روز دوشنبه پنجم ماه مزبور بعزم سیر
سواد شهر و ارک بجانب کوه سیاه سنگ آهنگ و آن طایفه باز

بهوای زور و شش بازو جام تمام از قلعه برآمده مبادرت بجنگ و شروع بانداختن
توپ و تفنگ نموده اعنی منحوس بآن غضب خاقانی گشته جمعی را که در آنوقت
در رکاب حاضر بودند بر تنبیه اهل دارالخلافت مامور فرمودند مامورین آبی برآمیخته با شمشیرهای
آخته با ایشان درآویخته تا پای قلعه سرافشانی نمودند آن روز عزم بلند
خدیو بعث کشور مستخر قلعه کمر بسته اطراف قلعه را محصور و جنود منصور حسب الاشاره
از یکطرف بحکم والا توپهای قلعه‌کوب را بر فراز کوه کشیده برج مشهور
بعقابین را که هم پرواز نسر طایر و هم آشیان عقاب زرین بال چرخ
دایره طعمه توپهای برق آثار و از یکجانب از سطر خمپاره را بر جان قلعه‌گیان
صاعقه بار ساخته زلزله در بنیان ثبات برج و حصار و اساس قرار قلعگیان
انداختند چند روز قلعه مانند هوای آتش دیده میان شعله شور و شرر
برخود پیچیده چون تاب و توان را از خود مسلوب دیدند روز دوشنبه
دوازدهم ماه بهمراهی کاروان عجز و ناتوانی در درگاه سپهر بنیاد زبان
نادانی باداء اتهلکنا بما فعل السفهاء منا اعتراف بقصور نافرمانی نموده قلعه را
سپردند و پیشکشهای لایق از نظر اقدس گذرانیدند خزانه و جبه‌خانه و فیل
خانه پادشاهی در ارک بود بتصرف عمال سرکار خاصه شریفه تعلق گرفت
شاهزاده نصرالله میرزا که سابق از منزل قراباغ به تنبیه سرکشان غوربند و بامیان
و قلعه ضحاک مامور گشته بود متمردین را تنبیه و قلعجات ایشان را تصرف

دارالخلافت بحوزه

۸۷

دارالخلافت را بحوزه اطاعت درآورده در بیست و چهارم ماه مزبور از
راه چهاریکار کاروان دربار سپهر مدار و شرف اندوز تقبیل بساط
خدیو کامکار گردیده مقارن این حال عرایض محمدخان بصحابت چاپار
ملحوظ نظر فرخنده مقصد شد مضمون آنکه از دولت گورکانیه اوراق جواب
نمیدهند و بجهت اسباب لهذا اهالی سادات دیوان را بچاپاری
تعیین و نامه همایون بپادشاه والاجایگاه نگارش یافت باین مضمون که قبل علیمردان
خان شاملو و بعد از آن محمدعلیخان بسفارت روانه دربار سپهر اقتدار شاهی شد
در خصوص سد راه فرار اشرار بآن شاه والاتبار اشعار رود از جانب آن حضرت
نیز تعهد این مطلب بعمل آمده بود بنا بوعده آن شاه والاجایگاه کوکبه رنجاه وارد
قندهار گشته بعد از آنکه خلف وعده ظاهر شد ایلچی دیگر برای تجدید مذاکره
روانه ساختیم الحال یکسال متجاوز شد که او را نگاهداشته بجواب
نامه نپرداخته‌اند اولا در باب وعده کردن و ثانیا خلف آن بعمل آوردن
و ثالثا آن ایلچی را در خلاف قانون سلف نگاه داشتن و جواب نامه همایون
بعقده تعویق گذاشتن همانا ناشی از بیگانگی و منافی آثار یکرنگی تا خواهد بود بعد از
دفع و تسخیر قلعه شدها رخنه و قصوری و از افاغنه با ایران راه یافته بود زیاده بران
بر ممالک هندوستان واقع شده مضمون آن بود که البته متنبه لطایفه بر ضمیر منیع معدلت
شاهی مینماید و درین حالت راه اخوت بیکدیگر نسپرده‌ایم متوجه بتنبیه الجماعت گشتیم

و بعد از بیشه آن طایفه چنین مردم عزیز ارباب اداب برآمده بنور شمول نوازشات
کشتند اما ما را کاین قطع النظر از آنکه بابیست در دوره روایات حضرت آیات
در عالم اتحاد بین الدولتین بلوازم خدمتگذاری و اعانت بپردازند در سعادت
برروی خود بسته با اغنه اتفاق و اظهار مراسم اشتقاق و نفاق نموده چنین این حرکت منافی
طریقه اداب و پاس داری حرمت مرتکب ظفر کوکب بوده از راه یگانگی درین
احضر این تحقیق داشت در مقام بیشه آن طایفه درآمدیم تا انجات و براهنما نماید
نیاز روی امید بدربار معدلت طراز آوردند ایشان را بخاطر ان پادشاه
دنجاه مورد عفو و شمول احسان فرموده مقرر داشتیم که احدی متعرض حال
ایشان نشود و ما را از مبادی حالت الی الان سوای بیشه اغاغنه منظوری نبوده و باز همان
پستیها منظور نظر نیست شد و چاپاران را همراه چند نفر از اعیان دارالملک
کابل در بیست و ششم ماه مزبور روانه شاه جهان آباد ساخته یساول بوساطت نامه
همایون فال که بیان برهان مقال حقیقت حال را مفهوم پادشاه سلیمان
خصال سازند و بعد از ورود کابلیان به جلال آباد حاکم الملک ایشان را مانع و
به پیشاور راجع ساخته یساول را به چاپاری میرزا ولد میر عباس نام افغان
در عرض راه بقتل رسانیده و چون غله و محصول الولایت کفاف بالوای آسمان
نصرت پناه نمیکرد لهذا فوجی از افواج منصوره را به ضبط قلعه و ارک مامور
ساخته در دهم شهر ربیع الثانی بهر ایی ماثر [illegible] عازم کوهستان چار [illegible]

و کجراد و وصاف [illegible]

187

و کجراد و وصاف که موضع حاصل خیز و مکان پر آب و علف مساکن طایفه افغان بود
شدند و هم کوشمال سرکشان آن طایفه بعمل آید و هم توسعه در غله و ذخیره بهم رسد
افاغنه آن سمت بقلل جبال تحصن جسته دلیران رزم آزما بحکم والا کوه نورد
و دشت پیما گشته سقاق آن طایفه را بپای مردی جلادت لگدکوب و [illegible]
مقهور و منکوب ساخته آن طایفه بعد از آن خود را گرفتار مهالک بیکران آن
فوج و سقناقات خویش را مستغرق لطمات آن دریای آتشین موج
دیدند بجوی چه خدیو بحر و بر و کشتی شکستگان طوفان حوادث را قرارگاه لنگر
امان بود توسل ورزی بکنار رعایت بعد و بساحل امنیت پیوسته شدند و همگی سر
گردکان و رودسای آن طایفه با سعدالله ولد ملا محمد میاجو و اقوام او بدرگاه معلی شتافته
حدیث رکاب اقدس اعلی را حلقه گوش غلامی خود ساخته جمعی را بتقریب بندگی
این آستان بشاه راه آزادی رسانیدند و بیست و دو روز آن مکان
خرم بپایه سریر سپهر نظیر سرکوب بزم سپهر و همدوش ایوان ماه و مهر
گشته در بیستم جمادی الاولی لوای توجه بجانب گندمک که در خوبی آب و هوا
و وفور نزهت و صفا طعنه بر سر البستان ارم میزد افراخته شد افاغنه دیگر
آن سرزمین نیز جمعیت بکه در قله کوه با استحکام اساس جنگ داری پرداخته شدند
دلیران نصرت نشان بامر اقدس بر سر سقاق ایشان شدند و آن طایفه
چون دشت و کوه را در زیر لشکران غازیان یکسان دیدند طالب امان گشته

روسای ایشان و وارد دربار فلک شان و مشمول عفو خدیو جهان شدند و افواج
بحر امواج که مامور به تسخیر هزارجات بودند خدمات مرجوعه را انجام داده جمعی از وکلا و اعیان
طایفه را در سلک غلامان انتظام داده در بیست و ششم ماه مزبور وارد
دربار عز و جاه گشته و از آن مکان فوجی بضبط قلعه جلال آباد که مانع رسیدن
کابلیان شده بود تعیین و باقی اهالی آن دیار طریق اطاعت پیموده روز پنجشنبه
سیم جمادی الاخر تقدیم استقبال پیش آمده قلعه را بتصرف داده چون ولد میر عباس
پیش از وقت برفراز کوه احداث سنگرهای محکم کرده بجمعی عظیم
از مردان کارزار و دلیران معرکه کارزار را فراهم آورده در ساس آنها را بلوازم و اسباب
قلعه‌داری استحکام داده بود غازیان دسته بدسته بسنگرهای او پیوسته
آن بناهای قوی اساس را بدستیاری سرپنجه دولت قاهره درهم شکستند و رجال
ایشان عرصه تیغ هلاک و زنان و نسوان و ولد میر عباس را اسیر فتراک ساخته
بدرگاه معلی آوردند بعد از ضبط و ربط امور آن نواحی بهار سفلی را که در پنج فرسخی جلال آباد
واقع است بجنبش آرای قدوم فروردین و از رشک بهار روانهای آن دیار
هر گلی بدین ارزان ولوی را زینت گوشه دستار خود ساختند در بیان در آمدن
شاهزاده رضاقلی میرزا ولیعهد ایران بدارالسلطنه بدرگاه معلی و سرافرازی یافتن بنیابت سلطنت ایران
چون در این اوقات رایات نصرت آیات عازم هندوستان و بنابر بعد
المسافت پیشنهاد همت خاقان گیتی ستان بود خیال نصب یکی از فرزندان

فرزانه کامکار شاهزاده

فرزانه کامکار و شاهزاده آزاده نامدار به آرای فرمانروای ممالک ایران در خاطر
اقدس میگذشت در کابل امر بهمایون نفاذ پیوست که رضاقلی میرزا ولد رشید اولاد
دوران او که نایب بر سریر حکمرانی بلخ تمکن داشت ولایت بلخ را به [illegible] خان بیات
و بنده خان افشار بیگلربیگی هرات سپرده فوجی از غازیان را بمحافظت آنجا
گماشته و ضابط آن مملکت را مضبوط ساخته از راه ضحاک و بامیان و اولنگ
ارزوی نصرت نشان شاهزاده [illegible] خبر فتح بلخ هنوز موکب همایون در
با دربار توقف داشت شاهزاده امر والا شرف نفاذ یافته بود در ایام افواج
ظفر شعار از کار رزم و پیکار فارغ شده متوجه قندز گشته امور آن ناحیه را منتظم
ساخته باشد شاهزاده بر وفق خواهش و فرمان رایت افراز توجه بآن ولایت
گشته یوسف خان نام قتاقان که تا آن زمان در مقام مخالفت اقامت
داشت با سایر سرکشان آن ناحیه تاب مقاومت نیاورده سالک
طریق هزیمت شد فرمان بران آن ولایت را باشاره شاهزاده خاطر از [illegible]
و عاری از فتنه و فساد در حوزه اقتدار و استقلال در آورده در اثنای آن حال
امر همایون بشاهزاده واصل شده چگونگی را معروض قوایم سریر سپهر مدار و مجددا
حکم مبارک باحضار او فرمان یافت شاهزاده راه نورد طریق اشتیاق گشته
بعد از ورود [illegible] و ارغنوق را درگاه بیگ گذاشته در بیست و چهارم شهر ربیع
وارد حضرت خدیو کامکار گشته روز دیگر حضرت ظل اللهی بملاحظه عساکر بلخ در

موکب شاهزاده آمده بودند بنوازش چند روز مراجعت برسم آن از نظر آفتاب
شان گذشتند چون اسب بسیاری از ایشان در سفر بلخ بمعرض اسقاط در آمده
بود بهریک اسپان تازی ترکی و اسلحه عنایت و نیابت و دارائی ایران
و اختیار عزل و نصب بیگلربیگیان و فرمان دهان را بشاهزاده کامکار تفویض
فرمود روز جمعه غره شهر شعبان بعد از ظهر بدست مبارک تارک او و شاهزاده نصرالله
میرزا را افسر سربلندی مقرر فرمودند و از عهد شاهزادگی جقه را بسمت چپ نصب بعد از آنکه
پادشاهی بهر یک از اولاد بحکم مالک الملک تعلق گیرد جیقه را بدستور
مونک بطرف راست نصب باشند و در روز یکشنبه سیم ماه مزبور رضاقلی
میرزا را مرخص و با شوکت شایان روان بجانب ایران ساختند و روز دیگر
لوای جهانگشای بجانب جلال آباد نهضت یافته هژدهم ماه از جلال آباد گذشته
بجانب مشرق بفاصله نیم فرسخ قباب بارگاه با عز و جاه بر اوج مهر و ماه افراشته
شد و از آنجا ده هزار تن از یلان شیرافکن را برسم منقلای مقرر نموده در
منزل پیشتر رایت افراز شوکت و فر باشند و شش هزار کس به تنبیه
کش موکب همایون اختصاص یافته در بیان توجه موکب والا بعزم تنبیه ناصرخان
بتسخیر پیشاور چون از دولت علیه گورکانیه ~~حکومت~~ ناظم صوبه
داری کابل و پیشاور بناصرخان بود بعد از تسخیر غزنین و کابل بعد از آن ممالک
در حوزه تصرف گورکانیه بعد از رسیدن ناصرخان در حدود پیشاور در سلک

جمعیت

جمعیت را منسلک ساخته مشغول خودداری شد و جمعی از اعیان کابل بدربار دولت همایون
عازم شاه جهان آباد شدند منشور عنایت از موقف اقبال در باب
روانه نمودن ایشان بناصرخان صدور یافت بملاحظه پاس حقوق آن
دولت ابد پیوند راه امهال بر فرار نمانی بسته بمروحه جنبانیدن تحریک
به تیز نمودن آتش جنگ پرداخته بعلاوه انغی بیست هزار کس افغان خیبر و پیشاور را
در ناحیه جمرود اجتماع داده بمحافظت دربند خیبر اشتغال ورزیده و روز دوازدهم
منزل موسوم بریکاب مضرب سرادقات زرین طناب گشت بنه و اغرق
در موکب نصرالله میرزا گذاشته خود طرف عصر از راه مشهور بسرچوبه و کوه بسیار بلند
و راه بس صعب و دشوار بود با فوجی از غازیان جرار دلیران منزه که از جریده بعزم تنبیه ناصر
خان ایلغار و صبح روز دیگر ده ساعت از روز گذشته بعد از طی فرسخ راه که از بیراهه
بسر وقت آنجماعت رسیدند ناصرخان از آمدن طلیعه همایون خبردار گشته تهیه
جنگ برخورد است و صفوف لشکر آراسته پیش تازان سپاه جلوریز بر
قلب ایشان ریخته در طرفة العینی سلک جمعیت ایشان را پراکنده ساخته جمعی
کثیر عرصه شمشیر و ناصرخان با جمعی از روسای هندیه زنده دستگیر شده بقیه راه فرار
پیش گرفتند و تمامی اردو و اسباب ناصرخان و لشکریانش بحوزه ضبط
دیوان اعلی درآمد بعد از سه روز در آن مکان معسکر کوکبه منصور بود بنه و اغرق
نیز بموکب والا پیوسته متوجه پیشاور شده آن ملک دلگشا و عرصه نزهت

پرور مقرر با هجوم بلوکه طوع در سنگ‌ها له تبر لکه در ساحت تلال افراه در پای درهم و عروض تیمع
داور دار را افسر لکه اکه چنین اگرکیه جا روته در البرز سنگی دارند بنابر آنکه مساکن
ایشان مشتمل بر کوهستانات و جنگل پر درخت و در اثنای سیاست صعوبت
با سنظهار جا و مکان بعضی اوقات از زبان فرمان بیرون می‌آمدند ظهیرالدوله ابراهیم خان
سپهسالار آذربایجان بحکم والا عازم تنبیه ایشان گشته اولا شعله سیف
درخشان غازیان پایه برداز هستی اهل شقاق و مساکن ایشان از اخگر شور شر دلیران
احراق گشته مغلوب شدند و بنا بر اتحاد جمعی از ایشان فراز کوه را
کمینگاه کین و قرارگاه بغی و طغیان گزین ساخته بعد از اطراف آغاز جنگ و دستگه
رزم را بر دلیران تنگ لکه ابراهیم خان بحکم قضا هدف گوله تفنگ گشت
پس از وقوع این قضیه پرشور به بنیان عزم ملوکانه راه یافته امیراصلان
خان قرقلو را بایالت آذربایجان تعیین و صفی خان بغایری را به سردار کرجستان
و به سرداری آذربایجان تعیین و مقرر داشته بود با عساکر آن سمت
بقدر امکان به تنبیه و تادیب الطایفه و محافظت آن نواحی پرداخته منتظر انصراف
موکب مسعود باشند در روز نهم ماه فرخنده فرجام صیام پر جسیم
اعلام نصرت طراز جانب شاهجهان آباد اهتزاز یافته امر همایون بعبور
مقرون شده رود اتک را جسر محکم متین بسته افواج قاهره چند روز
فوج فوج از آن جسر گذشتند کوکبه منصور نیز متعاقب عبور کرده

اگرچه تا حال معلوم

اگرچه تا حال معلوم نبود که از رودخانه‌های پنجاب
بدون سفینه و کشتی عبور میسر شده اما بر همای قاید اقبال خسروی در هر یک از این
رودخانه‌ها نمونه بحر ذخار روشنانه در پای موکب ظفر آثار معبر و گذر نمودار گه سواره با بار
و اسباب از آب گذشتند پنج شنبه بیستم از قصبه لاهور در طرف
آب وزیرآباد سرکردگی قلندر خان قلعه کاچه سر را مانع پیش ساخته رایت
خودداری افراخته بودند قزلباشان موکب همایون بمدافعه ایشان پرداخته در اسافل
قرار آن مشت خاشاک کار رسیده اما آنگه کوکبه والا نیز متعاقب از آب
گذشته در آن سمت رود نصب سرادقات سپهر نمون نمودند مقارن
آن فوجی از جنود هندیه سرکردگی زمین دار لودیه گریسک جمعیت را
انتقام داده با مدد از زکریا خان ناظم صوبه دار لاهور می‌آمدند در محل پورشش
کروهی لاهور شهود دیده قزلباشان گشته فیما بین کار به شمشیر و آویز انجامیده
ایشان نیز بیاران گذشته پیوستند مگر معدودی با یشصای قضا از حلقه دام
کمند دلیران رهایی جسته بعد از ورود موکب منصور بحوالی لاهور در باغ شاله ماه مقر
کوکبه عز و جاه گردید زکریا خان چون معارضه با افواج منصور بقوت معارضه طاقت با بوز دید
کفایت خان و کبیر جهات عذر الطلب امان بدربار عز و شان فرستاده
خود نیز روز دیگر جبهه سای آستان فلک نشان فایز گشته یک لک زر و چند
زنجیر فیل کوه پیکر و هدایای دیگر از پیشگاه حضور اقدس گذرانیده لوازم خدمت

و انقیاد تقدیم رسانیده خلاع فاخره خسروانی و اسپ تازی با زین لوبار جهت
و زین طلا و کمر خنجر و شمشیر مرصع یافته و بعنایت و نوازشات دیگر در باره او
مبذول و ایالت لاهور بدستور سابق و محول و موکول گشته فخر الدوله خان
ناظم صوبه کشمیر را که از حکومت معزول و مردم کشمیر از حکومت او کناره گیر و او را
نورد وادی اطاعت او نمیسپردند و در لاهور توقف داشت باز بایالت
آن ملک سرافراز گشته روانه آن ولایت و ناصر خان صوبه دار ارراه ادر مجله
گرفتاران دور رکاب سعادت اقتران بسعی مجدد و الصوبه داری کابل و پیشاور
سربلند و فوجی را تعین فرموده بمحافظت معبر پورخشته تردین را روانه
اره نمایند در بیان وقوع جنگ سلطانی فتحیابی اعلیحضرت خدیو گیتی ستان
در جنگ با محمد شاه پادشاه هندوستان و کیفیت تسخیر شاه جهان آباد و وقایع آن ایام
بعد از آنکه دار السلطنه لاهور بحیطه تسخیر در آمد بعرض ایستادگان پایه
سریر گردون نظیر رسید حضرت محمد شاه پادشاه والا جاه هندوستان
از اطراف ممالک مشغول جمع آوری سپاه و عازم مقابله
موکب نصرت پناه است موکب جهان گشا روز جمعه بیست و ششم شهر شوال
از لاهور نهضت و از رودخانهای ژرف عبور و روز دوشنبه هفتم شهر
ذی قعده وارد سرهند شدند و از آنجا بعد تحقیق پیوسته محمد شاه
با سیصد هزار مرد نامی و دو هزار زنجیر فیل جنگی و سه هزار عراده توپ اژدر دهان

برق آهنگ

برق آهنگ و اسباب و اسلحه رزم و آلات جنگ وارد محلی موسوم
بکرنال بیست و نه فرسخی شاه جهان آباد گشته و چون رودخانه فیض علیمردان
خان آن را بشاه جهان آباد جاری ساخته بود از جنب کرنال روان و اطراف
دیگرش بجنگل پیوسته در آن مکان حصن حصین و قورخان متین ترتیب داده
توپخانه را محیط اردو ساخته بعزم مقابله توقف داد و خدیو بیهمال ششهزار نفر
از سپاه جوخوار رحمن آشام را بقراولی تعین فرموده تا حوالی اردوی محمد شاه
رفته دستبردی نموده تحقیق احوال اردو که چگونه را بعرض رسانند و بعد از روانه نمودن
ایشان موکب دولت نشان روز سه شنبه هشتم آن ماه از سرهند
حرکت و دو منزل را به راه جلوگیری در روز چهارشنبه نهم ماه وارد قصبه
انباله و تا کرنال سی کروه مسافت داشت گشته چون محترم و منبه اغروق
بسرکوه کامیخ خان افشار و چرخچی باشی و بسعی از سرکوهکان در آنجا گذاشته روز پنجشنبه
دهم ماه از انباله حرکت و با تمام کردن طی بقعه شاه آباد را محل نزول اردوی ظفر بنیاد
ساختند و قراولان نیز شب پنجشنبه مزبور بحوالی اردوی محمد شاه رسیده
موافق کیش و روبه سپاه گیری از گوشه کمان کمین را رها کرده و بسهم دلیری در سر
دو گانه او جمعی را قتیل و چند نفر را زنده و دستگیر که سرای عظیم بالا برداشت
گروهی مایلی سر برگشته توقف و شب جمعه یازدهم ماه سه ساعت از شب
گذشته چند نفر از قراولان وارد و گرفتاران را بحضور والا آوردند و تحقیقات

زبانی ازیشان بعرض اقدس رسید معتمدی را روانه سرای عظیم آباد و جمعی بقراولان اعلام فرمودند
که در همان سرا توقف و جمعی از یکه تازان در آن حوالی از روی حزم و ثبات عزم قراولی
می‌نمودند چنین سرای مزبور تا کرنال شش کروه مسافت و چهار کروه آن [illegible]
یکراه با ریگ ده کروه دیگر و مجموعه خالی از بیشه و درازش هموار بود خدیو جهان جمعی از
شترباشیان را دسته دسته که از جانب شرقی و غربی اردوی محمد شاه فرستادند
که هر یک سمت خود را ملاحظه و جا و مکان نزول و همواری زمین و کیفیت جنگل و
میدان جنگ را تحقیق و آنکه در سرای عظیم آباد خود را بموکب والا رسانیدند
روز سه شنبه دوازدهم رایات جهانگشا از شاه آباد متوجه تانیسر که ده کروهی
واقع است گشته شد روز یکشنبه سیزدهم هنگام صبح لوای آسمان سا
نهضت یافته قول همایون را اشاره که نصرالله میرزا با خویش و جمعی از خوانین را سایه
گزین جناح لوای همایون فرمایش نماید و آن بیشه خود با فوجی از دلاوران یکتا عنان
و نیم از روز گذشته وارد سرای عظیم آباد گشتند چنین مجملی مرقوم گشت سرای عظیم
بود و به سنگ و آجر برآورده بودند و حاکم انباله و اهالی آنجا باستحکام قلعه
و رباط مغرور گشته پیکر کشی پیش آمده شدند بحکم والا توپ و خمپاره بر برج بسته هنگام
الخارجت [illegible] جان طالب امان گشته بپای بوس همایون سربلند گشته شد و از آنجا
سرکوکان قراول با ده نفر شترباشیان بر وفق فرمان حاضر شده مجددا خبر
درنهنده که از اردوی محمد شاه بدست آورده بنظر اقدس گذرانیده در اینجا رسانیدند

و از گرفتاران بنا بما لوازم

و از گرفتاران بنا بما لوازم استخبار بعمل آمده بوضوح پیوست که محمد شاه
از دستبرد قراولان پای جرأت کشیده همان مکان را جای محکم است این
کیفیت خود که شترباشیان ملاحظه سمت غربی اردوی او دیده بودند بعرض رسانیدند
که هر طرف جنگل است و زمین مسطح و شایسته نزول کوکبه آن حضرت
آهنگ و قابل میدان جنگ باشد نیست چنین رای بار اردوی محمد شاه
میسر نیست مگر جنگل پیش شده در ضمیر منیر اقدس چنین نمود آن حضرت آنکه که
بسمت شرقی اردوی او متوجه گشته در طرف پانی پت که مابین کرنال
و شاه جهان آباد واقع است میدان وسیع و عرصه هموار بوده سه روز
کوکبه فیروز در آنجا رایات عالم افروز گشته که اگر محمد شاه بمقابله آید
بجنگ میدان زند والا از همان راه رهسپار توجه بسمت جهان آباد افرازند
و موکب همایون روز دوشنبه چهاردهم قبل از طلوع فجر از منزل مزبور حرکت و از
رودخانه فیض گذشته در دو فرسخی اردوی محمد شاه مکان هموار مسطح دیده خیام نیک
احتشام را در آن مقام افراشته خود با چند نفر از دلاوران ظفر فرجام
تا نزدیکی معسکر محمد شاه جای علمها و بیرقهای ایشان نمودار بود با وجود جان
نور در اصبار رفتار رسانیده لشکرگاه ایشان بنظر تحقیق انداخته بمعاودت
مراجعت فرمودند هنگام شام بعرض اقدس رسید که برهان الملک سعادت
خان که صوبه دار چند مملکت عظیم و معظم امرای هندوستان بود با سی هزار

هزار نفر قشون و توپخانه و استعداد تمام بعزم امداد محمد شاه وارد پانی پت
شده فی الفور جمعی از نصرت نشانان بمقابله او مامور شده اگرچه بهمه جا مقابله
نیم فرسخ کما بیش از اردوی محمد شاه جولانگاه جنود نصرت کیش بود از کمین دکنار
سر و زنده گرفته می آوردند باز فوجی را همان شب بر سر عسکر او فرستادند
صبح روز شنبه پانزدهم از آن منزل حرکت و چون رودخانه فیض در شاه
جهان آباد جاری است تا دریای جمول یک فرسخ و نیم فاصله دارد و صبح کوکبه
جهانگیری آغاز نهضت نموده قشون نصرت نمون را سه قول قرار داده و شاه
زاده نصرالله میرزا را تعیین فرموده از جانب شمالی دریای جمول تا حوالی کرنال آمده
رایت قرار افراشته و شهریار کشور گیر ما بین رود فیض و دریای جمول مسیر کرنال
کرنال نظر ساخته همین برای ملاحظه یورت و موضع جنگ عازم اردوی محمد
شاه شدند و در عرض راه قراولان در شب بر سر راه برهان الملک
سعادت خان مامور شده بودند و اینها خبر آوردند که سعادت خان در نیم
شب از سر راه خود را باردوی محمد شاه رسانیده و قراولان در عقب
بار و بنه او رسیده بسیاری از کسان و اسباب او را غارت نمودند پس
آنحضرت نیز از محاذات لشکر محمد شاه گذشته بسمت شرقی اردوی
او را بفاصله نیم فرسخ رسیده آن مسطح بود برای نزول اجلال اردوی برق امر
اقدس نصرالله میرزا بقول همینه متحقق در آن موضع نصب لوای قرار کرده در نهار

آن حال سعادت خان

١٩٣

آن حال سعادت خان آگاه میشود پیش از آن جست و جو او را تاراج کرده اند
چون از مقدم ایران بی حوصله غیرتش این معنی را بر نتافته از راه غرور آماده جنگ گشته
خان دوران سپهسالار هندوستان و دو اصحی خان سردار قشون خاص با تشیر و
جمعی از خوانین عمده با عاشت او از جا برآمده قشونهای خود را دسته دسته که با
توپخانهای سنگین داشتند تمام رنگین آهنگ میدان جنگ نمودند این معنی محرک
عرق حمیت محمد شاه گشته او نیز با نظام الملک صاحب صوبه دار
ممالک دکن و از عظمای امرای آن دولت بود و قمر الدین خان وزیر الممالک
و باقی خوانین و صوبه داران جمعیت از حد افزون و سلاح مستقل و توپخانه
داراب سپاه آتشخانه بیرون آمده در نیم فرسخی میدان جنگ به پشت بقور عادت
خود پشت به پشت تسویه صفوف نموده بعرض سپاهی لشکر پیدا شد
و همچنین طول آن گرده نیم فرسخ بنظر می آمد خدیو کشور گیر نیز در آن روز مسند چنین
روزی بود فی الفور جمعی از الصبح سپاه اردوی میمون مقرر و سر و برا از استعداد
و بعضی سپاه بر ابهر گرده ان قوام سوار و قول های این مستقر صولت نصرالله
میرزا و جمعی از خوانین نامدار گشته تو بجای که توان راه میدان جنگ شعر
آتش فشان از آن برق آهنگ نمیشد در تحت لوای شاهزاده والاتبار
گذاشته شده در آیت آیت یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله در عرصه
رزمگاه افراشته شده و خود با افواج نصرت قرین و سپاه بزرگان عرصه کین و توپخانهای

جلو متوجه میدان نبرد و عازم معرکه رزم گشته ز بس تعداد لشکر بیکران بود
سر انگشت کواکب غنچکان بود برون رفت از هجوم صف کشیده
مژه برهم زدن از جنگ دیرها شد از آمد و شد مرد سپاهی
غبار عرض همه کار دماهی فلک چندانکه دامن در کشیدی سر انجم
بنوک نیزه دیدی عرنو خم روبین و لوله بر وج هشتمین افراخته
و پرچم رایات گلگون پر نیرحت سپهر را شفق گون ساخته
به چو غنچه‌ان ط زمین مانند چرخ نشسته چوبی بشررانگیزی بود آخته شد مبارزان
جرار و بهادران خونخوار دست بستعمال آلات حرب گشادند
سرهای دلیران مانند گوی در خم چوگان قوائم اسپان غلطان
شد در دو سه سرکشان مانند حباب در دریای خون سرگردان هر
باشه و سوار تفنگ هیشه چابک سوری را از مرکب هستی پیاده و هر
تو پاره دهان آتش فشان میکشاد بزبانه شرر برق هستی ترد و خشک
میسوخت القصه از ابتدا ظهر تا انقضای چهار پنج ساعت نایره حرب
و آتش طعن و ضرب شعله ور و زبانه نار حامیه وصف حال
میکرد و زمین از کثرت ذکر سوره و نیایه تفسیر اذا زلزلت الارض
زلزالها وصف حال میداد فاتبعه شهاب ثاقب در گوش جان می انداخت
برق جان ستان صورت یکاد البرق یخطف الابصار هم در دیده

دل جلوه میداد

دل جلوه میداد و گلوله تفنگ برق آهنگ تفسیر وجعلناها رجوماً للشیاطین
بر زبان حال ادا مینمود زبان تیغ معنی مسیحا بالسوق والاعناق بر زبان
قاطع باد امیر با ملمعه شد افروخته آتش رزم کین ؛ ز خون گشت رنگین
سرای زمین ؛ گرفته ره دود تفنگ مهر و ماه ؛ فضای جهان گشته چون شب سیاه
ز نوک سنانهای خارا گذر ؛ شده چشمه چشمه زره سر بسر ؛ ز غلطیدن کشتگان
در مصاف ؛ شده پشته بر پشته چون کوه قاف ؛ ز بسیاری کشته و
پشته‌ها دران عرصه خالی بند جای پا تا اینکه سعادت از لشکر هندیان
روی بر تافته یکباره بجانب هزیمت شتافتند و سعادت خان و شمار محمد
خان برادر زاده او در همه دوم دزدین فیلی قرار داشتند بهمان تنگی با اقربا
و اتباع خود زنده گرفتار و خان دوران سپه سالار و مدار الیه سلطنت بود
زخمدار گشته یک پسر او با مظفر خان برادرش مقتول و میاعاشور خان
ولد دیگرش بقید اسار درآمده و خودش نیز روز دیگر بعلت زخم
در کار گر افتاده بود درگذشت و علی خان سردار قشون خاص محمد شاه با شا
هدلو خان و یادگار خان کوکه و اشرف خان و عسکر خان و عاقل بیگ
خان و احمد خان و از امرای معتبر که بنزبا قریب هفده نفر از خوانین و
عظام دیگر و سی هزار نفر از لشکریان ایشان عرصه شمشیر زهرآبگون گشتند و
جمعی کثیر زنده بسلسله گرفتاران بوده محمد شاه با نظام الملک

و قمرالدین خان وزیر اعظم حین ضرب توپ و بتوپه صفوف و اعلام اعلام
دولت نموده بودند بمعسکر خویش بازگشته دست بردن تحصن زدند خزاین
بیحد و مرد و فیلان کوه پیکر و توپخانهای پادشاهی و امرا با غنایم بسیار
و اسباب بیشمار بحیطهٔ تصرف درآمده تا عصر جنگ عرصهٔ میدان از وجود
سپاه هند خالی و با اجساد کشتگان مشحون بود بعد از وقوع این فتح
نمایان چون محمد شاه اطراف قورغان خود را بمورچال و خندق و توپخانه
استحکام داده بود خسرو گردون شکوه سپاه انجم گروه را اذن یورش
نداده از چهار طرف بمحاصره او مامور ساخته بستن راه فرار هندیه پوشیدند(?)
چون کار بر محمد شاه باضطرار انجامید روز سیم خلع سلطنت از خود کرده افسر
سروری از سر برگرفته با خوانین و امرا باستظهار تمام وارد دربار سپهر احتشام
گردید در حینی که پادشاه و نجباه عازم دارالامان حضور سپهر اقدس بود
بمراعات نسبت ایمه و فیما بین تحقیق داشت از جانب حضرت
ظل اللهی شاهزاده نصرالله میرزا را تا خارج اردوی همایون باستقبال آن
پادشاه فرخنده خصال مامور و استقدام و رود به پیشگاه حضور آن
حضرت نیز تا میر در خیمه مبارک راه در رسم اعزاز بجهه ازانجا
دستگیری در مقام شایسته آیین سروری دست آنحضرت را
گرفته و در مسند همایون همنشین خود ساخته شهنشاه دور حقیقت زمام اختیار کل

ممالک هندوستان

ممالک هندوستان بدست تصرف دولت نادریه درآمده محمد شاه چاشت
آن روز در بارگاه خاقانی مهمان آنحضرت بود اکرامی و ازجانب چنان میزبان شایسته
چنین مهمانی بعمل آمد باز محمد شاه بعد از ظهر بمعسکر خود مراجعت کرد اما افواج منصوره جهان
بیج دست از محاصره او بر نداشته روز ثانی با امرای دولت از اردوی خود کوچ
کرده عازم اردوی ظفر شعار شدند و بملاحظه پاسداری دولت آن خاندان
والا تبار خیمهٔ نشیمن آن پادشاه و سراپرده حرم محترم او در کنار معسکر نصرت اثر قرار یافته
عبدالباقی خان زنگنه را از اعاظم امرا بود بمهمانداری مامور فرموده همه جا همراه رکاب
آن پادشاه والا جاه نموده بلوازم مهمانداری و شرایط خدمتگذاری پرداخته بود و ازانجا
روز پنجشنبه غره ذیحجه الحرام رایت جهانگیری بجانب دهلی دارالسلطنه شاه جهان آباد اهتزاز
داشت نهضت کرده در روز چهارشنبه هفتم ماه باغ شعله ماه مقر کوکبه عز و جاه گردید روز
دیگر در انجا توقف و حضرت محمد شاه برای تدارک لوازم مهمانی بیشتر با مر خدیو
بحر و بر روانه شهر گردید روز جمعه نهم ازباغ مزبور سوار و غازیان از ابتدای باغ تا درب
حصار دولت سرای خاص پادشاهی پاسال بسته پا انداز های قیمتی از زر بفتهای گران
بها و اقمشهٔ نفیسه از سرکار پادشاهی انداخته شده و قلعه را از میمنت ثبات طبع
اقدس پادشاه صاحبقران نشان شاهجهان و دارالخلافهٔ سلاطین با عز و تمکین آمده شاهی
بخش مقر کوکبه دولت ساخته محمد شاه را نیز در همان قلعه جا داده بود روز دهم که عید اضحی بود(?)
شاه سفرهٔ اقتدار را در بزم ضیافت گسترده خدیو جهان بعد از انقضای مجلس بر لجوی(?)

آنحضرت پیوسته فرموده بود موافق عهدی که از اول قرار یافته سلطنت هندوستان
باز بجانب حضرت شاه تعلق دارد و آنچه شرایط وداد و رسم امدادست بمقتضای
ربط یگانگی در باره آن دولت ابد پیوند بعمل خواهد آمد محمد شاه مراسم تکریم و تعظیم
و تسلیم بتقدیم رسانیده بشکرانه این عطیه تاج بخشی را علاوه جان بخشی
یافته تمامی جواهرخانه و ارثیه پادشاهی و ذخایر سلاطین سلف را که در دستگاه سلطنت
موجود بود مفصل ساخته بمعرض عرض رسانیده برسم نیاز ایثار کرد هر چند
همت خاص خدیو جهان بجز نوال نظر اعتبار بر آن کنوز و خزاین
جمیع مخازن سلاطین روی زمین با عشری از اعشار آن برابری نمیکرد
نیفکنده و از نیاز مندی او قبول آن سر پیچید اما بنا بر مبالغه پادشاه والا جاه
آخر این مسئول نقش پذیر قبول گشته معتمدان آیین نصب بضبط
خزاین و بیوتات تعیین فرمود **ذکر وقایع نوروز سلطانی تنگوز ئیل هزار و صد و پنجاه و
یک هجری** چون افواج جهانگیری شتا و سپاه سرد مهر زمستان
رایت … بپایان عرصه جهان شد بهادری اسفندیار اسفند از سمت قندهار رایات چمن
در دار الخلافه گلزار بر طرف جویبار … نزول گشوده بود دست یافته شاخ
و شانه اشجار … در هم شکسته شد و اوباش بهمن محلات در خیابان
چمن دست تطاول افراخته سینه … کار … چاک چاک
و شکوفه تتابان گلشن را از لباس بهار و برگ عریان و هلاک ساخته شد

دار جیب

١٩٧
و از جیب غنچه همیان زر در آوردند شب سیزدهم ذیحجه عید نوروزی و فتحی مقارن
افتاده خسرو زرین لوای مهر بقصد دفع فتنه شتا از خلوتسرای حوت ببرای
خاص حمل خرامیده و نوخاستگان قوی بازوی قوای ربیعی یغماگران صبا و دو شمال را
بنهب و غارت آن شهر و یغماگری دیماه فرمان داد و باثبت قدمان اشجار
از غنچه دسته برگ خود سپر بر سر گرفته شد و صاحب کلاهان لاله و گل از تاب غیرت
چهره برافروخته از جای جسته شد و شیخ بیدان درختان از خارهای تیز نیزه دستان
برداشته قوی دستان چنار بکو شمال فوج برخاسته جوی زمستان
ساز و برگ خویش لگد و یلان صاحب شوکت گلشن شاداب ایران
صنوبر بلوای گلگون … در عرصه گلشن افراخته خار و گیاه … سلطان دی بهمن
از غلبه و هجوم لشکر بهار حیرت زده بر جای خود خشک ماندند و خفیف … زمستان
باشی در خود افروخته بود … در گرفت روز سه شنبه طرف عصر خدیو عصر منزل
محمد شاه را بقدوم میمنت لزوم رشک بیت الشرف آفتاب ساخته شد
در زمانه فتنه عجیب رخ نشاند و نقش غریب بر انگیخت تفصیل این اجمال آنکه
در شب یکشنبه پانزدهم بدون آنکه از جانب محمد شاه اشاره واقع
شود و لوله فتنه و غلغله آشوب بلند گشته جمعی از اوباش عوام با اهل اردوی
خاص و بعضی از سپاه منصوره در نواحی شهر نزول نموده بودند در آویخته در برابر اسم
دست درازی کوتاهی نموده جمعی از لشکر ایرانی را به تیغ ناخن و خنجر

تا ایام قربانی حشم عین ایشان را چون شب عید خضاب بست و امید بخشه
سرپنجه دلیری را بهمان کشتی رنگین کند و از انجا بپای تهور بر سر فیلخانه پادشاهی رفته
فیلان را متصرف گشتند حکم والا صادر شد جمعی از دلیران در سر
دروب محلات مانند حنین نجوم بر پاسبان محلات مدار ملک را
تا صبحگاهان دیده از خواب بسته بیدار و ثابت قدم باشند و نگذارند احدی
از جاهلان پا از منهج هواداری بیرون گذارند تا فردا انچه مقرر گردد عمل نمایند
هنگام طلوع افتاب دهقان قهرالود صبح از دل مدرکه بقصد
انتقام تیغ از نیام برکشید و خدیو شرق افتاب از سر کین سر و بر لباس
سرخ شفق آراسته با چهره برافروخته و عارض تابناک بر پشت
خنگ برآمد خسرو جهان بهیئت خشمگین و صورت سهمگین سوار بر گران
جهان پیما و خنجر گذاران نیزه دار و بهرام صولتان کیوان آثار را که بدرگاه
هلال اساس گشته مسجد میدان بازار ابقدوم اقدس مسجد خاص و عام باشند
دوران مکان بنیاد در تحقیق انکه حرکات شنیعه از کدام محله و چه جماعت
صادر شده دلیران را فوج فوج به پیشه آنکده تعیین و امر بر قتل عام
آن محلات فرمود شور محشر و اشوب وضع اکبر در میان شهر پدید امد
ذوالفقور در و دیوار عمارات نقش عالیها سافلها گردید و مساکن
اصحاب شان صومعه خانه زنبور پذیرفت بناهای دلکش بزور سرپنجه شرارت

دانا عوام پست و خراب

دانا عوام پست و خراب افتاده و کوروانات سلسلها مانند
هزد یاله زنجیر کشیون در گرفته سراهای که طعنه بر قصور جنت میزد و چندین
گنج کاویان را بیان تصور نیاید حوضهای زرچشمه سار لطافت کوثر آب
میخوردند فواره جوش خون شده و بازار جوی هریان و صرافان و راسته
بازار و دکاکین تجار و ارباب مکنت و تمامی اسواق شهر بحیطه یغما
درآمد عاقبت آن گروه یاغی خبار را با آتش در زدن چه سوخته شد و ازین
دیوانگی مانند شاخ بید مجنون بدار سیاست آویخته و از شراره این شرارت
جو از پهنا برامد و سوز آه دلهای مجرم و بیگناه چنین شعله خشک و تر سر بر
ملک کشید الحاصل از دروازه اجمیر الی در مسجد جامع و چند محله دیگر صغیراً
کبیراً عرصه شمشیر گشتند از هنگام طلوع نیر اعظم تا زمان غروب
زمانه این شعله پر شرر و شور بر زمانه میرسید و در کنده و کوب در پیش
دروب در روب و قتل و نهب و اسر تقصیر نشد هنگام عصر در
نصف ان معموره لگدکوب قهر و آتش جهل عوام برق خرمن زندگی
سی هزار تن از خورد و بزرگ شهر شده اهالی انجا در مقام استیمان
و پادشاه والاجایگاه بوساطت نظام الملک قمرالدین خان در صدد
شفاعت برامده التهاب آتش جانسوز غضب پادشاهی بزلال
عفو و بخشش فرونشست و فغان دارای فتوت راه بر یغاگران

لشکر شور و شر بیت و امرای در تصرف لشکریان بود تماماً استرداد و
بایشان تسلیم و همین در شب شورش نیاز خان و ارادتمند قمرالدین خان و
شاهنواز خان و ارادت اعظم هند بوده به سربلندی خانه زاد شه مرتکب قتل فیلبانان
های و بردن فیلان شده بودند در مقدمه مزبور در خارج حصار شهر متحصن گشته
عظیم الله خان و فولاد خان ۵ ارزانی غازیان دولت کورکانیه بود به حکم والا مامور
به گرفتن ایشان گشتند و متوسلین را با چهار صد و هشتاد نفر گرفته به دربار دولت
حاضر و هلاکی عرصه تیغ سیاست گردیدند؛ و از وقایع بهجت افزا اینکه مخدره سراپرده
کورکانیه را جهت شاهزاده نصرالله میرزا خطبه و عقد به تهیه اسباب سور و آرایش بزم
نیز در تهیه شده کنار رود جمنا محاذی الوان و دیوان خاص را هر شب به چراغان
مطلع صد هزار شعله نور و تا یک هفته ایام و لیالی غیرت روز نوروز و در رشک
شب قدر ساخته هر روز فیلان کوه پیکر و گاوان فیل منظر و شیران
اژدر مهابت و ببران صاحب صلابت به جنگ می انداختند روز
یکشنبه بیست و پنجم ماه مزبور شاهزاده به دیدن شاه والاجاه رفته لوازم اقتصار
مجلس موافق آداب در این آن سلسله علیه چغتان مروارید و ... مزین
بجواهر زیور قامت شاهزاده والا تبار و چند قطعه الماس نیز به تکلف و سه زنجیر
فیل و نه راس اسب با زین و یراق مرصع برای سواری شاهزاده به پیشکش
جلو کشیدند و شب شنبه بیست و ششم ماه مزبور قران السعدین

واقع شد الماس

واقع شد الماس در عرض چند روز ضابطان خزاین و تحویلات از انجام شغل
مقرر شدند حاصل بحر و کان و ظروف زرین و سیمین و اوانی و اسباب
مرصع بجواهر ثمین و اجناس نفیسه چندان بقلم آمده محاسبان اوهام و دفتر
نویسان افهام از حصر و احصار آن عاجز آمدند از آنجمله تخت طاوس بوده که نوز
کیکاوس و خزاین وقیانوسی رونمای جواهرش هواران رامش ثابت
در ایام سلاطین سابقه هندوستان ده کرور روپیه باصطلاح اهل هند هر کرور
صد لک روپیه است صرف ترصیع آن شده بود و همچنین لآلی غلطان
و الماسهای درخشان و نظایر آن در خزاین هیچیک از ملوک سلف و سلاطین
سابق وجود نداشته مخزن دولت نادریه متعلق شد امرا و خوانین دولت
و اعیان دار الخلافه و رایان جمهور رای و صوبه داران ممالک ارای نیز کرورها
و لکها از نقود و جواهر و آلات مرصع و نفایس اسباب برسم پیشکش هدیه بار
رگاه حضور رسانیدند و سعادت خان در آن اوقات وفات یافته بود از
دولت او محصل صوبه لکهنو رسانیدند یک کرور به اصطلاح ایران پنجصد هزار
تومان باشد فیلان کوه توان و اسباب بیکران از صوبه مزبوره متعلق سعادت
خان بود بخزانه عامره رسانیدند در ایام توقف از خزاین سلطنت و پیشکش
امرا و صوبه داران در و نقد یک مساوی با نقد کرور بر سر کار همایون انتقال
یافت و از خزاین و جواهر و اسباب کارخانجات و اسباب سلطنت مقدار

خطیر در فزون از حوصلهٔ تحریر در رشتهٔ سرکار خان پادشاه بخشش و نظر لطف به سرکار
پادشاه والاجاه گذاشته با آن وسیله ابواب منت بر اولیای دولت عامره
گورکانیه کشودند و بعضی از وزرا که مصدر خدمات شایسته بودند از انعامات
شایان و عموم غازیان و ملازمان ظفرنشان مساوی مواجب دو ماه در دیوان
در بشمار عنایت و مرحمت گردید و تحریر نگاران ارقام را که در خیمه [illegible] از
هر کس بود مقرر از نفری صد روپیه و شصت روپیه بر رسم انعام شفقت و خاص
و عام از رعایای سپهر احتشام و خورد و بزرگ موکب نصرت فرجام
هر کس فراخور رتبه و حال از خزانهٔ جود و گنجینهٔ احسان خدیو بی همال ادراک
حظی وفیری و دریافت نصیب جمیلی نمود حسب دولت آن ایام را از روز
سیم [illegible] ساختند و ارقام مرحمت فرجام به حکام ولایات
ایران عز صدور یافته مالیات سه ساله ایران را عموماً تخفیف مقرر فرمودند
در روز سه شنبه سیم ماه صفر به همگی امرا و خوانین دولت گورکانیه خلاع فاخره
و شمشیر و کارد مرصع و اسپان تازی نژاد عنایت و مجلس جشن [illegible]
آراسته به دست مبارک حضرت محمدشاه را با افسر سلطنت سر
بلند و به مقدرات خاص بهره مند ساخته شمشیر مرصع زیب میان او
فرموده سرپوش او را [illegible] چنانکه عادت سلاطین هندوستان است
زینت داده و تاج و نگین پادشاهی هندوستان را که تا کان بحضرتش
تفویض فرمود

تتمه(?)

تفویض فرمود محمدشاه بعد از آنکه سر با افسر سروری آراست استدعا کرد که چون الطاف
بیکران شاهنشاه جهان دوباره صاحب تاج و تخت دودمان سلاطین کهن
فیروز بخت شده ام ممالک آن طرف رود اتک و دریای سند
از حد تبت و کشمیر تا جایی که آب رود به دریای محیط اتصال می یابد بعلاوه
ولایات تته و بنادر و قلعجات تابعه بر رسم پیشکش ضبط ممالک
محروسهٔ خاقانی انتظام یابد چون اکثر ممالک شرقی و غربی رود آب اتک
از قبیل غزنین و کابل از سابق داخل ممالک خراسان بود آن حضرت
نیز قبول ضمیمهٔ قلمرو خود فرمودند [illegible] حضرت محمدشاه مسوده ارقام حروف
به دولت والا سپرده در خزانهٔ عامره ضبط گردید و در همان مکان همهٔ امرا و اعیان
دولت گورکانیه را به خدمتگذاری و رضاجویی خاطر اقدس پادشاه والاجاه ترغیب
و دلالت شاهوار نصایح مشفقانه به کار ملت و دولت آید و در رسم سلطنت را
شاید آویزه گوش هوش پادشاه و اعیان آن دولت ساخته مقرر
داشته شد که در سراسر هندوستان به تازگی کلهای محمدی [illegible]
محمدشاه را کلی دستار اطاعت نهند سکه و خطبه تا آن زمان در ممالک
هندوستان به نام نامی شاهنشاهی جاری بود باز به اسم محمدشاه رایج
سازند و احکام مطاعه مشعر بر حدوث و انقیاد آن حضرت خطاب به صوبه داران
اطراف و راجهای اکناف از موقف اعلی عز صدور یافته محمدشاه را

بر اورنگ شاهی و دارای متمکن که جمعی از هنروران و ارباب صنعت هند و سایرشان را
بملازمت رکاب همایون مقرر داشتند روز سه‌شنبه هفتم ماه صفر با شکوه و ظفر
از شاهجهان‌آباد رایت مراجعت افراخته باغ شعله‌ماه را مضرب قوائم سریر عز
و جاه فرموده بجهت پنجاه و هشت روز توقف رایات جهانگشا بر در شاه
جهان‌آباد و اتفاق افتاد و بعد از فصل کوکبه همایون بسرهند راه را منحرف ساخته
همه جا رودخانه‌های پنجاب و اتک را جسر بسته از دامنه کوهستان
به پیرامنه ییلاقیت داشت متوجه مقصد و بیست و هشتم ماه صفر کنار رودخانه
چناب مضرب خیام سپهر احتشام گشته بعد از آنکه نصف سپاه
از آب گذشت چون موسم برسات و شدت طغیان آب بود
موج صدمه لطمات آن بحر زخار را بر شاقه گسیخت پس بحکم والا کشتیها
از اطراف جمع در افواج قاهره با کشتی دیگر بمرور آغاز عبور نموده چهل روز موکب
فیروز در آن طرف رود باستظهار عبور سپاه معسکر توقف انداخته در هفتم
ماه ربیع الثانی بنا خدای لطف خدا خود نیز بکشتی نشسته از آب گذشتند
و صف اینکه همه جا عبور موکب انجم شکوه از دامنه کوه واقع شده
با گرمی هوا جدی استداد داشت از شدت حرارت مرغ
از طیران باز میماند و جوشن آهنین در بر دلیران تنور تفسیده میشد
ذکریا خان صوبه‌دار لاهور و ملتان تا سر رود چناب در رکاب فیروزی

اهشاب بلوازم

اهشاب بلوازم پیشکش‌گذاری پرداخته و از آنجا رخصت انصراف یافت و چون
پیشنهاد خاطر اقدس آن بود بعد از فتح و تسخیر هندوستان بانجام کار ترکستان
خوارزم مرتسم همت فرموده و شرارت خود را ایشان نیز هموار زنند لهذا از شاهجهان‌آباد
نجاران ماهر در کشتی‌سازی با حساب و توقف روانه بلخ و مقرر فرمود که کشتیهای
فلک منظر در ساحل رود آمویه مرتب و مهیا سازند تا رایات جهانگشا
وارد آنجا شود ابوالفیض خان پادشاه بخارا از شنیدن این خبر در بحر تحیر
غوطه‌ور گشته بعد از استخبار حالات موکب همایون حکیم توقشی آتالیق را
معتمد خود را بر سفارت با عریضه اخلاص‌نشان بدربار عرش‌نشان
روان ساخت فرستاده او در بیستم شهر جمادی الاول وارد پیشگاه سپهر
همون و فرمان در جواب مشعر بمقرر گشته احدی از ملازمان دربار را
نیز با او رفیق ساخته نزد پادشاه مزبور روانه و در اعلام فرموده بودند که سلطنت
ماب همین خانواده قاآنی است تمکین او و خیریت مملکتی منظور نظر اقدس و توجه
جانب ترکستان مقصود تجدید عهد مستمر میباشد هرگاه اعاظم توران
زمین بقدم فرمان‌بری پیش آمدند فبها و الا آنچه در مشیت الهی قرار
گرفته باشد از قوه بفعل خواهد آمد و بعد از ورود بمنزل حسن ابدال امرا عمال
اتک بمکنون خاطر اقدس آن بوده برای ابلاغ خبر فتح هندوستان و انصراف
موکب گیتی‌گشا ایلچی روانه ممالک روم و روس و عراق عالم قرب

جواهر از خزاین و نفایس آن ولایت رسید بجهت پادشاهان نشان آن دیار فرستند
مقارن آن چاپار و عریضه احمد پاشای والی بغداد مشعر بر وفات علیمردان
خان فیلی ایلچی روم در سیواس و توقف رفقای او بانتظار امر مجدد و منظور رفقان
درگاه فلک مماس رسید لهذا حاجی خان چمشگزک و مخبچی باشی جنول را
بسفارت روم و سردار بیک قرقلو توپچی باشی جلو نصرت نشان را
بممالک روس تعیین و ده الفیه هزار تومان جواهر و مرصع آلات با چهارده
زنجیر فیل برسم ارمغان بجهت اعلیحضرت پادشاه سکندر جاه روم و معادل
آن برای پادشاه روس ارسال و در بیستم ماه رجب ایلچیان عازم
مقصد گشتند و از اخبار بهجت افزا آنکه در اواخر همان ماه عریضه شاهزاده
رضاقلی میرزا بنظر اقدس رسیده ایلبارس خان والی خوارزم از حرکت والا
بجانب هندوستان آگاهی یافته میدان را خالی تصور کرده جمعیت موفور
از اوزبکیه و ترکمانیه خوارزم فراهم آورده بعزم تاخت سرحدات خراسان
وارد طرف فور حسینی و شاهزاده که از حضرت اقدس مرخص گشته عازم مشهد
مقدس بود در هرات این خبر را شنیده و ایلبارس خان نیز از طرفان
به چهرسخی سرخس آمده بود قراولان طرفین بیکدیگر برخورده تن از لشکریان
آنطرف دستگیر اوزبکیه شده از قرار تقریر گرفتاران آنطرف ورود
موکب شاهزاده به سرخس معلوم ایلبارس خان گشته دیگر پای جرأت پیش

نگذاشته بکن

نگذاشته بسمت ابیورد روانه و قریه موسومه بقصالان را مابین و ابیورد
واقع است محصور و بطرح یورش و افکندن شورش اساس آن قلعه محکم بنا را
گرفتار رنجه شور و شر ساخته اگرچه اهالی آنجا در قلعه داری میکوشیدند اما همان وقت
داروغه قریه مزبوره در ابیورد بوده برای خبرگیری حال قلعگیان با جمعی عزیمت قلعه
نموده از اتفاقات در اثنای گیرودار گرد و غبار جمعیت داروغه بنظر ایلبارس خان
در آمده تصور اینکه موکب شاهزاده است که بسر وقت او رسیده برفرق
پلشتش غبار ادبار افشانده سراسیمه ترک قلعه گیری کرده هاربانه بحث تهور گشته
بخوارزم رفته و جمعی کثیر از اوزبکیه که با آن نوادر دست تطاول گشوده بودند فرصت
نیافته بودند با اوزبکیه جمعیت خود ملحق شوند در گوشه و کنار عرضه شمشیر آبدار
گشته پس رایات جهانگشا بجانب مقصد اعلا یافته بحکم همایون
رودخانه اتک را نیز جسر بسته جنود ظفر نمود فوج فوج آغاز مرور و عبور نموده
ضمن کوهستان در آن ناحیه بسکنای یوسف زائی اختصاص داشت
و آن طایفه صاحب جمعیت موفور و عدت غیر محصور و بقا همیشه
مصدر انواع فتنه و شر و شور و پادشاهان سلف از تنبیه ایشان بقصور
بوده رای جهان آرا تادیب آن جمع دیو سرشت وحشی خصال
در عرضه ممالک محروسه سکنی دارند شد تعلق یافته افواج قاهره را آگاه
کرده بمساکین ایشان در جبال کوهستان شتابان بوده روانه فرمودند اکثر الطایفه

پای ثبت سلسله پادشاهی و گردن عمران کشان هم آغوش زنجیر اجل
گشته بقیه رسا و سرحلان پا براه انقیاد گذاشتند و فوجی عظیم از آن طایفه
ملازمت رکاب ظفر انتساب امتیاز یافتند موکب همایون از راه
پیشاور و چنپر و جلال آباد بنهضت فرخنده در غره ماه مبارک رمضان وارد
دار الملک کابل و در آنجا تمامی سرکردگان و ریش سفیدان افاغنه آن ولایت
شرف اندوز جبهه سایی آستان سپهر بنیان و مورد عنایات
بیکران گشتند و بهمه جهت از ولایت سمت غربا اتک در ید دولت
علیه نادریه اختصاص داشت و جمعی هزار نفر از طوایف افغان پیشاور و کابل
و هزاره و باقی ایلات کوه نشین در سلک ملازمت انتظام یافته
روانه هرات و کسی تعیین فرموده در آنجا مشغول سرانجام ضرورات
و مایحتاج و استعداد لوازم الجاعته بعد هشت تا حینی که رایات نصرت آیات
وارد هرات شود و شش روز خطه کابل مضرب سرادقات خلافت
گشته بانتظام مهام آن نواحی پرداختند و جواهر خانه و خزاین و زرادخانه
اسباب خاصه شریفه و احمال اردوی همایون را با فیل خانه و توپهای بزرگ
روانه هرات ساخته صوبه داری کابل و پیشاور را بکاکان درباره ناصر
خان عطا و او را با جمعی خوانین نامدار و عسکر ظفرشعار مامور التساق
و انتظام آن دیار فرموده و رایات جهان گشا عازم سمت سند گردید

در بیان و کر

در بیان حرکت موکب همایون بجانب سند و گرفتاری خدایار خان و بعض وقایع آن زمان

خدایار عباسی زمیندار سند در ایام توقف
همایون در نادرآباد و طنطنه جهانگیری و دبدبه گیتی ستانی آنحضرت در ا
طراف آفاق اشتهار داشت همیشه کس بدرگاه همعنان فرستاده دم
از خیرخواهی میزد و در هر وقت که هندوستان مسخر گشته ممالک سند
بعلاوه بعضی ولایات بدین دولت روز افزون متعلق شد بایست روی
عقیدت بقبله جهانیان آورد اما از غلبه خوف و هراس و هجوم تشویش و
وسواس خیالات سست اساس بخاطر راه داده از جبهه سایی کریاس سپهر
مماس سر باز زده و چون محال سند از ولایات گرمسیر و بتازگی ضمیمه ممالک
خدیو کشورگیر گشته موسم زمستان نیز آغاز سردی نهاده فصل اقتضای
سفر گرمسیری داشت عزیمت آن سمت پیشنهاد خاطر خطیر شده فرمان
همایون بنفاذ اقتران یافت که محمد تقی خان بیگلربیگی فارس با قشون
فارس و کرمان و کوهگیلویه و بنادر و حکام آنجا که مامور سفر مسقط بودند از راه
خشکی و توپخانه و زرد ایلد قشون با غراب و کشتیها از روی دریا وارد سند
و ملحق شوند پس رایات فیروزی آیات در هشتم ماه صیام از کابل
حرکت و ما توپخانه جلو از راه بنگش و دیره جات روانه سند و بنگشر
و کیلی دو ریز از برای ضبط مداخل و مالیات صوبه ناصر خان و کریش ملازم

وملاحظه سان قشون اوتعیین و باتفاق ناصرخان روانه پیشاور نموده موکب
همایون کوچ برکوچ برسبیل استعجال راه نورد طریق مقصد گشته باوصف
اینکه تمامی آن سمت مشتمل بر کوهستان صعب بود بعنایت الهی و زور
بازوی شاهنشاهی توپخانه را در کمال سهولت از آن مواضع گذرانیده
در پنجم شهر شوال وارد دیره اسمعیل‌خان گشتند اگرچه اسمعیل‌خان اولا بقوه داری
هواخواهی اما چون قرار و ثبات خود را در برابر جنود فیروزی اقتدار
مثبت حس باللهات نادیده وامالی آن سرزمین را مانند گیاه علفه
در اسر تیغ آتشبار قهرش با رؤسای دیره بدایره اطاعت درآمدند
هرچند در کنار دریای اتک که عزیمت سند مقصد ضمیر جهانگشای دشمن
همت کشتی را بملاحظه قوم از مفسدین شکافته محل فیلان کوه توان
که همراه آورده بودند در حین ضرورت بیکدیگر اتصال دهند
اما چون دیره اسمعیل‌خان نزدیک بدریای اتک بود کشتیهای بسیار
جمع و شفابی همراه بود بهم پیوسته توپخانه مبارکه و عمله مستحفظان توپخانه
همایون را با کشتیها از روی دیار روانه و از منبر نور لوای جهانگشا
بجانب دیره غازیخان نهضت داده در بیست نهم ماه زنبور دیره مذکور را
مرکز دایره دولت ساختند غازیخان و سرکشان آن دیار روی نیاز
بدربار فلک اقتدار آوردند تمامی قلعجات آن دیار و عرض راه

که از سوابق افغان

که از سوابق زمان بسرکشی شعار دور مقام خدمتگذاری وارسته بودند قلاده انقیاد
گسسته مورد عفو و امان و اسمعیل‌خان و غازیخان هر یک بدستور سابق [illegible]
دیره‌جات خود فایز شدند و مشمول عاطفت و احسان گشتند از آنجا که خدیو
جهان را شیمه کریمه آن بود که سالکان طریق ضلالت را اولا بمنهج اطاعت
دلالت نموده بعد از اتمام حجت بتنبیه او پردازند و او از شامت سرکشی آگاه
سازند فرمان خطاب بخدایارخان صادر گشت که در هر باب خود را در بدر
و رعایا را گرفتار ورطه شور و شر ساخته حکم مبارک را تعویذ بازوی نیازمندی
و هیکل گوش امیدواری دلیر بلندی ساخته بدرگاه معلی شتابد چون در چهاردهم ذیقعده
محل موسوم بلارکانه مخیم سرادقات سلطنت گردید چون در آنجا بوضوح
انجامید که آن آیه نجات در گوش خدایارخان از مفاد ما ینفعکم
نصحی جز وله باغوای تسویلات نفسانی مکجرات و مبدر صورت روی فرار
نهاده به بیشه او محکم و منه داعرق را با شاهزاده نصرالله میرزا در لارکانه گذاشته
خود با فوجی از غازیان در شب یکشنبه بیست و یکم ماه زنبور بتعاقب او نهضت
و با کشتیها از دریای سند عبور و با یلغا متوجه عمرکوت گشته باوصف آنکه
اطراف دریای سند تمامی جزیره و بیشه و صعوبت طریقش خار راه
اندیشه بود در هشت روز با یلغار آن مسافت بعیده را طی نموده وارد
شهداد پور گشتند فورا انجاعلیقه و پیشکش از جانب خدایارخان عبک رسیده

بوضوح پیوست در آتش درون او اصلاح پذیر نیست و عمرکوت
نام محلیکه در دشت پاآب واقع و بحصانت مشهور و در فرسخ
از آب و آبادانی دور است بر ضمیر اینکه موکب جهانگشا از دره بکجیان
مکانی عاجز خواهد بود از راه دیگر که آبادی داشت بمکان مزبور رفته آن قلعه را
پناه عافیت ساخته خدیو جهان پناه روز شنبه بیست و هشتم
آنماه سپاه منصور را بر داشتن آب واقعه امر که هنگام
صبح بیدلی لطف الهی از مشهد او پور سوار و آن شب الیغار نموده روز
یکشنبه بیست و نهم ماه مزبور ساعتی از روز گذشته بحوالی عمرکوت
رسیدند با وصف اینکه خدایار مدتی بود که رخت هزیمت بقلعه کشیده
تمامی جواهر و خزاین خود را در چاههای عمیق در طناب و هم تحف و تیق بقعر
آن مکان رسیدی مدفون ساخته مهیای فرار و حالت منتظره برای
او باقی نبود چون همیشه سرپنجه تقدیرات قدیر مخالفان دولت را
گرفتار کمند تقدیر ساخته خواهی نخواهی بدست میدهند خدایار در آن قلعه
مزبور در تیه حیرت و محبس غفلت گشته بعد از آنکه گرد موکب فلک کوکب
غبار دیده مرادش گشته استماع ورود رایات عقیدت سپهر نموده
مانند مرغ پر کنده و طایر بال افکنده از قفس قلعه بر گوشه بام
فرار جسته آغاز پرافشانی نمود شاهبازان اوج دشمن شکار در پیش تازان
لشکر جلادت اثر

لشکر جلادت اثر بود در خارج قلعه باو رسیدند و او مانند
صعوه پر شکسته بال تدبیر را بسته بحضور اقبال رسانیده و بعد از ملاحظه
بغیر از اینکه از صدمه چنگ شاهین صولتش با آشیان قفس جناح گزین
در راه نجات برای خود گمان کنند چاره ندید با رؤسای طایفه دست در دامن
استیمان زده بپای بوس اقدس سرافرازی جستند و تمامی خزاین
سیم و گوهر که در زوایای زمین پنهان داشت بحیطه ضبط در آمده
بهر جهته یک کرور منجا و ز تجویز گنجوران کنوز عامره انتقال یافت
پس موکب همایون روز پنجم ذی قعدا از عمرکوت حرکت و عطف عنان
که خدایار هم بر رسم حبس بهمراهی رکاب نصرت انتساب مامور بود
شانزدهم ماه مزبور بتایید خدای یگانه با فتح و فیروزی داخل لارکانه شد

ذکر وقایع پیچی ئیل مطابق سال هزار و صد و پنجاه و سه هجری

سلطان ازین لوای نیر اعظم روز جمعه بیست و یکم ذیحجه الحرام هزار و
صد و پنجاه و سه هجری مربع نشین تختگاه حمل گشته عندلیب باغ در از
خدا از بار چمن مانند مرغ آشیان گم کرده سرگردان کوی حرمان میسیقه
باز بهزار نوا صوت کامرانی در اطراف باغ بلند آوازه ساخت
و فاخته زار که از حسرت دارالملک گلشن کوکوزنان هیکشت بطوق
بندگی سرو گردن برافراخت رسول نسیم بهار با هدیه مشکبار از جانب

دارای فریدون فر نوروزین بار وصول بهار تخت گلزار گشته و توران
زمین چمن هترکنار جیش قوای نامیه بتصرف قزلباش گل درآمد خوار زمیان
دی که خارتگران صحن چمن و یغمائیان دار الملک گلشن بودند سر به پوستین
نکشای کشیدند و از نگاه چشم تنگ شکوفه و از بهار رنجیاگری
کوشیدند گلهای نافرمان فرمان بری اشجار بیار کهند و اتراک صحرانشین
ریاحین دسته بدسته روی اطاعت بدربار سلطان بهار آوردند
و سلطان یاقوت افسر گل بر تخت زمرد فام گلبن تکیه زده بزم
خرمی و شگفته طبعی بر روی جگر گوشکان گلشن آراست و ملک نیاز
غنچه فتوحه هزار ابروی لشکر ربیع گشوده از خزانه مستقبل باب فراغ
گردیده جهت گلزار زر رستن گلهای لاله عباسی بشدر عباسی شد
و همچنین از ابتدای کاره مشعل عالم افروز این دولت نادره از پرتو انوار
تائید الهی روشن و برجهت حال جهانیان ضیا افکن
شده طریقه مرضیه آنحضرت آن است که هریک از گردن فرازان
ه باین دولت خداداد سرکشی بر آورده عاقبت بر دربار زدر قباب
هیزدال شاهنشاهی از پا درآمدند ایشان را باز از عین مروت دستگیری
لطف بر صدر کامیابی جامینهند درینوقت که خدایار خان اگیر در سلسله
تقدیر شده بود عاطفت خسروانه در کام بخشی حالت دو شمن پرسر

بهانه است باو

بهانه است باو از در اطاعت درآمده بحکم فتوت ولایات
سند و تهتار را لبه قسم القسام و لگه تهتهار را با بعضی از محال سند
سنجدابار به مرحمت درباره شاه مقلی خان ملقب و مخاطب و سرافراز
ساخته شد و کمیت سند را به بلوچستان الحاق داشت
بهجت خان حاکم بلوچستان عنایت و شکارپور را با بعضی از مواضع
سند که در جانب علیا واقع شده بخوانین داؤد پوتره تفویض
و قامت ایشان را بخلاع نوازش و اصطناع از ارشند و حیات الله
خان ولد زکریا خان ناظم صوبه لاهور و ملتان در سفر جهان آباد از ملازمان
رکاب اقدس به نیابت والد خود بصوبه داری ملتان فایز شده
درین اوقات بموجب امر جهانگیر مجدداً در لارکانه بخدمت اقدس
پیوسته از سفر عمرکوت نیز طریق ملازمت بجمیع از حلقی به مرکب
منصور از لارکانه عازم عمرکوت میشد فرمان همایون بنام زکریا
خان صادر و بموجب حکم اشرف اندروز عتبه سعادت
شمول و والد و ولد از حضرت خسروی بعز حصول مأمول موصل گشته ربکا
التفات حضرت محمد شاه تأکیدات موکده و سفارشات بلیغه فرموده
نواب حیات الله خان را استدعای غلامی خدیو گیهان غلام نجف
بود و از شاه نوازخان مخاطب فرمودند رخصت انصراف یافته شد

در آن مکان عریضه از جانب تقی خان بیگلربیگی فارس رسید که آمدن
بسمت سند صورت تیسیر پذیرفته دارد کیچ و مکران فور انجا ملک
دینار خان حاکم انجا در مقام قلعه داری و سرکشی برآمده موجی الیه فوجی را بر سر قلعه
او تعیین نموده براو مسلط و او را الحلقه در آن قلعه بنا بر استیلاء عزابات را
از روی دریا به بندر عباس برگردانیده و خود در کیچ و مکران توقف دارد حکم
والا صادر شد که چنین کار رسند بدرجه اتمام و اکمال رسیده باشد قشون را
مرخص ساخته باستعجال وارد درگاه فلک مثال شود و چند روز مهمات
آن سرزمین و انجام امور آن عرصه سپهر اثر بین پرداخته شد هر چند
که کامیابان کام رس جهانبانی ده کلید باغ کامرانی عرصه جهان در دست
باغبان اقتدار ایشان است بهیچ وقت از لذت اندوزی میوه‌های
رنگارنگ مستلذات جسمانی و سیر بستان سرای مشتهیات
نفسانی فارغ نمیشند اما چیزی بیشتر از سایر حظوظ مرغوب طبع
این خدیو کامیاب میباشد و یکی از جنس فواکه خربزه است که با آن
رغبت تمام دارند چنانکه در ایام توقف در بغداد در کاریز عباس آباد
هرات که فالیزان را رتبه منزلت بفالیز تمامی بلاد داشت خربزه به بغداد
می‌آمده و در اوان رایات فیروزی آیات در ممالک هندوستان
میوه از بلخ و هرات و مرو شاهجهان این قافله حلاوت

در راه وجهل بارکه

در راه مطایای کوه پیکر از خربزه‌های آن بوم و بر بار گشته چاشنی بخش
ذائقه خرد و بزرگ بندگان درگاه بود دیگر اسب خوبست که برخی را بیش
ریاضت کش طبع همایون پیشتاز چنین اسبی مفهوم آشنا و بیگانه معلوم
است دو هم گشته فرمان دهان اطراف اسپان تازی نژاد سال
پیشکش ام کاروان پیشکشهای خود ساخته بخدمتش تقرب میجویند و تابستان
خواتین مسجده گاهش توصل میپابند در ایام توقف موکب والا
در سند فرستاده شاه والا جاه محمد شاه باتحف و هدایای مرغوب والا
درگاه جهان پناه گشته چنین شاهزاده رضاقلی میرزا نیز در خلال آن حالت
اسپان ممتاز و والی بلخ نیز لوباده خربزه برسم پیشکش انفاذ حضرت
خدیو کیهان فراز نموده بود چند سر اسب کوه توان بار دیست شتر بار خربزه بلخ
بجهته سرکار پادشاه والا جاه ارسال شد و فرستادگان آن دولت را معزز ساخته
رخصت انصراف دادند گفتار در بیان انصراف موکب اقدس
بکابل و عزیمت تسخیر ولایات ترکستان بعد از انجام کار هند و فراغ از نظم مهمات
سند میان همت بتسخیر ممالک توران بسته فرامین قضا آیین بنفاذ
پیوست که از جمیع ممالک محروسه اسب و اسباب و اسلحه و ملبوس بجهته غازیان
نصرت نشان و تدارک سفر ترکستان در هرات حاضر نمایند
چنین شاهزاده رضاقلی میرزا به نیابت سلطنت و ایران مایش بود در آن

آقوان بموجب امر اقدس در طهران که وسط معموره است توقف داشت
که هم ایام قشلاق را در آنجا بنهایت میرسانند و هم مهام ملکی را پیرایه انجام
میکرده‌اند مقرر شد که شاهزاده با قشونهای خود در رکاب بموکب والا پیوسته
شاهزاده کامکار را از ارض اقدس از برای ملاقات همراه بیاورد و در
سیزدهم محرم هزار و صد و پنجاه و سه مطابق پیچی ئیل اعلام جهانگشا بعزت
و کامرانی و شکوه سلیمانی در للار کاه آسمان گشته از راه سبزوار و داروشان
و توشیح متن اعمال بجوجستان عازم نادرآباد در روز پنجشنبه هشتم ماه
صفر چمن خوبان را که در حوالی نادرآباد واقع است مضرب خیام غرو شان
ساختند و ایام سفر میمنت اثر هندوستان از روز حرکت
از نادرآباد که غره شهر صفر هزار و صد و پنجاه یک بود تا ورود بانجا دو سال و هشت
روز و مدت حرکت از شاه جهان آباد تا ورود بنادرآباد یکسال کامل
اتفاق افتاد و چون بنحوی که سبق ذکر یافت در حین توجه رایات نصرت
آیات بجانب هندوستان در پشاور خبر طغیان لزگیه جار و تله
و سانحه مرحوم ابراهیم خان بعرض اقدس رسیده در آنوقت عزم
انتقام و پیشه انطایفه ملحوظ خاطر اقدس بود بعد از ورود موکب والا بنادر
آباد غنی خان افغان ابدالی بیگلربیگی نادرآباد را با قشون ابدالی از سفر
ترکستان معاف و مقرر فرمودند که در ابتدای نیران از نادرآباد روانه

برادران دو موسم ایشان

شیرداران هر موسم شان که کوه البرز را برف گرفته راه قرار بنطایفه مسدود
میگردد به پیشه ایشان پردازند و همچنین محمد خان کوسه احمدلو افشار ارومی چرخچی باشی
با جمعی از خوانین و حکام و پانزده هزار نفر لشکر نصرت اثر خراسان باین
امر نامزد و حکام گرجستان و آذربایجان را نیز بمرافقت و همراهی ایشان
مامور ساختند پس در یازدهم صفر موکب مظفر از نادرآباد در رایت افراز ظفر
گشته روز دوشنبه دهم ربیع الاول وارد هرات و چمن کهدستان یک فرسخی
شهر مقر الویه گیتی ستان گردید چون بسبب شاغل ملکی تاخیری در ورود شاهزاده رضا
قلی میرزا در موعد مقرر بوقوع پیوست حکم والا نافذ شد که شاهزادگان
کامکار شاهرخ میرزا و امامقلی میرزا و علیقلی خان ولد ابراهیم خان که بنیابت
ارض اقدس سرافرازی داشت مقید بورود رضا قلی میرزا نشده زود
وارد هرات شوند و رضا قلی میرزا از راه روزآباد در قراتپه بادغیس
بموکب همایون ملحق گردید شاهزادگان نیز با علیقلی خان در هجدهم ماه وارد
حدیقه خدیو ارجمند و بشرف تقبیل بساط مقدس سربلند
گشتند چون تخت طاوسی که در ایام سابقه در هندوستان سلاطین آنجا
باتمام رسانیده بودند بعد از تسخیر شاهجهان آباد بجواهرخانه همایون انتقال یافته
بود لهذا همت بلند نهمت شاهی در اورنگ نه پایه فلک رایت تزیین
درجه شان خود میدانستند بران تعلق یافته در برابر آن سریری دیگر بهیئت خیمه

که لایق آن شخص ملک شان باشد مکلل بجواهر آبدار و لآلی شاهوار
ترتیب دهند و بعد از حرکت از شاهجهان آباد و بحکم همایون استادان
صنایع کار و مهارت پیشگان جواهر نگار هندی و ایرانی بسر انجام
آن تخت و خیمه گوهرنگار پرداخته و مدت یکسال که ایام راه نوبخت
مزبوره را بهمت خسروانه از لآلی غلطان و گوهرهای درخشان که هریک
باخراج اقلیمی برابر بود بها و صفا با گوهر شبچراغ ماه و لعل درخشان آفتاب
همسر بود در کمال زیب و فر ترتیب دادند خیمه نیز در خور آن مکلل
بمروارید آبدار و گوهرهای شاهوار نقش پذیر انجام یافته شد و به
تخت و بارگاه نادری موسوم گردید روز دیگر آن خیمه و تخت را با تخت
طاوس نصب کرده چند روز مجلس نشاط برروی شاهزادگان آراسته
حمایلهای گران بها و بازوبندهای مرصع بجواهر ثمین که فزون از حوصله قیاس
و تخمین بود به شاهزادگان عالی تبار و علیقلی خان عطا و دار السلطنه هرات
که تختگاه خاقان مغفور شاهرخ میرزا ولد امیر تیمور گورکان بود بنسبت همنامی
بقرة العین خلافت و جهانداری شاهرخ میرزا عنایت و سکه
دار الضرب هرات را بنام نامی آن جناب قرار داده بعد از طی این
مقدمات شاهزادگان گرامی را با نصر الله میرزا مرخص ساختند که سه ماه
در هرات مکث کرده در ابتدای میزان که هوا اعتدال یابد بدرود روانه

ارض اقدس شوند

ارض اقدس شوند پس رایات نصرت آیات در بیست و پنجم ماه مزبور
با صولت بهمنی و سطوت تهمتنی از جولگاه کهدستان حرکت و در کنار ز
کاه که از متنزهات مشهور آن ولایت است نزول در روز یکشنبه غره ربیع
الثانی وارد قراتپه بادغیس گشتند در روز ورود موکب جهانگشا رضاقلی
میرزا نیز با سپاه آراسته در سر راه بسعادت تقبیل رکاب
اقدس بهره ور گشته آن لشکر قیامت اثر دسته دسته بدسته
و جوقه بجوقه در کمال رنگینی و استعداد صف بسته بود که یک یک از نظر
آفتاب اثر گذشته خدمت شاهزاده کامکار موقع قبول و استحسان گشت
و با قبه و بازوبند گوهر سرافرازی یافته جواهر نفیسه و لآلی شاهوار بآن یگانه گوهر
سلطنت عنایت گردید و سه روزی برای انجام مهام سپاه در آن
منزل مکث و از راه مارو چاق و چیچکتو وارد خود عازم بلخ شده در هشتم
جمادی الاولی موضع مشهور بقوشخانه یکفرسخی بلخ مضرب سرادقات
اقبال گشته چون عزیز قتلیق داد خواه سابق با جلادت کیش نقد جان باخته بود
لهذا نیاز محمد قوش بیگی برادر زاده او را بوالیگری بلخ سربلند و بخطاب
خانی فایز و بهره مند و آنهور ابکدای سلطان ولد داد خواه عنایت
فرموده و حکام و عمال ولایات تابعه تعیین و در دوازدهم ماه مزبور بسیر
بلخ و عمارات آن که از منجد ثابت طبع رزین شاهزاده نامدار بود تشریف بعجز چنین

سابقاً هزار و صد نفر و صد کشتی که هزار من بار بر میداشت سردار بلخ ترتیب داده که
در روی آب آمویه آماده کرده بود مقرر شد که کشتیها را از غله و ذخیره پر کرده توپخ
انه را نیز بنقل کشتیها و آن دریای آتش را با غله و ذخیره بیچند از روی آب
روان ساختند و رایات نصرت آیات در هفدهم ماه مزبور حرکت
کرده عازم کلیف کشتیها از روی آب بمعبر کلیف رسیده فوجی از غازیان
بکشتیها از آب عبور و مامور شدند که همه جا از آن سمت آب
در محاذی اردوی همایون راه نورد وادی مقصد باشند در بیست و هفتم ماه نزول
کوکبه همایون بمنزل کوکا که معبر بخارا است اتفاق افتاده در آنجا دلدار حکیم بی آتالیق
که در زمان سابق و دوران اولان عمده امرای توران بود حاکم حصار و
حاکم قرشی و اکثر روسا و عظمای اطراف آب آمویه وارد اردوی معلی و بشرف
آستان بوسی فایز و متقبل خدمت گشته بخلاع فاخره و نوازشات
مختص باشند و از منزل کوکا رضاقلی میرزا را با شش هزار نفر از
لشکر فیروزی اثر بتعیین فرموده برسم منقلای همه جا پیش رفته در چهار
جوی توقف نماید تا موکب همایون وارد شود و علیقلی خان را
نیز بسمت شرقی آمویه مامور ساختند و مقرر فرمودند که همه جا از محاذات
لشکر شاهزاده مرحله پیما گشته از ایلات و احشام آن سمت آنها
هر کس در اطاعه باشند صیانت و متمردین را تنبیه و سیاست

نماید بعد از عبور

نماید بعد از عبور علیقلی خان از آب مزبور جمعی از ایلات گردن بقلاده انقیاد
نهاده و فوجی از جاده اطاعت انحراف ورزیده عازم فرار و معرض قتل
و نهب در آمده آن فوج منصور با اسیر و غنایم موفور وارد اردوی معلی گشتند
و رضاقلی میرزا که بسمت چهارجوی مامور بود چون سکنه آن ناحیه پیش از وقت
بسمت خوارزم کوچیده رفته بودند صیدی از آن طایفه بدام شمشیر
شکاران معسکر شاهزاده در نیامده بودند و در روز چهارشنبه هشتم جمادی الاخر
خارج چهارجو مقر اردوی کیوان شکوه شده بحکم والا در عرض سه روز جسر
متین بر آب آمویه مترتب و افواج قاهره آغاز عبور کرده فوجی بمحافظت
چهارجو و صیانت سر جسر و ضبط جمیع محصولات آن نواحی مامور
شدند و در چهاردهم ماه آنحضرت با غلامان و خاصان بکشتیها که نجاران
هنرمند هندی و ایرانی مشتمل بر نشیمن و عمارات در کمال صنعت
و مهارت ساخته مخصوص آنحضرت نقاشی و طراحی پرداخته بودند سوار گشته
از آب عبور و حکیم بی آتالیق وزیر و مدارالمهام کارخانه سلطنت توران بود
با جمعی از نقباء و اشراف و اعیان بخارا در آنروز وارد اردو و شرف
و به تلثم عتبه علیا و حضرت کورنش مشرف و بخلاع فاخره و نوازشات
خدیوانه بهره مند گشته یکروز در آنجا مکث و در روز دیگر حکیم بی آتالیق را
با رفقای او مرخص فرموده ابوالفیض خان را باشفاق شاهی امیدوار و [illegible]

بدرگاه سلاطین سجده گاه اعلام داد موکب همایون از راه قراکول کوچ
بر کوچ عازم بخارا و در روز یکشنبه نوزدهم ماه چهار فرسخی بخارا مضرب سرادقات
جلال گشته چون ابوالفیض خان قوت مقابله را از خود مسلوب و سپاه ترکمانیه
و اوزبکیه را که درین مدت از اقصای ممالک ترکستان فراهم آورده
بود در جنب چیره دستی شاهنشاهی مغلوب یافت بجز انقیاد چاره ندید با حکیم
بی اتالیق و تمامی خواجه زادگان و نقبا و اشراف و قضات و اعیان و
امرا به جمعیت تمام از در اطاعه درآمدند و روی امیدواری بدربار سپهر
احتشام آورده در یک فرسخی اردوی معلی نزول و روز سه شنبه طرف عصر اذن
کورنش یافته به تقبیل عتبه عالیه فایز و چون از خاندان چنگیزیه و ترکمانیه بود نگین و افسر
سلطنتش باو ارزانی و رخصت جلوس در مجلس همایون یافته به تصیقل تفقدات
خدیوانه زنگ زدای دغدغه و تشویش او گردیدند و بعد از آن جمیع نقبا
و رؤسا رخصت باریافته به شرف باب پیشگاه حضور اقدس و جبهه سای
آستان گردون شان مقدس گشته رخصت انصراف یافته
بخیمه و منزلی که ابوالفیض خان و اتباع او مرتب گشته بود معاودت
و روز چهارشنبه بیست و دویم موکب عز و جاه از آن منزل کوچ کرده
نیم فرسخی بخارا مخیم حشم اردوی محتشم گشته ابوالفیض خان بخلاع
فاخره و بالاپوش طلاباف و کمر خنجر مرصع و اسپ تازی نژاد با رخت

و زین طلا ۱۲۶ م ۱

و زین طلا و امرا و سرکردگان و اعیان او نیز بعطای خلعت و شمشیر و خنجر و
انعامات شایسته بهره مند گشتند و در ایام توقف موکب جهانگشا
با بوالفیض خان لوازم مرحمت فرموده او نیز آنچه لازمه خدمت بود بتقدیم
رسانیده جمع کثیر از ایلات ترکمانیه و اوزبکیه بخارا و سایر ممالک
توران سواره و مسلح آورده در نظر اقدس گذرانید و هر طایفه با سر
کردگان خود در سلک غازیان نصرت انتساب انتظام یافتند
و امر والا نافذ شد که ایشان را پیشتر از توجه رایات همایون برده
بخراسان رسانند و چند نفر از بیگلربیگیان عظام و خوانین را با فوجی از
لشکر ظفر اثر روانه سمرقند فرموده از ترکمانیه آن نواحی جمعی را بملازمت
رکاب اختصاص ملحق و از راه چارجو روانه خراسان شوند و به همه جهت سی
هزار نفر از ترکمانیه اوزبکیه بخارا و سمرقند و باقی ممالک توران از کامیابان
خدمت رکاب و شرف اندوزان ملازمت اردوی همایون انتساب
گشته بسمت خراسان مامور شدند و در پانزدهم رجب تاج بر تارک
بر دوش ابوالفیض خان بخلعت آفتاب طلعت زینت امتیاز
و اعتبار و فرق مکلّلش بافسر گوهرنگار به زیور افتخار زینت یافته بسمت
شمال از رود آمویه و ماوراءالنهر باو مرحمت و چارجو و باقی محال جنوب
آمویه را ضمیمه ممالک محروسه فرمودند و بدولت علیه نادریه متعلق باشد

چنین پادشاهان سابق توران ترکستان ابا عن جد بخطاب خانی مخصوص بوده اند از فرط مکرمت
تارک نام ابوالفیض خان را بافسر شاهی سربلند ساخته شاه ابوالفیض خان
خطاب فرمودند و حکام تمامی ولایات ترکستان بتعیین فرمودند جمعی را از ذوی الاقتدار
بدرگاه سپهر اشتباه آمده متعهد خدمات شده بودند باز بدستیاری عنایت
شاهی در مکمن حکومت تمکن گرفتند و چون علیقلی خان که بشرف برادرزادگی
آن حضرت سربلندی داشت دران سفر از سعادت اندوزان حضور والا
بود در خاطر اقدس خطور کرد که دره از صدف دودمان چنگیزخانی در سلک ازدواج
او در آید ابوالفیض شاه این معنی را مایه مباهات دانسته بقاعده و قانون سلطنت
و راه و رسم ترکمانان دوشیزه مقصوده شبستان عصمت یعنی صبیه دیگرش
که در حجله عفاف پرورش دیده و در سرا پرده عصمت متواری بود بنور خیر اثر
خوارزم آن مخدره خاندان چنگیزخانی در سلک حرم محترم انتظام داشت
چون معروض شده جماعت لکزیه بود که در صدد کامیابی بعضی از افاغنه آنجا قدم
از جاده صواب بیرون گذاشته اند لهذا طهماسب قلیخان جلایر را
که چاکر قدیم این دولت ابد پیوند بود بسرداری تعیین و زمام اختیار
ممالک شمالی اتک را از قندهار و سند و پیشاور الی تبت که
از هندوستان وضع و باین دولت خداداد انتقال یافته باو تفویض
و جمعی از بیگلربیگیان و حکام و افواج قاهره رزم آرایان بهرام انتقام را

با او مامور ساخته

با او مامور ساخته روانه فرمودند و از راه حصار رفته قشون ترکمانیه و اوزبکیه انجا را
که سرگردگان طوایف انجا متعهد انجام آن شده بودند ملازم گرفته روانه خوارزم
و از انجا روانه مقصد گشته به تنبیه آن سرکشان بپردازند و الصوبه داران کابل
و سند و حکام الولایت فرمان مطاعه صادر شده بود به دستور سابق
در شغل خود مستقل و مستقر و تابع امر و نهی سردار باشند و مقرر شد که زکریاخان
صوبه دار لاهور و ملتان از انطرف آب اتک و سردار مزبور از اینطرف
باهم رسم اعانت و طریق موافقت مسلوک داشته آنچه متضمن خیریت دولتین
باشد بعمل آورند در بیان توجه موکب اقدس بتسخیر ممالک خوارزم و دیگر
دیار و اتفاقات [illegible] چون در ازمنه سابقه سرحدات خراسان اکثر اوقات
دست فرسود تطاول و پایمال ستم اوزبکیه و ترکمانیه خوارزم شده الولایت
خراب گشته آن گروه و بقصد قصاص و انتقام ازان جماعت مکنون ضمیر خدیو
دارا شکوه میبود خصوصا درین اوان که ایلبارس والی انجماعت در غیبت
موکب همایون سر از گریبان زیاده سری برآورده قدم بحدود خراسان
گذاشته بود همت والا نهمت به تسخیر و تدمیر آن مملکت کمال تعلق داشت
بعد از انتظام ترکستان در شانزدهم ماه رجب موکب فیروزی حسب از چارجو
بچارکوچ که منزل بمنزل عازم خوارزم و بدلند و دوکوله قلعه سی که تا سرحد لنفه
ساعت مسافت دارد با نهایت مستحفظان چنزیما مع علیه رسید که تمامی

ترکمانیه خوارزم لشکر دیگر محمد علی اوشاق بابا ذریکیه آنجا اتفاق که جمعیت داشته‌اند
تمام و ارتش فرنجی چارجو شده اند خدیو بلند اختر مجرد رسیدن این خبر به
وارغوق را مامور ساختند که کوچ برکوچ متعاقب عازم شوند و خود با فوجی منصور هنگام
شب سوار و راه نورد و لوی یلغار گشته بیکساعت از روز گذشته از جسر
عبور و آن روز با نتظار گذشتن افواج قاهره در ناحیه چارجو توقف و روز
دیگر که بیست و یکم ماه مزبور بود بعزم تنبیه آن جماعت اعلای لوای خورشید
ضیاء که بود از ظهر آن روز ده علامت و گرد سپاهی سپاه خوارزم معلوم
گشته خبر نجات قاآن بحر دیر رسیده متواری شد که غازیان شیر با شتاران ده
مقدمه جیش معسکر نصرت اثر و پیشرو لشکر شیخ ظفر نهیب با جماعت
دراو نجیه ایشان را از روی صرفه و جزم به دستبازی مشغول ساختند تا حضرت
ببر دقت ایشان رسیده دست بازی آنحضرت ببر بازی انجامید پس ضد لو
بهادر از قول همایون جدا گشته با فوجی از یکه تازان گزین و جانبازان
موکب ظفر قرین بمقابله تکاور انگیز متهور شدند تکمید آن اسب فاصله
مانده بود حصار ثبات و قرار آن طایفه مانند دیوار شکسته ده نهوار
لطمه سیلی از پا در آید بزدرو صدمه در دوان سیلی شکست یافته روی بر تافته
دلیران جرار تا عبدالهی فرمان شاهنشاهی تعاقب ایشان نموده
جمعی از ایشان را از تیغ شمشیر تابناک حسن و خار زنند تا در گرفت و سر

وزنده بسیار

وزنده بسیار به پیشگاه عرض نمودیت و بعد از آن که تیغ شیر دلیران آن طایفه
گردن کشان را از سر دالکه بسیاری را روانه دیار عدم ساختند روز دیگر
در همان منزل که تا چارجو شش هفت فرسخ مسافت داشت برای ملاحظه
سر و انتظار مه توقف در روز نسیم عطف عنان لکه دار دارهی جایون گشته و چون
رضاقلی میرزا را شوق دیدن نصرالله میرزای برادر کامکار خود در هندوستان
آمده بود در هرات توقف داشت غالب و ملاقات او را طالب بود
لهذا مرخص گشته با علیقلی خان روانه مشهد مقدس و رایات جهانگشا
با نتظار عبور بقیه سپاه منصور که در عقب مانده بود چند روز در آن مکان
توقف و یکهزار و صد و ده فروند کشتی و قبل از این بحکم والا برای سفر خوارزم ترتیب
یافته بود از توپخانه همایون و غله و ذخیره از حد افزون و خوراک دشمن و دست بود
مشحون گشته از روی آب آمویه روانه حدود خوارزم و کوکبه والا روز پنجشنبه
بیست و هفتم ماه با دبدبه خسروی از کنار آمویه کوچ برکوچ عازم مقصد گردیده روز سیزدهم
ماه شعبان موضع مشهور به دوه بیونا که ابتدای معموره خوارزم است مضرب
سرادقات دولت گشته چون ایلبارس خان و اهالی خوارزم تمامی اذربکیه و ترکمانیه
دشت خوارزم و اراما را جمع در قلعه هزاراسب که تا دوه بیونا سه
فرسخ مسافت داشت مستعد و مهیای قتال گشته ده روز در دوه بیونا
مکث واقع شد که شاید ایلبارس از قلعه بعرصه جنگ گذارد و صورت

تا رفت افواج آنحضرت در دوه بوتا را قورغان ساخته کشتیها در خاک برزایده
و اعزوق از هر زا در آن منزل گذاشته روز شانزدهم بجانب هزاراسب
نهضت و نیم فرسخی قلعه را مقر اردوی در مجوی فرنهر نموده معلوم شد که ایلبارس
با جلادت کیشان پیاده بر قلعه داری پیش آمده چون قلعه مزبور مشتمل بر
خاکریز محکم و حصار استوار و مستحکم و آب آمویه اطراف آن را احاطه
داشت یورش بردن قلعه را از رویه حزم ندیده لهذا خدیو کشورگیر بکار
قلعه پرداخته روز دیگر لوای جهانگشا را بجانب خیوه پایتختگاه ولایت خوارزم
و وسط مملکت بود نهضت دادند که شاید از این معنی سلسله جنبان حرکت
ایلبارس گردد بعد از آنکه کوکبهٔ منصور یکمنزل حرکت نمود ایلبارس نیز از هزاراسب
برآمده از کنار آب آمویه عازم آن سمت شده هرچند از استیلای
خوف از کنار آمویه دور گشته جرات مقابله نمی‌کرد اما طایفه یموت
و تکه و باقی ترکمانیه آنولایت که به بیخردی در پایه سری متعادل بودند بعزم دستیاری
با جرات پیش گذاشته آنحضرت نیز میمنه و میسره و قلب و قول را بهمان
ترتیبی که داشتند از رفتار باز نداشته خود بهمراهی سعادت و اقبال با فوجی
از جانسپاران جلادت پیشه و تیرنگاران درست اندیشه سر راه را
بر آنجماعت گرفته سر و زنده بسیاری بدست تیرنگاران افتاده بقیه از ضرب
دست غارتیان فیروزی طراز رو دیوان گردن فراز سر خویش برگرفته

با ایلبارس پیوسته

با ایلبارس پیوستند ایلبارس از بیم هماجای یکشب و یکروز خود را
بقلعه خانقاه که از قلاع خمسه خوارزم و مابین هزاراسب و خیوه واقع بود رسانیده
لشکر خود را در خارج قلعه فرود آورده نصب خیام اقامت کرده موکب همایون
آنروز در همان جنگگاه مکث و روز دیگر صبح بر سر خانقاه حرکت کرده
سه ساعت از روز گذشته حوالی قلعه جلوه‌گاه اشهب ترکتازی دلیران گشته
ایلبارس نیز با یکجهتی زیاده از حد ازبکیه و ترکمانیه و توپخانه که داشت ناچار
از در ستیز و آویز درآمده غازیان موکب فلک‌نشان باشاره آنحضرت
جلوریز بجمعیت آن گروه تکاور انگیز گشته بعنایت حضرت آفریدگار
و اقبال بی‌زوال شاهنشاه جهاندار از طایفه یورشی برداشته جمعی از ایشان را
طعمهٔ شمشیر شیر روانه دیار فنا کرده بقیه آنجماعت که در حوالی ایشان تا خیز بوده
داخل قلعه گشته از همان راه فرار رو قشون نصرت نمون ایشان را تعاقب
نموده جمعی را نیز در اثنای گریز عرضهٔ تیغ هلاکت و سر و زنده بسیاری اوزبیه نیزه
دستگیر و فتراک ساخته و ایلبارس با ازبکیه در قلعه متحصن گردیده پیادگان هجوم
از چهار طرف بیورش مامور گشته فی الفور تمامی اسباب و خیام و توپخانه و اغنام
و اموال ازبکیه و جمعی از سپاه و رعیت ایشان را که در بیشه حاجی و خارج قلعه
خیمه‌نشین بوده بدست آورده شیر حاجی را اتصرف کرده پس چون الهای آسمان
رفعت ترتیب داده توپخانه رعد آوای اژدر دهان و خمپاره‌های ستاره

خرمن هستی‌شان را بسان شعله برق فرو سوز صبر و توان و خانه افروز حال
قلعگیان ساخته و نقابان چابک‌دست از چند جا بکاوش زمین و حفر نقب
پرداخته دیوار قلعه بضرب توپ قلعه‌کوب ویران و نقبها به برج و حصار رسیده
و گریبان گشته غازیان جلادت قرین و دلیران بهرام کین مهیای یورش
گردیدند اهالی قلعه چون خود را از هر جهت در ورطه بلا دیدند اکثر از روسای اوزبکیه
ارباب استیمان برآمده دست و چهارم داره در درگاه جهانبان شاه و ایلبارس
باوصف اینکه کشتی خود را تباه و روز دولت خود را سیاه می‌دید باز
با اعوان خود بر جاده ضلالت باقی و از در آمدن تعلل میورزید روز دیگر او را
باشاره اقدس روسای اوزبکیه که با او اتفاق داشتند خواهی نخواهی از قلعه
در آورده در موقف معدلت حاضر ساختند هر چند در رحمت شاهی اقتضای
عفو و اغماض نمود اما اجرای تیغ سیاست را بر دشمن زبون روا نمی‌داشتند اما چون
در حینی توقف موکب همایون در بخارا شاه ابوالفیض شاه افراسیاب جاه
توران بحکم اقدس چند تن از معتبرین اوزبکیه را نزد او فرستاده او را بر ایلیت
و اطاعت دعوت نمود حین عزیمت موکب اقدس بجانب خوارزم
از چاربو نیره نفر خواجه زادگان انجا را برای اتمام حجت نزد او فرستاده
بود نرسیده الیه انها را عرضه شمشیر سیاست ساخته بود لهذا فرمان قهر
شاهنشاهی بحکم عدل از در دادخواهی در آمده او را با بیست نفر از روسای

التزام ادعیه

اشرار که در جمیع مواد همداستان او بودند بیاسا رسانیدند
و والیگری طاهرخان نواده ولی محمد خان چنگیزی که با سلاطین توران
زمین نسبت عمی و در حضور ملازمان این دولت ابد توام بود عنایت و تالیقان
موافق ملول با آن مملکت تعیین فرمودند و از غرائب امور اینکه بابر حیف
حکم نهب قلعه شهر گشته فوجی از حاله و سایر الناس از روی همایون
بر جانب قلعه شتافته به آهنگ تاراج خانقاه که نزد ایشان است
معلوم رای جهان آرا گشته سی نفر از مرتکبین را در دروب کشک خانه
بحکم والا گردن زدند چنین سابق برآن ایلبارس تقراق و آرال که فرستاده
استمداد کرده بود ابوالخیرخان والی قزاق با فوجی از قزاقیه و اوزبکیه آرال
بقلعه حیوه که دارالملک خوارزم است شتابان وارد گشته چون حالت ایشان
متزلزل دیدند عریضه اخلاص آمیز مشعر بر اظهار اخلاص مندی روانه کرد و فاق
بمصحوب چند تن از کسان خود روانه دربار خدیو آفاق و بلاد آن در رباب
علیه و آدم فرصت جسته و چون بجو بر آمده بود و بزور طاعت و فرمان برداری
فوق طاقت آنها بود توسن گریز را بمضمر الفرار مما لا یطاق زده بجانب
قزاق شتافت این خبر که بسمع اقدس رسید رایات جهانگشا بسمت
خیوه حرکت نمود چون قلعه مزبوره بمتانت مشهور و در آن قلعه اوزبکیه بسیار
و ذخیره و جمعیت موفور بود اوزبکیه آنجا پیش از وقت تعبیر و پیکر اطراف

قلعه را آب بسته با عقلای خود راه بر غازیان جلادت پرور که از دریای
آتش تندتر از صرصر می‌گذرند مسدود نموده بودند لهذا ابواب مخالفت
گشوده پس خارج قلعه بمضرب خیام سپهر احتشام گشته اطراف قلعه
محصور و مقرر شد که انهار خندقی که آب را از کنار قلعه بحر اجاری سازند
مامورین بانجام این امر در آن همت بر کمر بسته در عرض سه روز اطراف
قلعه را آب بستند کام مردم قلعه‌گیان و حوالیهای که در آن شکوه انجام یافته روز
چهارم گلوله توپ و خمپاره را از چهار سمت فرو ریختند و دود از نهاد
قلعه‌گیان بر انگیخته شد چون آن طایفه خود را بجای آب در بحر آتش غوطه‌ور دیدند
هنگام عصر طالب امان و با کلید قلعه وارد درگاه سپهر بنیان
مورد عفو و امان گشتند پس حضرت ظل اللهی چهار هزار نفر از اوزبکیه
کاری و جوانان عتیق سواری قلاع قلعه سان دیده انتخاب و ملازم رکاب
نصرت انتساب ساخته بخراسان مامور و محصلان شدید از کمین جلال
تعیین و تمامی اسرای در عهد سلف از ولایات خراسان بخیوه بوده ذکوراً
واناثاً جمع کرده بهر یک از خویشان و اقربای ایشان که حاضر بودند سپردند
و همچنین بقا جمعی از طایفه روسیه گرفتار قید اسیری اوزبکیه شده بودند
ایشان را نیز مرخص و با زاد و راحله روانه مقصد ساخته و عدد اسرای
خراسان هیجده هزار نفر می‌شد که از آنجمله چهار هزار نفر را از نهاد در قلعه

خیوه میسوز

خیوه میسوز حضرت ظل اللهی بارکش و دواب جهت ایشان مقرر و جیره
باکول و رد جه ایشان معین و روانه خراسان ساخته در قلعه در چهار فرسخی ابیورد
در محلی موسوم بچشمه صلحان بمعماری همت بلند و سرکار زینت ارجمند بحضرت
احداث شده بود سکنی و قلعه مزبور را بخیوه آباد موسوم کردند و چند روز بانتظام
امور خوارزم و انجام مهمات آن ولایت پرداخته چون گذاشتن لشکر در نزد
والی باعث تحمیل سکنه و اهالی می‌شد لهذا تمامی روسای خوارزم متعهد
خدمات آن ولایت و متقبل ادای لوازم ایلی در طاعت گشته خدیو جهان
نیز والی را بعد از آن در آن مملکت گذاشته در هفدهم ماه صیام از خیوه
صرف زمام نصرت فرجام گشته در چهارم شوال وارد چارجو شدند و ابد از
دربو اول بیه منصور بچارجو حکیم باتالیق که مشار الیه و متعهد حالت شاه ابوالفیض
خان بود از جانب شاه افراسیاب جاه با عریضه و پیشکش وارد
و شرف اندوز تقبیل عتبه علیه شاهنشاهی و بعنایت خدیوانه مباهی
گشته رخصت انصراف یافت و از آنجا رایات جهان گشا
بجانب مرو نهضت فرموده در مرو نثار محمد خان والی بلخ با حاکم اندخود
و اکابر آن مملکت حسب الامر آمده سپس سیاسی نیاز خود را ب
ضبط و ربط ملک او امر علیه از موقف اعلی صادر گشته مرخص
گردیدند و موکب والا از راه کلات و مباب و کرکان رسیدند قدم

آنحضرت را متوجه مقصد گشته بزاد و رود مشکلات هر چند سال بقا بحکم همایون
عمارات عالیه و ابنیه رفیعه ترتیب یافته بود اما مجدداً طرح بازار و چهار سوق و حمام
و مسجد و کحینه فرمان اعلی نافذ شد و کارگذاران در اتمام انها سعی جمیل
بظهور رسانیدند از انجا بیگلربیگی و عمال بخیوه آباد تعیین و برای هر یک
از سکنه انجا که پیشتر اسرای خیوه بودند سررشته معین و امور انولایت را
منتظم فرموده ازراه عشرت آباد و خبوشان وارد دارالکان و چند روزی
بسیر نزهت سرای آن مکان پرداخته در اوایل شوال وارد ارض اقدس
و شرف اندوز زیارت پادشاه کشور ولایت و ارتضا سلطان ابوالحسن
علی ابن موسی الرضا رضی الله عنه گشته و چون بعد از فتح هندوستان قندیل
مرصع مینا در قبه مینا سای سپهر طلعه برقبه مینای ماه و مهر منیر دو همچنین بعد از
تسخیر ترکستان منقل طلای گوهر نگین مرصع بجواهر ثمین ترتیب یافته نذر
روضه رضیه مقدسه رضویه کرده بودند وضع هر یک در مکان موضوع له فرموده و در این
ایام توقف اینکه قبل از ورود موکب والا بارض اقدس فرستاده از جانب
پادشاه والاجاه هندوستان با اخلاص نامه و تحف و هدایا و چند
زنجیر فیل آمده در ارض اقدس توقف داشت بعد از چند روز باریافته
بپیشگاه حضور و هدایا را از نظر اقدس گذرانیده تفویض پرگنات و محال
متعلقه به تهتها و صوبه کابل در سمت جنوبی و شرقی دریا واقع و موافق

عهدنامه بین

عهدنامه بین الدولتین بپادشاه والاجاه هند تعلق داشت رسانیده
توضیح این مقال آنکه بعضی از پرگنات واقعه در سمت دریای
اتک در ازمنه سابقه بمصارف افواجات کابل مقرر بود و چون در
ولایت طرفین رود اتک فیمابین دولتین محدود و معین میشد پرگنات
مزبوره چون در سمت شرقی اتک در صوبه لاهور واقع بود مناسب این
دولت روز افزون حواله شد که بعد از مدت مزبوره بدولت علیه
گورکانیه متعلق باشد و همچنین بعضی از پرگنات آنطرف آب متعلق به تهتها
و سند میسوه ناصرخان ناظم صوبه کابل در حین انصراف موکب
همایون از هندوستان عرض داشته تمنا نمود که پرگنات مصارف کابل
بطریق استمرار بدولت علیه نادریه قرار گیرد و مسئول او در دولت
شاهنشاهی توقیع قبول یافته این سخن بانهای معتمدان بپادشاه والاجاه محمد
شاه رسیده بود از آنجا که آنحضرت نقاوه دودمان بزرگ دوستداری
بودند در ازاء حقوق عنایاتی که از اعلیحضرت شاهنشاهی بدولت ابدپیوند
گورکانی بعمل آمده بود این را فوز عظیم دانسته برای مزید التیام بصوبه داران
لاهور و تهتها و سند فرامین مطاع نوشته مقرر داشته بودند که
پرگنات مزبوره را مداخل آن که از صد و بیست هزار تومان متجاوز است
از ممالک هندوستان وضع و علاوه تهتها و سند وغیره داخل صوبه

و قدرت شاهنشاهی ضمیمهٔ حوصلهٔ ممالک ظل الهی دانسته و همچنین از طرف
قمرالدین خان وزیر اعظم و امرای هندوستان و صوبه‌داران لاهور و
ملتان پیشکش‌های شاهانه لایق بدرگاه فلک‌شان آمده فرستادگان
ایشان بدربار فلک مدار حضرت بار و بنوازشات خدیوانه سرافراز
یافته مرخص بانصراف گردیدند و نیز از جانب طهماسب قلیخان سردار کابل
که مأمور بگرفتن بقیهٔ ترکستان بود عریضه ملحوظ عاکفان سدّه جلال
شد که اوزبکیه قاتاقان سکنه کولات اول بهانهٔ اطاعت را
کلید باب تدبیر ساخته از در حیله درآمده بعد سردار بخیالات فاسده
ایشان پی برده ایشان را پیشهٔ تیغ و جمعی را عرضهٔ تیغ بیدریغ ساخته
ملازم رکاب رسد انطالیه را تماماً انتظام انعقاد داده روانهٔ رکاب
از راه ماهمان روانهٔ کابل شده **در بیان حرکت رایات گیتی‌ستان**
از ارض بخارا بجانب خوارزم چون بسبب بی‌تبیّنی مرحوم ایلبارس خان بیشهٔ ترکیه
جاروتلهٔ خوارزم منظور نظر التفات شاهنشاهی بنهجی که سبق ذکر یافت
از زمان در آن ایام غنی خان ابدالی چپکی رنجار را با زاغنه ابدالی معمور بیشهٔ ترکیه
جاروتله ناخوش شده در این اوقات نیز از تسخیر خوارزم فراغت حاصل شد
فوجی از غازیان نصرت همعنان با سرداران و خوانین نامزد فرمودند
و قبل از آن که کوکبهٔ همایون وارد شیروان دوره رسید شد با فروحش نایره

کرد دار ستغامه کر

کرد دار ستغامه کرد دار را گرم ساختند و لشکر اوزبکیه توران و خوارزم
پیش از حرکت موکب والا فوج فوج بهمراهی آن دریای آتشین موج روانه
آن سمت شده در ماه ارض اقدس مقر کوکبهٔ عز و تمکین گشته بعد از انجام
عیش و نظم جیش اختیار امور عراق آن شاهزاده نصرالله میرزا تفویض و در روز چهار
شنبه بیست و ششم ماه ذیحجة الحرام ماه چه رایات جهانگشا وقت غروب از ارض اقدس
طلوع نموده چون بسبب عبور و مرور سپاه نصرت پناه اهالی اوزبکیه توران و خوارزمی
غلات راه نیشابور و سبزوار بمصرف رسیده از اتفاقات در آن
روان غلا در اکثر ولایات شیوع داشت و غله و ذخیره در ولایات سر راه
کمیاب بود الویهٔ فلک فرسا از راه خبوشان و دره‌گز ابیورد و مازندران عازم مقصد
گشت در دویم سال هزار و صد و پنجاه و چهار هجری عرابهٔ خبوشان مضرب الویه
عز و شان و مخیم خیام سپهر فرسا گردید **ذکر وقایع تخاقوی ئیل مطابق سال**
هزار و صد و پنجاه و پنج هجری شب سه‌شنبه سیم ماه محرم الحرام بعد از
انقضای ساعت که خازنان گنجینهٔ تقدیر بحکم مالک الملک قدیر خسروانه
برای مجلس تحویل خسرو گردون سریر مهر منیر زر سرخ و سفید انجم را بر طبقهای
سیمین افلاک چیدند و فراشان قضا از ایامیش ریاحین و ازهار دار بار
ب گلکاری در صدر ایوان جهان کشیدند سلطان سیارگان مربع
نشین اورنگ حمل گشته ریزش ابر آزاری بجوش مستی آسیاب

تجلی گل را بانواع سبز طراوت ساخت و جراح نسیم بهاری خراش
گلبرگ و چون تخت نشین سبز زمرد فام چمن یعنی لاله را از بندق ژاله دریافته
بوالهوسیام داد خدیو بهار بعزم انتظام دغستان لاله و شقایق مرکب
صرصر نژاد صبا را از گلبرگ شکوفه زین کرده در پای رعد غبار رانده و دو جای را
که در دلها نمونه کوه البرز گشته بود از این نغمه جشن نوروزی ترتیب یافته
سحاب سرو سهی که بزرگ دغستان لاله زار بود پیکر نیکی قد برافراشت
و هر جای گل سرخ خار خار را از دامن خاطر برفشاند و داو سمی سیاه اندرون
لاله را که در دل ف دی بود کل کرد اردوی ظفر شعار مانند کوکبه سلطان بهار خیمه
بر دامن دشت دکهسار زده عازم مقصد شدند بعد از ورود بسلقان القلاع
در مزاج هوا راه یافته شروع ببارش و آنچه در خس سربسته بود آغاز بریزش
بجهة فقدان ذخیره و علیق تیز علاوه علت گشته چون سبزه و علف پا از دامن
صحرا کشیده مزارع برای جستجوی سلیمانی از خانه مور دانه وام میکرد تا شهرک
گرایلی که پنج شش منزل بوده در ایشه روز وارد شدند و اکثر دواب از فرط
گرسنگی از رفتار باز مانده و بسیاری از اسباب اهل اردو در چنین عبور
از آنها بباد فنا رفت از آنجا رهسپر شدند تا بازخای قرینا دهر فرانی را
بهاری در آستین میرسیدند بعد از ورود شهرک گرایلی که در صحرا چون
دامن گلچین لبریز سبزه و ریاحین بود اردوی همایون را اتفاق فصل و ایام

عسرت وتعب

عسرت وتعب زیاده شده هر روز خدیو هفت اقلیم بنای حرکت را
بیکفرسخ و نیم قرار داده تا یازده طی مسافت میکرد چند روز جانب شمالی
رود گرکان مضرب خیام ظفر احتشام گشت تا دواب از کار مانده بحال
آمدند در آن مکان عریضه خوانین و سرکردگان که مامور بجار و تله بودند بنظر اقدس رسید
مشعر بر اینکه سرپنجه اقبال قوی و نیروی بخت بیزوال خدیو جهان آن طایفه را
گوشمال بلیغ داده ابواب دمار و هلاک بر روی ایشان گشادند توضیح
این مقال آنکه لزگیه جار و تله بتغلب و تهور معروف و بعضی در لکزی موصوف
و نشیمن ایشان در سمت جنوبی کوه البرز واقع گشته و آن کوه از جبال مشهوره جهان
در بلندی و رفعت سرکوب چرخ گردان است خوانین و سرکردگان بعد از آنکه
از موقف اعلام رخص گشته شدند در پانزدهم ذیحجه وارد کنار رودخانه قانق شدند و آن
طایفه سه موضع را که موسوم بجار و خارج و غزی بر باشد استحکام داده در هر جا راه بر
غازیان گرفته بجنگ پرداختند در سنگر اول که جار بود غازیان زور آور
گشته جمعی از آن طایفه ناچار جمعی از ایشان هدف فنا گشتند چون سمت شرقی کوه در تصرف
لزگیه بود آن طایفه تاب مقاومت نیاورده جار را خالی و بجارخ رفته بنای پرخاش
گذاشتند بعد از چند روز در خارج محاربات عظیم و جنگهای متوالی بوقوع
پیوست جمعی از ایشان بقتل رسیدند و تتمه بحوز البسنکر سیم که در فراز
کوه واقع شده بود کشیدند و مشغول جنگ شدند و آن مکان بسیار صعب

مشتمل بر بیشه و درخت که بالای کوه اتفاق افتاده بود مشهور است بدانه اغربر
که اگر پیاده گرم رو در خورشید بر فراز آن صعود کند از نشیب قدم تا نوک و اگر پیک
سریع السیر ماه از قلعه آتش آغاز بالا روی کند خود را از درجه اعتبار
انداخته دلاوران افغان ابدالی داد طلب گشته استدعا کردند که پیش جنگ
لشکر ظفر اثر باشند پس هنگامه در جنگ گرم گشته تا شام از طرفین
جمعی بعرض قتل در آمدند و نیم شب مانند دعای مستجاب که آهنگ
عالم بالا کند بپای مردی جلادت آغاز صعود کرده هر چند از کیه بغلطانیدن
سنگ و انداختن تیر و تفنگ بمدافعه پرداخته شدند دلیران روی پس نکرده
پای پیش گذاشتند اگرچه نفری از دلاوران ابدالی مقتول و زخمدار گردیده اما
بتائید الهی و قوت اقبال شاهنشاهی سنگر را متصرف و چون سمت
شمال کوه مسدود و راه فرار بر ایشان بسته شد جمعی از آن طایفه از غلبه
هراس از کوه پریده بمغاک نیستی رسیدند و بقیه ایشان اسیر و دستگیر گردیدند
مگر معدودی از ایشان از میانه بدر رفته و تمامی اماکن و مساکن آن طایفه در صدمه خیول
معمور عالیها سافلها گشته نمونه قاعاً صفصفاً پذیرش و اثری از آبادی در
آن ولایت باقی نمانده و در ازای این فتح نمایان بیست هزار روپیه
که عبارت از ده هزار تومان باشد بصیغه انعام و خلعت بها در وجه
غازیان و سرکردگان ابدالی عنایت و فرمان مطاع از موقف اعلی بعنوان

بسرکردگان عز صدور یافت و بفاصله سه روز عریضه مجدداً از سرکردگان مزبور
رسید که با زکیه تله نیز مجادله و بر ایشان مسلط و ایشان را تا کنار آب سمور موسوم
بقصور تعاقب و جمعی از ایشان را از شمشیر گذرانیده اطفال و عیال
ایشان را بقید اسار در آورده عرصه جارو تله را که مسکن آن طایفه بود بالکلیه از وجود
آن طایفه پرداختند اما در حین معاودت بحکم قضا برف و صاعقه دمه روی داده
قریب به دویست نفر از غازیان میان برف تلف شده پس موکب
جهان گشا از کنار گرگان حرکت و از خارج استرآباد عبور کرده وارد اشرف
مازندران و سه روز آن مکان مهبط عز و شرف گردیده از آنجا از راه سواد کوه
عازم مقصد گشتند و از سوانح حیرت افزا اینکه چون ولایات مازندران
تمامی جنگل و بیشه و در مازندران پادشاهان سلف جنگل را تراشیده خیابان
احداث کرده و شارع منحصر بهمان خیابان است اعلیحضرت شاهنشاهی در اوان
جنگ و کارزار بهمی بود اکثر اوقات بقرق با حرم محترم طی منازل فرموده از قلعه
سرایان و همیشه کشیکان بقرق چکری بوده آن راه را نیز بطریق معهود
طی کرده از پل سفید گذشته پای زیر آب و بهجان و ولاد که از مواضع قدیم بود
شاهنامه نیز مذکور است روز یکشنبه بیست و ششم صفر در مقابله شمس و قمر واقع
و هشت روز قبل از این قران النحسین اتفاق افتاده بود روسیاهی برگشته
بخت در پشت درخت در کمین نشسته عبور آن اقدس شاهی را هدف

گلوله تفنگ ساخته از فاری که تخمیناً بیست قدم فاصله نداشت تفنگ را گشاد
داده از آنجا که حفظ الهی در هر جا حافظ و نگهبان وجود بهمال خسرو فرخ فال
میباشد گلوله رد گشته زیر بازوی راست آنحضرت را بقدر یک
انگشت فراشیده بر شصت دست چپ آمده و از آنجا بگردن
اسپ خورده اسپ بسر غلطید و شاهزاده رضاقلی میرزا در آنروز در سواری
همراه بود خواجه سرایان و غلامان قورچی و همه کشیکچیان رکاب را اخبار داده ایشان
سراسیمه و بیتاب بر کوه و کمر بیشه و جنگل سواره و پیاده گرم جستجو گشته
تا خبردار شدن ملازمان رکاب آن دغا پیشه خود را بمیان جنگل و بیشه
زده بدر رفت چون آن مکان در دامنه کوه و جنگل بسیار انبوه بود اثری بظهور
نرسید از انجا که هر بار و کارهای این کارخانه خداوند یگانه است تا حال
مکرر ازین گونه حوادث در شصت تیرانداز قضا گشاد یافته بسپرداری
الطاف ایزدی از آنحضرت رد گشته در هر این قسم بلایا بهواداری
فانوس حمایت ایزدی غباری بدامن شمع جهان افروز ذات مقدس
نقش نبسته "لیطفئوا نور الله بافواههم و الله متم نوره" القصه از آنجا گذشته بعد از
ورود بطهران رضاقلی میرزا را بعزم ییلاقی از رکاب اقدس مرخص و مامور
بتوقف در طهران گشته مالیات طهران باخراجات سرکار شاهزاده
مقرر گردید پس کوکب همایون در اواسط ربیع الاول وارد قزوین و در آنجا پانزده روز

ازراه قراجه داغ

ازراه قراجه داغ در دوغ وارد قبه دار انجا از راه شاه دره متوجه شدند در
عرض راه تمامی روسا و سرکردگان طوایف ترکیه و زشوامخ جبال البرز
و اماکن صعب المسالک داغستان با دادا شدند بشرف پابوس مشرف
شده در صدد اطاعت و فرمان برداری درآمده هر یک بسر انجام ملازم
و یورغه ما از سر خود بیوه اشند در غره جمیع ایشان متوقف ملتزمان داغستان بود مقر
کوکبه همایون لکرد و از قضایای سانحه در آن مکان بعرض رسید تقدمه انقلاب
خوارزم و قتل طاهرخان والی انجا بود کیفیت این واقعه آنکه سابقا در حین توقف
رایات جهانگشا در خوارزم جمعی از اشرار اوزبکیه و طایفه آرال در سمت شمالی
خوارزم متصل بقزاق میباشند از صدمات جیوش ظفر شعار فرار اختیار نموده
بودند و درین اوقات نورعلی ولد ابوالخیرخان والی قزاق با آن طایفه اتفاق
کرده آمده قلعه خیوه را محصور و بعد از چندی بر قلعه مسلط و طاهرخان را
با بعضی روسای انجا که دم از هواداری این خاقان میزدند مقتول و متقلد ملک
و ایالت گردیده از استماع این خبر شاهزاده نصرالله میرزا را با جمعی از سرکردگان
و افواج قاهره خراسان به تنبیه اشرار خوارزم و استرداد آن ملک تعیین
و حاجی سیف الدین خان بیات و محمدعلی خان قرقلو را از دلاوران صاحب
اختیار رعیات سرکار شاهزاده ساخته دستورالعمل مفصلی در قانون کشور
گشائی و سلاطین خوارزمین میتوانست بود بایشان داده روانه خراسان فرموده

که تهیه و تدارک آن سفر خیر اثر نموده چون در نوروز آن سال در رکاب
شاهزاده ارجمند عازم خوارزم شوند و موکب همایون یکماه در قموق مکث
و خاص فولادخان شمخال و سرخای خان قموق و احمدخان قراقیتاق با جمیع
عظما و اهالی داغستان دارد از همه علیه شرف اندوز تقبیل عتبه علیا
گشته بهره یاب عنایات شاهنشاهی و با عطای خلاع فاخره و اسب
های با اسباب طلا مباهی گشته شد و از ابتدای ماه رجب بعزم تنبیه سرکشان
تاوار که ساکن ایشان در شمال داغستان واقع و به حدود چرکس اتصال
دارد عازم گردیدند و صعوبت راه و سختی مساکن بحدی است که بپای تکاور
اشهب قلم و لکن توصیف آن نتوان طی نمود و تمام آن مرز و بوم
که از ابتدا تا انتها ده الی دوازده روز راه است قطعه زمین سطح نمی باشد
قطع الیقطر ازان بحدی ییلاق است که در تابستان قلل جبال آن
از برف خالی نیست و اکثر اوقات تابستان آنجا با زمستان جای
دیگر لاف میزند پانزده روز دیگر دران نواحی به تنبیه سرکشان و اشرار پرداختند
و از سوانح اتفاقیه اینکه جمعی از جزایرچیان را به تنبیه فرقه لزگیه معمور ساخته بودند چون
جزایرچیان را شخص نابلد بدرقه راه بود در مقام نامناسب مابین کوه پر
برف آغاز جنگ که از فریقین فریق فی الجنة و فریق فی السعیر نموده عرض
هلاک درآمدند و چون موسم عقرب و فصل خریف بود نزول برف

وباران وشدت سرما

۲۲۱ و باران و شدت سرما مانع شده تنبیه ایشان بر وجه بلیغ بعمل آید
لهذا از آن منزل عطف عنان فرموده سرخای نیز با کوچ و بنه خود از قموق
حرکت نموده موکب همایون وارد دربند گردید و چون احمدخان اوسمی را در حین
توجه موکب همایون بجانب تاوار از قموق با جمعی از غازیان مامور
بکوچانیدن خانواری و ملازم لزگیه قراقیتاق ساخته روانه فرموده بودند امر همایون
صادر شد که غازیان نیز حرکت نموده در دربند بموکب همایون ملحق گردند
در عرض راه در حوالی قراغ من اعمال داغستان بعرض خدیو کشورستان
رسید که در حینی که غازیان از قراقیتاق در بیشه و جنگل انبوه بود حرکت
نموده بودند فوجی از اشرار لزگیه و قراقیتاق بتحریک اوسمی از میان جنگل و گریوه
کوه شروع بشلیک تفنگ و غازیان از میان جنگل چون عبور را جمع نمی توانستند
که بهم برآمده بعضی از دواب و اسباب ایشان را لزگیه برده و جمعی
بقتل رسیدند و چون این خبر مروحه جنبان غضب قیامت لهب
و دامن زن نایره سخط شاهنشاهی گشته عزم جهانگشا تصمیم یافت
که چندی در حدود دربند و داغستان توقف و مادام که اشرار آن سر
زمین را تنبیه مطیع و منقاد نسازند لوای توجه بسمتی نیفرازند احکام همایون
عز صدور یافته محصلان تعیین شده از تفلیس الی خلخال و تبریز و اردبیل
از خالصجات دیوانی و غیره غله جهت مسورسات با عراده و دواب

نقل اردوی معلی نمایند و رایات نصرت آیات در پنجم شعبان وارد دربند و در روز
چهاردهم بنه و اغروق را گذاشته با فوجی منتخبه محال قراقیطاق گشته از دربند
تا حد ولایت شمخال همه جا بالجمله فرقه قلعجات محکم ترتیب داده جمعی را بانجا
تعیین فرمودند تمام آن محال در تصرف غازیان بعد در هر جا ده اثری از ترکیه بظهور
رسید پیشه نمایند و روز دهم رمضان مراجعت بسمت دشتک فرموده
فرنحی دربند را جای پرآب و علف بود برای قشلاق اختیار و دوم محرم
بنه و اغروق را با بقیه اردو از دربند احضار و مقرر فرمودند که هر یک از اردو بازار
غازیان خانه از چوب ترتیب داده بتهیه اسباب زمستان بپردازند
و از سوانحات ایامی که در آن توقف موکب پادشاه و جلال روی داده
اینکه سابق ذکر یافته بود که در جنگل مازندران تفنگی بجانب اقدس انداخته بودند
چنین به چند نفر جماعت یا تمیزه در آن اوقات فرار کرده بودند مظنه میرفت
کس برای دستگیر کردن انها تعیین و فراریان مزبور را در حدود اودیه و شاه فلان
گرفته بحضور اقدس آوردند معلوم شده نیکقدم نام غلام دلاور تایمنی باغوای ولد
دلاور که در رکاب فیروزی انتساب بود بقصد این حرکت شده بود آقا میرزا
ولد دلاور را در ازای صدور خیانت بعوض سیاست در آورده چشم نیکقدم اظهار
جان بخشی شده بود او را از هر دو چشم کور کردند و نیز در آن اوقات ایلچی که
از نزد محمد شاه پادشاه والاجاه هندوستان با تحف و هدایا جهة تهنیت

توران و خوارزم

توران و خوارزم وارد و بعنایت خاقانی سربلند گشته رخصت انصراف
حاصل نمود و همچنین نظیف افندی و منیف افندی از دولت علیه عثمانیه بسفارت مأمور
و باتفاق حاجی خان چمشکزک که ایلچی روم بود از دولت عثمانی رخصت انصراف
یافته بود در ماه ذیقعده الحرام وارد درگاه سپهر اشتباه و نامه پادشاه اسکندر
جاه روم را که مشعر بر استعذار از قبول مذهب جعفری و تفویض رکن بود رسانیده جواب
بحضرت پادشاه سابق الذکر مرقوم شد که قبل از اینکه پادشاهی ایران
بسلاطین ترکمان اختصاص داشت بعضی از ممالک روم و هندوستان
و ترکستان داخل حوزه مملکت آن طایفه بود بعد از آنکه باقتضای تقدیر سلطنت
ایران بسلسله علیه صفویه انتقال یافت در عهد آن سلسله بلخ با توابع اوزبکیه و کابل
و توابع بتصرف سلاطین انها و عراق عرب و دیاربکر و بعضی از آذربایجان
بتصرف دولت عثمانیه در آمد چنانکه بطون سیر و تواریخ بران مشحون است
حدود و ثغوری که فیمابین خاقان مغفور امیر تیمور و اجداد خلد مکین آن پادشاه
سلیمان تمکین قرار یافته معلوم پیشگاه دوران که بتایید الهی جلوس بر اورنگ
سلطنت ایران واقع شد قرارداد ضمیر گشت که ان شاء الله وحده العزیز ممالک
موروثه در تصرف سلاطین اکناف است انتزاع و استرداد شود سوای ممالک
متصرفی فیه روم که اولا آنحضرت را بقبول مصالحه تصدیع میدهیم هرگاه صورت حصول
پذیرد و فهو المطلوب و چنین غرض که انتظام رشته ایلیت البته در باقی مواد

مضایقه نخواهد بود ملک و مملکت عثمانی جدا نخواهد داشت و هر گاه مقرون بقبول نشود
کنون مابه را که گذشته بوجه اعلان باز نموده در عالم وحشتی در بلاد توقع داشتیم که امور
خمسه چنین متضمن اصلاح حال مسلمین بود و در حضرت خلیفه اسلام نیز بروجه اتم و اکمل
فیصل یابد خوانکار در عقده امتناع مانده و چنین میانه دست دوشمن حرف گفته ایم و بطلب
حرف خود عازم روم و متوجه آن مرز و بوم میباشیم امیدوار هستیم که انشاالله
تبارک و تعالی از آن سرزمین در عالم مهمانداری از طرف قرین اشرف آن دولت
علیه امور معهود دریغ نکرده و چنین در خلال آن رجوع ارجمند خان ادومی سپهر خود را با نوزده جناب
و حشر خود بر رسم پیشکش با اتفاق چند نفری کدخدایان به درگاه معلی فرستاده کارگزاران
نیز قرین ترتیب با تمام بود آمده اند باین هر حاصل شده با جواب نامه روانه فرموده و از عطایای
خاص جناب مالک الملک لم یزل و قدیم لایزال جلت شأنه با این خبر نو بهار
آنکه در حینی موسم زمستان هر برف و باران لحظه سر رشته نزول از دست
نداده لا ینقطع نیارمیده برشتهای سفید در فضای هوا منج میکرد
از اطراف ممالک محروسه غلات حمل و نقل از راهی معلی میکردند بقدری
جمعیت را زیاده از عدت انجم و کوکب در کوکبه آسمان شکوه موکب نصرت
انتساب میشود و کفایت مینمود هر چند در صحرای مغان نیز چنانکه سابق الذکر
یافت مفاسد سب و رفض را فهمیم و حالا اهل ایران که ایشان نیز
تقسیم قلب خبردار این کالا شده بود اما در اتفاقات برای مزید تأکید

حکم موکد و فرمان

حکم موکد و فرمان شدید خطاب بجمیع بیگلربیگیان عظام و حکام کرام والا درایت
عالیمقام و فضلای گروه با احتشام و داعیان شرع مبین و دانشمندان سالک
حق و یقین و کلانتران و کدخدایان و ریش سفیدان و سرکردگان و قاطبه قاطنین
و جمهور متوطنین ممالک محروسه شاهنشاهی و مستظلان قصر مقصوره دولت ابد
مدت ظل اللهی ارصدور در نسبة الاشتهار که ابی وشیا و رجال تکبیر باین مضمون حکم
شاه اسمعیل صفوی که در نهصد و شش هجری خروج کرده بنابر اغراض نفسانی در میان
اهل اسلام قدح زده بر سر زبانها نغمه بنای سب و رفض گذاشت و باین وسیله
احداث نقض عظیم من المسلمین که لوای شقاق و نزاع افراشت بحدی که فرقه
در مهد استراحت آسایش گزین شده خروج و ماء المسلمین بموج تلف
در آمد لهذا در شورای کبرای مغان در حینی که جمهور امام و کافه خاص و عام ایران از ابواب
همایون ما استدعای تعیین امر پادشاهی میکردند بایشان تکلیف فرمودیم که در صورتی
مسئول ایشان مقرون بقبول خواهد شد که ایشان نیز از سب و رفض
که از بدو ظهور شاه اسمعیل در میان اهل ایران شیوع یافته نکول دارند و تبرا
تبرا نموده فروعات مقلد امام جعفر صادق رضی الله عنه باشند و ایشان نیز بر حسب
حکم اقدس و ارشاد مقدس ترک آثار مبتدعه و سب و رفض کرده
تابع ملت جعفری گردیده بود و ایزای این امر با تیر سریر سروری را بجلوس میمنت
مأنوس اقدس تزیین داده تعهد فرمودیم و عهود خمسه معهود را با علیحضرت ملک رفعت

خاقان البرین و سلطان البحرین خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذو القرنین شاه
اسلام برادر دارا احتشام اعنی سلطان ممالک روم اعلام دان
مطالب را بر وفق معمول هرچه زودتر اتمام سازیم که مقدمات مزبوره
بتایید الهی قریب الحصول و در شرف انجاح و حصول است و در هر وقت
که ساحت دربند مطلع ماهچه رایات فیروزمند و مقر کوکبه آسمان پیوند بود
بتجدید مزید التاکید از برای اطمینان خاطر حقانیت مدار از علامة العلماء مجتهد
الزمانی ملا علی اکبر ملاباشی و باقی علمای کرام که در رکاب نصرت انتساب
حاضر و مقتبس انوار حدیث فیض مظاهر بودند در مجلس خلوت استعلام
فرمودیم همان مراتب سابق را معروض داشتند بناء علی هذه المقال بهدایت
ربانی و الهام سبحانی حکم اشرف از موقف عز و علا شرف صدور یافت
که بنحوی که قبل از این مقرر داشته ایم از سب و رفض محترز و علای جلالة الفضلاء
الکرام میرزا محمد علی نایب الصداره ممالک محروسه را باقطار
ممالک خاقانی روانه فرمودیم که مضامین حکم همایون را بهمه جا و در هر [illegible] القا
و ایشان سمع اذعان قبول و اصغا نمایند و متخلف را مورد غضب شاهنشاهی دانند

ذکر وقایع ایت ئیل مطابق سال هزار و صد و پنجاه و پنج هجری

شب چهارشنبه چهاردهم شهر محرم الحرام تحویل آفتاب ببرج حمل واقع
شده او سمی با اسم دی که بهر رنگ بر جستند گلهای رنگارنگ

رياحين استيلا يافته

رياحين استيلا يافته گلگون قبایان گلزار را از لباس برگ و بار عاری
ساخته بود از ظهور طلیعه سلطان بهار با لشکر بروت از دوغستان کهسار
راه فرار پیمود و قلندر بابرگ و نوای بهمن که در توران زمین چمن عرصه را از قزلباش
آتش خوی گلهای آتشین خالی دیده لوای استبداد برافراشته بود از هجوم
کوکبه قوای ربیعی وداع و بابای تیر نفحه در روز چهارشنبه جشن نوروزی بفیروزی
در رکاب بهروزی و عشرت اندوزی بتقدیم رسید و چون نفس قدسی سرشت
همایون مخمر و معهود که بعد از فراغ امور مملکت روم و انتساق اوضاع آن
مرز و بوم سلطنت ایران را یکی از شاهزادگان گرامی تفویض و خود در کلات
که مسکن قدیم همایون است بنای گوشه نشینی و شاهی عالم معنی عمارت
از آن است که دارند لهذا معماران مهارت پیشه و مهندسان
درست اندیشه و سرکاران سخت کوش و کارگذاران صاحب هوش
تعیین فرموده که در کلات عمارات عالیه و ابنیه رفیعه در رفعت
و اعلا همدوش ایوان سپهر برین و طاق مقرنس رواق چرخ المقیمین
باشد با بیوتات و حمامات و خانات و دکاکین و آب انبارها
که هر سرشت صفاپرور زمزم مزاج سلسبیل اثر احداث و از اطراف
ممالک محروسه شاهنشاهی لازمه و اسباب و لطایف اثواب و فواکه فراهم
و زواهر متعدد از هر جنس مایحتاج و هر نوع چیزی و جنس که کار عظیم القدر را

بان احتیاج افتد برفور مهیا و تدارک ثقل آن نزهت سرای جنت
قرین و بهجت آباد خلد آیین حصن حصین جهان در کن رکین معموره
عالم امکان است نمایند و موکب نصرت اشتمال روز پنجشنبه
بیست و پنجم ربیع الاول که اواسط جوزای آن سال و هوا در موسم اعتدال بود
اولا بیشه اشرار طبرسران را وجهه همت ساخته از سمت دشت کادز
حرکت و آنچه لازمه بود از تدمیر و احراق و نهب و غارت اماکن و خراب نمودن
مزارع و محصول آن طایفه بعمل آمده در آن دیار دیار و از آبادی آثار نگذاشته
از آنجا عطف عنان بر محال داغستان که سران سپاه
در دهات و قرا و سغناق آن طایفه کار آتش در بیشه و گرگ در رمه
و سیل در ابنیه نموده شمخال و سرخای در اکثر اوان از ملتزمان رکاب
همایون بوده در مراسم خدمت تقصیر نکردند اما احمد اوسمی بنابر صدور جنایت
که در مقام وحشت بود و بحصانت قلعه و مکان و سختی معابر
مستظهر گشته بقلعه قریش که در بالای کوه فلک شکوه واقع و اطراف
آن کوه تماما بیشه و درخت و مشتمل بر یک راه باریک بسیار سخت بود
تحصن جست بعد از بیشه سرکشان داغستان و انتظام مهام آن
نواحی و تمشیت امور آنها و از متوجه قلعه اوسمی گشته سه روز دلیران پیلتن
خصم افکن پولادوران شیر صولت صف شکن در سران قلعه پای جلادت

افزوده تحملات بشدید

افزوده تحملات بشدید و صدمات عنیفه بران قلعه نمودند و قلعه بهم پیوند
مستوی شده اوسمی ناچار ترک قلعه و حصار و اهل و عیال که فرار اختیار
و از راه سمت هادار رو قدم فرسای صحرای ادبار شد بقیه قلعگیان و اهالی
قراقیطاق روی نیاز بدرگاه خسرو آفاق آورده برای عذرخواهی جبهه سای موکب
همایون گشتند و تقصیرات ایشان بعفو مقرون و مقرر شد که آن قلعه را
از سنگ و آجر پرداخته بود با کوه و بلکه کوه را با خاک یکسان نمایند سابقا
ذکر یافت که بعد از تسخیر ملک خوارزم و بیشه ایلبارس والی سابق آنجا محمد خان چنگیزی
بوالیگری تعیین گشته موکب همایون عازم خراسان گردید در اوان توقف
موکب مسعود در داغستان بعرض اقدس رسیده اشرار آرال و خوارزم
بمصاهرت و اغوای ولد ابوالخیر خان والی قزاق و القاق ارتوق ایناق
سر مخالفت بر داشته و پا از جاده صواب بیرون گذاشته طاهرخان
والی را مقتول و ولد ابوالخیر خان را بوالیگری قبول نموده اند چون صدور این حرکت
از اهالی خوارزم و آرال با وصف مروت و عنایاتی که از جانب اقدس شاهنشاهی
در ابرای خیانتهای سابقه ایشان بظهور پیوسته عین ناسپاسی و کمال
حق ناشناسی بود نصرالله میرزا را که نافذ الحکم ممالک خراسان بود با افواج
خراسان و توپخانه و استعداد کامل مامور ساخته به بیشه اشرار و تسخیر خوارزم
مقرر فرموده بعد از نوروز فیروز عازم آن سمت شوند ارتوق ایناق با اهالی

و اعیان ولایت را دستگیر کرده آن. از ایل خوارزم از توجه موکب شاهزاده خبردار
و از نشأه سرکشی در درد سر خمار در عقب داشته هوشیار گشته از روی
اضطرار نادم و پشیمان و خائف و هراسان عازم خراسان شده
در حدود مرو بخدمت شاهزاده پیوسته مستدعی عفو گناه و متعهد خدمت
و سپردن بقیه اسرا و دادن فوجی ملازم شدند و شاهزاده در مرو توقف
و بعد از عرض و حصول اذن از خدمت شاهنشاهی سلیمان حشمت بسبب اینکه
پنجهزار نفر از یکه خوارزم در رکاب نصرت انتساب مشغول جانسپاری
و سالک طریق خدمت و دشمنی اند و ملاحظه پاس نیازمندی و شکسته حالی
ایشان تقصیرات آن طایفه را با غماض و عفو مقرون و والیگری بر طبق مسئول
انجماعت به ولد ایلبارس خان که در سایه گزینان تخت لوای نصرت
مدار شاهزاده کامکار بود عنایت و اتالیق و الامان نوره را با اتوق
زنیاق مرحمت و اتالیق مذکور بر ابور خود را با جمعی از روسا روانه رکاب
ظفر انتساب نمود مقرر فرموده شاهزاده والامان کوره را مخلع ساخته روانه
و مجدداً فوجی بایسته خدمت رکاب همایون از جوانان کارآمد ایل
خوارزم گرفته روانه درگاه معلی و بقیه اسرا نیز مرخص ساخته تتمه خانوار که
و بیوتات در آن ولایت بدفع الوقت گذرانیده مانده اند
تا ماکو چندی روانه خراسان نمود و رسای آن طایفه بر وفق اذن متعهد

در خصوص انصراف

رخصت انصراف بخوارزم حاصل نموده روانه خوارزم و شاهزاده عطف عنان
دولت و دیم جمادی الاولی وارد ارض فیض نشان گردید **در بیان سوزن بلخ**
و ظهور درویش فسادانگیش در آن مملکت و ادعای سلطنت و …
بعرض اقدس رسید در اواسط ماه شوال شخصی مجهول الحال از اولیاقات
اوبه و شاه فلان در لباس درویشی وارد اندخود و از انجا عازم بلخ گشته
در آستانه مقدسه شاه مردان که نزدیک بلخ است ادعای امامت
و اظهار معجزه و کرامت نموده جمع کثیری با عصمت اله قبچاق دعیه شیوور عاما
و اکثر از ریش سفیدان اوزبک با و گرویده در اندک روزی ده دوازده هزار
نفر بر سر او جمع و از اطراف تمام از فریکه حتی بیا زنان و الا از عقد عاما
ارزوی نیاز بزیارت درویش مزبور رفته و خاک قدمش را بجای زر
برکان رفته بدزان که رفته رفته کار درویش مزبور بالا گرفت و الی جانب
شده جمعی را بر سر او فرستاده جنگ واقع و قشون طرف والی شکست
یافته وکیل بلخ در میانه با جمعی مقتول و قشون اوزبک دست فساد
بر او بعد دران شهر هر یک از مردم خراسان و قزلباشیه را امید دیدند
بقتل میرسانیدند و والی در ارک متحصن شده بعد از رسیدن این
خبر جمعی از غازیان سرحدات بسرداری محمد حسین خان چمشگزک
هکرپیک جنوشان و الله وردی خان و محمد قاسم بیک قرقلو و جمعی از جوانین

همه دفع این فتنه و فتنه درویش مزبور با توپخانه و استعداد مأمور بلخ
و مقارن این تاریخ یوم جمعه سلخ شهر ذیحجه الحرام خبر رسید که در اثنای محاربه با ظلم
درویش وارد نمود که عصمت الله از جانب درویش بیماری شاه ترکستان
نایر و شده بود بضرب گلوله تفنگ زخمدار و از ملاحظه اینمعنی تزلزل در احوال مریدان
سست اعتقاد او راه یافته فرار و درویش مزبور در آستانه شاه مردان
بصورت اول مانده عصمت الله بعد از ده روز بار سفر سقر بسته براه جهنم
ایلغار و خواجه نعمت الله متولی آستانه مزبوره فرصت یافته با جمعی از غازیان
درویش را مقید و اسیر ... نزد والی آورده جمعی که مانند هوای باطلی بر سر
ف... و بعد از متفرق و از شیراز نیز جمعی محرک فساد بودند دستگیر شده
بمعرض سیاست در آمدند امر همایون صادر شده سرداران سررشته کار را
از دست نداده بهمان ضابطه مقرر عازم مقصد و باتفاق والی به پیشه اشرار
و مفسدین که در چنین امر همایون ... طلب شده فتنه برانگیخته اند
مشغول و آن گروه را پیشه تیغ نمایند چنانچه در سبق ذکر یافت
احمد اوسمی بجانب ... دار آواره گشته قلعجات و مساکن ایشان
با خاک یکسان و تمامی محال داغستان قریه بقریه و محل بمحل پایمال
سم ستوران دلاوران و دست فرسود غازیان گردیدند شمخال
و سرخای و بزرگ داغستان بعد از جمیع سرکشان از غاشیه
کشان

کشان و ملتزم خدمت و اطاعت گشته تا ... در ظل ... پرچم
که در سلک عهد مطیع و فرمان بردار منخرط اند قلاده انقیاد در گردن گرفته و نیز در خلال
آن حال از جانب سلطان محمود خان پادشاه سکندر جاه روم نامه رسید مشعر
بر اینکه از جانب آن دولت از قبول تصدیق مذهب جعفری و دادن رکن
کعبه معظمه که مخصوص نماز اهل ایران باشد عذرخواهی و اظهار نموده بودند در این باب
مطلب امری دیگر از آن حضرت خواهش نمایند و در سال گذشته
افندیان از دربار عثمانی برای اعتذار همین معنی آمده و بتوسط ایشان به پادشاه
سکندر جاه روم نوشته شده مهیا و مستعد باشد که بعد از انجام امور داغستان
متوجه روم و عازم مرز و بوم خواهم شد در این وقت در جواب نامه مزبور همان
مراتب گذشته قلم تصریح و اعلان شده به پادشاه والاجاه روم را از توجه
موکب جهانگشا بآن مرز و بوم آگاهی بخشیدند پس محمد علی خان قرقلو را
به ایالت دربند تعیین و جمعی از غازیان را با طایفه ادامور ساخته در یوم دوشنبه
ثانی ذیحجه الحرام هزار و صد و پنجاه و پنج هجری از سمت داغستان لوای توجه بجانب
مغان حرکت که بر خلاف ایام توقف هوا در کمال خوشی میگذشت
برف و باران شدید شروع که ابا منقطع از نزول آن همان آب
بر سر ساکنان عنبر آمیز بخش و قطرات سحاب سررشته ریزش را
چنین دست گریبان از کف نمی کشید ساحت خاک عالم آب گشته

[illegible] از بسیاری گل و لای و نزول
برف و باران و شدت سرما عرضه اسقاط و اتلاف و از دربند
تا کنار کُر که ده منزل بود در عرض چهل روز طی گشته در ۲۰ حوت وارد کنار کُر
گردیدند ذکر وقایع [illegible] ئیل [illegible] هجری
شب پنجشنبه بیست و چهارم محرم الحرام بعد از انقضای نه ساعت و چهل و دو دقیقه
که خلیفه شب لباس عباسی مشکفام در بر و اکلیل فرقدان را بر سر داشت
سلطان سیاره گان که از شدت برد در قبه توبرتوی فلک منزوی بود
آفتاب باشده از نهانخانه حوت بمربع حمل رخت کشیده سفیر ربیع السیر
نسیم از جانب کشورآرای بهار در دارالملک گلزار بارگشای تحف و هدایای
نفحات عطر بارگشته فرمان بران قوای نامیه قزل اوطاق گل سوری را
در صحن چمن برافراخته شد و لشکر جانشین گرگل اردیبهشتی از جا درآمده بمحاصره
حصون بساتین و قلاع کوهسار [illegible] شدند پادشاهان [illegible] طبایع
برای دفع غائله برودت که قیامی خدیو بهمن صولت شباط و دارای سکندر
حشمت ایار رهائی بوده اسپ صبا و شمال برانگیخته شدند
و رفندیان اعلام سرو و صنوبر بقطع نخل خلاف و اشجار مشاجرت
برخواسته شدند و سادات سبزپوش شمشاد و نارون و قضات محاسن
سفید شکوفه و نسترن صدرنشینان ایوان بستان شدند و در روضه

نایف الانوار

نایف الانوار گلزار سجل نزهت و صفا بنام یکدیگر نوشتند و جوانان [illegible]
گلهای سوری شوکت و شان شتا را دشمن خانگی گلشن [illegible] و نوک
سنان شکسته جشن نوروزی آراسته گشته بعد از انقضای ایام عید از جبر جواد
عبور و صحرای مغان را معسکر کوکبه منصور ساخته بیست یوم در آن مکان لوای توقف
افراشته شد تا هوا به آب غازیان بحال آمده بعد از آن حرکت و از چهار فرسخی
تبریز عبور فرموده از راه اشترود و قراجه روانه و عاشورخان پاپالو را بایالت تبریز
و سرداری آذربایجان سرافراز و شهزاده از نغز لشکر فیروزی اثر را در حوزه
اختیار او مقرر فرموده امر [illegible] دیگر بیگیان و حکام دربند و شیروان و [illegible]
قراباغ و تفلیس و ایروان هر یک با قشونهای خود و حکام ماهین مهیا و مستعد بوده
در حین ضرورت باتفاق سردار باعانت یکدیگر بپردازند و چون نصرالله میرزا
در ارض اقدس توقف داشت مأمور شده بود که با شاهزادگان کامکار
شاهرخ میرزا و امامقلی میرزا [illegible] لب بساط بوسی وارد درگاه معلی شوند در بیست و
چهارم ربیع الاول در ایروان وارد و شرف اندوز ادراک حضور
اقدس گشته شد و فرستاده پادشاه والاجاه هندوستان نیز با تحف
و هدایای گرانمایه از آنجمله یکباب قزل اوطاق چوب صندل بوده باصطلاح
هند بنگله گویند و استادان در شبکه و نقاری آن کمال تصنع و
مهارت بکار برده بودند در موکب شاهزادگان وارد و بنوازشات

نهفته بی بهره منسار گردیدند و منزل بمنزل اعلام گیتی گشای آسمان پیما گشته
بچهار فرسخی سنندج اردلان وارد شدند چون از مبادی حال عزیمت
مملکت روم از جانب بغداد تصمیم شده بود بآنجهة مقرر شد که توپخانه
قلعه کش از راه همدان روانه کرمانشاهان گشته در زهاب که حد
بغداد است مکث نمایند احمد پاشای والی بغداد از آزاده ضمیر اقدس واقف
و محمد آغای کدخدای خود را با اسبان تازی نژاد و پیشکشهای لایق بدرگاه
آسمان جاه فرستاده متعهد اطاعت و انقیاد و در باب بیرون آمدن از قلعه
بغداد تا انجام کار سر عسکری که از دولت عثمانیه تعیین شده استمهال کرده بود
خدیو جهان گشا نیز مسئول او را قبول و فوجی از عساکر فیروزی مآثر را برای
ضبط امام سامره و حله و نجف اشرف و کربلای معلی و حسکه و رماحیه
و توابع و کنار رودخانه و باقی نواحی بغداد تعیین و توجه خان شیخو اغلوی چشکزک را
بسرداری جانب بصره سرافرازی داده با بیگلربیگی حویزه و حکام شیراز و فیلی
و شوشتر و دزفول و اعراب آن سمت بتسخیر بصره پردازند و از همان منزل
نصرالله میرزا را با باقی شاهزادگان و زوائد احمال و اثقال روانه همدان
ساخته فرستاده پادشاه والاجاه هند را نیز مشمول نوازشات خاقانی و
رخصت انصراف ارزانی داشته مساوی یک لک هر یکی چهار تومان باصطلاح
هند بهمین جواهر نفیسه و مرصع آلات از جواهرخانه خاصه جدا و بیکصد زنجیر فیل

کوه اندام برای پادشاه

کوه اندام برای پادشاه جمشید احتشام مصحوب میرزا محسن نیشابوری
همشیره زاده سعادت خان روانه و جمعی از ارباب طرب هندی را
که در سلک مطربان سرکار عظام داشتند چون آنها را در اقسام سازندگی و
فنون نوازندگی بطریق هند آموخته و در رقص و رامشگری بدستور
آنجا ایشان را اما هر ساخته بودند نیز مرخص فرموده فرستاد از چون منظور نظر اقدس آن
بود که قشلامیشی در حدود بغداد بعمل آید فرمان همایون بعز نفاذ پیوسته که غلات
شهرزور و حوالی بغداد شود پس اعلام جهانگشا از راه قلعه جوالان در اهتزاز
آمده خالد پاشای حاکم بابان و شهرزور بطرف عرفا و دیار بکر کوچ و سلیم بیگ
بنی عم او باتفاق عظما و روسای اکراد وارد دربار خلافت مدار گشته
بخطاب خانی و ایالت آن ولایت سربلندی یافت و تمامی آن مرز و بوم
و کردستانات روم بحوزه اطاعت درآمدند و از آنجا متوجه کرکوک و دورچهارم
جمادی الاخری صحرای کرکوک مضرب کوکبه سرادقات دولت گردید اهالی
آنجا باستحکام قلعه مغرور شده راه اطاعت بسته در مخالفت
کوشیدند چون توپخانه همایون که از راه کرمانشاهان و زهاب رفته بود بایست باردوی
معلی ملحق شود در انتظار ورود توپخانه چند روز مکث فرموده بعد از یکهفته توپخانه بموکب
همایون پیوست قلعه را از چهار طرف نشانه تیر گلوله توپ و خمپاره کرده یک دوز
از صبح تا شام آن آتش بلا را بر حال قلعگیان نازل نازل منزله سماوی

ناچار شدند انروز که دوشنبه بیست دویم ماه مزبور بود قلعه گیان از آتش جانسوز
بجان آمده از تاب صدمات توپهای قلعه شکن و خمپاره های بنیاد افکن
بیتاب و بیتوان و مستدعی امان شدند عفو خطا بخش قاآنی ازباب
بخشایش در آمده روسای ایشان را پیرایه پوشش خلعت عفو و بخشش ساخته
فوجی را نیز بضبط قلعه اردبیلی که از قلعجات معتبر الولایت بود
تعیین فرمودند آن نیز در یک روز بضرب گلوله توپ قلعه کوب و آتش
انگیزی خمپاره های خانمان سوز بحیطه تسخیر در آمد **در بیان کشیدن پرچم اعلام**
آفتاب مماثل بعزم تسخیر موصل چون در حینی که موکب جهان گشا
در کرکوک بود محمد آغا از جانب احمد پاشای والی بغداد و برای مذاکره
و انجام مطالب معهوده و بنای مصالحه روز به اسلامبول رفته بود ضمیر
اقدس آن بود که تا مراجعت او از کرکوک ستجاوز نشوند و در آنجا سواد
فرمانی از پادشاه سکندر جایگاه روم بر طبق فتوای شیخ الاسلام
در قتل ایرانیان عظام صادر شده بود بنظر خورشید اثر رسید
مشعر بر اینکه قتل و اسیر ایرانیان عموما مباح است و ولاة دولت
عثمانیه آن فرمان و فتوی را مصحوب عبدالله افندی بموصل فرستاده
حسین پاشای والی حلب را نیز با جمعی از پاشایان و عسکر عثمانی بمعاونت
حسین پاشای والی موصل مامور ساخته اند بمقتضی محرک عزم ثابت خسروانه
کشته روز چهارشنبه

۲۹۰ گشته روز چهارشنبه چهاردهم شهر رجب لوای نهضت
بجانب موصل فلک فرسا و روز پنجشنبه بیست و پنجم ماه مزبور موکب
ظفر کوکب در چهار فرسخی موصل سایه نزول انداخته قوچ پاشای حاکم کوی از محافظان
قلعه بود با فوجی از سپاه روم مرکب تهور به میدان رانده بمقابله
پیش تازان موکب منصور بر آمده جمعی از ایشان عرصه شمشیر گشته
بقیه فرار و بامان تحصن جسته شد و روز شنبه بیست و هفتم نیم فرسخی شهر
مطلع طلیعه شوکت و جلالت و جوار مزار شریف حضرت یونس
بن متی علی نبینا و علیه السلام مضرب سرادقات اقامت
گردید اولا یک دو نفر از علمای موصل را برای القا و افهام مدعا بدربار معلی طلب و بنزد
پاشایان از فرستادن ایشان آن تحاشی نموده بقلعه داری پرداخته شدند پس حکم
همایون بمحاصره قلعه صادر گشته فرمان پذیران از هر جانب قلعه چون کهکشان
پیوند ره خانه موصل بسته توپهای اژدر هیئت در زنخ لهب و جزایر
چهان کیوان کین جلادت فوج فوج آغاز عبور کرده بسرانجام اسباب
قلعه گیری و بردن سیبه و حفر نقب اشتغال ورزیدند و بعد از آنکه دریای
آتش محیط قلعه گردید در شب نیمه شعبان هنگام سحر نقب را آتش
زدند کاری میسر نشد چند شبان و روز بهمین نهج از شراره آتش
توپ و خمپاره در آنها جا بجا دگر در آن بسیار خانها برآوردند بنیاد

حیات قلعه‌گیان از صدمات همپاره زیر و زبر و در اساس شان مظهر آثار
این شانیک هوا الا تبر میشد تا اینکه چون دیدند عزم قوی نیت اخروی از سر
این مطلب بنیت مقصود باز نخواهد گشت پاشایان جمعی از علمای کرام و دانشمندان
و رؤسای اوجاق را با ایلچیان آن شیر آگه کوه پیکر و پیشکشهای لایق بدربار
سپهر رواق روانه و متعهد گشتند جمعی را بدربار قیصری فرستاده امور معهوده را
بنحویکه دلخواه آن دست امین الدولتین صورت انجام دهند از انجا در اطفای نایره
شر و شرر و تسکین شعله ضرر سطوت نظر انور پیشنهاد قبول این مسئول فرموده ایشان را
پیرایه پوشش کسوت امان و شرف اندوز تشریف اطمینان ساخته شد
پاشایان نیز قاضی و مفتی موصل را با چند نفر از رؤسای خود روانه اسلامبول بعرض
حال بردار ... شد مقارن حال محمد آغا از جانب احمد پاشا بدربار عثمانی
رفته بود وارد و در حضور طلبیده بعرض رسانیده که پادشاه اسلام پناه اورا
بحضور طلب و بالمشافهه فرمودند در عالم دوستی این توقع را نداشتیم که جناب نادری
از حد دستور تجاوز فرمایند هرگاه مدعای ایشان انجام مدعاست در راس الحد
مملکت خود گفتگو نمایند و از امور معهوده چهار امر مقرون بحصول خواهد شد اما تخمیس
مذهب موهوم حدوث فتنه نمایم و موجب اختلال دولت ابد توام است
مجددا از لفظ خامس در گذرند و در باب امر مصالحه احمد پاشا ماذون است
بین الدولتین انجام دهد لهذا در هیم رمضان عطف عنان از جانب کرکوک

فرمودند چون

فرمودند چون بزیارت اماکن مقدسه مکنون ضمیر اقدس بود از ورود بقراتپه چلگای
خانقین بنه اردو و غازیان را گذاشته با فوجی عازم عتبات عالیات
گردیدند در منزل نهروان سلیمان بیک کدخدای بغداد با محمد آغا و معتبرین دیگر
از جانب احمد پاشا با پیشکشهای لایق وارد و با عطای کمر خنجر مرصع و خلاع فاخره
و انعامات وافره رهین احسان گشتند و محمد آغا برای ابلاغ خبر انصراف
موکب همایون و قبول امر مصالحه مجددا روانه دربار قیصری گردید اعلیحضرت شاهنشاهی
بعد از آنکه از زیارت مراقد منوره کاظمین رضی الله عنهما معاودت فرمودند پیش
کشهای احمد پاشا در کنار ... در زینت ترتیب داده بود در نظر گذرانده
از آب عبور و بزیارت مرقد منور ابا حنیفه رضی الله عنه مشرف گشته وقت
عصر بقباب شرف منصرف و روز دیگر از راه حله عازم نجف اشرف
گشتند چون تمامی علمای ایران و افغان و بلخ و بخارا و سایر بلاد توران
در رکاب اقدس حاضر بودند و هیچ همت آنحضرت مصروف با تحاد
مذاهب اسلام و رفع نزاع از میانه امت حضرت سید الانام صلی الله
علیه و آله و اصحابه و اولاده اجمعین است علمای مشهدین شریفین و حله و توابع
بغداد را نیز احضار و در آستانه مقدسه علویه و عتبه بهیه مجلس مذاکره
و انجمن محاوره انعقاد دادند که طرفین با یکدیگر گفتگو نموده مواد منافرت را
مندفع سازند لهذا علمای فریقین در آن درگاه عرش اشتباه مجتمع گشته

بعد از مقاوله که مذهب عذب ملت محمدی صلی الله علیه و آله را ۴
از ضلال شکوک و شبهات تصفیه دادند وثیقه مشعر بر کیفیت
سوده را رسم حروف مرقوم و بمهر همگی افاضل حضار مختوم گشته بنظر ارکان
خزانه مقدسه عزویه و بهر سواد از ممالک محروسه سواد انفاذ یافت
شرح وثیقه مزبور این است غرض از تحریر این وثیقه آن است که چون بعد از
بعثت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اجمعین هر یک از صحابه
راشدین در ترویج دین مبین ببذل نفوس و اموال سعی مشکوره
و مجاهدت مبروره که بپیرایه پوشش تشریف آیه والسابقون
الاولون من المهاجرین والانصار گردیدند بعد از رحلت جناب سید الابرار
باجتماع صحابه کبار بنای خلافت بر خلیفه اول و بعد از و بنص خلیفه اول بنصب
اصحاب بر خلیفه ثانی و بعد از و بشوری و اتفاق بر ذی النورین و بعد از او بر علی
ابن ابی طالب قرار گرفت و هر یک از خلفای اربعه در مدت خلافت
خود ناهج مناهج التیام و ائتلاف و معرا از شوائب اختلاف
بوده رسم مصادقت ملحوظ و حوزه ملت محمدی را از تطرق شرک و کین
محفوظ میداشتند و بعد از انقضای آن مدت که خلافت بر بنی امیه و بعد از آن
به بنی عباس انتقال یافت ایشان نیز بر همین ملت و عقیده باقی
بودند تا اینکه در سال نهصد و شش هجری شاه اسمعیل صفوی خروج و بر معارج

سلطنت عروج نمود

۲۳۲ سلطنت عروج کرده بتعلیم علمای آذربایجان و گیلان دار و بنای تبدیل
نقد حقیقت خلفای راشدین اقالیه قلوب عوام از متابعت و مطاوعت
ایشان نهاده بعلاوه آن سبب و رفض شایع و در منابر و مساجد از اینگونه
اقوال اعلان و انواع نصایح و فضایح که منزه از معنی اهل سنت و جماعت
آغاز مغایرت و ترک مصافات که از طرفین باعث قتل و غارت
و فتنه و آشوب من المسلمین گردید و این مقدمه تا ایام دولت شاه
سلطان حسین متداول و معمول میشد تا اینکه رفته رفته دست اغاغنه
قندهار و روسیه از اطراف رخنه در بنیان ممالک ایران و
اساس سلطنت و مملکت را ویران لکن قلع و استیصال ایرانیان را بر خود
لازم دانسته چون مشیت مالک الملک لم یزل بامری تعلق گیرد اسباب
آن از پرده مکنون بساحت شهود بروز می آید لهذا کوکب ذات
بیهمال و نیر وجود سعادت اشتمال اعلیحضرت قدر قدرت کیوان
مهابت مریخ صلابت ملجا السلاطین و مرجع الخواقین قهرمان
جهان رفیع الشان ترکانیه برق خرمن سوز سرکشان جهان تائیدات
سبحانیه تاج بخش ملوک هندوستان و توران ظل سبحان نادر
دوران خلد الله ملکه و سلطانه بنحویکه در ابتدای تاریخ تفصیل داستان خجسته
آیینش مذکور و مسطور است از مطلع ملک ابیورد آغاز طلوع و بنیاد سطوع

وظلمت زدای ساحت ایران گشته ممالک را که باقتضای انقلاب
دهر بتصرف غیر درآمده بود بزور بازوی تأیید الهی و قوت سرپنجه اقبال
شاهنشاهی استرداد نموده تا اینکه در سال هزار و صد و چهل و هشت هجری در شورای
کبرای صحرای مغان عموم وضیع و شریف ایران را احضار و مجلس مشورت را
انعقاد دادند و انجمنی که هر کس خواهان سلطنت است اختیار نموده بنای برکار
خود گذارند اهالی ایران دست در دامن ابرام و الحاح زده عرض نمودند خداوند
عالم پادشاهی را بآنحضرت و آنحضرت را بما کرامت فرموده ما را اختیاری
در تغییر حکم الهی نیست و این سلطنت حق آنجناب است بنحویکه از روز اول
صیانت اموال ما کرده عرض و ناموس مسلمانان را از چنگ دشمنان قوی
رها کرده اند باز در مقام محارست ما باشند و ستمدیدگان ایران را
بدست دیگری نگذارند اعلیحضرت شاهنشاهی نیز فرموده هرگاه اهالی ایران سلطنت
ما را رغبت و آسایش خود را طالب باشند در صورتی مسئول ایشان
متعلق بقبول مقرون بقصد خواهد شد و سب و رفض را که مخالف رویه اسلاف
کرام و آبای عظام نواب همایون ماست تارک و بر منهج امام بحق جعفر صادق
رضی الله عنه مالک و سالک باشند ایشان نیز از راه حقانیت بدان شاهنشاهیه
رضامندیت متعلق الآرا در این حکم تدبیری را جمیع ارکان صفا و وثیقه برای گرفتند
این مطلب نوشته بخزانه عامره سپردند اعلیحضرت شاهنشاهی نیز در ایران معتبر

بتاریخ [illegible] ربیع

ایلچی روانه دولت علیه عثمانی نمود از اعلیحضرت سکندر حشمت سلطان [illegible]
ناشر آیات ان الله یأمر بالعدل والاحسان سلطان البرین و خاقان البحرین
خادم الحرمین الشریفین ثانی اثنین اسکندر ذوالقرنین دارا دار کیخسرو و غلام فریدون
شکوه انجم احتشام پادشاه اسلام پناه روم ابد الله بقاءه طالب پنج مطلب
شدند اول اینکه اهل ایران چون از عقاید نشده و سب و رفض نکول
و مذهب جعفری را که از مذاهب حقه است قبول و قضات و علما و افندیان
کرام روم نیز اذعان کرده اند آن را از خامس مذاهب شمرند دویم اینکه
چون در کعبه معظمه ارکان اربعه مسجد الحرام با همه مذاهب اربعه تعلق دارد ائمه
مذهب جعفری در رکن شافعی بعد با ایشان شریک باشند بعد از ایشان با امام خود
بآیین جعفری نماز گذارد سیم اینکه هر ساله از طرف ایران امیر حاجی تعیین شود
که بطریق امیر حاج مصر و شام در کمال اعزاز و احترام حجاج را بکعبه مقصود رساند و
از دولت عثمانیه امیر حاج ایران مثل امیر حاج مصر و شام باشد چهارم اینکه
اسرای دو مملکت نزد هر کس بوده باشند مطلق العنان و آزاد و بیع و شری
روا نباشد پنجم اینکه وکیلی از دولتین در پای تخت یکدیگر بوده امور مملکتین را
بر وفق مصلحت فیصل دهند که باین وسیله رفع اختلاف صوری و معنوی
از میانه امت حضرت سید الثقلین صلی الله علیه و آله و سلم گشته من بعد بمقتضای
انما المؤمنون اخوة رسم الفت و برادری فیما بین اهالی روم و ایران مسلوک باشد

امنای دولت ابد مدت عثمانیه چند مطلب را که عبارت از تعیین امیر حاج و اطلاق
اسرای جانبین و دو کس در مقره لیتین باشد قبول و حجیت مذهب جعفری را تصدیق
که بانی مواد در المجاد زیر شرعیه و معاذیر ملکیه موقوف داشته بودند ایلچیان در سال
بخصوص این مطلب از طرفین آمد و شد که از انطرف اقامه اعتذار و ازین
جانب نیز رد اعتذار ببراهین و حجت القا و اظهار میشد چنین در عرض هشت
سال این مقدمات با آمد و شد سفرا صورت انجام نیافت درین
سال خجسته فال دشکوری ئیل موافق هزار و صد و پنجاه و شش هجرت
کوکبه همایون قاآنی و اردوی ظفر مقرون خاقانی بعزم آنکه در خاک روم بایت
که شعله آتش فتنه را منطفی و مایه فساد و نزاع را از میانه اهل اسلام منقضی گردانند
از تمامی ممالک ایران و بلخ و بخارا شیوخ اسلام و قضات کرام و علمای
اعلام را برای مذاکره و مقاوله این امور بموکب منصور احضار و برسم مهمانی
وارد این سرزمین گردیده مطالب معهوده را بمقدمه ملک مور و ناظر گردانیدند
در موقتی که در نجف اشرف بعتبه بوسی و تقبیل تراب روضه علویه
غزوبه فایض مشرف گردیدند جمعی از علمای نجف اشرف و کربلای معلی و حله
و دیگر محال توابع بغداد را در روضه گفتگو در آورده مجدداً امر همایون
بعز نفاذ پیوست که چون در مذهب اسلام هیچگونه قصوری و فتوری نیست
الا شیوع سب و رفض که از بدو دولت صفویه در میانه امت هنوز شایع
شده علمای کرام

شده علمای کرام که دعایم کاخ دین اند بایکدیگر مجلس محاوره و مذاکره آراسته
منهل ملت نبویه را که از هجوم امواج اختلافات امم آمیخته کل و لای شکوک
و شبهات گشته است اصفا و بزلال معین صفوت و سداد و نایره
فساد را اطفا دهند لهذا امورین منهج مقرر در درگاه عرش اشتباه علی ابن
ابی طالب رضی الله عنه بعض مقاولات و اظهار عقاید پرداخته ما جرا انیجه است
باشهارت آنحضرت نگارش می یابد عقیده اهل اسلامیه و اعیان دو
لت نادریه علمای ممالک ایران اینکه بعد از رحلت حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله و سلم خلافت باجماع امت بر خلیفه اول و بعد از و بنص خلیفه
اول بر خلیفه ثانی و بعد از و بشوری و اتفاق اصحاب بر ذی النورین و بعد از او به علی
ابن ابی طالب قرار یافته و بمودای آیه وافی هدایه و السابقون الاولون
من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه و بمودای
آیه شریفه لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی
قلوبهم و بمودای حدیث شریف اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم خلفای اربعه
خلیفه برحق و رابط موصلت و رسم مودت همیشه با یکدیگر بدون مغایرت
سلوک میداشتند و بجدی فیمابین ایشان اتحاد مرعی بوده که بعد از رحلت خلیفه اول
و ثانی از جناب مرتضوی سوال حال ایشان کرده فرمودند اماما ن قاسطان عا
دلان کانا علی الحق و ماتا علی الحق و خلیفه اول نیز در شان جناب مرتضوی فرموده

که اقتدوا فانهانیست بنجوم [illegible] بایهم اقتدیتم اهتدیتم وخلیفه ثانی در حق آن جناب
مکرر فرموده لولا علی لهلک عمر نظایر آن کمال رضامندی ازیکدیگر داشته اند
ودر سال نهصد و شش هجری که شاه اسمعیل صفوی خروج نموده اشاعه سب و رفض
نسبت بخلفای ثلثه نموده اینمعنی باعث ظهور فساد و نشانه نهب
اموال عباد و کدوره موروث منافرت و معادات فیما بین اهل اسلام
شد تا اینکه بمقتضای قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء شا
هنشاه عالم پناه سریر آرای سلطنت گشته بنحویکه در فوق قلمی شده
در شورای کبرای صحرای مغان ازین دعیان استکشاف فرموده نیز عرض
عقاید اسلامیه خود بعموم حال نیز در دوحنه مقدسه علیه از دعیان استفسار
فرموده عقاید اسلامیه دعیان بنهج مسطور است و از رفض و تبرا تبرا
میجوییم بنحویکه جناب قدوة العلماء الاعلام شیخ الاسلام و افندیان عظام
دولت عثمانیه بتصدیق مذهب جعفری نموده اند از مقلد طریق آنحضرت باین
عقیده راسخ و ثابت قدم میباشیم و آنچه سمت تحریر یافته محض
از خلوص فواد و صمیم قلب و نقد این مدعا مصفا از شایبه غش و
قلب است و هرگاه خلاف این عقیده از ما بظهور رسد از دین یگانه
و معبود و غضب خدای یگانه و سخط شاهنشاه زمانه باشیم عقیده اقل دعیان
دولتین علیتین علمای نجف اشرف و کربلای معلی و حله و توابع بغداد اینکه امام

جعفر صادق

جعفر صادق رضی الله عنه ذریه رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و ممدوح کل امم و نزد همه
ملل مقبول و مسلم است و از قراریکه علمای بلاد ایران عرض و تقریر کرده اند نزد
دعیان تحقیق یافته که عقاید اسلامیه اهل ایران صحیح و فرقه مزبور قایل بحقیقت
خلفای کرام و از اهل اسلام و امت حضرت خیر الانام علیه افضل التحیه
والسلام اند و هر کس به آن فرقه اظهار عداوت دین و ملت کند
از کسوت دین عاری و خدا و رسول از وی بری بوده در دار دنیا محاکمه او با سلطان
عصر و در سرای عقبی با جبار شدید البطش والعصر خواهد بود عقیده اقل الدعاة
علمای قبة الاسلام بخارا و بلخ اینکه عقاید صحیحه اسلامیه اهالی ایران
بنحویست که علمای فوق بیان نموده اند و این فرقه داخل اهل اسلام و در امت
حضرت خیر الانام صلی الله علیه و آله وسلم و هر کس با این جماعت اظهار عداوت
نماید خارج از دین و محروم از شفاعت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله
و صحابه اجمعین بوده در دنیا بازخواست آن با پادشاه آفاق و در عقبی با شاهنشاه
علی الاطلاق خواهد بود **در بیان انصراف موکب عز و شرف از نجف
اشرف بجانب اردوی کیهان پوی** چون قبل ازین حکم همایون تعهد نصب گنبد مبارک جناب
مرتضوی نفاذ گشته بود فرمان پذیران و مامورین امر مقرره را در کمال زینت
و فر پرداخته قبه همایون را همپهلو بر سپهر مقرنس سبز در زرطلاکاری رنگ دایره زر
اندود مهر انور و شمسه شش طاق چرخ اخضر ساخته شد و بهمه جهته ده الف و معادل

چنانچه ... [illegible] ... کینه بند فلک شان بجانب درآمد
آنحضرت از ملاحظهٔ این صورت محاسبه را که فرموده حسابیت ایشان را محول
بحضرت مرتضوی فرمودند و از سرکار علیا حضرت آسیه سیرت گوهرشاد بیگم والدهٔ
شاهزاده کامکار نصرالله میرزا و امامقلی میرزا نیز صد هزار روپیه تحویلی داده شد
که صرف مرمت کاری و کاشی کاری دیوار صحن مقدس نمایند و از سرکار مهد علیا
با فوجی از حرم سرای عفاف رضیه سلطان بیگم بنت شاه سلطان حسین نیز بیست هزار
نادری برای تعمیر مسجد جامع پشت سر مبارک تحویل کارکنان گردید بعد از نهضت
رایات نصرت آیات از سمت مشهد بجانب بغداد و انعطاف
یافت و نجف اشرف و ارباب استحقاق اماکن ثلثه و امام ابو حنیفه رضی الله عنهم یکصد
الف بصیغه نذر و جوایز از خزانهٔ احسان عطا و مرحمت فرمودند و احمد پاشا مکرر
اسبان کوه پیکر گردون خرام و پیشکشهای لایق بدربار سپهر احتشام فرستاده
و فرستادگان او همه جا خاطر جمع و داد آب داده تقدیم می رسانیدند و از
طرف قرین الشرف شاهنشاهی نیز آنچه حق احسان و بنده پروری و لازمهٔ
عنایات و مرحمت گستری بود دربارهٔ او و فرستادگان او بظهور رسیده
و چون سرداران عربستان بصره را در کمال شدت محصور و قلعهٔ
قرنه را متصرف گردیده بودند مقرر شد که بمصالحه شده سرداران دست از محاصره
باز داشته روانهٔ اردو شوند و مقرر شد که قلاع کرکوک و اربیل و قرنه

و بلاد و ولایات را بتصرف گماشته آید ... آمده بود بنا بر آن بتصرف کسان
احمد پاشا بدهند پس موکب والا حرکت داده ... در حوالی گنجه ... شده بود عبور
و نهر دوان را بضرب ... عزم ... ساخته شدند دربیان انقلاب اوضاع دربند
و شیروان و توجه موکب شاهنشاهی با عزم شاهزاده نصرالله میرزا بعزم تسکین فتنهٔ آن دیار
در حینی که موکب همایون از دربند بجانب روم توجه می کرد محمد علیخان قرقلو را بایالت
دربند تعیین و فوجی را بمتابعت او مامور نموده حیدر بیگ افشار
سرکردهٔ جزایرچیان را بایالت شیروان و خطاب خانی سرافراز ساخته شد
در بیست و دویم شعبان المعظم در دفتری در حسب موصلی بحضرت قباب عزوجاه
بود خبر انقلاب شیروان رسید توضیح این مقال آنکه بعد از شیوع قضیهٔ
ظهیر الدوله ابراهیم خان محمد علی بیک ولدش با سام موسوم و بایالت آذربایجان
نایب گردید سام نام مجهول الحال مجهول النسب بسبب سام حسب سرداری مبتلا
گشته از حدود آذربایجان ادعای شاهزادگی و پسری شاه سلطان حسین نموده ابراهیم خان
دماغ او را قطع و او را بیدماغ که مرخص ساخته او بجانب داغستان
رفته ... و سامان در میان لزگیه بسر می برد محمد ولد سرخای در ایام توقف موکب
منصور در داغستان سر از طاعت باز زده در ولایت آواره مشغول با
کوه و جنگل متواری بود در وقت لوای ... فرسا را متوجه روم دید سام بینی بریده
را هنوز باد نخوت در دماغ داشت از راه کوتاه بینی و خبط دماغ سام کم فتنه که

جمعیت که منعقد شده در مقام تسخیر دربند و طبرسران در آمده و از آنجا
که عوام کالانعام را از کنه امور خبیر و از تمیز خیر و شر و نفع و ضرر بی بهره ساخته
با اغوای بعضی از سفهای طبرسران آندیار فریفته گشته نوشتجات با نامها
شیروان از جانب ایشان آمد و شد میکرد تا اینکه این مراتب را محمد علیخان
سردار دربند بعرض اقدس رسانیده چون قلعه دربند سرحدیت داشت حیدر
خان از موقف اعلی بمعاودت او مامور گشته بنابر اینکه حالت اهالی داغستان
و دربند باعث تبدل رغبت جوار مردم شیروان نیز سرایت کرده در میانه شماخی
و شابران حیدر خان را گرفته محبوس و بعد از چند روز مقتول و اموال او را غارت
کرده و محمد ولد سرخای را بسام شیروان آورده و قلعه اقسو را مقر حکومت او
بتصرف ایشان داده لوای مخالفت افراخته شدند و اهالی طبرسرانات و شابران
طوعا و کرها متقلد قلاده اطاعت شدند این خبر در دربند رسید دامن
زن آتش نفاق اشراری که کینه دیرینه را از این حالت دال در سینه
در شد گردیده از روی کار را گرد و کذر ز جماعت مغانی و غیره مامور
بمحافظت قلعه قری من اعمال دربند میبودند جمعی از قشون را که بر ایشان
مامور بودند کشته قلعه قری را بتصرف ترکیه داده بسام و محمد ملحق گشتند
محمد خان بعد از این واقعه جمعی از روس و اشرار دربند را با ملازمان مغانات
در محافظت ایشان میرفت از مرحله هستی در جمعی را نیز چشم از حقوق

این حالت پوشیده

۳۳۷

این حالت پوشیده نبود بر کور کوه رود به مغان ساحت دعوی باستحکام کار قلعه و برج
دربند پرداخت و حقیقت حال را بعرض عاکفان سده جلال رسانید اگرچه عاشور خان
پاپالو افشار سردار آذربایجان که در ایروان بسمع شنیدن این خبر با جمعیتی که داشت
برای تسکین مادۀ شر بجانب شیروان ایلغار داده با حاجی خان چمشکزک بیگلربیگی گنجه که در
کنار کر توقف و مشغول بستن جسر شده بود اتفاق نمود لیکن بعد از آنکه این مراتب بعرض
اقدس رسید کریم خان افشار بیگلربیگی اردوی را برای تسدید راه فساد بجانب
مغانات مامور و فوجی از غازیان را نیز بمعاودت عاشور خان تعیین فرموده امر همایون
بایلغار نصرالله میرزا که در ییلاق همدان توقف داشت عز اصدار یافته دور
هفدهم ماه رمضان در منزل لیلان در حینی که موکب همایون از کرکوک عبور و عازم سمت
بغداد بود بشرف تقبیل بساط اقدس فایض گشته فتحعلی خان چرخچی باشی با جمعی از جوانان
دلیر و پانزده هزار نفر از غازیان رکاب را ملازم شاهزاده و او را بجهت تسکین آتش فساد
روانه و شاهزاده بعد از ورود تبریز حسب الحکم همایون جمعی را بسرکردگی فتحعلی خان روانه
ساحت مرد به عاشور خان ملحق شود و خود نیز متعاقب متوجه مقصد گردید و بعد از ورود فتحعلی خان
روز چهارشنبه چهارم ذیقعده الحرام سام و اشرار لزگیه و شیروان با توپ و نقاره
و فوجی عظیم از اشرار لزگیه و شیروان از فراز کوهی بالای باغ شاه است بنشیب آمده
مهیای جنگ گشته فتحعلی خان و عاشور خان نیز سر راه بر ایشان گرفته جنگ
در پیوست تا تأیید الهی در روز سه پنجه آفتاب شاهنشاهی سیلی زن چهره تهور و غباران

تا آنکه توسن جلادت ایشان کشته از نفر متجاوز سر و زنده با علم و نقاره خانه
ایشان بدست آمده محمد ولد سرخای زخمدار از بقیة السیف فرار نمود سام با معدودی
بجانب گرجستان گریخت پس دلیران مجاهد آنقوم را جسته در اندک روزی
قلعه را متصرف و جمعی کثیر از کیه را به محافظت قلعه اشتغال داشتند نموده دستگیر کردند
و تتمه احوال سام در بیان وقایع سال آینده مذکور خواهد شد **در بیان طغیان**
تقی خان شیرازی و تسخیر فارس و ملک کازرو چون در حین توقف
موکب جهان گشا در حوالی دربند کلبعلی خان کوسه احمدلوی افشار را بسرداری
و تقی خان را مجدداً بایالت فارس تعیین و روانه جنت نشان الیهما نموده تا در آن
سمت سر بجه کار را که اشتر مختل بوذ لهذا محمد حسین خان قرقلو امیر آخور باشی را
در اردوی معلی گری رودس گشته در درگاه معلی سپهسالاری تعیین بجا پاری
روانه و کلبعلی خان و تقی خان را بدربار سپهر اقتدار طلب فرموده بعد از ورود محمد حسین
خان بعمان چون تقی خان تشویشهای فارس را با خود متفق ساخته خیالات باطله
پیشنهاد خاطر نموده بود جمعی از سرکردگان بر سر کلبعلی خان ریخته او را مقتول ساختند
دور صد و کرفش محمد حسین خان در آمدند محمد حسین خان از ایشان … در قلعه گشته و بر کشتی
نشسته عبور آب حلی عافیت رسانیده از آنجا بشیراز آمد و تقی خان نیز
جمعیتی را همراه برداشته عازم شیراز گشت محمد حسین خان عبور اینطرف
کشیده حقیقت حال را معروض ساخته سپهر تمثال ساخت و تقی خان داخل شیراز

نشده رایت عصیان

شده رایت عصیان برافراشت و از موکب همایون جمعی باعانت محمد حسین خان
به پیشه امیر خان مأمور گشتند و تقی خان بعد از آنکه چندی بقلعه داری پرداخت دستگیر گشته بدر
شیراز بشامت اعمال او مورد نهب و غارت و یغما گردیده و مقرر شد که او را قطع
آلت رجولیت نموده از یکچشم کور کرده در بارگاه معلی آورده داروغه و برادران او را
که در اصفهان سپه سالار بقتل رسانیده مأمورین بر وفق فرمان عمل کرده او را مقید به پیشگاه
حضور آوردند **در بیان شورش استرآباد و نهضت موکب شاهان بجانب**
آذربایجان تا رایات نصرت آیات در بیانوهم و تحیه حرام از نهروان بعزم آذربایجان
حرکت و بعد از ورود بحوالی دشت دکرمان شاهان بعرض اقدس رسیده
جمعی از جهال و اعیان قاجاریه بسبب سوء سلوک محمد حسین خان حاکم آنجا با طایفه
یموت متفق … استرآباد گشته ولد محمد حسین خان را از جانب پدر نایب
بود فرار … بهبود خان چاپوشلو آمده حکم معلی درباب تادیب اشرار تهدید به بهبود
خان عز صدور یافت محمد حسین خان نیز از اردوی معلی باین امر مامور گردید مأمورین با
جمعیت … بسمت استرآباد رفته بر راهی الوات دست و پا و بنا بر آنکه فیما بین
بعضی از قاجاریه و محمد حسین خان عداوت دیرینه تحقیق داشت لوازم قتل
و سفک و نهب و … که از محمد حسین خان نسبت بگناه کار و بیگناه بظهور
رسیده الوات نیز پامال دست اندازی گردیدند چون پیوسته منظور نظر اقدس سنجیدن
روم و استرداد ولایاتی که بعد از دولت سلسله علیه صفویه داخل آن مرز و بوم

گردیده و وقوع این امر بر تسبب شرارت ازهالی ایران باعث فسخ
عزیمت نهضت ... در انجام امر مصالحه فیمابین دولتین علیتین و معاودت آنحضرت
از آن مملکت گردیده بعد از ورود موکب همایون بکرمانشاهان ابراهیم خان
ولد ابراهیم خان برادرزاده خود را بسپهسالاری حدود کردستان و استان
قیاس تعیین و فوجی از غازیان باو مامور و مقرر فرمودند که در حدود کرمانشاهان توقف
و ارخد گرفته تا منتهای ولایت همه جا افواج منصوره مشغول ییلامیشی و قشلامیشی بوده
با احمد پاشای والی بغداد مراسم قرب و جوار مرعی میداشته باشند و چونکه سابقا
مذکور شد نصرالله میرزا در رکاب پیش متوجه خوارزم و بعد از ورود بمرو روسای خوارزم
و سرکردگان ارال یقاق آرتوق اینیاق اتالیق نزد شاهزاده آمده متعهد دادن
ملازم و کوچانیدن طایفه یموت شده بود نصرالله میرزا ابومحمد خان ولد ایلبارس را
بموجب امر اقدس بوالیگری تعیین و آرتوق اینیاق را اتالیق و صاحب اختیار
کار او کرده ایشان را روانه خوارزم که معاودت نمود بعد از چندی بعضی از اشرار
خوارزم با یموت متفق و آرتوق اینیاق را مقتول و این مراتب بعرض اقدس
رسید عیشق خان را بسبب برادرزاده که با آنحضرت داشت بسپهسالاری
خوارزم منصوب و روانه خراسان نموده که تدارک خود را دیده در رکاب
دیگر بقوم بدشمه یموت عازم خوارزم شوند و از ماهی دشت لوای توجه بجانب
قلمرو علیشکر افراشته شد ذکر وقایع سال سیچقان ئیل مطابق هزار و صد و پنجاه و هفت هجری

سلطان طارم

سلطان طارم چهارم ذی‌الحجه ... المظفر بعد از انقضای شش ساعت
و شش دقیقه از منزل ماهی دشت حوت بقلم و حمل نقل کوکبه جلال لعه خدیو
کشورگشای بهار از سر وشتا در رایت نهضت برافراخت و خاقان جهان
آرای ربیع از رعد ابرافزای طنطنه کوس خصم افکنی و کشورگشای بلند آوازه ساخت
و افواج قاهره چمن ساز و برگ نمایش لعه بعزم دفع لشکر بهمن برخواسته شد
و جنود اشجار زغنچه و ازهار در موج اشتباه سر و برابر مغفر و جوشن برآراستند
سرعسکری از جلوه کوکبه اردیبهشتی نهال رخش عزیمت بوادی
هزیمت کشید در منزل کنگاور من اعمال قلمرو مجلس خسروانی بهزاران
زیب و زینت انعقاد یافته جشن نوروزی بفر و فیروزی انقضا یافت چون
دران اوان احمد پاشا رجال روغا از دولت قیصری بسرعسکری منصوب
و در قارص مسعود از جانب محمد علی نام رفنجانی کرمانی را بصفی میرزا اشتهار داده
و در ارتسد کتاب کیفیت حال در فتن و جنگ روم گذشت
اعیان دولت عثمانی نظر باحتیاطی که از حضرت خاقانی داشتند او را
شاخص اعتبار که همراهی سرعسکر روانه که بعد نوشتجات ببعضی از ولایات
آذربایجان فرستاده عبارات زیاده از حد دران مندرج و لفظ جلادت راجح
که بود نوشتجات مزبور بنظر اقدس رسیده مهیج مایه غضب و محرک
سلسله نهضت همایون گشته وارد حوالی ابهر شدند و در آنجا بسمع

اقدس رسید که سرعسکر نبود از دولت عثمانیه معزول و احمد پاشای وزیر اعظم
سابق بسرعسکری منصوب گشته چون محمد آغای فرستاده والی بغداد برای انجام
امر مصالحه بدربار عثمانیه رفته بود در اسلامبول توقف داشت بانتظار وصول
خبر از جانب موما الیه مرحلهٔ مقصود تا ناظر میشد و حکم همایون خطاب بسرداران
ایروان و عوضه دریافت متعرض حدود و ثغور نگشته اسرائی را از طرف
روم بدست آمده باشند بسرعسکر قارص مراسله و بابا و ازو در ارتباط
درآیند سرداران مزبور بموجب فرمان عمل نموده سرعسکر مشار الیه در
جواب نوشته بود از مقدمات صلح در پیش است [illegible] و من
از دولت عثمانیه مامورم صفی میرزا را برده در ایران متمکن سازم بعد از آنکه جواب
سرعسکر معروض شده خلافش دیگر اعلام شده آمدن او موجب
تصدیع انها میگردد مهمان بزرگی عنقریب رایات نهضت بجانب
قارص افراخته ملاقات واقع خواهد شد و انحضرت بصوب مقصد
تحریک لوای شوکت داده در عرض راه خبر گرفتاری سام و از محاربه شیروان
فرار نموده بود رسید توضیح این مقال انکه بنحوی که در طی وقایعات سال
قبل مذکور شد سام بعد از وقعه شیروان شکست یافته منهزم شد
اراده داشت نزد کیو املاکرجی بمحال گرجستان رود طهمورث
خان مطلع شده در دره اکلک سر راه باو گرفته در پیت و چهار رم

در قلعه اردا

در قلعه اردا با چند تن زنده بدست [illegible] نموده مقید به قزلباشان فرستاده این خبر را
بعرض اقدس رسانید مقرر شد که چشم سام را کور کرده او را با چند تن از گرفتاران
رومیه نزد احمد پاشای سرعسکر بقارص داغ قاسقه فرستاده چون صفی میرزا نیز در نزد
او میباشد برادران مجعول یکدیگر را دیدن نمایند و بعد از ورود رایات
نصرت علامات تجدید کوری گرجستان مقدمه شکست رومیه معروض
شده سینه اقدس شد مبین این مقدمه انکه بعد از انکه همت اولیای دولت
عثمانیه تمکین محمدعلی رفیع‌الاشهور بصفی میرزای ثانی قرار یافت تدابیری در کار
او بکار بردند انیکه فرزانه وهاداییکه حجته احمدخان اردبیلی و محمد ولد سرخای حکام
او ارو چکنای و کدخدایان طبرسران محال دربند ارسال
و نامه مشفقانه بهریک نوشته ایشان را ترغیب بانقیاد و امداد صفی
میرزا نموده یوسف پاشای والی آقسقه از دولت عثمانیه مامور بهمیاب خزانه
و املاغ فرزین گشته بعد از ورود او بحوالی گوری طهمورث خان که در ایران
اروان و الکاحث بود باشاق علی خان قلیچ بیک [illegible] مران لوازم
در صدد کمین [illegible] یوسف پاشا از راه احتیاط بیت بوده واله میان
جنگل راسقناق [illegible] و عطایا و هدایا و فرزین را با جمعی از همراهان روانه
در غستان نموده بود خزاین نیز به بیده راه در [illegible] همگیری وقوم [illegible]
ذوجی را در سر راهها مهیا داشته مامورین [illegible] را فرصت عبور [illegible]

جمعی را از ... نیز گرفتار قید اسر ساخته تمامی مدافع و خزاین را
بدست آوردند یوسف پاشا از استماع این خبر قرین دهشت و ... گردیده
فرار ورزید از غایت خوف در عرض راه ... قدم از پا درآمده وفات یافت
و بعد از آنکه این خبر بعرض اقدس رسید طهمورث را در ازای این ... نیکو
خدمتی بوالیگری کارتیل و ارکلی میرزای برادرش را بوالیگری کاخت سرافراز فرمودند
و بعد از انجام مهمات شیروان فرمان همایون بنام نصرالله میرزا صادر
شده بود که شاهراه را نیز بموکب والا پیوست پس رایات جهانگشا از حدود
نخجوان عازم مقصد گشته از ییلاق گوکچه عبور در ارس فرسخی از آن جای در موضع
موسوم بخانقاه ... و ... را گذرانیده روز پنجشنبه دوازدهم شهر شوال
موکب همایون بجانب قارص نهضت ... قلعه قارص با چتر رایات
نصرت آیات باوج سموات برافراخته شد چند دفعه سرعسکر
و پاشایان با ازدحام تمام پشت بدیوار قلعه رو بمعرکه جنگ آوردند
و هر دفعه جمعی از لشکر عثمانی قتیل و دستگیر گشته بقیه فراری مشغول
قلعه داری شدند و چون ... هم با جرم محرم در دوازدهم رجب وارد
دره ... پس در اطراف قارص قلعجات و سنگرهای محکم ... ترتیب
داده جمعی از غازیان با توپخانه بهر طرف تعیین گشتند حسین احمد ... جغتای ...
امر و فرمان پادشاه روم با فوجی از ترکیه بمعاونت سرعسکر قارص آمده بود

از کیه کار را به منوال

ترکیه کار را بدین منوال دیدند شب ... جمعی از قلعه بیرون آمده ...
گریز ... جمعی از طلایه داران معسکر نصرت اثر از فرار ایشان با خبر ...
مامور گشته جمعی از آنها را عرضه تیغ هلاک ساختند چون ایام محاصره امتداد یافت
و اختلال احوال سرعسکر اشتداد یافت بسیاری از لشکر رومیه آغاز فرار
کرده سرعسکر از راه اضطرار عبدالرحمن پاشا نامی را با احمد افندی ...
گرامی مدلت عثمانی بکفایت موسوم و از معارف روم بود و چند نفر از سر
کردگان اوجاق با پیشکشهای لایق بدربار کیوان مدار فرستاده متعهد شد
مقصود این طرف را از دربار عثمانی صورت دهد بعد از آمد و رفت ...
این مسئول عز قبول یافت سرعسکر احمد پاشا را با چند نفر از رؤسای معتبر روانه
دربار عثمانی نموده چون موسم زمستان نزدیک و شدت سرمای قارص معلوم و
توقف متعذر بود و آذوقه از جانب ... و ... وفور داشت لهذا
موکب همایون در ... رمضان المبارک از قارص بجانب ارپه چای نهضت
و از آنجا متوجه ... و ... گشته آن مکان دلپذیر را محل اقامت
ساخته تا تمامی حاصل غلات آن نواحی را بمصرف رسانیدند و چون منظور آن
بود که در بردع قشلاق واقع شود کسان ... تعیین فرمودند که در حوالی بردع در مکانی
که از حیثیت آب و علف ... چند هزار دست خانه و سرای
مرغوب از نی و چوب ترتیب دهند و خود از راه ... قلعه و ... عازم

که برای قشلاق اختیار شده بود کوچ نموده و بعد از چند
روز که جواب آرامی گرفت جنبش به آنکه داغستان نصب العین ضمیر
منیر بود با وصف آنکه زمستان اشتداد داشت با فوجی از غازیان
سبکبار بجانب داغستان توجه فرموده از جسر جولو عبور و همه جا منزل بمنزل کوچ
در ششم ذی حجه از دربند گذشته غازیان را چهار دسته که از چهار جانب
چپاول اندازند تمامی آن طایفه راه باطمینان خاطر دران نواحی بودند و حرکت موکب
والا را در چنان فصلی که آب در شکم ماهی یخ می بست و عین شدت
زمستان بود بایین کیفیت تصور نمی کردند ناچشت کوه آب و اغنام فزون
از حساب بدست آوردند و بعد از آنکه سه چهار روز مشغول کیب و تاخت
و تاراج اطراف بودند تمامی روسا و سرکردگان داغستان وارد درگاه سپهر
بنیان و پیرایه پوشش خلاع دهقان و عفو و احسان گشتند آری تا متهجر
این قسم مصاعب نشده خود را بهرستان با آرام نتوانند افسر از سر
فغفور و قیصر نتوان برداشت و تا پای در طریق طلب ننهند محبوبه ملک را
در آغوش مراد نتوان کشید القصه بعد از عید اضحی حرکت زمام بجانب
دربند داده امور آنجا را منتظم و از راه طبرستان عازم بردع که در حجم
محرم داره و مقرر است شدند و یکیت روز دیگر آن مکان نزهت نشان
مقر سرادقات غزه شان گشته چون آب و علف سمت شمالی گرجستان

در کهاک دفو بود

در کهاک وفور بود درست پنجم ماه مذکور با کوکبه و از آنجا بمعیت جماعه داخل ارکش شد

در بیان وقایع ایودئیل مطابق سال هزار و صد و پنجاه و هشت هجری

چون از دربار سلطان قضا اسفندیار سپهدار سرما عزم ایران زمین نمود
که اظهار صولت بهمنی و سر عسکر رومی براو برف را علان داغ به رو بین
شهر بهمنی داور سریر فلک یعنی مهر منیر بر شهب گردون سیر را آمده و بعدا دفعه
عساکر سرما گرم مرحله پیمایی در روز شنبه شانزدهم صفر با افواج و پیای در نقطه
اعتدال ربیعی مستلای گشته جنود جیوش قوای نامیه بعد از کرد و فر رفته بنیاد
اساس شوکت بر دگشته روز یکشنبه مجلس خسروانی با شکوه
سیما انتظام و ترتیب دقایقیت سران و سرداران بخلاع زر تار زرنش
و زینت یافته قریب بسه ماه ییلاقات شکی مقر خیام سپهر احتشام
گردیده در آخر جوزا از حدود شکی وان نواحی عطف عنان کرده از رود کر
عبور و در سمت خاچین از راه میان کوه عازم گوکچه ییلاق ایروان
گشته بود عرض راه عارضه شدیدی عارض همایون گشته چند منزل راه را
بتخت روان طی فرموده بار بعنایت حکیم علی الاطلاق از درای استشفار
و از امرضت قهو لشفین شفای عاجل کرامت گشته مزاج اقدس
بقوت و بهبودی قرین بوده از دهم شهر جمادی الثانی از الواغ از گوکچه دیگر مقر
خیام عز و تمکین گردید در بیان محاربه با بگلیاش محمد پاشا سرعسکر روم و حال عساکر

... خبر ... رسید ... دولت ... یکن محمد پاشای وزیر اعظم
... پاشای دارا آیدین و ده پانزده هزار نفر از پاشایان
و سرکردگان دیگر جمعیت و ازدحام بیحد و مرار سمت ارزن الروم
و قارص و عبدالله پاشای جبه‌جی با احمد پاشای ... خان بیکلربیگی اردلان
... از ... دولت و الا اردی ... بر ... پیوسته بود و جمعی دیگر از پاشایان
و افواج رومیه از راه دیار بکر و موصل تعیین شده هر یک از سمتی
بجانب ایران مأمور و مبادرت می‌آیند از مضمون این خبر شاهزاده
نصرالله میرزا را با جمعی از خوانین و سران و سرکردگان غازیان رکاب ظفر
سر عسکر دیاربکر تعیین و در ورنه و افواج منصوره راه در سمت کرمانشاهان
و لرستان و کردستان مشغول ییلاقیه بهم معسکر شاهزاده
مأمور ساختند و چون مکنون خاطر اقدس آن بود که شاهزاده ... امام قلی
میرزا و ابراهیم خان ولد ابراهیم خان راه بعد از قضیه والدش
باین نام نامی و خطاب ... سرافراز بود متأهل فرمایند لهذا
حکم همایون بتهیه اسباب سور و سرور نافذ گشته چند روز بسباط نشاط
و بزم انبساط در ییلاق کوکجه آراسته شد و بعد از انجام کار طوی زمام اختیار
خوراسان را با امام قلی میرزا و انتظام مهام عراق را با ابراهیم خان تفویض
و هر دو را با تدارکات شایسته در پنجم ماه رجب روانه مقصد

و بنه و اغرق

و بنه و اغرق را بتوقف ... بود ...
در روز مزبور بعزم مقابله سر عسکر رایت افراز ... شده ...
... بود در نواحی قارص و ارزن الروم بر هم زدن ...
جمعیت سر عسکر شوند مقارن این خبر رسید که دست اجل بر ... سر
عسکر زده او را ... بدین سمت می‌آورد لهذا کوکبه همایون در نهم ماه
مزبور از ایروان عبور و مراد تپه که در فرسخی ایروان راه در مقام جنگ عبدالله
پاشای کوپرلی اوغلی قرارگاه دولت ساخته شد یکن محمد پاشای سر عسکر
نیز با چند و پنجاه هزار نفر سواره و چهل هزار نفر پیاده ینگیچری ... تمام روز دهم
بعد از ظهر آمده در دو فرسخی اردوی همایون در دامنه کوه را محل نزول ساخت و خیام
اقامت افراشته باستحکام مکان و احداث سنگر و منطرلیس
پرداخت پس روز چهارشنبه یازدهم شهر از طرفین غریو کوس حرب بر خواسته
صف جدال آراسته شد بعد از حملات متواتر بتقدیر خدای قادر شکست
به لشکر عثمانی افتاده جمعی کثیر از ... مقتول و سر عسکر بسنگر خود ...
جست و بسبب ظلمت شب رایات ظفر آیات نیز بمقر جلال معاودت کرده
جمعی از چپوش دریافروش بمحافظت طرق سمت قارص و محافظت اردو
مأمور شدند و راه آوردن ذخیره و آذوقه بر لشکر سر عسکر بسته هر روزه
جمعی در حوالی اردوی او ضایع می‌گشتند و بهمه جهت عرصه بر عسکر و سر عسکر تنگ گشته

و[illegible] که [illegible] ضمن [illegible] شید بنار الجنگ مقابله فرنگیک گذشته هر روزه بمقدار ربع فرسخ با سواره و پیاده عسکر و منظریس ترتیب داده دلیرانه پیش می آمدند و بچند کوچ به نیم فرسخی اردوی همایون رسیده رایت توقف برافراشت همان شب جمعی از سپاه کینه خواه باشاره خدیو آسمانجاه بحوالی اردوی رومیه رفته دلوله انقلاب بحالات ایشان افکندند آن شب تزلزل احوال او دراه یافته جمعی فرار [illegible] سرعسکر چون حال را بدین منوال دید با اعیان لشکر عثمانی طرح مشاورت افکنده بنا گذاشت که همان شب با سواره و پیاده باردوی همایون شبیخون زنند عصر آن روز که روز جمعه بیست و یکم ماه مزبور بود چاپار و عریضه از جانب شاهزاده نصرالله میرزا رسید مشعر بر آنکه سرعسکر جانب دیاربکر اولاد حاکم بسمت بابان و شهرزور فرستاده سلیم خان حاکم بابان او را مدخل نداده کوچ و بنه خود را در قلعه سورداش متحصن ساخته با روسای اکراد بحدیث پیوسته از آنطرف سرعسکر مزبور با احمد اردلانی و طوایف اکراد و بابان و جمعیت موفور عازم موصل گشته از اینطرف نیز شاهزاده بقصد مقابله رایت عزیمت افراشته در حوالی موصل تلاقی فریقین واقع و [illegible] جنود مسعود شکست بر عسکر رومیه افتاده معرکه [illegible] از [illegible] فتیان و گرفتار [illegible] سرعسکر بقیة السیف سالک طریق

دزارلیوه پس خدیو

[illegible] پس خدیو جهان [illegible] لشکر [illegible] وقتی [illegible] نزال [illegible] نوشته شاهزاده را مصحوب یکی از گرفتاران رومیه بجانب سرعسکر فرستاده هنوز آن شخص داخل اردوی سرعسکر نشده بود کوکبه سپهدار رومی روز یعنی آفتاب گیتی افروز عزیمت ملک شام نمود مقارن آن انقلاب و آشوب در میان اردوی رومیه بهم رسیده گرد بر فلک بلند گردید آغاز صبحگاه معلوم شد که سرعسکر جلیل ایشان در کمال قوت و توان بود ناتوان گشته ملک هستی را وداع و با [illegible] ترک نزاع نمود عسکر رومیه چون خود را بی سر دیده اند بیدست و پا گشته سراسیمه پای گریز برداشته اند قشون نصرت قرین در اطراف عسکر رومیه بود فی الفور پاشایان در اردو [illegible] جمعی را مقتول و تمام توپخانه و خیام و اسباب [illegible] که برجا مانده بود بحیطه ضبط و تصرف در آوردند و فوجی از جنود نصرت نمود از جانب اردوی همایون بعزم تعاقب اسب جلادت بر انگیخته تا [illegible] جای همه جا الجماعت را فوج فوج مشغول فرار دیده عرصه شمشیر ساخته ده دوازده هزار نفر از ایشان بر خاک هلاک انداخته چهار هزار نفر متجاوز با چند نفر از پاشایان [illegible] زنده دستگیر گردیدند پس خدیو جهان از شفاعت مروت جمعی از گرفتاران را که مجروح و ناتوان بودند باتفاق جاسوس حسن آغا که

از بعد از آن ... و ... که شداران روسیه بود روانه فارس و بهار
... نامه ... را نیز روانه تبریز گشته بود چنانچه قبل ازین
در باب رکن معظمه مذکوره زاده الله شرفا و تعظیما و مذهب جعفری بدولت
علیه عثمانیه تکلیف و اظهار و بعد از ابرام و اصرار معلوم شد
که اعیان دولت عثمانیه از قبول آن در مقام تحاشی و انکار هستند
لهذا الحال از وقعه عسکر و انهزام لشکر روم نامه دوستانه با ایلچیان
پادشاه سکندر جاه نوشته چاپار ایلچی از راه بغداد روانه دربار
عثمانی فرمودند مبنی بر اینکه هر چند ایلات ترکمان و طوایف عجم که
در ایران و توران سکنی دارند فرمان قدر قدرت شاهنشاهی ایشان را
خواهی نخواهی تابع ارشادی سالک طریق آگاهی ساخته خلل و تغییر در بنیان
آن راه نخواهد یافت اما لکن چون از جانب اهالی ایران با آن دولت
عثمانی نوشته چون علمای اعلام و اهالی آن دولت ابد فرجام از قبول آنها
در مقام الفت چیده اند و اصرار در آن بیشتر موجب خونریزی و منشأ
فتنه انگیزی است لهذا از آن تکلیف تحول و ترک آنها مقصود
و مامول ارکان دولت عثمانیات نموده ایم که قطع ماده نزاع بالکلیه از طرفین
بعد آمده من بعد اساس محبت و دوستی ... بین استمرار و استقرار یابد پس
موکب همایون روز پنجشنبه بیست و هشتم ماه مزبور از مرادتپه که ... جلال

بهوارزاده جواس

بهوارزاده جواس و محموله نهضت فرمودند و نیز در آن اوان سه نفر ایلچی معتبر از
پادشاه ختن با تحف و هدایا وارد درگاه ... گشته نامه و هدایا را از نظر
اقدس گذرانیده چون حال آنکه او از اولاد چنگیزیه ... شده یک سلسله سلطنت
ختا و دیگری پادشاهی ختن منصوب است در این اوان چون آوازه عظمت
و صولت و صیت قدرت و سطوت شاهنشاهی در اطراف
و اکناف عالم پیچیده در آن مملکت نیز اشتهار یافته پادشاه
مزبور در مقام مصالحت و موالفت در آمده سه نفر از معتبرین ...
فورا فرستاده راه ... که مضمون نامه اینکه از امر سلطنت
و پادشاهی ایشان به حکم مالک الملک ... اتفاق افتاده بسیار
خوشحال هستیم در عالم اتحاد و یکدلی و رابطه ایلچیان ... در حوزه
اقتدار ما هست باشند هر قدر که در کار باشد برای خدمت آن دولت
مهیا و حاضر خواهد بود و نیز ایلچیان بعرض رسانیدند که بعضی ممالک مابین
توران و ترکستان واقع است ایلاتی که در آن میان می باشند
طایفه ... می باشند چنین احتساب ممالک توران با حضرت
شاهنشاهی است از جانب آن جناب فوجی تعیین نموده ایل
و مملکت را ملحق بتوران زمین نموده و ضبط متعلقات این دولت
با نظر ... و اگذارند که بعد از آن ... حد و سنور ... معین باشد

[illegible] اقدس باین قرار گرفت
که بعد از ورود بخو[illegible] جمعی را بجهت این امر تعیین و روانه فرمایند
پس جواب محبت انگیز و اشفاق آمیز شاه مزبور مرقوم و اسب
یراق طلا و شمشیر و باقی نفایس سایر تنگلی بجهت شاه مذکور ارسال
و ایلچیان برخصت انصراف یافته و سابقا نگارش یافت
که علیقلی خان را بسبب صدور نافرمانی طایفه یموت خوارزم مامور
به تنبیه آن جماعت فرموده بود حقیقت احوال علیقلی خان مشار الیه
آنکه بعد از ورود بخوارزم ابوالغازی خان و عموم ریش سفیدان
و اشراف خوارزم طریق استقبال پیموده مراسم خدمت
بتقدیم رسانیدند لیکن جماعت یموت با سایر ترکمانیه اتفاق
و جمعیت نموده در حوالی اورگنج بمقابله آمده شکست فاحش یافته
جمعی کثیر از ایشان بقتل و اولاد و اسیر بسیار از آن جماعت بدست
غازیان در آمده چون آن طایفه دیگر مجال توقف در آن ولایت
نیافته ساکنی خود را عرضه نهب و غارت دیدند کوچ و خود را برداشته
بسمت کوه بلخان که در حوالی استراباد واقع است فرار کردند
علیقلی خان چندی بنظام امور پرداخته وایل را در مملکت خوارزم
تمکین داده بموجب امر همایون خطاب با آن طایفه عز صدور یافته

محصل تعیین شده

۲۴۷

محصل تعیین شده قرار یافت [illegible] آمده اند [illegible] از خوانین
کار آمده خود را برسم ملازمت برکاب ظفر انتساب رسانیده بدستور
سایر ترکمانیه در زمره ایلات بلوازم اطاعت و انقیاد پردازند و الا مستعد
تنبیه مجدد باشند و رایات نصرت آیات از خبوشان مشهد
عبور و از راه همدان عازم فراهان و از آنجا نصرالله میرزا را از راه
مازندران و استراباد روانه ارض اقدس ساختند و موکب
جهانگشا متوجه اصفهان بود چهارم ذیحجه الحرام وارد آن خطه مینو قرین
گشتند و تا ورود موکب شاهی که تجدید استراباد طایفه یموت
نیز بموجب فرمان عمل نموده ملازمان مقرره را تدارک و تسلیم
نمودند پس رایات جهانگشا در دهم محرم الحرام هزار و صد و پنجاه
و نه هجری از اصفهان نهضت و از راه اردکان و بیابان طبس
عازم ارض اقدس و کوچ بر کوچ طی مراحل نموده در بیست و ششم ماه صفر
وارد مشهد مقدس گردید ذکر وقایع پارس ئیل مطابق سال
هزار و صد و پنجاه و نه هجری شب دوشنبه بیست و
هشتم ماه صفر شکار ران زرین لباس انجم با مرفاع خلع تعلیک
انک با الواد المقدس طوی با برهنه با انجمن آرای محفل سپهر
پرداخته اسباب سیمین و زرین در بزم فلک چیده نمکدان

بقا و قدر لب [illegible] برفراز ایوان موج نیل کشیدند
و اادر حضرت [illegible] اقتضای [illegible] ساعت و لمحه دقیقه برسم شبگیر بر
تختگاه چمن فرا رسید خزانه داران قوای نامیه در کلبات جهان ابواب
مخازن نشو و نما گشوده از گوهرهای غلطان شبنم لآلی آب دار
و قطرات سحاب سلکهای منظوم و عقود منضود بر طبق عرض گذاشتند
و گنجوران طبایع از لعل و یاقوت لاله و شقایق و زمرد و فیروزه سبزه برگ
آنچه در مکان مکان ممکن بود بر ساحت گلزار چیده از گلهای ملمع عرصه
خاک را زیبا و مرصع ساختند خسرو خاوری باظهار دلگرمی و فیض بر دوست
ارغرصه جهان نهاده دبیران چالاک دست چنار با قلم شاخسار
بر صفحات دشت و اوراق گلزار مصالحه نامیه نگار شده جشن
نوروزی در ارض اقدس مقضی و حضر سیر کلات و عمارات در آن
قلعه خدا آفرین در رشک معموره روی زمین احداث شده بود
مکنون ضمیر اقدس بود در بیست و چهارم ربیع الاول از ارض فیض نشان
عازم آن مکان و چند روز مجلس سرور و سرود آراسته و عیش
و عشرت تماشای آن نزهت سرا و انتظام امور آنجا بود چند
کرورهای نقد با حلی تجره کان دلالفنیس بیکران و بکرور از اقالیم جهان
در آن مکان جمع آمده بود و معرض عرض در آمده بتجویز امنای هوشیار و معتمدان

از الا تعبار

ذی الاعتبار مقرر و موکب [illegible] از فوات [illegible]
بجانب ری و رسید جهت ابلاغ [illegible] اتفاقیه که فی مابین ایلچیان
پادشاه چین مقرر فرمودند فوقی بجهة قرار داد و حد دستور ممالک ختا
و چین و توران زمین مامور فرمودند بنابران محمود خان چاپوشلو و
چند نفر از خوانین و سرکردگان را با افواج قاهره بحدود مزبور مامور
و با تدارکات شاهانه روانه ترکستان فرمودند که به بخارا رفته از آنجا بصوب
مقصد شتابند سابقا ذکر یافته که در صحرای مغان بعد از تکفل امر سلطنت
مقدمات رکن کعبه معظمه و غیر مطالب از اعلیحضرت پادشاه اسلام
پناه روم خواهش نمودند و بر ذمت همت آسمان پیوند لازم
ساخته بودند که مطالب مزبوره را به دوستی و التیام و یا بشمشیر خون
آشام در حلی هر امری صورت فیصل و انجام دهند و چند
سال که پایان این مطلب در رشته گفتگو می‌بود و از کشاکش داره
آمد و رفت ایلچیان تخم دعوا و بیم خلاف انقطاع نیافت
و هر مرتبه که رایات فیروزی آیات جاه و جلال بعزم انجام مطالب
معهوده بجانب مملکت روم پرچم کش می‌گردید در ایران فتوری
حادث می‌شد که موجب فسخ عزیمت آن جانب
می‌گردید تا اینکه بعد از قضیه مکین محمد پاشا آنحضرت از سر مطالب

معهود [illegible] نمودند فرقتین و بدولت عثمانیه بتوسط چاپار [illegible] را
اعلام نمود چه پادشاه سکندر جاه روم این معنی را مغتنم دانسته نظیف
افندی را که به بقا در داغستان بدربار معلی آمده بود مجددا ایلچی‌گری
برای تحریر صلح نامه روانه حضرت اقدس نمود مومی الیه در حینی که
ساوجبلاغ رسید بحضرت [illegible] بود با نامه قیصری وارد اردوی
همایون و از جانب پادشاه سکندرجاه روم دستخط مجلی بمهر امضای دولت
با و داده شده بود پس نظیف افندی را رخصت انصراف
ارزانی داشتند بعد از فوت او بدربار عثمانیان اعیان آن دولت
احمد افندی کریدلی را که در قارص از جانب سرعسکر بحضرت
اقدس آمده بود بپایه وزارت [illegible] بسفارت مامور و با هدایا
و نفایس بسیار روانه ایران و از طرف اعلیحضرت شاهنشاهی
نیز مصطفی خان شاملو و کاتب حروف بسفارت تعیین
و تخت طلای میناکاری مرصع به لآلی غلطان و [illegible]
برجیب و دامان داشت و خیمه زربفت با ضمیمه زرنگار
سپهر برابری منقش و زنجیر فیل رقاص و از تحایف و غرایب
هندوستان بود برای پادشاه والاجاه با نامه دوستانه
و صلح نامه ارسال داشته در دهم محرم الحرام هزار و صد و شصت

هجری موکب همایون

هجری موکب همایون از اصفهان حرکت و [illegible]
ساخته مجددا از راه یزد و کرمان عطف عنان بجانب خراسان فرمودند

صورت صلح نامه که از این طرف مرقوم شده این است بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی انام عیون الفتن بایقاظ قلوب السلاطین و اوری
عیون الامن بین الانام بانطماس انهار المنافرة فی بین الخواقین
والسلاطین و اصلح بمصالحهم ما فسد من امور المسلمین و اذهب
غیظ قلوبهم لیشفی صدور قوم مومنین و نزع ما فی صدورهم من غل و
حقود و امرهم بایفاء العقود کما ورد فی کتابه المجید یا ایها الذین
امنوا اوفوا بالعقود و صلی الله علی رسوله صاحب المقام المحمود و علی آله
و اصحابه الذین بذلوا فی اصلاح الدین غایة المجهود اما بعد چون
در شورای کبرای صحرای مغان که امرای ایران از نواب همایون ما
مستدعی قبول امر سلطنت شدند بنابر اینکه از بدو
خروج شاه اسمعیل صفوی سب و رفض در ایران علانیه شیوع
و معادات فیما بین روم و ایران باین تقریب وقوع داشت
نواب همایون ما از سلطنت ایشان تحاشی و بعد از آنکه الحاح
مکرر از آن گروه ناشی شد امر فرمودیم که هرگاه ترک سب
و رفض نموده در هر باب متقلد طریقه امام الجعفر الصادق گردند

بمعقول و منقول ... خواستند دیگر ایشان حکم اقدس را
قبول و از حالات سابقه نکول کردند چون اعلیحضرت قدر قدرت
اعظم سلاطین جهان و افخر خواقین دوران پادشاه سلیمان
حشم جمشید خورشید علم ناصر الاسلام و المسلمین قامع
الکفار و المشرکین خاقان البرین و قاآن البحرین خادم الحرمین الشریفین
ثانی اسکندر ذو القرنین برادر جهان داور گردون بارگاه خدیو
اسلام پناه ظل اله السلطان الغازی سلطان محمود خان
مد الله ظلال خلافته علی روس اهل الاسلام خلیفه اهل اسلام
و فروغ مشعل دودمان ترکمانیه بنابر برای مزید الفت فیما بین الحضرتین
در رفع غوایل شور و شین از میانه فریقین نواب همایون ما مطالب
چند را که در وثایق سابقه مسطور است از پادشاه سکندر جاه
مامول بود از تکرار آمد و شد سفرای طرفین آنحضرت سه مطلب را
بتلقین قبول و دو مطلب را بمحاذیر شرعیه و معاذیر ملکیه بنکول و خواهشمند
فسخ آن دو مطلب گردیدند اگر چه نواب همایون ما که بنا بر محبت
غنچه گشای رازها را اظهار این مطلب گشته ایم سوای رفع تباغض
و دفع تناقض و اراده عباد و ازاحه غبار منظور دیگر نداشتیم
لیکن بنا بر خواهش آن پادشاه سلیمان مقام و حفظ ناموس

اسلام تکالیف

اسلام تکالیف مذکوره را متروک و طریق مسالمت مسلوک
داشته این نوید آرام بخش بان پادشاه ملک بخش اعلام نمودیم
اما چون بعضی از ممالک عراق و آذربایجان در ازمنه سابقه بسلاطین ترکمانیه
تعلق داشت و بسبب اختلاف انگیزی شاه اسمعیل و شیوع سب
در قبض دولت عثمانیه بود در مقال یادنامه ضمناً اظهار شد که هرگاه بر طبع
پادشاه اسلام پناه شاق و مخالف رسم وفاق نبوده باشد
یکی از آن ممالکت بر رسم عطیه از آنحضرت بحوزه ممالک
محروسه این طرف انضمام یابد و آن حضرت را از راه برادری
بر دو متعلقان آن مشار رسانیده بودیم در نامه همایون از آن دولت والا
مصحوب افتخار الاماجد لطیف آفندی عز وصول بخشیده اندراج
یافته بود که اگر چه بنظر مآثر مشکوره و مساعی مبروره از دولت
نادریه در رامحا سبب در قبض بظهور موسسه قبلتین علیین را متحد
می دانیم لیکن بنا بر بعض جهات خاطر متعلق بر آن است که چنانکه
در مدت سابق منفتح شده از این مطلب نیز برای مزید الفت
و التیام اغماض و امضا و مصالحه ایام خلد مرابع سلطان
مراد رابع مجدد و ممضی شود تا دولتی میانه دولت علیه و اخلاف
کرام و اعقاب عظام نسلاً بعد النسل در عرصه روزگار باقی

و چون پیوسته ... نماید از جانب اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه وعده این
گونه شیئی را نمیدبود و بنیان محبت را بعقود موثق میشد و فرقه اعدا
نیز مراعات سنن دینی را بر ذمت خود واجب و رضا جوی
آنحضرت و آرایش بلاد را اهم مطالب و اعظم مآرب شمرده
بعد از صلح نامه سکینه اختتام ما مولانی آن خدیو اسلام را نیز بجهت
ارتضا مقرون و معتمدی بجهت بنای امر مصالحه مامور ساخته فیمابین معتمدان
دولتین امر صلح قرار یافته استحکام پذیرفت صلحی که در زمان
خاقان خلد مرابع سلطان مراد خان رابع واقع شده
فیمابین دولتین مرعی و حدود و ثغوری که در میانه مقرر بود آنچه لایق
شان طرفین و مقرون بصلاح دولتین باشد معمول دارا موریکه
بهیچ وجه کدورت و منافی مصالحه صالحه و مسالمه باشد
طرفین اجتناب ورزند و ان شاء الله المتعال این ...
و مسالمت و یگانگی و محبت فیمابین دولت عظمی و خاندان خانواده
کبری دام اللیالی و الایام الی یوم القیام قایم و دایم و برقرار خواهد بود
ماده اولی حجاج ایران و توران که از راه بغداد و شام عازم بیت الله
الحرام باشند ولات و حکام سر راه ایشان را از محلی بمحلی سالمین
امنین بیکدیگر رسانیده حراست حال و مراعات احوال ایشان را

لازم دانسته

لازم دانسته ماده ثانی و ثالث از برای تأکید مودت
و تمهید محبت در سال شخصی از آن دولت در ایران
و از ایران در آن دولت بجهت اقامت ایشان از طرفین
داده شود و اسرای طرفین مرخص بجهت بیع و شرای برایشان روا نباشد هر یک
خواهند بوطن خود رفته از طرفین مانع ایشان نشوند تکمیل
حکام سرحدات از حرکاتی که منافی دوستی است احتراز کنند
و سوای آن اهالی ایران از سب و رفض مقطوع اللسان بجهت
مرتکب نگردند و من بعد در کعبه معظمه و مدینه مشرفه و باقی ممالک آمد شد
کنند از طرف روم بدستور حجاج آن مملکت و دیگر بلاد
اسلامیه با ایشان سلوک مسلوک نمایند و از ایشان
جزیه و سایر وجوه خلاف شرع و حساب گرفته نشود و همچنین
در عتبات عالیات ما و رکه باب تجارت در دست
انجا عتی نباشد حکام و مباشرین بغداد باج نخواهند و هر یک
در باب تجارت داشته باشند حاصل پا از او گرفته زیاده
مطالبه ننمایند و از این طرف نیز با تجار و اهالی رومیه بهمین منوال
عمل شود و آنچه بعد الیوم از اهالی ایران بروم و از روم بایران
آیند حمایت نشده بوکلای دولتین تسلیم شود ما نیز مراتب

مسطور و رامضی نوشته در شهر یوم ذیحجه مذکوره عهود
مشروطه همیشه من الله دوستین و اعقاب و اخلاف موید و برقرار
و مخلد و پایدار بجهة ما دام که از جانب آن دولت عظمی امری مخالف
عهد و میثاق بظهور نرسد از اینطرف نقض و خللی بقواعد آن [illegible]
نیابد فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما
عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما و ورد ذلک فی شهر
محرم الحرام سنه الف و مایه و ستین من الهجرة النبویه علیه
الف الف السلام و التحیه ذکر وقایع [illegible]
[illegible] هجری شب سه شنبه نهم ربیع الاول
بعد از انقضای یازده ساعت و سی و دو دقیقه خسرو زرین کلاه آفتاب بدار
الامان حمل نقل کوکبه جلال و عدول از جاده اعتدال نموده در ایام
آغاز زیادتی نهاد و موسم جوش سرور بهار گشته بید
مجنون سر شوریده را برآورد و در زنبق حنبط دماغ پاشی شبنم
از رنگ نرگس عرق فشانی گشته گل برای گرفتاری بلبل هزار رنگ
ریخت ابوریحان سار رنگ ابواب تقریر برای سپیداران
شکوفه و نسترن گشوده و سخنوران هزار دستان از زر
ابواب الفها تبسم غنچه نوشته شد و ارباب قلم نرگس و سنبل

ازو اوراق

ازو اوراق گل سخنان خفته آمده را در حضرت سلطان ربیع [illegible]
شاخ و برگ سبز نموده آهنگ دوران و فر اشجار دهان
گلها را بایست غنچه و چوب شاخسار چون عشق شد فراشان
قوای نامیه بزرگان خیار را بر فلک کشیدند و سقایان از نسیم غوزهار
تاک را از دار او آویخته شد قمری را طوق قرابتوا بگردن افکنده
فاخته را اینجا گستر نشاندند در حیث سیب شاخ را دوش خم
کوزه و چشم نرگس را از حدقه حدیقه برآوردند اشجار طرف
جویبار را از سلاسل موج زنجیرها برنهادند و پای دسته گل را
بچوب در گرفتار بستند هر قبهای قوی ساق گنده بر باده
بدوش در محفل گلزار نشسته‌اند و یا ان گلهای آتشین زا
بر آتش خود خوش شده مسیحان گل مریم را چنین زنار را از گلو کشیدند
ساحت گلگشت مبلمانان گلهای محمدی آتشکده نوبهار
گشت و شعله ناله بلبل لاله را آتش بجان انداخت خیار دست
تطاول برافراشت و نسیم کلاه شکوفه را ربوده سر شاخسار را
بی کلاه گذاشت گل در کمال خوری برای خورده از چوب اوگیشه
شد و جیب لاله و شقایق از زهر گل رنگین ریخته اندام بنفشه از ضرب
جفای کبود گشته و جویبار را آب طراوت از سر گذشته بید زاری

تلافی گزند و کین اعدا و مردی و رزیدن کردن فرازان باغ یاغی گشته
سر برکشی برآوردند و توقیعات جهانبانی آن حضرت محمدی را بیغما بردند
جگرگوشگان گلشن از سبزه و سه برگه دشنه بر روی یکدیگر کشیدند
و همه پیرایان آیین جوانان لاجرم و نوزادگان گل را بدست خویش
سر بریدند جشن نوروزی در خارج شهر کرمان با دولت و اقبال
اتفاق یافته از آنجا موکب همایون عازم مشهد مقدس و چون
بجنت را وارون و اوضاع را دگرگون یافته شد نصرالله میرزا را
با شاهرخ میرزا و باقی شاهزادگان و خواهر خانه و نفایس اسباب
سلطنت از عرض راه بجبال لا یمسنا فیها نصب و لا یمسنا
فیها لغوب روانه کلات و خود وارد ارض اقدس گشته
تیغ زهرآگون بر جمیع اجلا دلگه جلاد در نه تعاون کشی و سفک
دماء پاکان بود شد [illegible]
[illegible]
خدیو جهانیان از بند و هنگام مرده از سفر خوارزم برگشتند
و عازم داغستان شد در امر سلطنت و جهانداری یگانه
رعایا بر تو ارز
و در راه و رسم معدلت فرزانه بود اهالی ایران نیز از خورد
و بزرگ و ترک و تاجیک فدویانه نقد جان در راه
ادبار حشمت

ادبار حشمت شد بعد از آنکه داغستان مسیر کوکبه خلافت
مصیر شد بنا بر استیلای وسواس و توهمات چند قرة العین
جهانداری و جهانبانی رضا قلی میرزا را که فرزند مهین و ولی
عهد و ارشد اولاد بود از نظر انداخته دیده جهان بین او را
از بینایی عاطل ساخت از غصه فرزند ارجمند تغیر در احوال
او راه یافته آشفته مزاج گشت در خلال این حالات
از مردم ایران که پرورده حقوق این دولت بودند امور چند بظهور
آمد که بیشتر سبب تغیر عقیده آن حضرت گشته در قتل و سلوک
برگردانید از آنجمله در حینی که از سفر خوارزم صرف زمام عزیمت
بجانب عازم داغستان بود چنانچه گذشت و جهت تفتیش در باب
امنیت و امان جهانیان بود تنگ قدم نام علام بر سر و پا هدف
گلوله تفنگ ساخته بعضی بهم در ظهور چنین امری از جانب شخصی
بدون تحریک شخصی نیست و دیگر در اواخر از دربند رایت
افراز مملکت روم گشت منظور نظر آن بود که با استیلا مبذول
عنان اشهب همت انکشیده اهالی فارس و بنادر به عموما
تقی خان شیرازی که به برکت تربیت آن حضرت از نازلترین
پایه به میرآبی شیراز به مرتبه ایالت کل فارس و عمان سرافراز گشته بود

اتفاق نموده کلبعلی‌خان کوسه احمدلوی سردار را به خانلوی شاهزادگان
بعد اقتدار رسانیده لوای مخالفت برافراشتند و همچنین اهالی
شیروان حیدرخان افشار حاکم خود را مقتول ساخته محمد ولد سرخای لزگی را
باسم نام مجهول الحالت که بحث احوال او در طی وقایع سابق قبل
گذارش یافت بسلطنت برداشتند و قاجاریه استراباد هم
با ترکمانیه متفق گشته سرکشی در آوردند ظهور این امور بیرون از تقریب
بیشتر بسبب آنکه از طرفین اسباب وحشت و نفرت اهالی
گشته حرکات آن جناب از نظم طبیعی افتاده راه مروت
بسته و باب ابواب گشاده باین طریق که عمال ممالک
را در محکمه حساب حاضر میکردند بی اندیشه روز حساب بمقام مواخذه
ایام اخذ و عمل درآمده بدون آنکه از ارباب اصدار تقریر حکایتی
و یا ادعای شکایتی واقع شود آن جماعت را ناخن از دست و پا برکنده
هر کدام ده الف و بیست الف و هزار الفی بخراج ایشان بعد از دست
چوب با قلمهای شکسته بپای خود می نوشته اند دفعه ضرب
و تعذیب را بر ایشان شدید میکردند تا اعوان و دستیاران
خود را بقبض و بند ایشان نیز ناچار از خویش و بیگانه و همشهری
و همخانه و دور و نزدیک و ترک و تاجیک و دیده نادیده اسمش را

شنیده بود

شنیده بودند شریک خود بقلم میدادند که کار بجایی منجر شد
هر چند در بوم آن آشیان که آبادی از هر مرز و بوم عزلت
گزیده و بهر ولایت آلاف الوف حواله میکردند بتقصیری بقهر
در باطن تهمت و از برای دیناری همیشه درهم بوده الفها رسد
میرسانیدند و مسکین پا اسم درهمی در سفر بعوض نان
خشک کاچ خمیر میخاید و در حضر برای نان شب بقرص مهتاب
چشم سفید میکرد و مبلغها اسم نویسی میکردند اگر احیانا احدی
در مقام انکار درآمده از قبول آن گردن میپیچید و القهر طناب
بگردن او میپیچیدند اگر برای استشهاد و استدلال و اسناد
القریة التی کنا فیها دم میزد در دم بشبانگاه عدمش منزوی میساختند
پس بیست از خوف جان درصدد بیم و رضا بعهده معترف
بگناهان ناکرده باشند بعد از آنکه تقصیرات آنها در دار الضرب
تعذیب سکه بزری شد علی حساب گوش و بینی ایشان را قطع
و چشمها کور که محصلان شدید برای تحصیل آن وجوه بیوجه روانه
ساخته محصلان نیز در شهر و کوچه بزن و مرد هر جا میرسیدند
در او بیختند زر مطالبه میکردند سیمین تنان را بعلت نقره خام پوست
از تن باز میکردند و خورشید طلعتان را از روی مانند آفتاب

برنگ می‌کشیدند بهر کس چون غنچه‌گان مشت زری میسپردند برنگ
گل جامه‌ی چاپش را چاک میزدند و جمعی به سان سروستانها بیک
قبای سبز مدار می‌کردند بکشش ازره جفا از پا درمی‌آوردند و اکثر
پاکنهادان نقد جان را بعلاوه مال تسلیم می‌نمودند بازکاری برای ایشان
میسر نگشته این حواله از درشه ایشان بهمسایه و از همسایه بمحله
و از محله بشهر و از شهر بمملکت و از مملکت بولایت. و دست
بدست به بیت سرایت میکرد الحق کسی تا آن روز همدیده
تسلسل را نمی‌فهمید که چه معنی است و تا زنجیر خانه احتسابش مشاهده
نمی‌کرد زنجیر عدل نوشیروان را نمی‌دانست از چه سلسله است همهات
این همه محالست از کجا تو صحبت و مطلوب پادشاه چگونه بصحبت می‌پیوندد
ز عشق تا بصبوری هزار فرسنگ است بهر زر که ... معلوم
رای معدلت سرآمیش بیگناهان را دیگاری داد که از کف
نخواهد زر خوب خواهد بهر تقصیر آنکه حوالجات ملتمس و مساعی
پامالی و حقوق ثابته مهمل گشته با پاهای مجروح و چشمهای بینا
بزجر و عقوبت روزنه راه عدم می‌سپردند اینک دفعه نوبت بجلادان
رسیده بتهمت طمع کاری دافعه مهلتانه داغهای عوض مصادره
درآمده نوبت ابواب از فراز بام ایشان کوفته شده

این وجه را از ایشان

این وجه را از ایشان میخواستند و ایشان هم بهمین منوال در
زیر چوب افترا از برای خورد و بزرگ بصد گونه شاخ و برگ
می‌آراستند و به قول از خدا بیخبرانه پایه اوجاق کیوان شان
بنی‌جار رکن ایوان مشیّد تخت بنیان ساخته بود و آنچه بر زبان
الهام بیان و یا خاطر وحی ترجمانش میگذشت فی الفور با نهایت
تصدیق و تحسین و مدح و آفرین گشته آن سه نادره کار سحرآفرین
نغمه‌سرا و نواپرداز و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
می‌گشتند و هرگاه عباد را البته قصوری و بعضی در اداء امر علیه واقع
میشد ایشان به پای حضرت می‌انداختند و حضور اشاهد
تعریف نموده بر خط و خال جمال دل‌آرای شاه اعتقاد شان افزوده
برنگ آمیزی و برنگ سازی می‌پرداختند معهذا از این تعدیات
بهیچ حیث اطفاء حرارت غیظ ناری نگشته نایره بیکدیگر را
بجدی گشتند و لاه چند نفر از هندو و ارمنی و مسلمان سوا
در میدان نقش جهان اصفهان با آتش افروخته در دهم محرم
الحرام هزار و صد و شصت هجری در اصفهان حرکت نموده بجانب
خراسان می‌آمدند بهر مملکت که وارد می‌شدند کله‌مناری از
روس اردسا و ضعفای بیگناه تربیت می‌داشت دوران اشنا

اهالی سیستان نیز سر از اطاعت باز زدند علیقلی خان برادرزاده
و سردار لشکری ترتیب داده بود باتفاق طهماسب خان جلایر سردار کابل
مأمور به تنبیه آن جماعت گردید مقارن آن عمال آن سرکارات
در پای حساب آمده بودند از شدت ضرب و شتم نادری
دروغها بر هم سرشته و صد الف باسم علیقلی خان و پنجاه الف
باسم طهماسب خان ابواب نوشتند و محصلان از موجب
بسرعت برق و باد روانه گشتند علیقلی خان چون میدانست که علاوه
ده نقار را در حریم خاطر نادری بار و تحقیق صدق و کذب در کار نه با سیستانیها
متفق گشته آغاز مخالفت نمود طهماسب خان نیز چون از بدو حال
هرگز خیال خیانت پیرامون خاطرش و شائبه نفاق در حوالی
باطن و ظاهرش نگذشته بود و هر چیز در هر جا اندوخته از روی صدق
بر طبق اخلاص گذاشته بسرکار نادری میداد از استماع
این پنجاه الف ابواب متشوش گشته اولا در مخالفت
با علیقلی خان موافقت نمود غرض او این بود که دولت با یکی از اولاد
نادری تا همه سلسله آن منقرض نشود و علیقلی خان بدستور سپهسالار
حب اقتدار دولت بر دشمنان غالب است از روی علیقلی خان
مطلع گشت چون شخصی هوشمند و مآل اندیش بود دانست

که کار او بچاپاره

که کار او بچاپاره واره برنج در خدمت شوند چنین حالتی که داشته
ازین ورطه قطع خواهد نمود از مخالفت تخلف نموده در صدد
منع و نصیحت او درآمده چون علیقلی خان فرلور گرفتار وساوس شیطانی و هوا
و هوس نفسانی بود نصایح خیرخواهانه طهماسب خان بر طبع او گران
آمد او را مسموم ساخته رایت استبداد برافراخت و در عرصه
باطراف ممالک منتشر ساخته جمعی از طوایف قاآنی سر بگریبان
گمنامی کشیده کناره گرد وادی پیمانه نبودند با علان تمرد پرداخته
در مقام طغیان درآمدند از آنجمله اکراد خبوشان بودند که یکباره ترک
اطاعت کرده بنای سرکشی گذاشتند و ایلخانان خاصه راه قزوق
زادگان بیستون پرداخت که بودند پادشاه بوز اردو با رض
قبض نمود بعزم تنبیه اکراد خبوشان متوجه گشت و در شب یکشنبه
یازدهم جمادی الاخری سال هزار و صد و شصت هجری در منزل فتح
آباد خبوشان محمد بیگ قاجار ایروانی و موسی بیگ ایرلوی افشار
طارمی و قوجه بیگ گندزلوی افشار ارومی باشاره علیقلی خان
و محمد صالح خان قرقلوی ابیوردی و محمد قلی خان افشار ارومی
کشیکچی باشی و جمعی از همیشه کشیکان که پاسبان سراپرده دولت
بودند نیم شب داخل سراپرده گشته پادشاه را مقتول و سری

از بزرگان در عرصهٔ جهان نمی‌گنجید در میدان گوی لعب طفلکان نباشند
و صبحگاهان در این جزیره شمار رایات آرزوی همایون بهر برآمده
طوایف افغان باتفاق احمد خان ابدالی هواخواه دولت نادری
بعد از پاس حقوق نمک اوجاق مرعی داشته با افشار
و لشکریان آغاز ستیزه نمودند افشاریه نیز جمعیت خود منعقد
ساخته با افاغنه مجادله نموده افاغنه ایشان را از پیش برداشته
پس نشستند و اردو را غارت نموده از راه لشکر پور روانه
قندهار شدند عقب ایشان که علیقلی خان با سپاه موفور
از راه رست وارد جام شده خبر قضیهٔ نادری زود
باو رسید و دیگران هم او را در زیر ران خود مسارعت ورزیده
وارد مشهد مقدس شد لشکر پراکنده نادری دسته دسته
بملازمت او آمده جمعیت موفور رو داده و دلدار خان و سهراب
غلام خود را با طایفهٔ بختیاری و سیستانی و جمعی دیگر بسر کلات
فرستاده مستحفظین برجی از بروج کلات نردبانی در خارج
گذاشته از آنجا آب برای خود می‌آوردند غافل شده
نردبان را در همان مکان گذاشته از فراز و نشیب و اقبال
بیخبر بودند مأمورین با جمعی بهمه علی الغفله بپای مردی تیغ خارج

[illegible]

همت بر تسخیر قلعه کنگره مقصود نموده داخل آن حصن حصین
و آن قلعهٔ خدا آفرین را که از عجایب آنکه روی زمین است
تصرف نموده نصرالله میرزا و امامقلی میرزا باتفاق شاهزادهٔ کامکار شاهرخ
میرزا هر یک بر اسبی سوار و بجانب مرو فرار نموده کاظم بیگ
برادر علیقلی خان که در آن وقت در کلات بود از خارج کلات
بتعاقب شاهزادگان پوید چنانکه در نیشابور به ایشان رسیده مراجعت
نموده بدست محمد نام چنچه که قوشچی نصرالله میرزا بود حقوق نمک
و مراعات ایشان را منظور نداشته بتعاقب رفته
امامقلی میرزا و شاهرخ میرزا را از نه فرسخی برگردانیده قراباغی
خود را بتعاقب نصرالله میرزا روانه و قراباغی در موضع
موسوم بحوض سنگ بنصرالله میرزا دچار شده نصرالله میرزا
شمشیر کاری بقراباغی زده او را از اسب انداخته خود بدر رفت
جمعی از قزلباشان مروی در راه بنصرالله میرزا برخورده او را گرفته بکلات
آوردند و امامقلی میرزا را با شانزده نفر از اولاد ذکور و بزرگ
که در کلات بهم رسیده بودند با عدم فرستاده نصرالله میرزا و
امامقلی میرزا و شاهرخ میرزا را بارض اقدس آورده علیقلی
خان چشم از خدا و خلق پوشیده و پاس صلهٔ رحم و بی‌غمی را

منظور نظر داشته برادرزاده هر یک گلدسته از ریاض سلطنت
و پادشاهی بود در مشهد مقدس [illegible] همشیره مقتول شاهرخ
میرزا در آن اوان چهارده ساله در ارک مشهد مقدس محبوس
ساخته جز قتل او را شهر گردانیده منظورش اینکه اگر در پادشاهی
استقلال یابد او را نیز در عقب دیگران روانه سازد و اگر
اهالی ایران یکی را از اولاد خاقان کشورستان شاه مغفور خواسته
باشند تا شاهزاده را مرجع البحرین منتقیان سلسله جلیله نادریه
و دودمان علیه صفویه است برای سروری در دست داشته باشم

در بیان جلوس علیقلی خان [illegible]

علیقلی خان چون از انجام کار شاهزادگان دل و دیده را فراغ و فرصت
ساخته در بیست و هفتم جمادی الثانی آن سال در ارض اقدس جلوس کرد
و خود را علیشاه عادل نامید و سکه و خطبه بنام خود کرد و در
آنوقت پانزده کرور نقد مسکوک و هر کروری پانصد هزار تومان
بوده سوای جواهرخانه و باقی تحایف و نفایس [illegible]
و نفایس [illegible] از حساب [illegible] و اندیشه و چندین قطار شتران
کوه کوهان حامل [illegible] سربسته آن بود در خزاین کلات
موجود بود علیشاه تمامی نقود و اثواب و جواهر را در [illegible]

نادری را از کلات

نادری را از کلات جملی و نقلی بمشهد مقدس نقل و از مضمون
ان الله لا یحب المسرفین غافل گشته و فحوای ان المبذرین کانوا
اخوان الشیاطین را ناشنیده انگاشته دست تبذیر
و اسراف گشوده بمصرف وضیع و شریف برافشانده اثره خاتم
بهای شاه نعم بخشید و گوهرها را به جای سنگ و سفال
[illegible] داده [illegible] معیر الممالک را با سهراب گرجی غلام
نظام بخش کارخانه سلطنت ساخته خود بعیش و عشرت
پرداخت و در همین سال ابراهیم خان برادر خود را که از او کوچکتر و از برادران
دیگر بزرگتر بود سردار و صاحب اختیار عراق نموده باصفهان گسیل
و تمامی ایلات از افشاریه و دیگر ایلات عراق و آذربایجان
و فارس و جمعیت بختیاری که خاقان گیتی ستان کوچانیده
در خراسان سکنی داده بود فرصت یافته کوچیده رو به
وطن خود شدند و اکراد خبوشان نیز از آنکه مطالبات حرص
و آز خود را گرد نفایس نموده رو از او برتافته بنای مخالفت
گذاشته شدند علیشاه بر سر خبوشان رفته ایشان را مطیع ساخت
و بسبب شدت قحط و غلای خراسان از آنجا عازم مازندران
گشته هفت ماه در مازندران توقف کرده اللهیارخان توقعی [illegible]

افغان و عطای خان سرکرده اوزبک در با قشونهای خود در سمت آذربایجان
بعهد باصفهان آمده قشونها را نزد ابراهیم خان گذاشته خود بچاپاری
نزد علیشاه رفته خدمتش او را اختیار کرده چنین سهراب غلام مدار
الیه و معتمد علیه دولت علیشاهی بود حسنعلی بیک وجهی او در کار رضا به سلطنتش
محل کار خود میدانست مهمهای بزرگ خویش او را مامور باصفهان ساخته خشید
که در فرو عنان داری توسن سرکشی ابراهیم خان نماید ابراهیم خان
بتخیلات او بهجه او را معتقد بیا شده افاغنه و اوزبکیه را با جمعی
از زدسا و سرکردگان که در نواد بعهد بدانه ریزی احسان بدام الفت
کشیده با خود متفق ساخت و پر و بال بلند پروازی که خود بفکر خود
سازی اقتدار و سلیم خان قلقوی افشار راه دار الدین و دنیا را تنگ
چشم میدید صاحب اختیار رد رتق و فتق سرکار خود کرده
بعمی او خطاب داده دست توسل بدنی کرامت شعار
نمود که در اصفهان اظهار کشف و کرامت میکرد زده از و در امر
سلطنتش استمداد نمود شیعیان نیز مهد بساط سلطنتش باد و در لفه عقیق
العوقل سخنان زرق آمیز او را قبول که از جان و دل مرید و معتقد
او دیگر هوران اوران امیر اصلان خان قرقلوی افشار از جانب
خاقان ممالک ستان با سرداری آذربایجان مامور و بنابر بعضی

دارعلیشاه

بود عث از علیشاه متوهم بود ابراهیم خان با او از باب ملاطفه
برآمده او را نیز با خود متفق و همت ساخته بر ده از روی کار برداشت
جمعی از نجبده را با افاغنه و اوزبکیه که در اصفهان بودند بسرکردگی ما
فرستاده امیرخان ولد بابا رنگ خان بیش مست که در ان
اوقات بحکومت کرمانشاهان مامور بود با قشون ابراهیم خان
جنگ که مغلوب و دستگیر شده لشکریانش شهر
کرمانشاهان را بتجار روزواری که در انجا بودند غارت کرده با آن
نواحی استیلا یافته شدند و ابراهیم خان از اصفهان آهنگ
آذربایجان که علیشاه از بی‌غیرتی اندیشه ناک گشته از مازندران
بعزم پیشه برلور حرکت نمود ابراهیم خان هم امیر اصلان
خان را از آذربایجان احضار نموده سپاه و جمعیت را مستعد
و منعقد ساخته فیمابین زنجان و سلطانیه تلاقی فریقین واقع گشته
فوجی از لشکریان علیشاه طریق نفاق پیش گرفته در همان
جنگ گاه از علیشاه جدا گشته با ابراهیم خان ملحق شدند
و بقیه قشون او شکست یافته هر یک سر خود برگرفته متفرق
و علیشاه با سه نفر برادران خود معدودی از خواص بطهران گریخته
ابراهیم خان کسی فرستاده علیشاه را با برادران به دستیاری

میرزا محسن نام هم از جانب او حاکم آنجا و تمک برده خراسان
رو نهاده و جمعی از رجاله و اوباش طهران گرفته چشم از برلوری و کوچک
و بزرگی پوشیده بتحریک سلیم خان داخل العین بر الور مهتر خود را کور نمود
امیر اصلان خان بعد از انجام کار علیشاه با جمعیت خود روانه تبریز و ابراهیم
خان روانه همدان بود پیش از آنکه امیر اصلان خان بسلاح اختیار کلی بهم رسیده بود لاف
استعداد و بزرگی میزد ابراهیم خان بمدافعه او از همدان حرکت کرده
در حوالی مراغه با او جنگ نموده فایق گشت و امیر اصلان خان بر نمای
کاظم خان قراجه داغی که اعتمادی به دوستی او داشت خود را
بکوهستان قراجه داغ کشیده کاظم خان او را بهانه دستگیر
نموده نزد ابراهیم خان آورده او را با سارو خان برادرش در تبریز
مقتول ساخت بعد از این مقدمات ابراهیم خان سلا
اقتدار کلی بهم رسیده قشون نهادن خاقان کشورستان هم در
سرحدات ممالک آذربایجان و کردستان و لرستان
و خوزستان و فارس و بنادر و کرمان بعضی از طوایف
افغان و اوزبک با و پیوسته جمعیت با نهایت انتظام
داد چنانکه عدت لشکریانش پنجصد و بیست هزار کس
میرسید چون شمع دولت علیشاه از ظهور صبح کاذب

ابراهیم خان را

ابراهیم خان سر بگریبان نیستی کشیده چراغ اقبال ابراهیم خان
آغاز خانه روشنی و کوکب بخشش تابندن ستاره سحری آغاز
درخشیدن کرد که بر سریر سلطنت نشسته سکه و خطبه را باسم خود نمود
و حسین بیک برلو را که قبل از این در اوان او در عراق بود سردار
و صاحب اختیار خراسان قرار داده باتفاق علیقلی خان قدیمی خود
و محمد رضا خان قراچورلو بخراسان فرستاده شهرت داده بود که باد
شاهی رسیده و استحقاق متعلق بحضرت شاهرخ است
و دور ابغیر از خدمت و انقیاد و تمکن آنحضرت بر مسند سلطنت
منظوری نیست شاهزاده بسمت عراق متوجه شده اورنگ
سلطنت را بجلوس همایونی زینت بخشد مقصودش اینکه در لباس
تلبیس قرین شهید مقاصدش را بعقل عراق نموده قلوب اهالی
خراسان را تجویه مایل سازد نوخوانین اکراد و دروسا و عموم اهالی
خراسان نعبرالد در جواب حسین بیک جواب دادند که
نهضت آنحضرت بعراق لزومی ندارد در خراسان جلوس واقع
خواهد شد او نیز اگر بر گفته خود صادق است آمده طریق موافقت بسپرد
پس ناچار با جمعی بهمدان ستان شده شاهزاده را از ارک
درآورده و شاه از قبول سلطنت تحاشی کرده در مقام اباء و امتناع

درآمده خوانین در ربقه رضیه رضویه جمعیت نموده عهد و پیمان را بقسم
موکد ساخته همگی دست بیعت دادند شاهزاده نیز ناچار مقلد امر پادشاهی
گشته در نهم شهر شوال هزار و صد و شصت و یک هجری در ارض
میمنت مانوس بر تخت سلطنت موروثی جلوس نموده سلطان
اعظم تاریخ جلوسش آمد ابراهیم شاه نیز بعد از استماع این خبر
چنین برادرش را مضمون صدق مشحون و تبسطها کل البسط فتقعد ملوما
محسورا اعدا و آن خجسته مانند ابر نیسم در افشاندن زر و درهم
با دوستی که بعطای آلاف الوف هر پسر و بار [illegible] مایه را
پیرایه پاشیدن و بساط دیگر گسترده هر سفله را نواله خور اسم
خانه و صدرنشین دعوت و حکمرانی ساخته صاحب منزلت
و پایه گردانید چنین علم هر [illegible] ملک پیرایه شد
همچو منبر هر جای بوده صاحب پایه شد ازآذربایجان با جمعیت
موفور بعزم معارضه عازم خراسان گشته بنه و اغروق را با علیشاه
کور مقید همراه بوده به قم فرستاده بعد از دو منزل سرخه سمنان
لشکریانش مهر روزگار [illegible] ظرف زمان حالتی [illegible] فرار
در کاسه [illegible] که بعضی نزد شاهرخ و برخی با وطان خود متفرق شدند
ابراهیم شاه با طایفه افغان مدد او موافقت ورزیده بودند

ناچار روانه قم

ناچار روانه قم شدند سقوطان قم در بر رویش بسته اغلب
بنهب شهر فرمان داده در رفت و در دنبال آن جیش دلپذیر
تقصیر نکرده قم را نمونه شهر ری خراب شدند و [illegible] از آنجا از او جدا
شده عازم قندهار شده در عرض راه بهر ولایت که رسیدند قتل و غارت
نموده خراب [illegible] پس ابراهیم شاه از آنجا عطف عنان کرده بر تنهایی
[illegible] قلعه [illegible] رفته [illegible] قلعه او را مقید و بدربار شاهی عرضه داشتند
و حسب الفرمان شاهرخ او را در همانجا از دو چشم کور نموده در عرض سال
[illegible] با برادرش [illegible] هلاک [illegible] با دیده نابینا روانه دیار عدم
ساخته شد و [illegible] قم را [illegible] تسخیر کرده در روز در [illegible]
خفت شاهرخ کور با دیده کور سر و زیر پا دیده بی روان از عقب برادران
روان [illegible] خور [illegible] نکرده و قطع صله رحم نموده مضمون اینکه
دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند
مصداق حالش گردید غرض از تحریر کتاب مجملی از مفصل صادرات
و کیفیت احوال مملکت گیری و کشورستانی خاقان مغفور بود و هرچند از وقایع
ایام و کارهای آن خدیو جمشید احتشام از هزار یکی و از بسیار اندکی
مرقوم قلم شکسته رقم نشد نهایت بر سبیل اختصار معظمات
امور آن خاقان سپهر قدر از نگاشته خامه اظهار گردید هرگاه صاحب دلی

[illegible] [illegible]

دل [illegible] [illegible]

سینه [illegible] [illegible]

هم [illegible] ای باده [illegible]

سینه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] ز [illegible] [illegible] ازره

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] آرزو [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] منتظران

دو [illegible] دهان همه از [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

منتظر [illegible] [illegible]

والله [illegible] غم هجر [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] باشم

بهر سد مقدمات بعد دولت نادری و کیفیت آشوب فتنه آنزمان را

که از حد و حصر افزون است تحریر خواهد نمود تمت الکتاب

بعون الملک الوهاب [illegible] ۲۷ شهر محرم الحرام مطابق سنه ۱۲۱۵

هجری بر حسب فرمایش اقدس خلیفه ابن مرحوم ملا علی نقی محمد تقی ارجمند مرحمت قرار

جیفه کنت بخیت الفقیر [illegible] ملا محمد رضا ابن مرحوم ملا محمد معصوم

جبلانی [illegible] [illegible] [illegible] ارجمند [illegible]

ملا محمد رحیم و ملا محمد شفیع به قلم شکسته رقم

تحریر یافت امید دارد

[illegible] [illegible] [illegible] شانه

یکان [illegible] را صحیح و سلامت

[illegible] [illegible] [illegible]

سهوی و غلطی در قلم شده باشد

قلم عفو بر خطایم

اخوان این بنده [illegible]

خواهند کشید

گر ببینم برقعه‌ای خطای عیب مکن ای خداوند که خطا در خور کاتب باشد

غلط و سهو بر من ز تو ر[illegible] است بجز ای [illegible] غلط نرود

ولد فرزند ارجمند [illegible]
[illegible]

این کتاب [illegible] امیر محمد
سنه ۱۲۰۴

ربطه ربطا في سويده ثبته وقوم تارتقا والرنط الحسن المترنح في مشيه ومنه تكونه الرساطون الخمر كالمبار ومنه ذم الحيرة
الجلبة والصياح والحمق والاحوج ربطاط ورطايط وارطحوق وفي معصلاح فلم يرح وارطي فان خير لك في ارطط مثل الحمق
فاذا انعا فل خوم والوطر الي اماارته الابل الجبابي والرطاع بين فارس والاهواز واسترطكنه استخفه والرطوط بالضم
ابلها ميرطاط كغراب بالمهمزع والقطر بالضم سواد شوبه نقط بياض او عكسه وقد رقط وارقاط فهو ارقط وهي رقطاء وعود
العرب في منفرق عبد الله وكعوب مثل الاظافر والارقط النمر ومن الغنم الابغث ولقب حميد بن مالك الشاعر لاثار كانت بوجهه
والرقطاء الفتنة ولقب الهلالية التي فيها كانت قصة المغيرة والمرتشر من الدجاج والكثيرة الرقش من الزبد وعبد الله بن الارقط دليل
النبي صلى الله عليه وسلم في الهجرة وترقط ثوبه ترقيشا [illegible] نقط مدادا وشبهه دمطه رمضاء عابرة وطعن عليه والرقط مجمع العرفط نحوه من العضا
او الصواب الرقط بالفاء [illegible] بالاكسر رقط ورنط كانت اوذ بها والرقط بالضم النهر معرب رود ورنط رطع بالاندلس
الرهط قوم الرجل وقبيلته من ثلثة او سبعة الى عشرة او ما دون العشرة وما فيهم امرأة ولا واحد له من لفظه ج ارهط و
اراهط وارهاط والاراهيط [illegible] جلد تشقق جوانبه من اسافله تلبسه الصغار او [illegible] جلد مشقق سيور كحلط
او هو واحد ارهاط واراهط وارهاط بكسر متاع البيت والرهط والرهشط عظم اللقمة وشدة الاكل ورجل رهوط بالفتح والراهطاء و
الرهطاء كحبلاء وكهمزة من حجرة اليربوع التي يخرج منها التراب والرقطاء ككرى طاء وذو مرهط وكعراب عى على ثلث ليال من مكة
ومرج راهط بدمشق ورهط هضبة حمراء قرب المدينة ورجل مرهط الوجه كمعظم مهيجة وتحر وذوارهاط وذوارنفط اي جمعوا
الريط كل ملاءة غير ذات لفقين كلها نسج واحد وقطعة واحدة او كل ثوب لين دقيق كالريطة ج ريط ورياط وبلا لام ع بارض شنوءة
وبنت منبه وبنت الحارثة صحابيتان وام النضر بنت سفيان وبنت عبد الله وبنت الحارث او هي اسماء وبنت [illegible] صحابيات ورفلان ذويد
[illegible] في اسماء [illegible] الشراء [illegible] ربط ربط ونشاط حد
[illegible] ط بالذ [illegible] الرجل الحسن [illegible] الاولا [illegible] والريط



